

عبدالعزیز طباطبائی

مکتبۃ المحققین طباطبائی

«رَحِمَ اللَّهُ أَمْرَهُ أَحْيَى أَمْرَنَا»

«امام صادق (ع)»

مر ۳۰

# جامع الاسماء

جلد اول

«شامل مشجرات نسب، أحوال، آثار، تواریخ و مزارات»

«فرزندانِ امام همام حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام»

یا آل بیت رسول الله حبکم  
فرض من الله فی القرآن انزلہ  
کفاکم من عظیم القدر انکم  
من لم یصل علیکم لاصلوة له  
«امام شافعی»



بنیاد محقق طباطبائی

# جامع الانساب

جلد اول

خاندانهای سادات موسوی

تألیف

سید محمد علی روضاتی

اصفهان

۱۳۷۶ ق ۱۳۲۰ ش

حق طبع محفوظ

«چاپخانه جاوید»



### این کتاب :

- اولاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم  
و ذراری ائمه اطهار علیهم السلام را در زمانهای گذشته  
و حال، معرفی میکند.

- شجره نامه ها و انساب سادات عظام را از  
دستبرد حوادث و تعریضات آیندگان مصون و  
محفوظ میدارد.

- تاریخچه حالات و زندگانی امامان و ائمه  
زادگان و بر جستگان سلاله نبوی را از روی  
مؤقتترین مدارك و تحقیقات علمی که تا کنون درجائی  
ضبط نشده بیان و روشن مینماید.

- بطور خلاصه : این کتاب سند بزرگ افتخار  
سادات است و وجود آن در هر خانواده موجب  
معرفت کامل نسبت بدو دمان رسول اکرم صلی الله علیه  
و آله وسلم و قیام بر وظائف شخصی و عمومی است.

أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ  
 عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ قُصَيٍّ بْنِ كِلَابٍ بْنِ مِرَّةٍ بْنِ كَعْبٍ بْنِ لُؤَيٍّ بْنِ  
 غَالِبٍ بْنِ فِهْرٍ بْنِ مَالِكٍ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خَزِيمَةَ بْنِ مَدْرِكَةَ  
 ابْنِ الْيَاسِ بْنِ مِصْرَبٍ بْنِ زَارٍ بْنِ مَعَدٍ بْنِ عَدْنَانَ . وَمَا افْتَرَقَ  
 النَّاسُ فِرْقَتَيْنِ إِلَّا جَعَلَنِي اللَّهُ فِي خَيْرِهِمَا ؛ فَأَخْرَجْتُهُنَّ  
 مِنْ أَبِي أَدْوَى فَلَمْ يُصْنِنِي شَيْءٌ مِنْ عَهْدِ الْجَاهِلِيَّةِ ؛ وَخَرَجْتُ  
 مِنْ نِكَاحٍ وَلَمْ أَخْرَجْ مِنْ نِكَاحٍ مِنْ لَدُنْ آدَمَ حَتَّى اتَّهَيْتُ إِلَى  
 أَبِي وَأُمِّي ؛ فَأَنَا خَيْرُكُمْ نَسَبًا وَخَيْرُكُمْ أَبَا .

### «صورت»

نسب شریف پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم  
 است کہ حافظ سیوطی در کتاب «الجامع الصحیح»  
 من حدیث البشیر النذیر ۱ : ۶۶۱ از لفظ مبارک خود  
 آن حضرت روایت کرده است ؛ برای تبیین و تیراک  
 ذہبت بخش این صفحه گردید و شرح آن در صفحه ۱۲  
 کتاب مذکور خواهد شد .





## مطالب و مقاصد این کتاب

۱ - حفظ مجد و عظمت آل محمد علیهم السلام و احیاء هآثر و فضائل ذراری آن وجود مبارک .

۲ - نگارش احوال ائمه اطهار ، امامزاده های عظام ، نقبا و صدور ، اشراف و سادات کرام ؛ با ذکر تواریخ ، بیان وقایع متعلقه ؛ تشریح مقامات علمی ، آثار ، مجاهدات ، تعیین بقاع و مزارات متبرکه آنان ، نسلا بعد نسل تا زمان حاضر .

۳ - معرفی از نام و نشان و خصوصیات جمیع ذراری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و خانواده های سادات عظام در تمامی نقاط دنیا .

۴ - ایجاد آشنایی و رابطه حسنه میان افراد طوایف سادات به منظور آگاهی از احوال یکدیگر و بیدار آوردن روح اتحاد و اتفاق خلل نا پذیر حقیقی مبتنی بر اساس تعالیم « قرآن و عترت » .

۵ - بیان فضائل و وظائف سادات ، و وظائف دیگران نسبت بسادات .

مؤلف در تحقیق و تتبع و استقراء و تفحص لازم برای نگارش کلیه مطالب این کتاب اندک مسامحه و قصوری روا نداشته و امیدوار است در سراسر کتاب ، مطلبی بر خلاف حقیقت یافت نشود ؛ اما از آن جا که خطا از لوازم انسانی است ، چنانچه علی رغم همه رنجها و مشقتاتی که در این راه تحمل کرده سموی دیده شود ، تنها در اثر عدم وقوف نگارنده بوده و تعمّدی در کار نیامده است .

انساب خانواده های مذکور در این کتاب ، بدون استثنا از روی مدارک و مصادر موجوده است ، و حتی کلمه یی بدون مأخذ نوشته نشده ؛ بلکه در هر صفحه مدارک آن تعیین گردیده و تضمین صحت مطالب بعهده همان مدارک است .

بنا بر این ، نویسنده هیچ گونه مسئولیتی را در مورد منقولات جز مطابقت کامل نوشته ها با مأخذ مربوطه متوجه بخود نمیداند .



## « ترتیب جامع الانساب »

— هریک با چند جلد از این کتاب متعلق و مختص بدود مان پاک یکی از ائمه اطهار است که در آن اسامی و حالات و تواریخ و مزارات افراد آن دودمان شرح داده شده است .

— این جلد و جلد دوم و سوم متعلق است بامام هفتم حضرت موسی الکاظم ابن جعفر الصادق ابن محمد الباقر ابن علی السجّاد ابن سید الشهداء حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ، صلوات الله علیهم اجمعین .

— در این سه مجلد کلیه اخبار و احوال اولاد و اعیان حضرت کاظم علیه السلام تا این زمان بتفصیل ذکر شده است ؛ لکن برای دودمان حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و سادات رضوی جلد دیگری غیر از این سه مجلد اختصاص دارد .

— علت مقدم داشتن طبع این مجلّـدات بر مجلّـدات دیگر که متعلق بامام یکم تا امام ششم است ، اولاً کثرت نسل امام کاظم علیه السلام و سهولت اطلاع بر اسامی و اخبار آنان ، و ثانیاً فراهم شدن اسباب تألیف این مجلّـدات برای نویسنده ؛ بیشتر و پیشتر از مجلّـدات دیگر ، و همچنین مهیا شدن وسائل طبع این جلد ، و علل دیگر میباشد .

— نظر به طالب بالا ، این خدمت کوچک که بنا م نامی امام هفتم صلوات الله علیه آغاز شده و پایان یافته ؛ با کمال احتیاط و معتبه منوره آنحضرت ارواح العالمین له الفدا تقدیم میشود . امید که مورد قبول آن درگاه با عظمت واقع ، و نویسنده و خواننده از عنایات مامیه حضرتش بر خوردار و مفتخر گردد ، آمین .





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْدًا لَكَ يَا مَنْ شَرَفْتَنَا بِنِعْمَةِ الْإِسْلَامِ ، وَجَعَلْتَنَا مِنَ الْمُتَمَكِّينَ بِالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ  
الْعِتْرَةِ الْبَرَّةِ الْكَرَامِ ؛ وَشُكْرًا لَكَ يَا مَنْ خَصَصْتَنَا بِقَرَابَةِ النَّبِيِّ وَالْأَلَمَةِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ  
السَّلَامُ . نَحْمَدُكَ وَنُشْكِرُكَ وَنُصَلِّي عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ سَادَاتِ الْأَنَامِ وَشُعَاةِ  
يَوْمِ الْقِيَامِ .

مقدمه

دامنه دانش بسی وسیع و پهناور است. رشته های گوناگون آن هریک دریای بیکرانی  
است و در هر زمان دانشمندانی در آن دریاها شناوری کرده، درهای گرانبهای دانش را بچنگ آورده  
و برایگان تحویل آیندگان داده اند.

دین مقدس اسلام دانش را نیکو ستوده و برای دانشمندان ارزش بسیار قابل شده است.  
ارزش دانشها در نظر اسلام، بر حسب میزان احتیاج واقعی مردم است، و ارجدارترین  
آنها: «خدا شناسی، علم کلام و اصول دین»، «علم فقه و اخبار مروری» از آل محمد صلوات الله علیهم،  
«علم طب»، «پزشکی»، «علم اخلاق» و «علم تاریخ» است.

اینها علوم اصلی و اساسی است، و هرچه در طریق اینها واقع شود «علوم مقدماتی» نامند  
مانند: صرف، نحو، منطق، معانی، بیان و دیگر مقدماتی که برای فهم علوم اساسی لازمست.  
در باره علم تاریخ، قصص قرآنی و اخبار و احادیث بی شماری که در سیره انبیاء سلف و حکایات  
اقوام و ائمه پیشین وارد شده لزوم اطلاع بر تاریخ را از لحاظ فوائد بسیار آن میرساند (لَقَدْ  
كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ).

در بیان از شعب علم تاریخ یکی «نسب شناسی» است که موضوع این کتاب  
تعریف علم  
انساب «جامع الانساب» میباشد. این رشته علاوه بر اهمیت خاصیتی که از جنبه تاریخی  
دارد، در احادیث بسیاری هم که شمه ای از آنها آورده خواهد شد، مدح آن وارد شده است.  
پیش از اسلام نیز این دانش را رواجی کامل بوده، و برای شناسایی طوائف و اقوام اُصول



و حفظ اسامی و احوال و انساب افراد دودمانهای نامی؛ که بالخصوص در نزد اعراب، دارای عظمت بوده مردم باین علم محتاج و در فراگرفتن آن توجهی شایان مبدول میداشته اند. با ظهور دین مقدس اسلام، اهمیت انساب مردم جاهلیت که عموماً در کفرو بت پرستی بسر برده بودند کاسته گردید؛ اما صفحه جدیدی در این دفتر باز شد.

این صفحه نو یا صحیفه بیضا که مطلع آن نسب قریش بود، برای معرفت احوال بنی هاشم آغاز شده و دانشمندان قرون اولیه اسلام که علاوه بر ملاحظه احادیث وارده در مدح این علم و گذشته از شرافت آن از نظر تاریخ، لزوم حفظ و حراست انساب این قبیله جلیله را بخاطر شرافت خاندان نبوت احساس کرده بودند؛ دامن همت بر کمر زده، از همان اوقات شروع در ضبط اسامی و احوال فرزندان هاشم و بالخصوص ذراری رسول اکرم صلی الله علیه و آله نموده و کتب مفصل و مختصر در این باره تألیف کردند.

در میان صحابه و تابعین، علمای انساب بسیار بوده اند که اسامی آنها را در خلال کتب تواریخ و انساب و رجال میتوان یافت، اما اولین کسی که فتح باب نموده و علم انساب را ضبط و پرشته تألیف کشید؛ امام النسائین، هشام بن محمد بن سائب کوفی، معروف به **اولین کسی که در انساب کتاب نوشت** ابو المنذر کللی شیعی است که از اصحاب خاص حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و حافظ قرآن مجید و در علم تاریخ و معرفت انساب وحید عصر بوده، و وفاتش بشمارش «کشف الظنون ۱: ۱۷۸ ط ۱۳۶۰» در سال ۲۰۴، و بنا بر مشهور در ۲۰۶ واقع شده است. ابو المنذریش از دوست کتاب در انساب و اخبار تألیف کرده، و معروف تر از همه: «کتاب الجمهرة (۰)»، «جمهرة الجمهرة»، «المنزل یا المذیل»، «الفرید» و «الملوک» میباشد. بعد از او مصعب بن عبدالله زبیری (۰۰) «کتاب النسب الکبیر» و «کتاب نسب قریش»

(۰) گویا نسخهای از این کتاب در کتابخانه ملی پاریس موجود است، و ناشر کتاب «نسب قریش تألیف مصعب زبیری» گوید که پرفسور لیوی دلاویدا **G. LEVI DELLA VIDA** استاد دانشگاه رم یک کتاب علمی در باره «جمهرة» و این کللی تألیف نموده که در دست انتشار است. برای اطلاع از اسامی آثار هشام رجوع شود به «الفهرسه ابن نعیم: ۱۴۰».

(۰۰) ابو عبدالله مصعب بن عبدالله بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام (۱۵۶ - ۱۷۶ شنبه ۲ شوال ۲۳۶) معروف به ابو عبدالله زبیری مدینی بغدادی، نسابة می مستند و مشهور است. برادر زاده - اش زبیر بن بکتر نسابة که او را نیز «کتاب نسب قریش» دیگری است؛ در باره وی گوید: و کان مصعب ابن عبدالله وجه قریش مروءة و علماً و شرفاً و بیانا و جاهلاً و قدراً.



را تألیف نمود (۰)، و همچنین أبو محمد عبد الملك بن هشام بن آیوب بصری مصری نسباً نحوی صاحب کتاب «السيرة النبوية» (متوفی ۲۱۳ یا ۲۱۸) کتاب «أنساب حمیر و ملوکها» را نگاشت. و هكذا نسب‌های بسیار دیگری پس از ابوالمنذر کلبی در قرن دوم و سوم و چهارم پیدا شده و آناری نگاشته اند که نوعاً از بین رفته و در دسترس نیست (۰۰).

در قرون بعد نیز دانشمندان تحقیقات پیشینیان را در علم أنساب ادامه داده و کتب زیادی تألیف کرده اند که غالب آنها هم مفقود و یا بصورت نسخ خطی در گوشه و کنار محبوس است.

(۰) از کتاب نسب قریش مصعب بکتبخه در کتابخانه مادرید اسپانیا و نسخه‌ی دیگری در کتابخانه کتابخانه

فاس مراکش موجود است و مستشرق فاضل فرانسوی ا. لبوی پرو وینال E. LEVI-PROVENCAL کتاب را از روی این دو نسخه نفیسه، سال ۱۹۵۳ میلادی، ضمیمه مقدمه و تعلیقات و فهرس گرانهای خود طی بیش از پانصد صفحه با نهایت صحت و اتقان در مصر بطبع رسانیده است. این مستشرق محقق در سال ۱۹۴۸ نیز کتاب مهم «جمهرة أنساب العرب» تألیف ابو محمد علی بن سعید بن حزم اندلسی، معروف به این حزم ظاهری (۳۸۴ - ۴۵۶) صاحب کتاب «الفصل فی الملل والاهواء والنحل» را در کمال نفاست بطبع رسانیده.

(۰۰) مسعودی در «مروج الذهب» ۲: ۶۶ گوید: «وقد استقصى أنسابهم وأبئی علی ذکر من لا عقب له منهم و من له المقب وأنساب غیرهم من قریش بنی هاشم و غیرهم: الزبیر بن بکّار فی کتابه فی أنساب قریش. و أحسن من هذا الكتاب فی أنساب آل أبي طالب الكتاب الذي جمع من طاهرين يعني الطوي الحسيني بمدينة النبي صلى الله عليه وسلم. و قد صنف فی أنساب آل أبي طالب كتب كثيرة: منها: كتاب العباس من ولد العباس بن علی، و كتاب أبي علي الجعفری، و كتاب المهدي الطوي من ولد موسى بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب رضي الله عنه.»

عبدالله بن مسلم بن قتیبه باهلی معروف به این قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶) که از ادبا و مورخین بلکه از فقها و محدثین و مفسرین قرن سوم و در علم أنساب نیز مهارت داشت و کتابی هم در نسب نگاشته است، در کتاب نفیس «المنار» ۲۳۲ ط مصر ۱۳۵۳ «ذیل عنوان النسابون وأصحاب الأخبار» نام و شرح حال مجمل جماعتی از نسابه‌های عصر نبوی (ص) بعد از ذکر کرده که اسامی آنان چنین است:

- ۱ - دغفل بن خنظلة السدوسی - عیید بن شریة الجرهمی - ۳ - نسابة بکری - ۴ - أبوکلاب ورفاء بن الأشعر (ابن لسان العبرة الناسب) - ۵ - عبید بن ضمضم - ۶ - صالح العتقی - ۷ - ابن الکبیر الثمیری - ۸ - عبدالله ابن عمرویشکری (ابن الکواء الناسب) - ۹ - شبیل بن عروة الضبعی - ۱۰ - محمد بن السائب بن بشر الکلبی - ۱۱ - هشام بن محمد بن السائب (ابن الکلبی)، این قتیبه درباره هشام گوید: «کان أعلم الناس بالأنساب».
- ۱۲ - أبو مخنف لوط بن یحیی بن سعید بن مغنف بن سعید ازدی - ۱۳ - عیسی بن یزید بن بکرین داب (ابن - داب) - ۱۴ - محمد بن عییدالله العتبی - ۱۵ - ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف مدائنی - ۱۶ - هشام بن عدی طائی - ۱۷ - عبدالله بن عیاش (المتوف) - ۱۸ - الشرقي بن قضاوی.



نگارنده در کتاب « تذکرة النسائین » نام و نشان قریب یک هزار نفر از این نسابه ها را جمع آوری نموده و در باره آثار موجود و مفقودشان بحث کرده است .

اولین کسی که در انساب طالبین کتاب نوشت  
 و اما اولین کسی که خصوص انساب طالبین ( یعنی اولاد و اعقاب جناب ابوطالب ) را برشته تالیف کشیده ( . ) ابوالحسن یحیی النسابه ابن حسن بن جعفر الحجة ابن عیدالله الأخرج ابن حسین الأصغر ابن الامام

زین العابدین علیه السلام ، نسابه مشهور به عیدلی عقیقه ( متوفی ۲۷۷ در مکه ) است که او کتاب « نسب آل ابی طالب » را نوشت ؛ چنانکه صفی الدین أحمد بن صالح بن ابی الرجال یمنی ( متوفی ۱۰۹۲ ) در کتاب « مطلع البدور و مجمع البحور - تاریخ یمن » باین مطلب تصریح کرده و صاحب « عمدة الطالب : ۳۲۴ ط نجف » گوید : و اما الحسن بن جعفر الحجة فأعقب من ابی الحسن یحیی النسابه ، يقال انه أول من جمع کتاباً فی نسب آل ابی طالب . \*

نجاشی در « کتاب الرجال : ۳۰۹ » ابوالحسن یحیی نسابه را از اصحاب حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام دانسته و گوید : ( العالم الفاضل الصدوق ، روی عن الرضا علیه السلام ) . اما این مطلب بعید بنظر میرسد ؛ زیرا شهادت حضرت رضا علیه السلام در سال ۲۰۳ بوده و سید عیدلی ۷۴ سال بعد وفات کرده است . و نیز نواده وی ابوعلی حسن بن محمد بن یحیی معروف با بن - اخی طاهر که از او کتاب نسب مذکور را روایت میکند در ( ۱۶ - ۳۵۸ ) در گذشته است .

کتبی که در انساب تالیف شده عموماً بطور معمول و با اصطلاح مسطر است ، اما بعضی از نسابه ها برای تسهیل رجوع و تسریع در یافتن مطلب مورد احتیاج ؛ کتب خود را بصورت « مشجر نگاشته افد » و این بهترین راهی است که برای منظور فوق تهیه شده ، اما کیفیت کتب مشجر متفاوت است و نوعاً بصورت کتاب « المشجر الکشاف لأصول السادة الأشراف » میباشد که در مصر بطبع رسیده ، و آسان ترین طریقه برای بدست آوردن انساب ، طریقه یی است که در مشجرات « جامع الانساب » بکار رفته است .

اولین کسی که انساب را بصورت مشجر در آورد ، عالم نسابه نقیب ؛  
 کسیکه انساب را مشجر نمود  
 ابوعبدالله حسین بن أحمد المحدث بن عمر بن یحیی بن حسین ذی العبرة

ابن زید الشهید ابن الامام زین العابدین علیه السلام بود که نام کتاب مشجر خود را « الغصون فی آل یاسین » نهاد . « عمدة الطالب : ۲۶۷ » درباره این شخص گوید : کان أول نقیب ولی علی سائر

( . ) کتب نسب نازمان ابوالحسن یحیی هه راجع بآنساب قریش یا بطور اعم بوده است .



الطالبین کافّة ، وکن عالماً نسابه ، ورد العراق من العجّاز سنة احدى وخمسين ومائتين ... \*  
 عام أنساب علم شریف أنساب تا قرن هشتم و نهم رو بکمال رفته و در این دو قرن بمنتهی درجه  
 در قرون ترقی و اهمیتت رسیده ، و بالنتیجه کتب گرانبهای بوجود آورده است . یکی از نسابه  
 اخیر ه ای قرن هشتم که در صفحات مد ازاد یاد خواهیم کرد ، سید تاج الدین ابن معینه  
 میباشد . از جمله تألیفات نفیسه او در أنساب کتاب « نهابة الطالب فی أنساب آل أبي طالب »  
 است که در دوازده مجلد بزرگ بوده ، و همچنین از نسابه های قرن نهم سید جمال الدین ابن عنبه  
 شاگرد ابن معینه است که مشهور ترین کتابهای أنساب یعنی « عمدة الطالب » را نوشت .  
 و هکذا نسابه های دیگر .

مع الأسف ، نسابه های قرون بعد ( خصوصاً در ایران و عراق ) نوعاً دقت پیشینیان  
 را نداشته و غالب کتابهایی که در این باره نگاشته اند کم عمق و کم تحقیق است ، و البته این  
 جریان معلول عللی است که ذکر آنها موجب تطویل کلام خواهد شد ، و همین علل است که  
 شجره نامه های عصر صفوی ببعد را نیز بوجود آورده است .

در عرض صد سال اخیر جمعی از دانشمندان عراقین و سایر بلاد اسلامی همت بر ضبط  
 أنساب و نگارش کتب نسب گمارده تألیفات مفصل و مختصر نوشته اند ، اما آنها هم نوعاً  
 دارای تقایس فوق الذکر بوده و بعلاوه چیزی از آثارشان منتشر نشده ، مگر معدودی که در  
 مصر و دیگر بلاد افریقا بطبع رسیده است .

چگونگی نگارش کتاب جامع الأنساب  
 نگارنده این کتاب که تألیف و انتشار يك اثر جامع را در أنساب سادات  
 آل پیغمبر ﷺ و جمع شمل آنان از دیر زمانی احساس کرده بود ،  
 اقدام در این امر را فرض ذمه خود دید ؛ لذا از پنج سال قبل بتألیف « جامع الأنساب » مشغول شده  
 و بانحاء وسائل ممکنه ، علاوه بر جمع آوری کتب أنساب ، شروع در این کار مهم را بطلاع  
 عموم سادات عظام رسانید . تا اینکه بحمد الله تعالی با حسن استقبال ایشان مواجه گردیده  
 از هر سو حتی بلاد حجاز و عراق و مصر و ممالک دیگر با کمال اشتیاق دست یاری داده و  
 آنچه توانستند از أنساب و مشجرات پراکنده را جمع آوری نموده و با کتب متعلق نسب که  
 تهیه آن ممکن بود ارسال داشتند .

در هر يك از شهرها و قریات ایران جمعی همکاري مداوم برخاسته و آنان نیز  
 هر چه توانستند از کمک و یاری کوتاهی نمودند ، خصوصاً عدّه یی در شهرستانهای دور دست



فعالیتهای شایان تقدیر نموده و مینمایند که توفیق همگی را از درگاه احدیت خواستار، و آرزومند است که این خدمتهای خالصانه در پیشگاه ائمه اطهار مقبول افتاده و منظور بطر مبارکشان واقع گردد.

در بیان  
حال انساب مذکور  
در این کتاب  
نکته بی که باید ناگفته نماند، اینکه آنچه از انساب و مشجرات بدست نگارنده رسیده یا در کتب نسب و غیره بنظر آمده در این کتاب وارد شده است، اما هیچ مطلبی را مبهم و بدون شرح واقعی نگذاشته، و هر توضیحی که در کتابها یا شجره نامه ها بوده در فصل دوم (قسمت توضیحات) نقل کرده، و تا آنجا که مشجرات یا کتب نسب تطابق داشته بیان، و آن مقدار هم که تطبیق نمیکرده یاد آور نموده است.

بنا بر این اگر خدای ناخواسته نسب غیر معتبری در بعضی از مجلدات این کتاب دیده شود؛ نباید حمل بر عدم اطلاع نویسنده نمود، بلکه چون بنی نگارنده بر جمع آوری کلیه انساب موجود بوده و آنچه بدست آمده در قسمت مشجرات (فصل اول) وارد کرده است، باید توضیحات مربوط بآنها را نیز که بوسیله اعداد در جنب اسامی تعیین شده، مراجعه نمود تا حال انساب مذکور در فصل اول بخوبی روشن و واضح گردد، اگرچه:

وَفَوْقَ دَلِيلِنَا ضَوْءُ النَّهَارِ

عَلَى ضَوْءِ النَّهَارِ لَنَا دَلِيلٌ

جان او با جان استناسبت جفت

ای سنا آورده استنسا بگفت

نکته دیگر اینکه اگر در موردی گفته شود: چنین نامی در عداد فرزندان امام (ع) یا اولاد فلان شخص بیامده یا دیده نشده، مقصود نفی نسبت نیست، بلکه خواستمان از این عبارت آنست که این نام تا کنون بنظر مؤلف نرسیده و پرواضحت که عَدَمُ الْإِلهِ خَدَائِرُ لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ. و نیز چنانکه گفته شد جماعتی از سادات عظام و دانشمندان کرام شهرستانها در تهیه و جمع آوری بعضی از اسباب این کتاب شرکت کرده اند، باین معنی که شجره نامه و اسامی افرء خود یا سادات دیگر را جمع آوری و ارسال داشته، و ممکنست در بعضی موارد استقصاء کامل نشده و نامی یا نامی از قلمشان افتاده باشد. مترا این کسانی که تقصی از این راست یا نقایص دیگر در این کتاب بیابند نگارنده را مطلع نمایند تا اشاء الله تعالی در جلدهای دیگر تدارك شود. اکنون شروع بکارش مطالبی چند در پیرامون انساب و سادات که برای مطالعه کنندگان این کتاب مفید و لازم است نموده و سپس مآخذ کتاب را تعیین و شرحی بیز در احوال امام همام موسی بن جعفر علیهما السلام و تعداد اسامی فرزندان آنحضرت مینگردیم.



## احادیث در مدح علم نسب و فرا گرفتن آن

### منقول از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

#### ۱- تَعَالَمُوا أَنَسَابَكُمْ تَصِلُوا (لِتَصِلُوا) أَرْحَامَكُمْ (۰)

این حدیث را باین صورت در کتب أنساب و غیره، مثل «عمدة الطالب: ۲» و «المشجر» الکشاف: ۸، «وصحاح الأخبار: ۳» نقل کرده اند؛ و حافظ شهر جلال الدین سیوطی (۸۴۹ - ۹۱۱) دو حدیث ذیل را در کتاب شریف «الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر» (۰۰) آورده و آنها را صحیح دانسته است:

۲- اعْرِفُوا أَنَسَابَكُمْ تَصِلُوا أَرْحَامَكُمْ، فَإِنَّهُ لَا قَرَبَ بِالرَّحِمِ إِذَا قَطَعَتْ، وَإِنْ كَانَتْ قَرِيبَةً؛ وَلَا بُعْدَ بِهَا إِذَا وَصَلَتْ، وَإِنْ كَانَتْ بَعِيدَةً - الطیالسی (ک) عن ابن عباس - (صح): ۱۰: ۱۴۹ حدیث ۱۱۵۴ (۰۰۰)

۳- تَعَالَمُوا مِن أَنَسَابِكُمْ مَا تَصِلُونَ بِهِ أَرْحَامَكُمْ، فَإِنَّ صَلَاةَ الرَّحِمِ مَحَبَّةٌ فِي الْأَهْلِ، مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ، مَنَسَاءٌ فِي الْأَثَرِ - (حم ت ک) عن أبي هريرة (صح): ۱۰: ۴۴۷ حدیث ۳۳۱۹ (۰۰۰۰)

این حدیث در کتاب شریف «الذخیر» الجامع للأصول فی احادیث الرسول صلی الله علیه وسلم ۱۰: ۵ (۰۰۰۰۰) نیز بهمین لفظ مذکور، و آنرا از ترمذی و احمد و حاکم نقل کرده است.

(۰) فرا گیرید نسب های خود را که صلة ارحام کنید.

(۰۰) این کتاب مجموعه ای است مشتمل بر ۱۰۰۳۱ حدیث از احادیث و کلمات قصار منقول از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و تاریخ اتمام آن (۱۸ ع ۱ - ۹۰۷) است و چندین مرتبه با شروح و حواشی و مستقلاً در مصر چاپ شده، از جمله نسخه ای است که سال ۱۳۵۲ با مقدمه و حواشی و تصحیح استاد محمد معینی الدین عبد الحیدر در نهایت صحت و دقت در قاهره مصر بطبع رسیده، و احادیث فوق از همین چاپ نقل میشود. (حم) رمز «مسند أحمد بن حنبل» و (ت) رمز «صحیح ترمذی» و (ک) رمز «مسند ک» حاکم است.

(۰۰۰) بشناسید نسب های خود را که صلة رحم کنید، پس بدرستی که نزدیکی نیست «رحم» زمانی که قطع شود اگرچه رحم نزدیک باشد، و دوری نیست «رحم» زمانی که صلة شود اگرچه خویشاوندی دور باشد. (۰۰۰۰) فرا گیرید از آسانان آنچه را که مان صلة رحم کنید، بدرستی که صلة رحم موجب محبت و دوستی خویشان، زبادتنی مال و طول عمر است.

(۰۰۰۰۰) این کتاب شامل ۵۸۸۷ حدیث سوی است در جمیع أبواب اصول و فروع، و مؤلف آن شیخ منصور علی ناصف از علمای جامع اهر و مدرس جامع دمشق است. در ماه رجب ۱۳۴۱ شروع بتألیف جلد اول نموده و در ۲۵ ذوالحجۃ ۱۳۴۷ از تألیف جلد پنجم فارغ، و کلاً پنج جلد در مصر چاپ شده است. تاریخ طبع جلد پنجم: ۱۳۵۴.



در کتاب « نظام الحكومة النبویة ۲ . ۳۰۱ » (۰) از حاکم نیشابوری صاحب « مستدرک الصحیحین » نقل کرده که حدیث خیر صحیحست و علما اقرار بآن نموده اند : ( قال الحاکم صحیح ، وأقره ) . و نیز گوید ( و ممن أقره الذهبی ) .

و نیز گوید : وأخرج ابن زنجویه من حدیث أبي هريرة :  
تَعَلَّمُوا مِنْ أَنْسَابِكُمْ مَا تَصْلَوْنَ بِهِ أَرْحَامَكُمْ ، ثُمَّ انْتَهَوْا ؛ وَتَعَلَّمُوا مِنَ الْعَرِيَّةِ مَا تَعْرِفُونَ  
به کتاب الله تعالی ، ثُمَّ انْتَهَوْا (۰۰) .

گذشته از احادیث فوق که شناختن و فرا گرفتن نسب را ترغیب میکند ، چند حدیث نبوی نیز در باره نسب مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله بنظر رسیده که ذیلا نقل میشود :

۱ - أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ بْنِ غَالِبِ بْنِ فِهْرٍ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خَزِيمَةَ بْنِ مَدْرِكَةَ ابْنِ الْيَاسِ بْنِ مُضَرَ بْنِ لُزَارٍ بْنِ مَعَدٍّ بْنِ عَدْنَانَ ، وَمَا افْتَرَقَ النَّاسُ فِرْقَتَيْنِ إِلَّا جَعَلَنِي اللَّهُ فِي خَيْرِهِمَا ؛ فَأَخْرَجْتُ مِنْ بَيْنِ أَنْوَى فَلَمْ يُصِبنِي شَيْءٌ مِنْ عَهْدِ الْجَاهِلِيَّةِ ؛ وَخَرَجْتُ مِنْ نِكَاحٍ وَكُنْتُ أَخْرَجُ مِنْ مِفَاحٍ مِنْ لَدُنْ آدَمَ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى أَبِي وَأُمِّي ؛ فَأَنَا خَيْرُكُمْ نَسَبًا وَخَيْرُكُمْ أَبَاً - الميهقي في الدلائل عن أنس : « الجامع الصغير ۱ : ۲۶۱ : حدیث ۲۶۸۲ » (۰۰۰) .

(۰) « نظام الحكومة النبویة - المسمى - التراتيب الادارية ، و المعاملات و المعاهدات و المناصر و لخدمة العلمة التي كانت على عهد تأسيس المدينة لاسلامية في لخدمة السورة العلمة » تأليف علامة مُسَد ، أبو الاسماء و أوالاقلال ، شيخ المشايخ ، مرحوم سيد محمد عبد الحی بن عبد الكبير كنانی ادویسی حنفی قاسی ، أعدم عشاء سنّت و قاصی لخدمة مغرب ، اس كتاب شريف در دو معتمد ر سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۹ طی ۷۴ و ۴۸۰ و ۴۶۸ و ۵۲ صفحه در قاس مراکش بطبع رسیده است .

(۰۰) فراگیرند از آسانتان بعدیکه حله رحم کنید و همین اکف ساید ، و فرا گیرند از هر سنّت ( ادبیات ) بعدیکه کتاب خدای تعالی را بشناسید و بهمین قناعت نمایید .

(۰۰۰) مسم ( نسب من چنین است ) محمد بن عبدالله بن عبد المطلب بن ... تا آخر . و هیچ گاه مردم دو فرقه شدند ( اشعاب در بدران و اسلاف ) مگر اسکه خداوند قرار داد مر در بهترین آنها . ( هنگام انتقال از صلی بعد دیگر ) پس من از میان مر و مادرم خارج شده در حالیکه چری از عهد جاهلیت من نرسید ( دامنم از پلیدیهای جاهلیت پاک بود ) ، و خارج شدم از نکاح ، و خارج شدم از زنا از زمان آدم تا آنکه رسیدم پدر و مادرم ( ازدواج سال بدران و مادراتم همیشه بقصد نکاح و مشروع بود ) ؛ پس من بهترین شما مردم هستم از حیث نسب و بهترین شما هستم از حیث پدر .



۲- قال: أَخْبَرَنَا مَعْنُ بْنُ عِيسَى، أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي ذئبٍ، عَمَّنْ لَا يُشْهِمُ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: أَنَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَاتَّسَبَّحْ حَتَّى يَلْعَنَ النَّاسُ مَنْ يَكْفُرُ بِهِ، فَمَنْ قَالَ غَيْرَ ذَلِكَ فَقَدْ كَذَبَ: «الطبقات الكبرى ۱: ۵» (۰).

۳- قال أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: بَيْنَ مَعْدٍ وَاسْمَاعِيلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نِسْفٌ وَثَلَاثُونَ أَبًا، وَكَانَ لَا يَسْتَمْتَبِهِمْ وَلَا يَنْفِذُهُمْ، وَاعْلَمْ تَرَكْ ذَلِكَ حَيْثُ سَمِعَ حَدِيثَ أَبِي صَالِحٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ إِذَا بَلَغَ مَعْدٌ بَيْنَ عَدْنَانَ أُمِّكَ: «الطبقات الكبرى ۱: ۳۷» (۰۰).

۴- قال: وَ أَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَجَلَانِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ يَعْقُوبَ الزَّمَعِيِّ، عَنْ عَمَّتِهِ، عَنْ أُمِّهَا كَرِيمَةَ بِنْتِ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْبَهْرَانِيِّ، قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَعْدٌ بْنُ عَدْنَانَ بْنِ أَدَدَ بْنِ يَرَى بْنِ أَعْرَاقِ الثُّرَيِّ: «الطبقات الكبرى ۱: ۳۶» (۰۰۰).

۵- قالت: وَأَخْبَرَنَا هِشَامُ، قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا تَتَسَبَّحَ لَمْ يَجَاوِزْ فِي نَسَبِهِ مَعْدٌ بْنُ عَدْنَانَ بْنِ أَدَدَ، ثُمَّ يَمْسُكُ وَيَقُولُ: كَذَبَ

(۰) گفت: خبر داد ما را معن بن عیسی، از ابن ابی ذئب، از کسیکه متهم بود از عمرو بن عاص، بابتکه: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: منم محمد بن عبدالله، سپس نسب خود را یاد کرد تا رسید به نضر بن کنانه. پس هر کس نسبت آنحضرت را بنحو دیگری گوید دروغ گفته است.

این حدیث را ابو عبدالله محمد بن سعد بن منیع زهری مصری معروف به ۱ بن سعد - کتاب و اقدی (منوثر ۲۳۰ سن ۶۲ در بغداد) در کتاب «الطبقات الكبرى ۱» ۲ مصر ۱۳۵۸ « که در سیره پیغمبر اکرم و احوال صحابه است، در باب ( ذکر من استی الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم ) روایت نموده و در این باب احادیث دیگری نیز راجع بآباء پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و نسب آنحضرت و تفسیر آیه شریفه: ( قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ) ذکر کرده است.

(۰۰) گفت: خبر داد ما را هشام بن محمد از پدرش، گفت: میان معد و اسماعیل صلی الله علیه وسلم سی و چند پشت است، اما نام آنها را ننمود، و شاید باین علت بود که حدیث ابو صالح را که از ابن عباس روایت کرده شنیده بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم هرگاه نسب خود را ذکر میفرمود و بعد مان میرسید تجاوز نمیمود.

(۰۰۰) گفت: و خبر داد ما را هشام بن محمد، گفت: و حدیث مرا محمد بن عبد الرحمن عجلانی، از موسی بن یعقوب زمعی، از عمه اش، از مادرش کریمه دختر مِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ بَهْرَانِی، گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم: «مَعْدٌ بْنُ عَدْنَانَ بْنِ أَدَدَ بْنِ يَرَى بْنِ أَعْرَاقِ الثُّرَيِّ است».



السَّابُّونَ . قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : وَقُرُونَا نَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا « الطبقات الكبرى ۱ : ۴۶ » (۰).

(۰) گفت : خیر داد مرا هشام ، گفت : خیر داد مرا پدرم ، از ابن عباس ؛ باین که : پیغمبر علیه السَّالْوَة و السَّلَام هر گاه سب خود را بآدمی فرمود از معصیان است و از آن تجاوز نمیشود و بهمن جا حائمه داده ؛ میفرمود : نَسَابَهُ هَا كَذِبَ كَفْتِهِ اِنَّهُ خَدَّاهُ عَزَّ وَجَلَّ و ... : و قُرُونَا نَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا . در شأن ، حمله کَذِب السَّابُّونَ را چنین تفسیر کرده اند : نَسَابَهُ هَا رَسْمَتُ كَفْتِهِ اِنَّهُ وَوَجِبَ احْتِ که وجوب بقول آمان نمود ، و ابن معنی منتهی بر آنست که از حمله معنای کذب صحت و لذا ابن ابیاری آنرا از دلالت اصداد دانسته ؛ و نیز در بعضی موارد بری بحریس و بر حلف استعمال شده است .

« الشجر الکشاف » ۲۵۷ : ذیل نام عَدْنَانِ نوبخت : السُّلْطَانُ عَدْنَانُ اَوَّلُ مَنْ كَسَى لَكُمَةَ بِالْعَرَبِ الْأَسْوَدِ . عَلَيْهِ وَعَتِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَسَّ عَدْنَانُ ، وَهَلْ كَذَّبَ السَّابُّونَ . وَ قَدْ قَرَّرَ . مَعْنَى : صَدَّقُوا وَوَجِبَ الرَّجُوعُ إِلَى قَوْلِهِمْ ، وَاسْتَنْهَضُوا قَوْلَهُ .

### وَذِيَانِيَّةٌ أَوْصَتْ بِنَيْهَا      بَأَنَّ كَذِبَ الْهَوَافِّ بِالسُّبُوفِ

ای : وَجِبَ الرَّجُوعُ إِلَى قَوْلِهِمْ فِي قَطْعِ الْمَوَاقِفِ بِالسُّبُوفِ .

« تاج القروس فی شرح القاموس » ۴۵۰ : یکی از حمله موارد استعمال کذب را برای تحریر دانسته و گوید : قلت و قرأت فی کتاب ، استدراك القطع : لَأَنِّي عِنْدَ الْعَامِمِ مِنْ سَلَامٍ قَوْلَ مُعَيَّرِينَ حَمَادُ الْبَارِقِيِّ .

### وَذِيَانِيَّةٌ أَوْصَتْ بِنَيْهَا      بَأَنَّ كَذِبَ الْقَرَّاطِفِ وَالْقُرُوفِ

ای : عَلَيْكُمْ هَا . وَالْقَرَّاطِفُ أَكْبَرُ حُرِّ ، وَالْقُرُوفُ أَوْعَى مِنْ حِلْمٍ مَدْنُوعٍ بِالْفَرْقَةِ بِالْكَسْرِ ، وَهِيَ قُرُوفُ الرِّمَانِ . مَعْنَى أَمَرْتُهُمْ أَنْ يُكْتَرُوا مِنْ سَبِّ هَذَيْنِ الشَّيْئَيْنِ وَالْإِكْتَارِ مِنْ أَحَدِهِمَا أَنْ يَطْفَرُوا سَنَى تَبَرٍّ ، وَ ذَلِكَ لِإِحْسَانِهِمْ وَفِيهِ مَالِهِمْ . قُلْتُ وَعَلَى هَذَا قَرُّوا حَدِيثَ كَذِبِ السَّابُّونِ أَي : وَجِبَ الرَّجُوعُ إِلَى قَوْلِهِمْ وَفَدَّ أَرَدْنَا بَيَانَهُ فِي « الْقَوْلِ النَّفِيسِ فِي نَسَبِ مَوْلَايَ اَدْرِيسٍ » ... الخ .

وسر در صفحه ۴۵۲ همس جلد گوید : ثم نقل عن خط العلامة نور الدين النيسابوري ما يفيد رأيت في نسخة « شجرة النسب الشريف » عند إيراد قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : كَذِبَ السَّابُّونِ أَنَّ كَذِبَ يَرِدُ مَعْنَى صَدَقَ ، وَيَكُنْ أَحَدُهُمَا مِنْ هُنَا . هَذَا مَا وَجَدَ . قَالَ شَيْخُنَا : وَوَسَّعَ ابْنُ الْأَثَرِيِّ ، قَالَ وَ عَلَيْهِ فَيَكُونُ لَفْظُ كَذِبٍ مِنَ الْأَصْدَادِ ، كَمَا أَنَّ لَفْظَ الصَّدْقِ أَيْضًا جَمَلُهُ مِنَ الْأَصْدَادِ . قَدِمْتُ : وَالَّذِي قَرَّرَهُ عِبْرُ وَاحِدٍ مِنْ أُمَّةِ اللُّغَةِ وَ التَّصْرِيفِ ؛ أَي : وَجِبَ الرَّجُوعُ إِلَى قَوْلِهِمْ ، وَ قَدْ تَقَدَّمَتِ الْإِشَارَةُ إِلَيْهِ .

بالحمله ، ابن حدث را اغلب محدثان و مؤرخان و نَسَابَهُ هَا ذکر کرده اند ، چنانکه معهودی در « مَرْوَجُ الدَّعْبِ » ۱ : ۲۷۳ و ۲۷۴ در چند موضع بآن اشاره کرده ؛ و عن حدث سرور « العام » الصَّغِيرِ ۲ : ۲۲۶ شماره ۶۲۲۷ و ۲۷۳ شماره ۶۵۹۹ مذکور است .



۶- رُوِيَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: إِذَا بَلَغَ نَسَبِي عَدْنَانَ فَأَمْسِكُوا: «اعلام الأورى:» (۰).

۷- وَرُوِيَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قَالَتْ:

سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: مَعْدَنُ عَدْنَانَ بْنُ أَدَدَانَ بْنِ زَيْدَانَ

ثَرَانُ أَعْرَاقِ الثُّرَيَّا. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: زَيْدٌ هَمِيسٌ، وَثَرَانُ نَبْتُ، وَأَعْرَاقُ الثُّرَيَّا: إسماعيل بن ابراهيم

قَالَتْ: ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا، لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ: «اعلام الأورى:» (۰۰).

۸- كتاب «العمدة في عيون صحاح الأخبار» ۱۲ فصل ۱، پس از ذکر نسب امیرالمؤمنین

صلوات الله علیه؛ گوید:

وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ إِذَا وَصَلَ النَّسَبُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ

كَذَبَ النَّسَابُونَ. يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنَّهُ مَا بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَقِيلَ: إِنَّمَا قِيلَ ذَلِكَ لِئَلَّا

وَصَلَ النَّسَبُ إِلَى مَعْدَنَ عَدْنَانَ، (وهو الصحيح خا) وَاللَّهُ أَعْلَمُ. وَأَمَّا هَذَا فَهُوَ النَّسَبُ

الْمُتَعَارَفُ. وَقَوْلُهُ ﷺ: كَذَبَ النَّسَابُونَ يُرِيدُ بِهِ وَجَبَ، كَمَا يُقَالُ: كَذَبَ لَكَ عَلَى مَالٍ

أَي: وَجَبَ لَكَ عَلَى مَالٍ (۰۰۰).

(۰) روایت شده از پیغمبر علیه السلام که فرمود: هنگامیکه نسب من تا عدنان رسید پس امساک کنید

(بالا تر نروید).

این حدیث در «اعلام الأورى» منظر رسیده و دیگران آنرا باین صورت ذکر کرده اند، بلکه چنانکه

گذشت؛ گویند هرگاه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نسب خود را ذکر میفرمود و عدنان میرسید؛ بعد از او را نام نمبرد.

«اعلام الأورى بأعلام الهدى» کتابی است در احوال و فضائل ائمه اطهار علیهم السلام؛ تألیف امام

المفسرین، آسن الاسلام، شمع ابوعلی، فضل بن حسن بن فضل طبرسی (متوفی ۵۴۸) صاحب «معجم السان»

این کتاب سال ۱۳۱۲ طی ۲۷۲ صفحه در طهران چاپ شده است.

(۰۰) و روایت شده است از ام سلمه همسر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که گفت: شنیدم از پیغمبر صلی الله

علیه وآله، میفرمود: مَعْدَنُ، فرزند عدنان بن آددان بن اعراف الثری است. ام سلمه خرد گشت:

زید، همیسع است؛ و ثرا، نبْتُ است؛ و اعراف الثری، اسماعیل بن ابراهیم است. نیز گفت: سپس پیغمبر

صلی الله علیه وآله این آیه را قرائت فرمود: وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا،

لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ.

این حدیث در «بحار الأنوار» ۶: ۶۷ نیز بنقل از «اعلام الأورى» موجود است.

(۰۰۰) و روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هنگامیکه نسب با ابراهیم میرسید، میفرمود:



و زین ابن اسحاق در عدم انتطایح نسب و فضائل ذریه طاهره از آن حضرت روایت شده :

۱- و بالاسناد المقدم ، قال : أخبرنا أبو طالب محمد بن أحمد بن عثمان ، قال : حدثنا أبو الحسن علي بن محمد بن كوكو ، اذنا ، قال : حدثنا الحسن بن أحمد بن سعيد السلمي ، قال : حدثنا الحسن بن هاشم الحراني ، قال : حدثنا محمد بن طلحة العجبي ، قال : حدثنا عبد الله ابن عمر ، عن زيد بن أبي أنيسة ، عن المنهال بن عمرو ، عن سعيد بن حدير ، عن ابن عباس و عن عمر الخطاب كرم الله وجهه ، قال قال النبي ﷺ : كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا مَا كَانَ مِنْ سَبَبِي وَنَسَبِي : « العدة : ۱۵۶ » (۰) .

۲- و بالاسناد المقدم ، قال : أخبرنا أبو عبد الله الحسن بن أحمد بن موسى الفندجاني ، قال : أخبرنا أبو أحمد عبد الله بن أبي مسلم الفرضي ، قال : حدثنا أحمد بن سليمان ، قال : حدثنا محمد بن بونس بن موسى القرشي وهو الكرمي ، قال : حدثنا زيد بن سهل المحاربي ، قال : حدثنا عمارة بن ميمون ، قال : حدثنا عمر بن دينار ، عن سالم ، عن ابن عمر ، قال : قال رسول الله ﷺ : لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْخَلْقَ اخْتَارَ الْعَرَبَ ، فَأَخْتَارَ قُرَيْشًا مِنَ الْعَرَبِ ، وَ اخْتَارَ بَنِي هَاشِمٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَأَنَا خَيْرُهُ مِنْ خَيْرَةٍ ؛ إِلَّا فَأَخَذُوا قُرَيْشًا وَ لَا تَغْضُوهَا فَتَهْلِكُوا ؛ إِلَّا كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا سَبَبِي وَنَسَبِي . « العدة : ۱۵۶ » (۰۰)

« کتب که در این بابها ، و مقصود آن حضرت از این حدیث سالان بود . و گفته شده است که اینرا هنگامی میفرمود که نسب به معدن عدنان میرسد ( و همین قول صحیح است ) نسخه بدل ( و الله اعلم ) و اما این نسب ( شعوبه در عمده مذکور است ) همین نسب متعارف است ، و اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : کذب النسابون معنی آن و کذب است ( یعنی واجب است تصدیق قول آنان ) ، چنانکه میگوید ( کذب لك عنی مان ) یعنی : واجب است در آن تو بر ذمه من مالی .

کتاب « العدة فی عدون صحاح الأخبار » می آید از امام الأوردی و تالیف شریف الاسلام ، ابوالحسن یحیی بن حسن بن حسن بن علی آمدی حنفی زیدی ، معروف به ابن بطریق ( متوفی شمان ۶۰۰ سن ۷۷ در حله ) ، مهمترین کتابی است که در مناقب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تألیف شده و بسال ۱۳۰۹ طبع ۲۴۶ صفحه در طهران مطبع رسیده است .

(۰) ترجمه متن حدیث که ابن عباس و عمر روایت کرده اند گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر خویشاوندی منسوب و سببی در در و رقامت منقطع خواهد بود ( سود بخش است ) مگر خویشاوندی که از جانب سبب و نسب می باشد . این حدیث در « معاد الانوار ۷ ۲۴۱ » نیز در « عمده » نقل شده .

(۰۰) ترجمه متن حدیث که ابن عمر روایت کرده گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم « ————— »





۵ - حدثني القاضي السلمي أسد بن إبراهيم ، قال : أخبرني العتكي عمر بن علي ، قال : حدثني محمد بن اسحق البغدادي ، قال : حدثنا الكديمي ، قال : حدثنا بشر بن مهران ، قال : حدثنا شريك بن شبيب ، عن عرقده ، عن المستطيل (۰) بن حصين ، قال : خطب عمر بن الخطاب الى علي بن أبي طالب عليه السلام ابنته ؛ فاعتل عليه بصفرها وقال : إني أعددتها لابن أخي جعفر . فقال عمر : إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : كل حب ونسب فمقطع يوم القيمة ما خلا حبي و نسي ، وكل بني اثني عصبهم لأبيهم ما خلا بني فاطمة فإني أنا أبوهم وأنا عصبهم : « كنز القوائد : ۱۶۶ » (۰۰) .

۶ - وبالإسناد ، قال : أخبرنا ابن الصلت ، قال : أخبرنا ابن عقدة ، قال : أخبرنا علي بن محمد بن علي بن محمد بن علي العلوي ، قال : حدثني جعفر بن محمد بن عيسى ، قال : حدثنا عبيد الله بن علي ، قال : حدثنا علي بن موسى ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن آبائه ، عن علي عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله :

« علي عليه السلام خواستگاری نمود آن حضرت ملت خردسالی ام کلثوم امتناع فرمود . عمر گفت اراده امور زناشویی ندارم ، ولكن شيدم از رسول خدا صلى الله عليه وآله و آله وسلم ، میفرمود : هر سب و نسی روز قیامت منقطع میشود مگر سب و نسب من . هر فومی خویشاوندی ایشان از جانب پدر است ، مگر فرزندان فاطمه (ع) که من پدر و عصب آنها هستم . این حدیث را « بحار الانوار ۷ : ۲۴۹ » نیز از « عهد » نقل کرده (۰) در نسخه چاپی « بحار الانوار ۷ : ۲۴۹ » که روایت فوقرا از « كنز القوائد » نقل کرده ، این نام مصور المستطیل بن حصین دیده میشود ، اما بهیچ شکل در کتب و جال فریقین یاد شده و شك نیست که مقصود همان شخصی است که علامه مامقانی او را در « تنبیح البقال ۳ : ۲۱۱ » چنین معرفی نموده .  
**مستظل بن حصین** : عنه أبو موسى من المعابة ، وحاله غير مبين .

(۰۰) ترجمه متن روایت : عمر بن خطاب دختر امیر المؤمنین صلوات الله علیه را از وی خواستگاری کرد امیر (ع) ملت خردسالی آن دختر ، درخواست عمر را قبول نکرده و فرمود : من او را برای فرزند برادرم جعفر نهاده‌ام . عمر گفت : من از رسول خدا صلى الله عليه وآله و آله شيدم که فرمود : هر سب و نسی در روز قیامت کیافته خواهد شد مگر سب و نسب من ، و هر دختر داده‌ای از جانب پدر شناخته و ناو مسوب میشود مگر فرزندان فاطمه که من پدر و عصب آنها هستم .  
 این خبر در « بحار الانوار ۷ : ۲۴۹ » نیز از « كنز القوائد » نقل شده است .

« كنز القوائد » کتاب شریفی است در مباحث کلام و امامت و اخلاق و مواعظ و غیرها ، تألیف عالم جلیل شیخ ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراچکی نزیل زملة بیضا (موفی ۱۴۴۹) ، طبع تبریز ، ۱۳۲۲ ، ۳۰۴ صفحه ، مصمم به « کتاب التعجب » از خود کراچکی در ۶۹ صفحه .

كُلُّ نَسَبٍ وَصَهْرٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا نَسَبِي وَصَهْرِي : « كتاب الأمالي : ۴۱۷ » (۰) .

۷- و روي عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه ، أن رسول الله ﷺ قام فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال : ما بآل أقوام يزعمون أن قرابتي لا تنفع ! أن كل سبب و نسب و صهر منقطع يوم القيامة إلا سببي و نسبي و صهري . قال عمر رضي الله عنه : فلما سمعت ذلك من رسول الله ﷺ أحست أن يكون يسي و بينه نسب و سبب و صهر فخطبت إلى علي رضي الله عنه ابنته أم كلثوم من فاطمة رضي الله عنها بنت محمد و زوجنيها « الفصول المهمة في معرفة الأئمة : ۱۲ » (۰۰) .

۸- كَلَّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، إِلَّا سَبَبِي وَ نَسَبِي ( طلب ك هق ) عن عمر

( طلب ) عن ابن عباس و عن المسور - ( صح ) : « الجامع الصغير ۲ : ۴۲۶ » (۰۰۰) .

(۰) رجعت حدیث امیرالمؤمنین علی علیه السلام مرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله مرمود هرسب و دامادی در روایات منقطع میشود مگر نسب و سبب من .

« کتاب الامالی » املاء شیخ المصنفه ، أبو جعفر محمد بن حسن طوسی مدین سره ( رمضان ۳۸۵ - شب ۲ شنبه ۲۲ محرم ۴۶۰ در صحت ) سال ۱۳۱۳ در ۳۴۴ صفحه صبیحة « کتاب الامالی » مریدش شیخ ابوهلی حسن بن محمد صفی بن محمد تائی ( متوفی ۵۱۵ ) که ۹۶ صفحه است در طهران بطبع رسیده .

حدیث فوق را در بحار الانوار ۷ - ۲۴۰ « از « کتاب الامالی » مکرر و جملة سرأ من الله علیه را بعد از یوم القیمة زیاده دارد که در نسخه چاپی « أمالی » و حای دیگر بحار ( ج ۳ - ۲۶۰ ) که بار این حدیث را از « أمالی » نقل کرده ، نیست .

(۰۰) و روایات شده از عمر بن الخطاب رضي الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنای حاست و مدار حید و ثنای خداوند مرمود چه گمان میکند مردمیکه میگویند حواشای من سودی ندارد ؟ بدرسیکه هرسب و نسب و دامادی در روایات منقطع است مگر سبب و نسب و دامادی من همرگفت پس چون شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این کلام را ، دوست داشتم که بدهم من و آنحضرت حواشای من سبی و نسبی و دامادی ، پس ام کلثوم دختر فاطمه را از پدرش علی ( علیه السلام ) خواستگاری کردم ، و او را پس تزویج نمود .

« الفصول المهمة » فی معرفة الأئمة و مصلم و معرفة أولادهم و سلمم ألیف شیخ نورالدین علی بن محمد بن أحمد معروف باسم مصاع مالکی مکی ( متوفی ۸۵۵ ) این کاب در ۳۲۳ صفحه سال ۱۳۰۳ در طهران چاپ شده است و این روایت را صاحب « اسعاف الراغبین » ۳۹ بیرمفصل و مشروح ذکر کرده است .

(۰۰۰) هرسب و نسبی در روایات منقطع خواهد بود ، مگر سبب و نسب من - این روایت را ( طلب ) یسی طهرانی و ( ك ) یسی حاکم و ( هق ) یسی بیهقی از عمر روایت کرده اند ، و سر ( طلب ) از ابن عباس و مسور روایت کرده و این حدیث صحیح است .



۹ - كُلُّ نَسَبٍ وَصَهْرٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، إِلَّا نَسَبِي وَصَهْرِي - ابن عساكر عن ابن عمر - (صح) « الجامع الصغير ۲ : ۴۴۴ » (۰) .

۱۰ - مَا بَالُ أَقْوَامٍ يُؤْذُونَنِي فِي نَسَبِي وَذَوِي رَحِمِي ؟ ! أَلَا وَمَنْ آذَى نَسَبِي وَذَوِي رَحِمِي فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ - أخرجه ابن أبي عاصم والطبراني وابن منده والبيهقي بالفاظٍ متقاربة « اسعاف الراغبين : ۴۴ » (۰۰) .

۱۱ - فَاطِمَةُ بَصْعَةٌ مِنِّي ، يَقْبِضُنِي مَا يَقْبِضُهَا ، وَيَمْسُطُنِي مَا يَمْسُطُهَا ، وَإِنَّ الْأَنْسَابَ تَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ غَيْرَ نَسَبِي وَنَسَبِي وَصَهْرِي - (حم ك) عنه (يعني عن المسور) « الجامع الصغير ۲ : ۱۶۹ » (۰۰۰) .

۱۲ - « معجم الطبراني » عن ابن عباس ، و « أرمين المؤذن » و « تاريخ الخطيب » ، بأسانيدهم إلى جابر ، قال قال النبي ﷺ : إِنْ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صَلَّيْهِ خَاصَّةً ، وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي مِنْ صَلَّيِّ وَصَلَّيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، إِنْ كُلُّ بَنِي بَنِي يَنْسَبُونَ

(۰) هر يك و دامادی و درمیامت منقطع است ، مگر نسب و دامادی من - این حدیث صحیح را ابن عساکر از ابن عمر روایت کرده است .

(۰۰) چیست شأن مردمیکه مرا بوسیله مسوین و أرحامم آزاد میکند ، آگاه باشد و بداند که هر کس خویشان و أرحام مرا آزاد کند ، مرا آزرده ، و هر که مرا آزارد خدا را آزرده - این حدیث را ابن ابی عاصم و طبرانی و ابن منده و بیهقی بحدیث متشابه روایت کرده اند .

« اسعاف الراغبین فی سیرة المصطفی و أهل بیه الطاهرین » تألیف ابوالعرفان شیخ محمد بن علی صابان شافعی حمی (متوفی ۱۲۰۶) است که بکنار درمصر سال ۱۲۸۱ در ۱۷۵ صفحه و بار دیگر سال ۱۲۹۰ و نیز در کنار کتابهای « مشارق الانوار » و « نورالاصدار » بچاپ رسیده و در کتب مرغوبی است که در مصالح أهل بیت علیهم السلام تألیف شده است

(۰۰۰) فاطمه ، یارۀ تنی مست ، اندوهناک میکند مرا هر چه اندوهناک کند او را ، و سرور میکند مرا هر چه سرور کرداند او را ، و تحقیق ، سبهای مردم در درمیامت منقطع است ، مگر نسب و خویشاوندی من - این حدیث را (حم ك) یعنی احمد در « مسند » و حاکم در « مسند » از مسور روایت کرده اند . صاحب « بسایع البوذة ۱ - ۱۵۹ » نیز آنرا از « کنوز الدقائق » از احمد و حاکم نقل کرده است

إِلَى آبِيهِمْ إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ ، فَأَبَى أَنَا أَبُوهُمْ : « مَنَاقِبُ آلِ أَبِي طَالِبٍ ۴ : ۱۲۴ » (۱۰) .  
 ۱۳- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ فِي صُلْبِهِ ، وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي فِي صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ  
 أَبِي طَالِبٍ - (طب) عن جابر (حظ) عن ابن عباس - (ص) : « الْجَامِعُ الصَّغِيرُ ۱ : ۲۴۰ » (۰۰) .  
 تکمله : ابن شهر آشوب در کتاب المناقب ۱۰۶، ۱۰۷ ذیل عنوان (فصل فی نسبه و حلیته ص)  
 پس از ذکر نسب پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید :

وَرَوَى عَنْهُ عليه السلام إِذَا بَلَغَ نَبِيٌّ إِلَى عَدْنَانَ فَأَمْسِكُوا . وَعَنْهُ عليه السلام : كَذَبَ النَّابُونَ . قَالَ  
 اللَّهُ تَعَالَى وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا قَالَ الْقَاسِي عَدَّ الْجَارِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَرَادُ بِدَلَالَةِ أَنْ اتَّصَلَ  
 الْأَسْبَابُ عِبْرَ مَعْلُومٍ ، فَلَا يَحِلُّوْا إِمَّا أَنْ يَكُونَ كَاذِبًا أَوْ فِي حَكْمِ الْكَاذِبِ . وَقَدْ رَوَى أَنَّهُ اسْتَسْبَّ إِلَى  
 إِبْرَاهِيمَ عليه السلام . أُمُّ سَلَمَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ مَعْدُ بْنُ عَدْنَانَ بْنِ أَدَدَ ، وَاسْمِي أَدَدٌ لِأَنَّهُ  
 كَانَ مَادَّةَ الصَّوْبِ ، كَثِيرَ الْعِزِّ ، ابْنُ زَيْدِ بْنِ ثَرَا بْنِ أَعْرَاقِ الثَّرَى . قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ زَيْدٌ :  
 هَمِيسٌ ، وَنَرَا . نَبَتْ ، وَأَعْرَاقِ الثَّرَى إِسْمَعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ . قَالَتْ . ثُمَّ قَرَأَ عليه السلام : وَعَادَا وَثَمُودَ  
 وَأَصْحَابَ الرَّسِّ (الآيَةُ) وَاعْتَمَدَ الْمَسَاةَ وَأَصْحَابَ التَّوَارِيخِ أَنَّ عَدْنَانَ هُوَ أَدَنُ أَدَدِ بْنِ الْيَسَعِ  
 ابْنِ الْهَمِيسِ بْنِ سَلَامَانَ بْنِ سَتِ بْنِ حَمَلِ بْنِ قِيدَارِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ (۰۰۰) \*

اینها احادیثی بود که درباره علم نسب و یا مضمّن شرافت و حث بر فرا گرفتن آن از پیغمبر  
صلی الله علیه و آله در کتب فریقین وارد شده و بعضی از این احادیث و احادیث دیگر را صاحب «الصواعق  
 المحرقة» نیز در فصل مربوط بفضائل اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده است .

(۰) کتاب «معجم طبرانی» از ابن عباس و از اربع مؤلفین و «تاریخ طبرانی» سندهای خود  
 از جابر روایت کرده اند که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : «بدرستی که خداوند عزوجل قرار  
 داد در ذریه هر یمنی را سبب رحمت همان پیغمبر» و قرار داد در ذریه مرا از صلب خودم و صلب علی بن ابی  
 طالب بدرستی که در هر ذریه ای مردم بدرشان مسوب میشوند ، مگر فرزندان فاطمه که من پدر آنها هستم .  
 این حدیث را عذیم بن زرگوار ، شیخ رشیدالدین ابو حمزه محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (موفی  
 ۶۲ شعبان ۵۸۸ در حجب) در کتاب شریف «مصائب آل ابی طالب» که مکرر مطبع رسیده روایت کرده است  
 (۰۰) بدرستی که حدی تعالی قرار داد در ذریه هر یمنی را در صلب خودش ، و قرار داد در ذریه مرا در  
 صلب علی بن ابی طالب . این حدیث را طبرانی از جابر و حطیب بغدادی از ابن عباس روایت کرده اند  
 (۰۰۰) عبارات فوق در «بحار الانوار» ۶/ ۲۷۷ نیز از «مصائب» نقل شده است



در میان اخبار ائمه اطهار نیز روایاتی که دلالت بر فضل علم نسب میکند دیده میشود ، چنانکه «بحار الانوار» ۷: ۳۳۳ ، حدیثی از «علل الشرایع» شیخ صدوق نقل کرده که ابتدای آن چنین است :

أُمِّي ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَنْدَبٍ ، قَالَ : كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى : اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ، فَكَتَبَ إِلَيَّ الْجَوَابَ . أَمَّا بَعْدُ ؛ فَإِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ كَانَ أَمِينَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ ؛ فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلَهُ كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتَهُ ، فَفَتَحَ أَمْنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ ؛ عِنْدَنَا عِلْمُ الْمَنَایَا وَالْبَلَايَا وَأَنْصَابِ الْقُرْبِ وَمَوْلِدِ الْإِسْلَامِ . تا آخر حدیث (۰) .

نظیر حدیث فوق را نیز در صفحه ۳۳۴ ، از « مناقب آل امی طالب » ابن شهر آشوب نقل کرده ، لکن در آنجا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است .  
و نیز همین حدیث و احادیث بسیار دیگر از ائمه اطهار که در آن علم الانساب از معلومات ائمه علیهم السلام ذکر شده ، در همین جلد بحار ( ص ۶۳ و ۳۱۰ تا ۳۱۳ ) و بعضی مجلدات دیگر بنقل از کتب کثیره ، دیده میشود (۰۰) .

(۰) پدرم از عبدالله بن جندب روایت کرده که گفت : نامه ای نوشتم بحضرت امام ابو الحسن رضا علیه السلام و سؤال کردم از تفسیر آیه : اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، تا آخر ؛ آنحضرت در جوابم چنین نوشت : «أَمَّا بَعْدُ ، فَبَدْرُكُمْ مَعَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمِينَ خَدَا بُودَ دَرْمِیَانِ حَقِّ ، بِسْ چُونِ اَرَا بِنِ دِیَا رَحِیْتُ فَرَمُودَ مَا أَهْلُ سِتِ وَارِثَانِ اَوِ گَشْتِمِ ، بِسْ مَا هَسْتِمِ اَمْنَاءِ خَدَا دَر دَرْمِیْنِ ، نَزْدَ مَا اَسْتُ عِلْمِ عَرَفْتُ مَا مَا (اطلاع از آجال مردم) و بَلَايَا (پیش آمده ها و حوادث) وَأَنْصَابِ عَرَبٍ وَمَوْلِدِ اِسْلَامٍ . علامه مجلسی در معنی و مولد الاسلام فرماید : اَیْ یَعْلَمُونَ کُلٌّ مِنْ بَوْلَدٍ ؛ اَهْلُ بَیْتِ عَلِیِّ الْاِسْلَامِ اَوْ عَلِیُّ الْکَرَمِ ، «بحار» ۷: ۳۱۰ .

(۰۰) از امیرالمؤمنین علیه السلام لقد فتحت لی السبل ، وعلیت المنايا والبلايا والاسباب وفصل العطاء .. از حضرت رضا علیه السلام . عِنْدَنَا عِلْمُ الْبَلَايَا وَالْمَنَایَا وَأَسْبَابِ الْعَرَبِ وَمَوْلِدِ الْاِسْلَامِ .. از حضرت سجاد علیه السلام . عِنْدَنَا عِلْمُ الْمَنَایَا وَالْبَلَايَا وَفَصْلُ الْعَطَايَا وَأَسْبَابِ الْعَرَبِ وَمَوْلِدِ الْاِسْلَامِ . : سومی قبل آن تقدوسی : أَلَا تَسْأَلُونَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْمَنَایَا وَالْبَلَايَا وَالْاَنْصَابِ . از امیرالمؤمنین علیه السلام : اَیْ اَعْطِیْتُ خِصَالًا مَا سَمِیَ اِلَیْهَا اَحَدٌ عِنْدَ الْمَنَایَا وَالْبَلَايَا وَالْاَسْبَابِ وَفَصْلِ الْعَطَايَا .. از امیرالمؤمنین علیه السلام : اَیْ اَهْلُ بَیْتِ عَلِیْنَا عِلْمُ الْمَنَایَا وَالْبَلَايَا وَالْاَسْبَابِ . از امیرالمؤمنین علیه السلام : عِنْدِی عِلْمُ الْبَلَايَا وَالْمَنَایَا وَالْوَصَايَا وَالْاَسْبَابِ وَفَصْلُ الْعَطَايَا .. از حضرت صادق علیه السلام : عِنْدِی عِلْمُ الْبَلَايَا وَالْمَنَایَا وَالْوَصَايَا وَالْاَسْبَابِ وَالْاَسْبَابِ .. از امیرالمؤمنین علیه السلام : وَفَتَحَتْ لِي الْاَسْبَابَ وَعَلِمْتُ الْاَنْصَابَ وَمَجَرَى الْعَطَايَا ... .

در مقابل احادیث کثیری که در فضل علم نسب و تعلم آن وارد و بسیاری از آنها نقل شد، حدیثی نیز در بعضی از کتب بنظر رسیده که معرفت بآنساب را علمی بی فائده دانسته و عده‌ای نیز بآن تمسک جسته منکر فضیلت این علم شریف که چنانکه دیده شد از جمله علوم است که ائمه اطهار دارای آن بوده و در احادیث بسیار اظهار آنرا فرموده؛ گشته‌اند.

اینک حدیث را بطرق مختلف نقل، و سپس اشکالاتی را که در تمسک بآن موجود است بیان میکنیم.

### بیان حال حدیث غیر معتبری که در عدم فائده علم آنساب نقل شده

حدیثی بیک متن و چند سند مشابه در این باره بنظر رسیده که ذیلاً نقل میکنیم:

۱- محمد بن الحسن، و علی بن محمد، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن عیسی، عن عبید الله بن عبد الله الدهقان، عن درست الواسطی، عن ابرهیم بن عبد الحمید، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: دخل رسول الله صلى الله عليه وآله المسجد: فإذا جماعة قد أطافوا برجل؛ فقال: ما هذا؟ فتيل: علامة. فقال: وما العلامة؟ فقالوا له: أعلم الناس بآنساب العرب و وقایعها و آیام الجاهلیة و الأشعار و العریة. قال: فقال النبي صلى الله عليه وآله: ذاك علم لا يضر من جهله ولا ينفع من علمه. ثم قال النبي صلى الله عليه وآله: إنما العلم ثلاثة: آية محكمة، أو فريضة عادلة، أو سنة قائمة؛ وما خلاهن فهو فضل.

«الكافي» - كتاب فضل العلم - باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء، : ۱۵ ط معشی، طهران ۱۳۱۰ هـ (۰).

(۰) روایت کرده‌اند محمد بن عیسی، و علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از عبید الله بن عبد الله دهقان، از درست واسطی، از ابرهیم بن عبد الحمید، از أبو الحسن موسی (حضرت امام کاظم) علیه السلام که فرمود: داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بمسجد و مشاهده فرمود که جماعتی مردی را در میان گرفته‌اند. فرمود: این شخص کیست؟ گفتند: علامه است. فرمود: چه علامه‌ای؟ عرض کردند: داناترین مردم بآنساب عرب و وقایع و احوال عرب و دروکار جاهلیت و اشعار و عرییت (علوم ادبی) پیغمبر فرمود: این دانشی است که ربانی میسرساند، تکبیکه آرا بداند، و سودی نمی‌رساند، تکبیکه آرا بداند، سپس فرمود: درسیکه دانش به چیراست، آیه محکمه، فریضة عادله، سنت قائمه؛ و سایر معلومات فضل است. —



۲- حدَّثَنَا الحسين بن أحمد بن إدريس (ره) قال: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ البرقي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ، عَنْ دُرِّسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الحميد، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ؛ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَامَةٌ. قَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ قَالُوا: أَعْلَمُ النَّاسَ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَبِالْأَشْعَارِ وَالْعَرَبِيَّةِ. فَقَالَ النَّبِيُّ: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مِنْ جَهْلِهِ وَلَا يَنْفَعُ مِنْ عِلْمِهِ: «كِتَابُ الْإِمَالِي: ١٦١ مجلس ٤٥»، (٥).

۳- حَدَّثَنَا أَبِي (ره) قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ، عَنْ دُرِّسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الحميد، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَسْجِدَ، فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ؛ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقَالُوا: عَلَامَةٌ بِرَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا: أَعْلَمُ النَّاسَ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَبِالْأَشْعَارِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مِنْ جَهْلِهِ وَلَا يَنْفَعُ مِنْ عِلْمِهِ: «معاني الاخبار: ٥٦ باب ٧٧ في معنى العلم الذي لا يضر من

ح- این حدیث را ثقة الاسلام، شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلبی رازی (متوفی ۳۲۹) در کتاب شریف «کافی» که یکی از چهار کتاب مهم حدیث شیعه است روایت کرده، و مرحوم ملا محسن بیگلری کاشانی (متوفی ۱۰۹۱) نیز آنرا در کتاب «وافی» ۱/ ۳۷ که جامع کتب اربعه است، از «کافی» نقل و الفاظ آنرا شرح و تفسیر کرده است. همچنین علامه مجلسی مولانا محمد باقر (متوفی ۱۱۱۰) در کتاب «مرآة العقول» فی شرح احادیث آل الرسول ۱/ ۲۲ طهرانی ۱۳۲۱ که شرح کتاب «کافی» است، این حدیث را شرح کرده و تصریح نموده است. عین حدیث در مقدمه کتاب «معالم الاصول» محقق جلیل شیخ حسن نیز از کلبی منقول است.

(۵) حدیث گفت ما را حسین بن احمد بن ادريس رحمه الله، گفت حدیث گفت مرا پدرم، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از محمد بن عیسی، از عبیدالله بن عبدالله ديهقان، از درست بن ابی منصور واسطی، از ابراهيم بن عبد الحميد، از حضرت امام ابوالحسن موسی بن جعفر، از پدرانش علیهم السلام، فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم داخل مسجد شد... تا آخر حدیث که با اندک اختلافی ذکر شد.

این حدیث را شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن ابی الحسن علی، ابن بابویه قمی رازی (متوفی ۳۸۱ در ری) در «کتاب الامالی» معروف به «مجالس - مرصع المجالس» روایت کرده و این کتاب که مشتمل بر ۹۷ مجلس و منضم احادیث مسند بسیار است، سال ۱۳۰۰ در ۶۰۲ صفحه در طهران چاپ شده است.

جهله ولا ینفع من علمه» (۰).

۴ - و ممّا استطر فناء من «کتاب جعفر بن محمد بن سنان الدهقان» : جعفر بن محمد ، قال : حدّثنی عبدالله (عبدالله : بحار) عن درّست بن اُمّی منصور ، عن عبدالحمید بن أبی العلا ، عن أبی ابرهیم علیه السلام ، قال : دخل رسول الله صلی الله علیه و آله المسجد ، فاذا جماعة قد أطافوا برجل ؛ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله : ما هذا ؟ فقالوا : علامة یارسول الله ! فقال صلی الله علیه و آله . وما العلامة ؟ قالوا : عالم بانساب العرب و وقایعها و أيام الجاهلیة و الشعر و العریة . فقال رسول الله صلی الله علیه و آله : ذلك علم لا یضرّ من جهله ولا ینفع من علمه : «السرائر» : ۴۹۹ (۰۰) .

۵ - علامه مجلسی ، پس از نقل سه حدیث قبل در «بحار الانوار» ۱ / ۶۶۰ ، حدیث دیگری را نیز که بهمین متن و سند ابن اُمّی جمهور احسانی در «غوالی اللالی» روایت نموده چنین وصف میکند :

غو : عن الکاظم علیه السلام مثله ، وزاد فی آخره : ثم قال علیه السلام : ایما العلم ثلثة : آیه محكمة او فریضة عادلة ، او سنة قائمة ، و ما حلاله فهو فضل (۰۰۰) .

(۰) حدیث گفت ما را پدرم (ره) گفت حدیث گفت ما را سعد بن عبدالله ، گفت حدیث گفت ما را معدن عیسی بن عبد تا آخر سند و حدیث که مطابق روایت «امالی» است با اندک اختلافی .

۲ - معانی الاحیاء : کتاب نفیس دیگری است (در شرح صدوق ، مشتمل بر دو جزء و حدود ۴۳۰ باب که طی ۱۴۴ صفحه صبیحة «علل الشرایع» سال ۱۲۸۹ در طهران چاپ شده و تاریخ اتمام تألیف جزء دوم آن (چهارشنبه ۹۸ ج ۱ - ۳۱۶) میباشد .

(۰۰) و در جملة احادیثی که ما از کتاب جعفر بن معدن سنان دهقان استنباط کرده ایم ، ایست . جعفر بن معدن گفت حدیث گفت مرا عبدالله (در بحار عبدالله است و صحیح همین است ، زیرا مقصود عبدالله بن عبدالله دهقان است که در سند دو حدیث فوق یاد شده) از درّست بن اُمّی منصور ، از عبدالحمید بن أبی العلا ، از ابو ابرهیم علیه السلام (حضرت موسی بن جعفر) ، فرمود : ما آخر حدیث که ترجمه آن با اندک اضافی گذشت .

این حدیث را ابو عبدالله جعفر الدین معدن بن ادریس حلی عجل (۵۴۳ - جمعه ۱۸ شوال ۵۹۸) از فقها ، نامدار شیعہ در کتاب و السرائر العاوی تحریر الفتاوی « که در سالهای (۵۸۷-۵۸۸) تألیف کرده و سال ۱۲۷۰ طی ۴۹۸ صفحه در طهران بطبع رسیده ، ذکر نموده است .

(۰۰۰) برای اطلاع ازمعانی عنومسکه در این حدیث ذکر شده رجوع شود سآحد مذکور در دلیل حدیث اول و بعضی نوی توان گفت که این حدیث «غوالی» همان حدیث اولست و او را «کافی» نقل کرده .



۶ - عِلْمُ النَّسَبِ عِلْمٌ لَا يَنْفَعُ وَجَهَالَةٌ لَا تَضُرُّ - ابن عبد البر ، عن أبي هريرة (ص)  
 « الجامع الصغير ۱۲۵:۲ حدیث ۵۴۷۴ » (۰).

اشکالاتی که بر این احادیث از لحاظ متن و سند و تمسک بآنها

(بمنظور اثبات عدم فضیلت علم نسب) وارد است:

۱- از جهت سند و احوال روایات :

درست بن ابی منصور : واقعی مذهب بوده و شیخ بهائی و علامه مجلسی ضعیفش دانسته اند.  
 ابرهیم بن عبد الحمید : واقعی مذهب بوده و ابن داود حلی حکم بعدم و ناقتش نموده.  
 عبید الله بن عبد الله دهقان : نجاشی و علامه حلی و مجلسی حکم بضعفش کرده اند.  
 عبد الحمید بن ابی العلاء : کتب رجال ، دو نفر را باین نام فقط در اصحاب حضرت صادق علیه السلام ذکر کرده اند ؛ نه در اصحاب حضرت کاظم علیه السلام . علاوه بر اینکه چنین نامی در مشایخ درست بن ابی منصور دیده نمیشود .

جعفر بن محمد بن سنان دهقان : در کتب رجال ، نامی از او و کتابش دیده نمیشود  
 این حال راویان حدیث است از طرق شیعه ، و لذا علامه مجلسی چنانکه گذشت در  
 « مرآة العقول » حدیث « کافی » را ضعیف دانسته است .

و اما حدیث ششم که سیوطی نقل کرده ، خود آنرا ضعیف دانسته و علامت ضعف را (ص)  
 در آخر آن نهاده است ، و نیز علامه کتانی در بررسی در « نظام الحکومة البویّیة ۲ : ۳۰۱ » گوید :  
 و اما خبر علم النسب علم لا ینفع و جهالة لا تضر فقال الحافظ فی « الفتح » : روی  
 مرفوعاً ولا یثبت و روی عن عمر أيضاً ولا یثبت (هـ) . وقد أقام البرهان علی بطلان الحافظ ابن  
 حزم أول حمهرته وجعله من العلوم النافعة التي جهلها یضر ، لأن من علم النسب ما هو  
 فرض علی الأعیان ، وأسدّ الی عمر قوله : تعلّموا من أنسابکم ما تصلون به أرحامکم قال  
 ابن حزم . و کان أبو بکر الصّدّیق و أبو الجهم بن حذیفة العدوی و جیر بن مطعم بن عوف (۰۰)  
 ابن نوّقل بن عبد مناف من أعلم الناس بالأنساب ، و کان عمرو علی و عثمان فیہ علماء ، وإنّما  
 ذکرنا أبابکر و أبی الجهم و جیراً قبلهم لشدة رُسوخهم فی العلم بأنساب العرب ، و قد أمر رسول الله

(۰) علم نسب داشی است که دانش آن سود میدهد و جهل آن زیانی میرساند .

(۰۰) صحیح ، جای عوف ، عمی است . چنانکه از کتب اسباب و رجال مستفاد میشود .

صلی الله علیه وسلم حَسَّانَ بِنِ ثَابِتٍ أَنْ يَأْخُذَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ عِلْمِ أَنْسابِ قُرَيْشٍ عَنْ أَبِي بَكْرٍ، وَهَذَا يَكْذِبُ قَوْلُ مَنْ نَسَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ النَّسَبَ عِلْمٌ لَا يَنْفَعُ وَجْهٌ لَا يَضُرُّ، لِأَنَّ هَذَا الْقَوْلَ لَا يَصِحُّ، وَكُلُّ مَا ذَكَرْنَا صَحِيحٌ مَشْهُورٌ مَنْقُولٌ فِي الْأَسَانِيدِ الثَّابِتَةِ، يَعْلَمُهَا مَنْ لَهُ أَقْلٌ عِلْمٌ بِالْحَدِيثِ، وَمَا قَرَضَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الدِّيَّانَ إِذْ فَرَضَ إِلَّا عَلَى الْقِبَائِلِ، وَأَوَّلًا عِلْمَهُ بِالنَّسَبِ مَا امْكَنَهُمْ ذَلِكَ، فَمِثْلُ قَوْلِ كُلِّ مُخَالَفٍ. (إِنْ تَمَّتْ كَلَامُ الْجُمُهورية) مِنْ نَسْخَةٍ عِنْدِي بِخَطِّ نَسَابَةِ الْمَغْرِبِ وَتَقْيِيبِ الْأَشْرَافِ بِهِ أَبِي الرَّبِيعِ الْحَوَّابِ رَحِمَهُ اللَّهُ) (۰) تا آخر کلام علامه کتابی.

۴. از جهت متن حدیث: اولاً، بطوریکه در متن این احادیث دیده میشود، علامه می گوید که مردم در اطراف او اجتماع کرده بودند، دانش او نسبت به نسب و وقایع و اشعار عرب در زمان جاهلیت بوده، و (ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ، الْخ) اشاره به معلومات مذکوره است، و نظری شناسایی نسب سادات و آل پیغمبر ~~صلی الله علیه وسلم~~ ندارد، زیرا چنانکه واضحست در زمان خود آن حضرت احتیاجی به گذر و ضبط اسامی و نسب سادات نبوده و اهتمام داشتند به تألیف نسب این گروه از یکی دو قرن بعد آغاز شده و محرک آنها علاوه بر احادیث وارده در موضوع نسب، احتیاجی است که در بسیاری از موارد فقهیه به معرفت نسب علویان پیدا کرده اند. و ثانیاً، چنانکه در حدیث اول و دوم و چهارم دیده میشود؛ از جمله علوم که آن علامه داشته «علم العربیه» بوده، و این دانش که مربوط به معرفت زبان و ادبیات مدح عربی است تا کنون کسی ذمّی از فرا گرفتن آن ننموده، در صورتیکه عبارت (ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ، الْخ) شامل آن نیز هست.

و ثالثاً، چنانچه دانستن و فرا گرفتن علم نسب کار پیچیده و دانش بی ثمری بود، چگونه

(۰) و اما خبر (علم النسب) پس حافظ ابن حجر در کتاب «فتح الباری» گوید که این حدیث مرفوعاً روایت شده و ثابت نیست، و از خبر هم روایت شده و آن نیز ثابت نیست. و حافظ ابن حجر در اول کتاب «مجموعه النسب» بر بیان این خبر اقامه برهان نموده، و علم نسب را در علوم باطنیه می شمرد که چهل و نهمین است (۱) که گوید: «و تحقیق، رسول خدا صلی الله علیه وسلم حسان بن ثابت را امر فرمود که آنچه درباره نسب قریش بداند آن را بگوید و او بگوید: «و این خود تکلیف میکند گفتار کسانی را که به پیغمبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده اند که فرمود: (النسب علم لا یفیع و جهل لا یضر) چون که این قول و این نسبت صحیح نیست و آنچه ما نقل کرده و بیان نمودیم صحیح و مشهور و در اسانید ثابته منقول است.. تا آخر کلام این حزم و علامه کتابی».



در اخبار نبوی دیگر مدح آن وارد و دستور بفرار گرفتن آن داده شده، و چگونه امیرالمؤمنین و دیگر ائمه هدی (صلوات الله علیهم) در خطب و احادیث کثیره آنها از معلومات خود برشمرده و در ردیف علم منایا و بلایا و وصایا و فصل الخطاب و مولد اسلام و غیرها در آورده و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: (بمن خصلت هائی عطا شده که هیچکس قبل از من بآنها پیشی نگرفته؛ و را گرفتم علم منایا و بلایا و انساب و فصل الخطاب را.) آیا شایسته قبول است که در صورت صحت آن حدیث منقول از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، ائمه اطهار و بالخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام دانستن انساب را از خصال حمیده خود بدانند؟ و یا آنکه گوئیم آن احادیث یا حدیث واحد برباب علم پیغمبر علیهما السلام مخفی بوده است؟! حاشا و کلاً.

پس آنچه در خصوص حدیث (ذاك علم لا یضر من جهله ولا ینفع من علمه) بنظر میرسد اینست که اولاً، هیچگونه اعتباری باین حدیث از لحاظ سند و روایات آن نیست، و در این صورت با يك حدیث بسیار ضعیف بهیچوجه نمیتوان عدم فائده علم انساب را ثابت نمود؛ و ثانیاً، بفرمان تسامح در سند و اخذ بحدیث، تجاوز از مورد مطلقاً جایز نیست و باید آنرا چنانکه هست، در مورد انساب مردم عهد جاهلیت دانست که عموماً مردمی پلید و فاسد بودند، گذشته از اینکه نسله های جاهلیت بقدری راه افراط پیموده اند که حتی نسب اسیان و سکان شکاری را نیز محفوظ داشته و ضبط میکرده اند.

بالاجمال، این حدیث چنانکه گذشت از درجه اعتبار ساقط است، و معرفت با انساب و احوال سادات و اشراف بر هر مسلمانی لازم؛ و بقول ابن حزم باید گفت:

(عِلْمُ النَّسَبِ عِلْمٌ یُضَرُّ جَهْلُهُ وَ یَنْفَعُ عِلْمُهُ)



## در معنی کلمه شریف و سید و قبیله و صدر و ذکر اهتمام علما و معادلات در حدیث انساب و نقل کلمات بزرگان در این موضوع

شریف بر وزن فعیل بمعنی فاعل، از اوزان صفت مشبیه و در لغت بمعنی صاحب شرف (ذوالشرف) است. مؤلف «قاموس» در معنی شرف گوید: الشرف؛ معرکة: العلو، والمكان العالي، والمجد، أو لا يكون إلا بالآباء: أو علو الحسب. \* ترجمان اللغة: شرح قاموس بفارسی در ترجمه این عبارت گوید: شرف: بتحریرك: بلندی و بلند شدن، و جای بلند، و بزرگیست؛ یا اینکه نمیباشد شرف مگر بزرگی پدران، یا شرف بلندی حسب است. \* صاحب «تاج العروس فی شرح القاموس ۶: ۱۵۲» گوید: والشرف: المجد. يقال: رجل شریف أي: ما جده. أو لا يكون الشرف والمجد إلا بالآباء، يقال: رجل شریف ورجل ما جده. له آباء متقدمون فی الشرف. وأما الحسب والکرم فیکونان فی الرجل وإن لم یکن له آباء؛ قاله ابن السکیت. أو الشرف: علو الحسب؛ قاله ابن درید. \* این معنی لغوی کلمه شریف است که اهل لغت ذکر کرده اند، و در اصطلاح مردم عموم ممالک عربی اطلاق میشود بر کسانی که از جانب پدر از نسل پیغمبر ﷺ باشند، یعنی سادات حسنی و حسینی. اما این اصطلاح در همه جا یکسان نیست، چنانکه در بعضی از جاها اطلاق میکنند بر هر کس که از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام باشد خواه از بطن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و خواه از بطن سایر زوجات آن حضرت، و در بعضی بلاد بر مطلق بنی هاشم اطلاق میشود و در ایران نوعاً آنرا استعمال میکنند برای کسی که فقط مادرش سیده باشد.

علامه بزرگ مولی محمد تقی مجلسی اول (متوفی ۱۰۷۰) که در قرن یازدهم میزیسته در کتاب «لوامع صاحب قرانی ۱ ۵۵» (۰) گوید: و مراد از شریف در عرف عرب کسی است که از اولاد علی و فاطمه صلوات الله علیهما باشد، و گاه هست که اطلاق میکنند بر اولاد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اگرچه از اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها بوده باشد، و گاه هست بر مطلق بنی هاشم اطلاق میکنند. اما نزد عجم شریف کسی را میگویند که مادرش سید باشد و پدرش سید نوده باشد. بنابراین این است که سادات مکه معظمه و مدینه مشرقه را شریف

(۰) برای شناسایی این کتاب، رجوع شود بفصل اول: صفحه ۵۲.



میکویند باصطلاح اول . \*

صاحب \* مستدرک الوسائل ۳ : ۴۱۰ \* اطلاق شریف را بر کسیکه فقط مادرش سید باشد ، از مصطلحات عوام دانسته و گوید : مع أن التعبير عن المنتسب بالأم إليهم بالشريف من مصطلحات العوام ؛ هؤلاء شرفاء مكة والمدينة زادهم الله شرفاً من السادة المعروفة و يعرف صغيرهم وكبيرهم بالشريف . \* اما این کلام چندان با حقیقت سازگار نیست ، زیرا اولاً چنانکه از « لواحق » نیز مستفاد میشود اطلاق شریف بر کسیکه مادرش سید است از قدیم الا یام در میان غیر اعراب رایج بوده ، و ثانیاً جماعتی از علما که سیادت از جانب مادر داشته اند ، خود را در کتب و آثارشان شریف خوانده و نویسندگان کتب تراجم نیز بهمین کلمه توصیفشان کرده اند

بالجملة ، اطلاق این کلمه بر اولاد پیغمبر ﷺ از قرون اولیه اسلام معمول شده ، و در قرن سوم کاملاً رایج بوده و در کتب آن عصر نیز دیده میشود . جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱) آنرا از اصطلاحات صدر اول اسلام نیز دانسته ، و عین عبارت او راجع باین کلمه در « رسالة زینیه » نقل « اسعاف الراغبین : ۴۷ » چنین است .

اسم الشریف يطلق في الصدر الأول على كل من كان من أهل البيت ، سواء كان حسنياً أم حسينياً أم علوياً ، من ذرية محمد بن الحنفية أو غيره ، من أولاد علي بن أبي طالب ؛ أم جعفرياً أم عقيلياً ، أم عباسياً ؛ ولهذا تجد تاريخ الحافظ الذهبي مشحوناً في التراجم بذلك ، يقول : الشريف العباسي ، الشريف العقيلي ، الشريف الجعفري ، الشريف الزينبي . فلما ولي الخلافة الأمانيون بمصر قصرُوا اسم الشريف على ذرية الحسن والحسين فقط ، واستمر ذلك بمصر إلى الآن . وقال الحافظ ابن حجر في كتاب « الألقاب » : الشريف ببغداد ؛ لقب بكل عباسي ، وبمصر ؛ لقب لكل علوي ( ۱ هـ ) . ولا شك أن المصطلح القديم أولى ، وهو اطلاقه على كل علوي و جعفري و عقيلي و عباسي ؛ كما صنفه الذهبي ، و كما أشار إليه اماوروي من أصحابنا والقاضي أبو يعلى الفراء من الحنابلة ، كلاهما في « الأحكام السلطانية » . ونحوه قول ابن مالك في « الألفية » : ( و آله المستكملين الشرفاً ) . وقد يقال علي اصطلاح أهل مصر ؛ الشرف أنواع عام لجميع أهل البيت ، وخاص بالذرية ، ويدخل فيه الزينيون وجميع أولاد بناته وأخص منه وهو شرف النسبة ، وهذا مختص بذريرة الحسن والحسين ( ۲ هـ ) \*

صاحب کتاب « الشرف المؤبد لآل محمد و آلِهِ » : ۴۰ . پس از آنکه قسمتی از عبارت سیوسی را نقل نموده گوید : قلت . و هذا الاصطلاح عمّ الآن البلاد الإسلامية شرقاً و غرباً ، فمتى أطلق المعنى الشريف في اللغة العربية لا ينصرف إلا لمن كان حَسَنِيّاً أو حُسَيْنِيّاً \*  
 سید ، هاست جید ، وزن فاعل ( یا فاعِل ) بمعنی فاعل ، از اوزان صفت مشبّهه  
 و در لغت بمعنی ما جِد و شریف است و معانی دیگر نیز دارد ، و جمع آن : اَسیاد و سادات ، و سیانند ؛ و اسم فاعل آن سائد است که جمعش سادة و جمع الجمعش سادات میباشد .  
 صاحب « المصباح المنیر » ۱ : ۱۳۴ ، گوید : و ساد يسودُ سيادةً ، و الاسم السّودُ ، و هو المجد ، و الشرف ، فهو : سید ، و الأثنى سيّدةً بالهاء ، ثم أطلق ذلك على الموالى إشرافهم على الخدم و ان لم يكن لهم في قومهم شرفٌ فقيل : سيّد العبد و سيّدته ، و الجمع سادة و سادات و زوج المرأة يسمى سيّدها . و سيّد الغوم : رئيسهم و أكرهم . و السيّد المالك . \*

صاحب « نوح المروس » ۲ : ۳۸۴ . گوید : و السيّد هو الرئيس . و قال ابن شميل : السيّد الذي فوق غيره بالعقل و المال و الدّفع و النّفع ، المعطى ماله في حقوقه ، المعين دونه . و قال عكرمة : السيّد الذي لا يقله غرضه و قال قتادة : هو العابد الوارِع الحليم . و قال أبو خزيمة : سمى سيّداً لأنه يسود سواد الناس . و عن الأصمعي : العرب تقول : السيّد كلٌّ مهور و مهور بحلمه و قيل : السيّد الكرم و في الحديث : كل بني آدم سيّد . و ارجل سيّد أهل بيته ، و المرأة سيّدة أهل بيتها و عن المرأة : السيّد : الملك ، و السيّد السّحّي و سيّد العبد : مولاة و سيّد المرأة زوجها ، و بذلك فسّر و قوله تعالى و آتينا سيّدّها لدى الباب . \*

از مطالب فوق معلوم میشود که اصل در معنای سید صاحب مجد و شرف است ، و بهمین معنی بر اولاد پیغمبر ﷺ اطلاق میشود معانی دیگری نیز از این کلمه اراده میگردد ، مثلاً مالک ، که هاست غلام و کبیر را سید گویند و شوهر ، که آیه شریفه : و آتينا سيّدّها را بهمین معنی تفسیر کرده اند ؛ و رئیس ، که معصود از سید الغوم رئیس و بزرگ آنها است و عابد پرهیزکار بردبار ، که آیه شریفه : اِنَّ اللّٰهَ يَشْرِكُ بِيَحْيٰى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّٰهِ و



## سَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ را بهمین معنی تفسیر نموده اند (۰).

(۰) معانی دیگر بر در تفسیر این آیه گفته اند. و شیخ أبو الفتح داری قدس سره را در تفسیر خود در مجمع البحار و روح البحار ۲ ۳۶۷ در باره لفظ و معنای سید در این آیه شرعی بیانی است که دیلا نقل میشود و سید: قیل باشد، من ساد یسود، و بیان کردیم که اصل سیود بوده است، و او را یا کردند و مادر را دعای کردند سید گشت و سید: رئیس قوم باشد. معنی گفت یعنی سید بود در دین صحاک گفت سید خوشحوا باشد سید جبر گفت سید مطیع باشد حدای را سید من السبب گفت سید همه و عالم باشد داده گفت سید: عالم و ورع باشد سید جبر گفت حلم باشد. صحاک گفت بر هر کار باشد. عکرمه گفت آن بود که چشم نکرد. معاهد گفت آن بود که سرد یک حدی، گرامی باشد. سعدی توری گفت آن بود که حد برود، فان الحسود لا یسود. حدیل گفت مضاع باشد. رجّاح گفت آن بود که در حمال حر بر سر آمده بود. احمد بن عاصم گفت آن بود که قناعت کند با آنچه او قسمت کرده باشد. ابو نکر و زان گفت الراعی بقضاء الله، معتمد بن علی الترمذی گفت السوکل علی الله. ابو برید سیمامی گفت بلند همت بود از آنکه با خود حدیث دیا کند. و گفته اند آن بود که بغیل باشد. جابر عبدالله اخباری روایت کند که رسول علیه السلام بنی سلمه را گفت من سیدکم یا بنی سلمه؟ سید شما کیست ای بنی سلمه؟ گفت حدس منس علی آنا سلمه. با آنکه بغیل است. رسول علیه السلام گفت و ای داد، ادوی من النعم. کدام درد است از من بی درمان تر؟ تل سیدکم النعمه القبط غروب الخوج.

عبدالله عباس گفت که با رسول علیه السلام نشسته بودم، جماعتی در آمدند، بر ایشان اثر و جامه سمر بود سلام کردند بر صحابه و رسول را نشاخشند. گفت من السید عنکم؟ سید کیست از شما؟ رسول علیه السلام گفت ذاك يوسف بن عقوب بن اسحق بن ابرهیم. بدانستند که او رسول خدا است. گفتند: یا رسول الله! درآمدت بوسید باشد؟ گفت بلی. مردی که او را مالی بود و سعای وی با درویشان بر دیک باشد و مردم از و کم شکایت کنند. عبدالله عباس مردی را از بنی شمان گفت خدمت که سیادت و مهنری در میان شما اردان است؟ گفت آری ما سید خوانیم که داخل خود بر ما فراع گرداند و عرض خود ما را مبدول دارد و مال بدهد گفت: پس سودد بنزدیک شما گران است؟

اما کر سیاده بر حسب خواهی در خانه رسول بایی. سانش آن خبر، راوی خبر گویند که ام سلمه رضی الله عنها گفت: روزی زبان رسول علیه السلام بحجره من حاضر بودند و هر کسی از معاشر قوم خود چیزی میگفتند. فاطمه زهرا عیها السلام در آمد، حدیث ایشان يك شد چون او را بدیدند. عایشه گفت ما بالکم یا بنی هاشم، فاحترمت السیاده بأسرها. اما انت؟ فسیده ساء العالمین و اما أبوک؟ فسیده ولد آدم. و اما زوجک؟ فسیده العرب و اما أساک؟ فسیده شباب أهل الجنة. و اما همک؟ فسیده الشهداء. گفت حمله سیادت بر خود جمع کرده ای، اما تو سید زبان جهانی. و بدرت سید ولد آدم است، و شوهرت سید عرب است، و پسر است سیدان جوانان أهل بهشت، و اما عمت سید شهدان است. ما ترکتم لاحد بعد هذا سیاده برای هیچکس پس از این سیادت را نکرده ای او بر پای حواست و میگفت ام محمدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله.

بالجمله، معانی کثیری که « تاج العروس » و « روض الجنان » و غیرهما برای سید ذکر نموده‌اند؛ همه مشعر بامتیاز و اهمیت شخصی است که با سید گویند و تمام آن معانی در خصوص صفات کمالیه و امتیازات اخلاقیه بوده، و حقاً شایسته چنانست که همه سادات و ذراری پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مستجمع جمیع آن صفات حسنه و کمالات مستحسنة باشند، بلکه تمامی کردار و گفتار آنان سر مشق نیکویی برای دیگر مردم باشد.

صاحب « الأربعین الحسینیة : ۳۶۸ ط طهران ۱۳۳۰ » را در این معنی کلام لطیفی است، گویند: أقول: معنى السيادة على الخلق حصول مرتبة من الكمالات النفسانية لشخص بحيث لم تحصل لغيره، فلا بد أن يكون حائزاً لجميع الفضائل التي بها شرف الانسان و كماله، ولو قدر لأحد فضيلة لم يكن هو حائزاً لها لم يكن سيّداً على الإطلاق. فمعنى السيادة على الخلق حصول جميع كمالاتهم (۱) . \*

چنانکه گذشت، اظهر و أشهر معانی سید آقا و رئیس و بزرگ و افضل است، و در این معانی احادیث بسیار وارد شده، مانند: سید الشهداء حمزة ..، سید الشهداء جعفر ..، الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة ..، سید الناس آدم ... سید الايام عند الله يوم الجمعة ..، سید الشهور شهر رمضان .. و غیر اینها.

شیخ کشی در « کتاب الرجال : ۱۸۶ » از حضرت صادق سلام الله علیه روایت کرده هنگامی که سید اسمعیل حمیری شاعر معروف را ملاقات نمود، اکرامش کرده و فرمود: هادرت ترا سید ناخدا و در این امر موثق شدی، پس تویی سید شعراء (۲) .

چنانکه گفته شد، ذراری پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را سید گویند، اما تحقیقاً معلوم نیست که این کلمه از چه زمانی برایشان اطلاق شده، جز اینکه از عبارت ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸)

(۱) گویند معنی سیادت بر حلال حصول مرتبه‌ای است از کمالات نفسانی برای شخصی بطوریکه برای دیگری چنین مرتبه‌ای نباشد. پس ناچار باید این شخص حائز جمیع فضائلی که موجب شرف و کمال انسانی است بوده باشد. پس اگر دیگری فضیلتی داشته باشد که این شخص فاقد آن باشد او را سید بنام نمی توان گفت. پس معنی سیادت بر خلق بدست آوردن جمیع کمالات آنانست.

(۲) و روى أن أبا عبد الله عليه السلام لقي السيد بن محمد الحميري فقال: سيّد أمك سيّدنا ووقف

في ذلك، و أنت سيّد الشعراء ... الخ.

ناگفته ماند که سید حمیری از بنی هاشم بوده و چنانکه در این حدیث است مادرش او را چنین نامیده بود و از کودکی او را سید بن محمد می‌گفتند و بنام اصلیش (اسمعیل) شناخته می‌شد.



که بعد از ذیل عنوان (عظمت علم نسب) خواهد آمد، مستفاد میگردد که در قرن ششم (هشتصد سال قبل) رواج کامل داشته است. و در سراسر کتاب «المهر سیه» شیخ متعجب الدین (متوفی ۵۸۵) نیز این معنی ظهور کامل دارد، و علمایی که از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده اند قبل از نام آنها کلمه سید را آورده؛ بلکه مطلقاً در هیچ جا کلمه شریف را استعمال نکرده و در همه تراجم بجای آن سید را بکار برده است. أمّ در کتب قرن پنجم، مثل کتاب «المهر سیه» شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) و «کتاب الرجال» شیخ نجاشی (متوفی ۴۵۰) همه جا کلمه شریف را استعمال کرده اند، و اگر در یکی دو موضع از آنها لفظ سید دیده شود، سببایی ذکر شده، بلکه بصورت (السید الشریف) میباشد، و از مجموع این تتبعات مستفاد میگردد که ابتدای استعمال این کلمه برای ذراری پیغمبر صلی الله علیه و آله در قرن چهارم (۰) و پنجم هجری بوده، أمّ در این دو قرن چون در آن معنی ظهور کامل نداشته همیشه بقرینه استعمال میشده است و اصراف کلی آن در قرن ششم بعد بوده که بدون قرینه اطلاق میگردد اند.

در زمان حاضر، ایرانیان محض را این کلمه را برای عموم بنی هاشم استعمال میکنند و در ایران حابی یافت نمیشود که بآنان کلمه دیگری غیر از سید اطلاق کنند، و با این لفظ را برای غیر بنی هاشم بکار برند. أمّا در ممالک دیگر چین نیست، در حجاز برای امتیاز، سادات حسنی را شریف گویند، و سادات حسینی را سید (۰۰) در فسنطیه مطلقاً همه سید دلالت بر هاشمی بودن ندارد، بلکه آنها از استعمال این کلمه برای خود امتناع دارند، زیرا عموم مردم از نعمت آن برخوردارند و صاحب «الشرف المؤید» ۴۲ گوید اگر اسان در

(۰) چنانکه شریف رسی محمد بن حسین موسوی (متوفی ۴۱۶) در مصنفه رثاء مفلس مسب (مفعول در ۳۹۱) که آنرا هاشم تاریخ ساحه و در دیوانش (ص ۱۵۰ و ۱۳۰۶) چاپ شده گوید  
و آبن القاصد رال منها کفه رده عصباً أو عمامة سید.

(۰۰) و حدّث می کثیر من لیلاد الاصلاح أمّا علی لفظ السّد علی کلّ منها (حسّی و حسّی) حاصّة، معنی اصلق لا تصرف لخواص و هذا می عبر العباد، فاهم اصنعوا به علی حلاق شریف علی من کان حسّاً والسید علی من کان حسّاً لفرقة سبها، فان اس حجر المکی ولا بدخل غیر درية الحسن و لحسن می الوصف علی الأشراف والوصية لهم، لأن الوصف و الوصية موحان برف اللد و عرف مصر و نحوها اصحابهم بدرية احسن والحقین (۸۱) «الشرف المؤید: ۴۱»

سراسر بازار جنگ کان گردش کند یث مهر که لغت سید را نداشته باشد بخواهد یافت ، چنانکه  
عمامة سیر را نیز عموم مردم قسطنطنیه و حجاز بر سرمیکدارید و اشراف برای همین عمومیت  
از استعمال آن نیز جداً خودداری میکنند (۰) .

بنابر این کلام صاحب « مستدرک الوسائل ۳ » ۴۱۰ « ناشی از عدم اختراع است که میگوید  
« ویه الله لم یعهد من أصاغر أهل العلم ، فضلاً عن العلماء الأعلام ان یسیر عن المنتسب  
بالأتم إلى سی هاشم بالسید » زیرا چنانکه گذشت در بعضی از بلاد کلمه سید برای عموم  
مردم استعمال میشود ( مثل کلمه آقا در ایران ) و اصل دلتی بر سادات اصطلاحی ندارد .  
میرزا از جمله کلمه‌هایی که گاهی در بعضی از بلاد برای سادات استعمال میشود کلمه  
میر را است . رواج این کلمه از عهد صفوی است ، و در زمان قاجاریه مستوفیان  
دیوان را میرزا مینامیدند . توان گفت که اصولاً این یث کلمه تشریفاتی است و برای احترام  
شخص نام او اضافه نمیشده و در زمان حاضر هیچ دلالتی بر سیادت ندارد ، بلکه در بعضی از  
شهرها دلالت بر عدم سیادت دارد . چنانکه در آهواز و نواحی هیچگاه آنرا برای سادات  
استعمال نمیکند . و استعمال آن در مورد شخصی دلیلی بر عدم سیادت اوست . اما بر کسانی که  
ارجاسب مادر بخاندان رسالت مسوسند اطلاق میکنند ، چنانکه در اصفهان و بعضی از بلاد  
دیگر نیز تا حدی بر همین سیادت مادری دلالت دارد .

نظر بمصالب فوق الذکر ، کلام صاحب « مستدرک الوسائل ۳ » ۴۱۰ « در باره کلمه  
میرزا نیز مخدوش و ناتمام است ؛ گوید :

« مع أن التعبير عنه ( یعنی عن المیرزا عن الأسرانیة ) بالمرء کافٍ فی الدلالة علی  
السیادة ، فإن میرزا كما صرح فی « الرهان » محفف أميرزانیة ، كما أن الأمير مخفف  
عنه ، بل ومیر أيضاً ، ولذا یعبرون عن السادات فی كتب الأتباع کثراً بالأمر فلان ، أوهر

(۰) و قد لفظ السید عنهم لیس حاصلاً ، الشرف . حدثنا دا ذهب الی فوق انحلائه واحیاه  
فی أن تری حباً لم یکن منه السید ولان لا تکان نراه لا أن یكون السید شرف صحیح الی ... او  
لرحل من أهل الدین والعباد . و اما لا یکن الشرف لفظ السید فی أختامهم لعرف الاشياء فی أسامهم  
حسب کثره استعمال الأعیان و من هنا بری اکبرهم لا سيما اشراف البحار لا یسبون العظام الحضر  
لهذه العکبة ، فقد زال التییز واحتلط العفر بالأبریر »



ولان . وکلتها إشارة إلى أنه من أولاد أمير المؤمنين عليه السلام . وإلى الآن بقي هذا الرسم في علماء هند . فلا يطلقون الميرزا على غير السيد ، حتى إنهم يعبرون عن الأجل صاحب «القوانين» بملا أبو القاسم . نعم اختل هذا المرسوم في سائر البلاد في خصوص هذا اللفظ وبقي من خصائص ألقابهم السيد والأمر ومير . \*

نقیب در لغت بمعای سالار و پیشوا و بزرگ قوم است ، معای دیگر نیز دارد .  
**نقیب** صاحب « قاموس » گوید ، والنقیب . المزمار ، ولسان المیزان ، ومن الکلاب ما نُقِبَتْ غَلَصَتُهُ ، و شاهدُ القوم ، و ضَمینهم ، و عَرِیفهم و قد نُقِبَ علیهم نِقَابَةٌ بالكسر . فَعَلَ ذَلِكَ ، و نُقِبَ کَکَرُم و عَلِمَ نِقَابَةً بالفتح لم یکن فصار ، أو بالكسر : الاسم ، و بالفتح : المصدر (۰) . \*

« تاج المروس ۱ : ۴۹۲ » گوید : النِقَابَةُ بالكسر : الاسم ، و بالفتح : المصدر ؛ مثل الولاية والولاية . نقله الجوهری عن سیبویه . وفي « لسان العرب » في حديث عباد بن الصامت : و كان من النقباء : جمع نقیب ، وهو كالعرف على القوم المقدم عليهم الذي يتعرف أخبارهم و ينقب عن أحوالهم ، أي يفتش . و كان النبی صلی الله علیه و سلم قد جعل ليلة العقبة كل واحد من الجماعة الذين بأبعوه بها نقيباً على قومه وجماعته ليأخذوا عليهم الإسلام و يعرفوهم شرائطه و كانوا اثني عشر نقيباً كلهم من الأنصار و كان عباد بن الصامت منهم . و قيل : النقيب الرئيس الأكبر ، و إنما قيل للنقيب . نقیب لأنه يعلم دخيلة أمر القوم و يعرف مناقبهم و هو الطريق إلى معرفة أمورهم . قال : وهذا الباب كله أصله التأثير الذي له عمق و دخول ، و من ذلك يقال . نُقِبَتُ الحائط ؛ أي بلغت في النقب آخره . \*

شیخ أبو الفتوح رازی قدس سره ذیل تفسیر آیه شریفة و لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ

(۰) و نقیب بر وزن امیر نای را میگوید ، و فعلی معی مفعول است ، یعنی سوراخ گردیده شده . و نقیب زبان تراود را میگوید و نقیب از سگها آنچه سوراخ کرده شده باشد سر حلقوم او بواسطه آنکه فریاد او سدا باشد و نقیب : بزرگ قوم و شامای همه ایشانرا میگوید . و قد نُقِبَ هَیْهَم ، از باب نَمَرٌ ، یعنی بزرگ شد را ایشان و مصدر آن نَمَرٌ بکسر اول میآید . و نُقِبَ از باب کَرَمٌ و از باب عَلِمَ ، یعنی نبود نقیب و نقیب گردید ، و مصدر آن نَمَرٌ بفتح اولست ، یا اینکه بکسر اول اسم است ، و فتح اول مصدر است : « ترجمان اللغة : ۱۰۹ ط طهران ۱۳۰۸ » .

و نَعْنَا مِنْهُمْ اثْنَى عَشَرَ نَقِيبًا (سوره هائده ۱۵) در معنی کلمه نقیب گوید :

و در معنی نقیب چهار وجه گفتند . حسن بصری گفت : ضمین باشد ، آنکه پایندگن و عاقله قوم بود . ربیع گفت : امین و استوار قوم باشد ، قاده گفت : گواه باشد بر قوم و قومی دیگر گفتند : رئیس باشد و تعریف که از کارها بر رسد ، و اصل نقیب در لغت فاعل باشد از قَبَّ و قَبَّ سوراخ فراح باشد در دیوار ، و آن را که آن سوراخ کند نقاب خوانند و نقب ، و نقر ، و نقب متقارب باشند ، حَزْ که نقب اندک بود ، و نقر از او بیش باشد و کنده گر را نقار گویند ، و چنگال مرع را منقار گویند ، و نقب از همه بیشتر باشد و بعضی اهل لغت گفتند : نقیب فاعل باشد معنی فاعل ، برای آنکه او تعریف کند و از کارها بر رسد و در عور کارها رود ، پس بآن ها بد که نقب کند و بعضی گفتند : فاعل باشد معنی مفعول ، برای آنکه کار او را تعقیب کرده باشند و در عور شده تا بداسسه باشد که او صلاحیت ثبات دارد یا نه ، و منقبت آن خصلت باشد که بر او نقب کنند و در عور او شوید از فصیلت مرد ، و جمعش مَنَاقِب باشد : « روض الجنان ۳ : ۴۰۷ » .

در بیان معنی نقابت  
و کیفیت پیدایش آن  
و وظایف نقیب

از طبری مورخ مشهور منقولست که سید جلیل حسین بن احمد بن محمد بن یحیی بن حسین ذی الدّعه ابن زید شهید بسال ۲۵۱ از مدینه آمده و بر المستمین بالله خلیفه عباسی وارد شده و از او خواست شخصی را برای سرپرسی طالمیثون

و اشراف تعیین نماید . خلیفه پس از مشورت با اشراف ، شخص حسین بن احمد را باین کار برگزید و پس از او نیز اولاد و احفادش در این سمت باقی بودند .

در کتاب « مدینه الحسین - او . مختصر تاریخ کربلا » ۹۲ ط نجف ۱۳۶۷ گوید :

نقیبُ الموم کالکفیل ، سَمَّیْ نَقِيبًا لِأَنَّهُ یَعْلَمُ دَخَائِلَ الْقَوْمِ وَ یُبْصِرُ بِمَعْرِفَةِ أَمْرِهِمْ ، وَ جَاءَ فِي الْأَخْبَارِ أَنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا ﷺ كَانَ قَدْ جَعَلَ كُلَّ مَنْ يَأْتِيهِ فِي لَيْلَةِ الْعَقَبَةِ نَقِيبًا عَلَى قَوْمِهِ وَ جَمَاعَتِهِ لِيَأْخُذُوا عَلَيْهِمُ الْإِسْلَامَ وَ يَعْرِفُوهُمْ شَرَائِطَهُ ، وَ وَضَعَ الرَّسُولُ أَحْكَامًا فِي ذَوِي الْمَرْبِیِّ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ (ع) وَ تَرَكَ فِيهِمْ نَقِيبًا يَتَكَفَّلُ أَمْرَهُمْ وَ يَجْمَعُ شَمْلَهُمْ وَ يَحْفَظُ شَوْزَهُمْ ، كَيْلَا يَخْتَلَطَ الْحَابِلُ بِالْمَابِلِ ، وَ عَيْنٌ لِلنَّقِيبِ أَحْكَامًا يَسِيرُ بِمَقْتَضَاهَا أُمُورَ الطَّالِبِينَ وَ يَحْفَظُ مَكَانَهُمْ وَ



مزلتهم فی المجتمع ویدفع عنهم غائله سوء ویرد عنهم کید الدجالین الذین یتمتعون بآل سیادة  
وکان من اشروط الواجب توفرها فیمن یتولی النقابة أن یکون علیماً بأنساب السادات بطناً  
بعد بطن ونسلاً بعد نسل ویتولی دیوان المظالم ویزع الخیرات علی المستحقین من الطالبین .  
وعلی عهد العباسیین استوجبت الأمور توسیع شؤون النقابة باتساع الممالک الاسلامیة  
فعیّنوا فی کل قطر من الأقطار الاسلامیة نقیباً من العلویین و آخر من العباسیین وأحقوهم  
بمرکز الخلافة وعیّنوا لهم رئیساً یُدعی « نقیب القباء »

وقد ذکر الطبری فی تاریخه و أحمد بن مهنا الدأودي فی « عمدة الطالب » أن أول  
من سعى إلی تأسیس نقابة للطالبیین هو السید الجلیل المحدث الکوفی حسین بن أحمد بن  
محمد بن یحیی بن الحسین ذی الدُّمعة « العبرة » بن زید الشہید بن الامام علی بن الحسین بن  
علی بن أبی طالب (ع) الذی وَرَدَ العراق من المَدینة فی عام ۲۵۱ هـ ودخل علی الخلیفة العباسی  
المستعین بالله بن المعتصم بن الرُّشید و طالبه بتعین رجل من الطالبیین یتولی إدارة شؤونهم  
ویدفع غائلة الأتراك عنهم . فعیّنه الخلیفة لهذه المهمة بعد مشاورة الطالبیین واحتیارهم إیاءه ،  
وهو الذی ألف کتاباً فی أنساب الطالبیین سَمَّاه « الفصون فی آل یاسین »

ثم تولى أحفاده نقابة الطالبیین فی کثیر من الأقطار الاسلامیة عامة والبلدان العراقیة  
خاصة . و كانت النقابة هذه تنقل من بیت علوی إلی بیت علوی آخر حسب الکفاآت العلمیة  
والنفوذ الشَّخصی وکان للنقیب سجل خاص یدوّن فیہ أسماء العلویین و أحفادهم و فضلاً  
عما کان یتمتّع به النقیب من نفوذ فکان الأمر الناهی والقاضی الحاکم بین العلویین . \*

بالجملة : نقات سادات مقام شامخ و أرجمندی بوده که در زمان مستعین خلیفه  
عباسی بوجود آمده و در قرون بعد بمنتهی درجه اهمیت رسیده و تالی نلو خلافت  
گردیده و تا زمانیکه ابن سمت باقی و اشراف و سادات در تحت سرپرستی نقیب بحر  
میردند ؛ احترامات شخصی و نوعی آنان محفوظ و از هرگونه تعرضی مصون بوده  
و از تمامی حقوق خود برخوردار میشده اند . مع الاسف این رسم نیکو و روش  
ممدوح اکنون متروک گشته و لذا تمامی امتیازات و حقوق اشراف و سادات پایمال  
گردیده و خود مورد تعرض هر دسته و مقامی واقع شده ، و از همه أسف انگیزتر  
موضوع آنساب است که صحیح و سقیم یکدیگر مخلوط و مدعیان سیادت با جعل نسب ،

خود را بناحق بخاندان رسالت منسوب و موجب تضييع حقوق و شخصیت و احترام سادات صحیح النسب شده اند . و چنانکه بعداً گفته خواهد شد تشخیص صحیح و سقیم اُنساب هم از وظائف نقیب بوده است .

اکنون نیز بسیار بموقع و سزاوار است که هر دسته و طائفه از سادات کرام و اشراف عظام شخص لایقی را برای سمت نقابت انتخاب نموده و تمامی اختیاراتی را که شخص نقیب داشته و ذیالشرح داده میشود باو تفویض نمایند تا بیاری خدا و توجهات ائمه اطهار مجدد و عظمت دیرین باز یافته و از همه حقوق و مختصات خود بهره مند گردند .

جرحی زیدان در کتاب «تاریخ التمدن الاسلامی ۱ : ۲۴۵»  
 شرحی راجع بمقام نقابت و نقیب نگاشته است که ذیلاً از  
 ترجمه آن کتاب ۱۰ : ۲۵۳ - ۲۵۴ نقل مینمایم :

وظائف نقیب ، منقول  
 از تاریخ تمدن اسلامی

نقابت یا مقام نقیب الاشراف : مسلمانان خاندان پیغمبر را شریف میدانند بخصوص در قرون اول اسلام که احترام زیادی بآنان میگذاشتند . و برای اینکه خاندان جلیل پیاره آلودگیها گرفتار نشود و شرافت افراد آن مصون بماند ، معمولاً شخصی را باسم نقیب الاشراف یا رئیس خاندان نئوی انتخاب میکردند و وظایف نقیب الاشراف از اینقرار بود :

— حفظ نسب خاندان ،

— ثبت نام نوزادان و مردگان ،

— جلوگیری از افراد خاندان از نظر ارتکاب پاره گناهان و یا اشتغال پیاره کسب ها ،

— مطالبه و وصول و ایصال حقوق آنان ،

— دریافت حقوق مربوط بخاندان پیغمبر در غیبت و قی و تقسیم آن میان افراد ،

— مراقبت در زناشویی زنان و دختران خانواده که فقط با هم شأن خودشان همسر شوند ،

و در واقع ، نقیب الاشراف بمنزله قیم و وکیل عمومی افراد خاندان بشمار میآمد .

مقام نقیب الاشراف مقام مهمی محسوب میشد و بعد از مقام خلافت اول مقام بود ، و از

آن دو سید رضی نقیب الاشراف وقت به قاهر عباسی خلیفه وقت خود در طی قصیده‌یی

چنین میگوید :



## ترجمه شعر:

«توجه داشته باش ای امیرمؤمنان، چه که در اصل و نسب عیسی، رهم جدا نیست.»  
 «و همگام دهر آزمایی، جدایی و فراقی میان ما نیست.»  
 «فقط، امتیاز شما آنست که حریفه حسید، و من یسمن دیگر هیچ مرتس بر من نداری.»  
 خلف، پیوسته مقام و خیرالاشراف را رعیت میکرد و گاه گاه «مرات دون مدتم»  
 آبیاری «سقايت» حجاج و امثال آنرا که از مقام مهم دولتی بود به آن صادر میکردند،  
 و هنوز هم (۰) دولت عثمانی آن مرتب را رعیت میکرد. مسمی که در سرزمین حجاز رسمی  
 نفیب الاشراف جلوتر از همه رجال حتی شیخ الاسلام و صدر عثم بحضور حلقه می‌آمد  
 شرحی که حرجی ریدان در باره نفابت و نفیب نوشته ما خود و ملاحظه از آن «لا احكام»  
 السلطانية ۸۲ بعد «تأیيف ماوردی است (۰۰) و در چند کتاب دیگر نیز، مثل «اشرف  
 المؤید لآل نهد» و «تاریخ الکوفه» از آن نقل کرده اند. ذیلاً قسمت بعد، عتبات ماوردی  
 را از کتاب شریف «الغدير في الكتب والسنة والأدب» ۴ ۲۰۵-۲۰۷ من می‌نمایم

## « النقاۃ »

النقاۃ موضوعه علی صیغه ذوی الأسماء الشریفه عن ولایة من لا یکافئهم فی النسب،  
 ولا یساوهم فی الشرف، لیکون علیهم احیی و امره مهم مضمی و هی علی ضربین  
 خاصه و عامه.

وأمّ الخاصّة فهو أن يقصر نظره علی محرّد النقاۃ من غیر تجرّد لها فی حلیه و اقامه  
 حدّ، فلا یكون العلم معتبراً فی شروحها، و یلزمه فی النقاۃ علی أهله من حقوق شرف  
 إننا عشر حقاً؛

۱- حصص أسابهم من داخل فیها و یس هو مصداقها، أو خارج عنها، و هو مصداقها، فیلزمه

(۰) هنگام تألیف کتاب، ۱۹۰۲ میلادی - مخرج.

(۰۰) أو الحسن علی بن محمد بن حاتم مصری مدنی لقبه شافعی معروف به «روى ۳۶۵ ۲۵۰»  
 ارداشمندن بر دشت و شهر است. کاش. احکام المنصافه فی...  
 طی ۱۶ و ۶۳۲ و ۶۳۳ سال ۱۸۵۳ م و در دیگر در مصر طی ۱۶ و ۶۳۳ سال ۱۲۹۰ هجری قمری  
 کتاب دیگر ماوردی بر نام أدب الدنيا والدين در باب اسباب من لا یکافئهم فی الشرف و حلیه  
 دیگر بطبع رسیده.

حفظ الخارج منها كما يلزمه حفظ الداخل فيها ليكون النسب محفوظاً على صحته معزواً إلى جهته .

٢- تمييز بطونهم ومعرفة أنسابهم ، حتى لا يخفى عليه منهم بنوآب ، ولا يتداخل نسب في نسب ويثبتهم في ديوانه على تمييز أنسابهم .

٣- معرفة من ولد منهم من ذكر أو أنثى فيثبته ، ومعرفة من مات منهم فيذكره ، حتى لا يضيع نسب المولود إن لم يثبته ، ولا يدعى نسب الميت غيره إن لم يذكره .

٤- أن يأخذهم من الآداب بما يضاهاى شرف أنسابهم وكرم محتدhem ، لتكون حشمتهم في النفوس موقورة وحرمة رسول الله ﷺ فيهم محفوظة .

٥- أن ينزهمهم عن المكاسب الدنيئة ، و يمنعهم من المطالب الغشيمة ؛ حتى لا يستقل منهم مبتذل ، ولا يستظام منهم متذلل .

٦- أن يكفهم عن ارتكاب المآثم ، و يمنعهم من إنتهاك المحارم ، ليكونوا على الدين الذى بصره أغير ، وللمنكر الذى أزالوه أنكر ، حتى لا ينطق بدعهم لسان ، ولا يشنأهم إنسان .

٧- أن يمنعهم من التسلط على العامة لشرفهم والتشطط عليهم لنسبهم فيدعوهم ذلك إلى المقت والعض ، و يبعثهم على المناكرة و البعد ، و يندبهم إلى استعطاف القلوب و تألف النفوس ، ليكون الميل إليهم أوفى و القلوب لهم أصفى .

٨- أن يكون عوناً لهم في استيفاء الحقوق ، حتى لا يضعفوا عنها ، وعوناً عليهم في أخذ الحقوق منهم ، حتى لا يمنعوا منها ؛ ليصيروا بالمعونة لهم متصفين ، وبالمعونة عليهم منصفين .

٩- أن ينوب عنهم في المطالبة بحقوقهم العامة في سهم ذوالقربى في الفى والغنime السدي لا يخرم به أحدهم ، حتى يقسم بينهم بحسب ما أوحى الله لهم .

١٠- أن يمنع أياماً هم أن يتزوجن إلا من الأكفاء لشرفهن على سائر النساء ، صيانة لأنسابهن وتعظيماً لحرمتهن ، أن يزوجهن غير الأولاء ، أو ينكحن غير الكفاة .

١١- أن يقوم ذوي الهفوات منهم فيما سوى الحدود بما لا يبلغ به حداً ولا ينهر به دعاً ، ويقلل ذا الهيئة منهم عشرته ، وينفر بيدالوعظ زلته .

١٢- مراعاة وقومهم بحفظ أصولها و تنمية فروعها ، و إذا لم يرد إليه جبايتها راعى الجباة



لها فيما أخذوه وراعى قسمتها إذا قسموه ، ويميز المستحقين لها إذا خصت ، وراعى أوصافهم فيما إذا شرطت ؛ حتى لا يخرج منهم مستحق ، ولا يدخل فيها غير محق .

### « النقاۃ العامة »

فعمومها أن يرد إلى النقيب في النقاۃ عليهم مع ما قد ناء من حقوق النظر خمسة أشياء :

- ١- الحكم بينهم فيما تنازعوا فيه .
  - ٢- الولاية على أيتامهم فيما ملكوه .
  - ٣- إقامة الحدود عليهم فيما ارتكبوه .
  - ٤- تزويج الأيتام اللاتي لا يتعين أوليائهن أو قد تعينوا فعزلوهن .
  - ٥- إيقاع العجر على من عته منهم أو سفه ، ووجه إذا أفاق ورشد .
- فيصير بهذه الخمسة عام النقاۃ ، فيعتبر حينئذ في صحة نقاۃه و عقد ولايته أن يكون عالماً من أهل الإجتهد ليصح حكمه ، وينفذ قضاؤه ... الخ . \*

چنانکه گفته شد ؛ از جمله اموری که راجع بشخص نقيب بوده أنساب سادات است که در ضبط آنها کمال مراقبت را داشته وبهمین منظور نقيب سادات هر شهری دفتری برای ثبت اسامی ونسب سادات تهیه مینموده که بنام « جریده » خوانده شده است . این جریده ها بهترین آثاری بوده که مشخصات اشراف هر شهری را نشان میداده ومعرفی کامل میکردند . مع الأسف اینک از آن همه دفاتر چیزی در دست نیست ، و ذیلاً شرحی را که « الذریعة إلى تصانیف الشیعة » ٩٧ . ٥ درباره « جریده » نگاشته است نقل مینماییم :

### « جریدة الأنساب »

أيضاً عنوان عام لنوع خاص من دواوين النسب وهو الذي كان يعمله نقيب السادات في كل بلد ، أو يأمر نسابة تلك البلدة بتدوينه ؛ صيانة عن تداخل أسباب السادة القاطنين بتلك البلدة بعضها في بعض . و بناء تدوينه كما يظهر من بعض الأمارات ، على أن يذكر كل واحد من السادة ، وينتهي نسبه إلى أحد المشاهير من أجداده ، من غير تعرض لسائر حواشيه وأقربائه عند ذكره ؛ فيقال لهذا الديوان : « الجريدة » وينسب إلى البلدة التي عمل لها ، فيقال مثلاً : « جريدة إصفهان » و « جريدة الري » و هكذا . وقد جمع جملة من جرائد البلدان

شیخ الشرف أبو حرب نجد بن محسن الدینوری الذی توفی بعد (۴۸۰) کما مرّ بعنوان «جرائد البلدان» . \*

سپس شروحي راجع بچندین جریده از جرائد بلدان ذکر فرموده است .  
از جمله مناصب سادات جلیل که در زمان صفویه رواج کامل یافته ، منصب  
صدر صدارت است که تقریباً جانشین نقابت گردید .

وظائف صدر رسیدگی بأمور خصوص سادات وعموم علماء بوده و نیز موقوفات در تحت  
نظر او اداره میشده است صدر از طرف شاه وقت تعیین میشده و او در هر شهری جانشینی  
برای خود بنام نایب الصدر انتخاب میکرد .  
صاحب «تاریخ عالم آرای عباسی» : ۱۰۷ ط طهران ۱۳۱۴ ، ذیل أحوال شاه طهماسب  
اول گوید :

«و چون در این دو دمان ولایت نشان ، منصب صدارت که عبارت از تقدیم سادات و ارباب  
عمایم و تکفیل مهمات ایشان و ضبط أوقاف و رسانیدن و حوہ بر معارف شرعیّه است بجز  
سادات عظیم القدر و فضل پرهیزکار مدیگری تفویض نمی یابد ، در زمان حضرت شاه جنّت  
مکان از رُمره این طبقه جلی الشّان دو نفر منصب عالی صدارت یافتند در اوایل جلوس  
همایون ، امیر قوام الدین حسن اصفهانی بشراکت میر جمال الدین استرآبادی صدر شد .. الح . \*

از جمله کتبی که بطور مفصل درباره صدور و وظایف آنان در اواخر زمان صفویه  
گفتگو کرده «تذکره الملوك» - ورق ۲ و ۳ و ۴ است . این کتاب بسیار مفید و نفیس را که  
ظاهراً بنام اشرف افغان (۱۱۳۷-۱۱۴۲) تألیف شده ، پرفسور مینورسکی V. Minorsky  
استاد دانشگاه لندن ، با حواشی و ملحقات نافعه سال ۱۹۴۳ در لندن بطبع رسانیده و اخیراً  
نیز در طهران تجدید چاپ شده است .

صاحب «تذکره الملوك» گوید :

فصل دوم : در بیان شغل صدارت خاصه و عامه . مجملأً ، لازمه منصب مطلق  
صدارت تعیین حکام شرع و مباشرین أوقاف تفویضی و ریش سفیدی جمیع سادات و علماء و  
مدرّسان و شیخ الاسلامان و پیش نمازان و قصّاة و متولیان و حفاظ و سایر خدمه مزارات  
و مدارس و مساجد و بقاع الخیر و وزیرای أوقاف و نظار و مستوفیان و سایر عملة سرکار موقوفات



و محرّارن و غسّالان و حقه‌داران با اوست. و دیوان اُحداث اُربعه را که عبارت از قتل و اِزاله بکارت و شکستن دندان و کور کردنست و عالیجاء دیوان یکی بدون حضور صدور عظام نمیرسد و حکام دیگر شرع را مدخلیت در اُحداث اُربعه نیست؛ و اُمور شرعی سرکار فیض آثار متعلق و مختصّ عالیجاء صدر خاصه است، و مجملی از شغل مختصّه هریک بدین موحّست.

عالیجاء صدر خاصه؛ روز شنبه و یکشنبه با دیوان یکی در کشیکخانه عالی قاپو بدیوان می‌شیند و در محال ایران حکام شرع: یزد، و اُبرقوه، و نائین، و اُردستان، و قومشه و نطنز، و محلات، و دلیجان، و خوانسار، و برورد، و فریدن، و رارومزدج، و کیار، و چاپلی، و جرفادقان، و کمره، و فراهان، و کاشان، و قم، و ساوه، و مازندران، و استراباد، و کرابلی، و حاجیلر، و کبود جامه را صدر خاصه تعیین و اُمور متعلق بصدر خاصه را در ولایات مفصله مذکوره نایب الصداره و سایر مباشرین صدر خاصه متوجه میشده‌اند.

عالیجاء صدر ممالک، صاحب اختیار تعیین حکام شرع و مباشرین موقوفات از مزارات و مدارس و مساجد و غیرهم از کلّ ممالک معروسه از آذربایجان، و فارس، و عراق، و خراسان میباشد، سوی آنچه در تحت اسم صدر خاصه تفصیل یافته، با صدر ممالک است؛ و در بعضی از اُزمه سلاطین صدارت خاصه و عامه با یک شخص بوده.

مجملاً؛ عزل و نصب مباشرین موقوفات اگر تفویضی بوده باشد بصدر خاصه و عامه متعلق است، و اگر شرعی باشد هیچ یک از حکام شرع و صدور را مدخلیتی در آن نیست، بلکه شرعاً هر کس را واقف اوقاف متولی و صاحب اختیار قرارداده باشد مباشر خواهد بود، و تغییر آن مخالف شریعت مقدّمه نبویست. \*

مینورسکی در تعلیقات خود (ص ۷۳) بر این قسمت «تذکرة الملوك» مینویسد (۰)؛ فصل دوم - وظایف صدور در دوران سلطنت سلاطین صفویه دستخوش تغییراتی شگرف گردید. در «عالم آرا» ص ۱۰۷ مطالبی راجع به آغاز سلطنت صفوی مندرج است که وظائف صدور را باین شرح خلاصه میکند: «آنها باید سادات و معتمنین را مقدّم دارند و مانند

(۰) تعلیقات مینورسکی صبیحة اصل کتاب در لندن طبع رسیده و اخیراً در طهران شام «سازمان اداری-حکومت صفوی» با مقدمه و فهرس در ۳۴۲ صفحه چاپ شده است.

معاونین آنها انجام وظیفه کنند و در ایجاد موقوفات و پرداخت و جوهات در راه امور شرعی و عرفی تعلل روا ندارند.

در زمان سلطنت شاه طهماسب همواره دو صدر وجود داشت ولی تفکیک و تقسیم آنان بخاصه و عامه هنوز معمول نبود. شاردن در «ح ۷ ص ۴۶» صدر را «روحانی عالیمقام» مشابه با مفتی اعظم عثمانی میخواند و میگوید: وی رئیس «دیوان روحانی» است. اساساً صدر در آثار کار، صدر موقوفات خوانده میشد. شاه عباس ثانی برای کاستن نفوذ صدر، وی را وزیر اعظم خود کرد و مقام صدارت را با تصدی گذارد. شاه سلیمان و طایف صدر را تفکیک و مصدر خاصه و عامه سپرد. صدر خاصه با امور خالصه سلطنتی پرداخت و صدر عامه با املاک عامه مردم. صدر خاصه از لحاظ رتبه بر صدر عامه برتری داشت. در مجامع و بارهای عام بردست چپ سلطان می نشست و در دست راست سلطان وزیر اعظم قرار میگرفت. صدور را معمولاً نواب میخواندند (مانسون ص ۱۹ و کبیر ص ۹۸) و با خاندان سلطنت وصلت میکردند ... \*

### اهتمام علما و مبارات در مستطاب انساب و نقل کلمات بزرگان

مقدمه شرحی که «تاج العروس ۱: ۴۸۳» در معنی «نسب» نگاشته نقل مینماییم. گوید: «وقال اللبتي في «شرح الفصيح» النسب: معروف، وهو أن تذكر الرجل فتقول هو فلان من فلان، أو تنسبه إلى قبيلة أو بلد أو صناعة. ومثله في «التهذيب» و «الأساس». و رحمه اینکه لبتي در کتاب «شرح الفصيح» گوید: نسب: کلمه معروفی است، و آن چنین است که شخصی را بدینسان باد کسی که او است فرزند فلان، فرزند فلان یا اینکه شخصی را بقبیله یا شهر یا صنعتی منسوب نمایی و مثل همین شرح در کتاب «تهذيب» و «أساس» آمده است. \*

چنانکه در اوایل کتاب گفته شد، اشراف و سادات و عموم دانشمندان بعلم نسب اهمیت فراوان میداده اند، و این موضوع از بررسی کتب اسباب و تواریخ کشف میشود، چنانکه صاحب «الدُرِّیعه ۲: ۳۶۹» نیز شرح مبسوطی در این باره مرقوم داشته است.





صاحب كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون ١٧٨:١  
 عبارات صاحب كشف الظنون  
 ط أخير تركيه ، ذيل عنوان (علم الأنساب) گوید :  
 در تعریف علم أنساب  
 هو علم يتعرف منه أنساب الناس وقواعده الكلتية والجزئية ،  
 وأهميت آن  
 والغرض منه الإحتراز عن الخطأ في نسب شخص . وهو علم  
 عظيم النفع ، جليل القدر ، أشار الكتاب العظيم في :  
 وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِلَى تَفْهَمِهِ ، وَحَثَّ الرَّسُولُ الْكَرِيمُ فِي . تَعَلَّمُوا أَنْسَابَكُمْ  
 أَصْلُوا أَرْحَامَكُمْ عَلَى تَعَلُّمِهِ . و العرب قد اعتنى في ضبط نسبه إلى أن كثر أهل الإسلام ،  
 واختلط أنسابهم بالأعجم ؛ فتعذر ضبطه بالآباء ، فانسب كل مجهول النسب إلى بلده أو  
 حرفته أو نحو ذلك ، حتى غلب هذا التسويع . وهذا العلم من زياداتي على « مفتاح الهمادة »  
 والمعجب من ذلك الفاضل كيف غفل عنه مع أنه علم مشهور طويل الذيل ، وقد صنفوا فيه  
 كتباً كثيرة . \* سپس كتب مصنفه در أنساب را شرح داده است .

عبارات صاحب الصواعق  
 المعركة در اهمیت و  
 عظمت علم أنساب  
 ابن حجر مکی شافعی ، أحمد بن محمد بن علي هيتي ،  
 مفتي حجاز (متوفى ٩٧٣) که از جمله متعصبان بنام است ،  
 در کتاب « الصواعق المعركة في الرد على أهل البدع  
 والزندقه : ١٨٢ ط ٢ مصر ١٣٧٥ » گوید :

الخامس . ينبغي لكل أحد أن يكون له غيرة على هذا النسب الشريف وضبطه ،  
 حتى لا ينتسب إليه صلى الله عليه وسلم أحد إلا بحق ، ولم ترل أنساب أهل البيت النبوي  
 مصبوبة على تطاول الأيام ، وأحسابهم التي بها يتميزون محفوظة عن أن يدعيها الجوال  
 واللثام ، قد ألهم الله تعالى من يقوم بتصحيحها في كل زمان ، ومن يعتني بحفظ تفاصيلها في كل  
 أوان ، خصوصاً أنساب الطالبيين والمطليبين . ومن ثم وقع الإصطلاح على اختصاص الدرية  
 الطاهرة بني فاطمة من بين ذوي الشرف ، كالعباسيين والجعفرية بلبس الأخضر ، إظهاراً  
 لمزيد شرفهم . قيل وسببه أن العامون أراد أن يجعل الخلافة فيهم ، أي و يدل عليه ما يأتي  
 في ترجمة علي الجواد من أنه عهد إليه بالخلافة ، فاتخذ له شعاراً أخضر ، وألبسهم ثياباً خضراً  
 لكون السواد شعار العباسيين والبياض شعار سائر المسلمين في جمعهم ونحوها ، والأحمر

مختلف في تحريمه ، والأصغر شمار اليهود في آخر الأمر ...

تا آنکه گوید ... هذا ، وقد ورد التحذير العظيم عن الإقتساب إلى غير الآباء ، وأنه كافر ملعون ؛ ففي « صحيح البخاري » : عن ابن عباس رضي الله عنهما ؛ قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : **مَنْ اتَّسَبَ إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ أَوْ تَوَلَّى غَيْرَ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ** والأحاديث في ذلك كثيرة مشهورة ، فلا تطيل بذكرها ، أعاذنا الله من الكذب عليه وعلى آبائه ، وحشرنا في زمرة أهل هذا البيت السبوي المعظم المكرم ، فانتها من محبتهم وخدمة جنابهم ... \*

ابن شهر آشوب در « کتاب المناقب ۱ : ۳۷۴ » فرماید :

والنَّاسُ يَسْمُونُ أَوْلَادَهُ بِأَهْلِ الْبَيْتِ ، وَآلِ عَمِّهِ ، وَعَتَرَةِ النَّبِيِّ ، وَأَوْلَادَ الرَّسُولِ ، وَآلِ طَهٍّ وَيسٍّ ، وَيَلْقَبُونَهُمْ بِالسَّيِّدِ وَالشَّرِيفِ ، وَالنَّاسُ يَتَمَسَّوْنَ أَنْ يَكُونُوا مِنْهُمْ حَتَّى وَضَعَ لِدَاكَ عِلْمُ الْأَنْسَابِ وَكُتِبَ الشَّجَرَةُ ، وَيَجْزُونَ ذَوَائِبَ الْمَدْعِيِّينَ ؛ إِحْتِرَاماً لَهُمْ . وَلَا يَحْكُمُ عَلَيْهِمْ إِلَّا بِقِسْأِهِمْ مَعَ فَرَسِهِمْ وَعَجَرِهِمْ وَالْأَعْدَاءُ يَتْرَكُونَ أَكَابِرَهُمْ وَيَتَبَرَّكُونَ بِأَصَاغِرِهِمْ ، وَيَقْتُلُونَ أَحْيَاءَهُمْ وَيَعْطَمُونَ زِيَارَةَ أَمْوَاتِهِمْ ، وَيَخْرِبُونَ دُورَهُمْ ، وَيُزَوِّدُونَ قُبُورَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَعَادُونَ لِلدُّنْيَا وَيَمْدُونَهُمْ لِلْآخِرَةِ ! \*

باجمله ، حفظ وحرست أساب دو دمان نبوی در جمیع أَدْوَارِ اسلامی در نهایت درجه اهمیت بوده ، و شایسته است در این عصر مظلم بیر تمامی سادات بغاطر اَحْيَاءِ مجدد و عظمت دیرین خود و بدست آوردن حقوق و مناصب متعلقه که موجب سادات و شرافت دارین است باین موضوع توجُّهی شایان مبذول دارند ، و در حفظ أنساب خود بکوشند و بهجمله وظائف عمومی و خصوصی قیام و اقدام نمایند و یکایک أوامر الهی و سنن اسلامی را فرمان برند ، که ایشان بمتابعت از شریعت جدّ بزرگوار و أجداد عالیقدر خود سزاوار تر از دیگرانند ، والله الموفق والمعین .





## آیات وارده در فضائل سادات آل پیغمبر ﷺ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْعَمْنَاكَ الْكَوْثَرَ \* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ \*

«سورة ۱۰۸»

إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ \*

سورة کوثر بزرگترین سید افتخار سادات است . خداوند عز و جل این دُرِّ بَهَّ عظیم را به پیغمبر گرامی خود عطا فرموده و این موهبه جلیل را بر وجود مقدسش ارزانی داشته است و سوره‌ی مخصوص از قرآن کریم بر حضرتش نازل نموده تا موجب تسکین قلب مبارک او گردیده ، عالمیان هم این عنایت بدانند همه قدر این شرافت بخوبی بشناسند

مفسرین ، کلمه کوثر را در این سوره مبارکه بذُرِّ بَهَّ پیغمبر اکرم ﷺ تفسیر نموده‌اند امام فخر رازی شافعی از بزرگان علمای اهل سنت (۵۴۳ یا ۵۴۴ - عید طبر ۶۰۶) در جلد هشتم تفسیر کبیر « مفاتیح الغیب » ۴۹۸ ط مصر ، گوید

والقول الثالث : الْكَوْثَرُ : أَوْلَادُهُ . قَالُوا : لِأَنَّ هَذِهِ السُّورَةَ إِنَّمَا نَزَلَتْ رَدًّا عَلَى مَنْ عَابَهُ ﷺ بِالْأَوْلَادِ . قَالَمَعْنَى أَنَّهُ يُعْطِيهِ نَسْلًا يَبْقُونَ عَلَى مَرِّ الزَّمَانِ . قَانْظَرُوا كَمْ قُتِلَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ، ثُمَّ الْعَالَمُ مَمْتَلَى مِنْهُمْ ، وَلَمْ يَبْقَ مِنْ نَسْلِ أُمِّيَّةٍ فِي الدُّنْيَا أَحَدٌ يُعْبَاهُ ، ثُمَّ أَنْظَرُوا كَمْ كَانَ فِيهِمْ مِنَ الْأَكْبَادِ مِنَ الْعُلَمَاءِ ، كَأَبِي بَقْرٍ وَالصَّادِقِ وَالْكَائِمِ وَالرِّضَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَالنَّفْسُ الزُّكِّيَّةُ وَأَمْثَالُهُمْ .»

ترجمه : قول سوم آن که کوثر بمعنی اولاد پیغمبر است . مفسرین گفته‌اند ، این معنی باین دلیل گوئیم که این سوره برای ردِّ سخن عیب‌جویانی که میگفتند پیغمبر علیه‌السلام اولاد ندارد ، نازل شده . پس معنی این باشد که خداوند متعال چنان نسلی به پیغمبر عطا فرماید که تا قیامت باقی و برقرار خواهد ماند . بین ، چقدر از اهل بیت کشته شد و با این وصف دنیا از ایشان پر است ، اما از بنی‌امیه یث نفر شناسا نیست ، باز بین ، چقدر در میان اهل بیت مردان بزرگ پدید آمدند ، همچون باقر و صادق و کاظم و رضا علیهم‌السلام

و صاحب نفس زکیه و امثال ایشان :

مفسر بزرگوار ، شیخ ابوالفتح رازی از دانشمندان بزرگ قرن پنجم و ششم در جلد دهم « روح الجنان و روح الجنان » ( ص ۳۷۲ ط ۲ طهران ) در تفسیر این سوره مبارک فرماید :  
یعنی : دل تنگ مکن از آنکه تو را ابر خوانند ، که ما تو را کثرتی دهیم در عقب و نسل و فرزندان که بر زمین هیچ بقعه و خطه نماند الا و جماعتی از فرزندان تو آجا باشند ، نه بینی که روز طغ کربلا ، آن جماعت ؛ اهل بیت (ع) را بکشتند ، از فرزندان امام حسین (علیه السلام) حز علی اکبر زین العابدین (علیه السلام) نماند . خدای تعالی از نسل او تنها عالم پر کرد ؛ اکنون تو شکر کن خدای را و نماز کن و روز عید شتر بکش که دشمنان و عیبایان تو ابر و دنبال بریده خواهد بود . تا از آمانکه این گفتند در جهان اثر نماند ایشان را و أعقاب ایشان را \*

مولانا محسن فیض کاشانی در تفسیر شریف « صافی » : ۴۴۶ ط ۲ طهران ۱۳۳۴ ، ذیل آیه مبارکه **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ...** الخ ، شرحی نگاشته که ذیلاً بنقل آن مبادرت میشود .  
**ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا** یعنی العترة الطاهرة خاصة **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ** لا يعرف إمام زمانه و **مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ** يعرف الإمام و **مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ** بإذن الله هو الإمام (علیه السلام) . فی « البصائر » عن الباقر (علیه السلام) : هي في ولد علي و فاطمة عليهما السلام . وفي « الكافي » عنه (علیه السلام) ، قال : السابق بالخيرات : الإمام . والمقتصد : العارف للإمام (علیه السلام) ، والظالم لنفسه الذي لا يعرف الإمام . وعن الصادق (علیه السلام) : إنه قيل له : إنها في الفاطميين . فقال : ليس حيث تذهب ، ليس يدخل في هذا من أشار بسيفه ودعا الناس إلى صلال . فقيل : أي شيء . الظالم لنفسه ؛ قال : الجالس في بيته لا يعرف حق الإمام ، والمقتصد العارف بحق الإمام والسابق بالخيرات الإمام . وعن الكاظم (علیه السلام) : إنه تلا هذه الآية ، قال : فنحن الذين اصطفانا الله عز وجل وأورثنا هذا الكتاب ، فيه تبيان كل شيء . وعن الرضا (علیه السلام) : إنه سئل عنها ، قال : ولد فاطمة عليها السلام ، والسابق بالخيرات الإمام ، والمقتصد العارف بالإمام ، والظالم لنفسه الذي لا يعرف الإمام . وفي « العيون » عنه (علیه السلام) : أراد بذلك العترة الطاهرة ، ولو أراد



الأمة لكانت بأجمعها في الجنة ، لقول الله : **فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ (الآية)** ثم جمعهم كلهم في الجنة ، فقال : **جَنَّاتٌ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا (الآية)** فصارت الوراثة للعترة الطاهرة لا لغيرهم . وفي « الخرائج » عن الزكي عليه السلام : كلهم من آل محمد (ص) الظالم لنفسه . الذي لا يقر بالإمام عليه السلام ، والمقصد . العارف بالإمام ، والسابق بالخيرات : الإمام عليه السلام . وعن الصادق عليه السلام : ان فاطمة عليها السلام لعظمها على الله حرم ذريتها على النار ، وفيهم نزلت : **ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ (الآية)** ثم فسر الفرق الثلاث بما مر . وفي « المجمع » عنه عليه السلام : الظالم لنفسه من : من لا يعرف حق الإمام ، والمقصد من : من يعرف حق الإمام ، والسابق بالخيرات : هو الإمام ، وهؤلاء كلهم موقوف لهم . وفي « الإحتجاج » عنه عليه السلام انه سئل عنها وقيل له إنها لولد فاطمة عليها السلام خاصة . فقال : أما من سئل سيفه ودعا الناس إلى نفسه إلى الضلال من ولد فاطمة عليها السلام فليس بداخل في هذه الآية . قيل : من يدخل فيها ؟ قال : الظالم لنفسه الذي لا بدع والناس إلى ضلال ولا هدى ، والمقصد من أهل البيت العارف حق الإمام ، والسابق بالخيرات : الإمام . وفي « المناقب » عنه عليه السلام : نزلت في حقنا وحق ذريتنا . وفي رواية عنه عن أبيه عليهما السلام : هي لنا خاصة وإيانا عنى . وعن الباقر عليه السلام : هم : آل محمد صلوات الله عليهم ، وفي « المعاني » عنه عليه السلام : انه سئل عنها ، فقال : نزلت فينا أهل البيت ، فقيل : فمن الظالم لنفسه ؟ قال : من استوت حسنة سيئاته من أهل البيت فهو . الظالم لنفسه . فقيل : من المقصد منكم ؟ قال : العائد لله في الحالين حتى يأتيه اليقين فقيل : فمن السابق منكم بالخيرات ؟ قال : من دعا والله إلى سبيل ربه وأمر بالمعروف ونهى عن المنكر ولم يكن للمضلين عصداً ولا للخائنين خصيماً ولم يرض بحكم الفاسقين إلا من خاف على نفسه ودينه ولم يجد أعواناً . وعن الصادق عليه السلام : انه سئل عنها ، فقال : الظالم يحوم حول نفسه ، والمقصد يحوم حول قلبه ، والسابق بالخيرات فعلي والحسن والحسين عليهم السلام ومن قتل من آل محمد صلوات الله عليهم شهيدا . وفي « سعد السعود » عنه عليه السلام . هي لنا خاصة ، أما السابق بالخيرات فعلي من أبي طالب والحسن والحسين عليهم السلام والشهيد من : وأما المقصد فصاتم بالنهار وقائم بالليل . وأما الظالم لنفسه ففيه ما في الناس

و هو مغفور له ذلك هو الفضل الكبير إشارة إلى التوريت أو الاصطفاء أو السبق .  
 جنات عدن يدخلونها في المعاني ؛ عن الصادق عليه السلام : يعني المقتصد والسابق . وفي «المجمع»  
 عن النبي صلى الله عليه وآله في هذه الآية ، قال : و أما السابق فيدخل الجنة بغير حساب ،  
 و أما المقتصد فيحاسب حساباً يسيراً ، و أما الظالم لنفسه فيحبس في المقام ثم يدخل الجنة ،  
 فهم الدين قالوا : الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن \*

دیگر از حمله آیات وارده در فضائل آل پیغمبر ﷺ آیه شریفه ۲۲ از سوره شوری است :  
 ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ الْغُلَامَةَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ . قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ  
 أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ، وَمَن يَقْرِضْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا ؛ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۱) .  
 شیخ ابوالفتوح رازی قدس سره ، ضمن شرح مفصل و مبسوطی که در تفسیر این آیه  
 شریفه آورده و احادیث بسیاری نیز در فضائل آل محمد علیهم السلام ذکر کرده است ، فرماید .  
 بعضی دیگر گفتند این قریبی فرزندان عبدالمطلب اند انس بن مالک روایت کرد که  
 رسول الله ﷺ گفت نحن و ولد عبدالمطلب سادة أهل الجنة : أنا و حمزة و جعفر و علي  
 و حسن و حسين و مهدی . أحمد بن عامر روایت کرد ، از پدرش ، از رضا (ع) ، از پدرانش ،  
 از امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که : رسول (ص) فرمود : بهشت حرام است بر آنانکه  
 بر اهل بیت من ظالم کنند و عترت مرا برنجانند ، و هر کس که صنیعتی کند با یکی از فرزندان  
 عبدالمطلب و او مکافات نتواند کرد ، او را من مکافات کنم روز قیامت

بعضی دیگر گفتند : آنانند که خمس حلال است ایشان را و زکوة بر ایشان حرام ، و  
 ایشان آنند که مدنی نشده اند در جاهلیت و اسلام ، و هم الذین ذکرهم الله في قوله :

(۱) ترجمه این است آنکه مزده دهد خدا نیکویش را ، آنان را که گرویدند و کردید کارهای  
 شایسته نیکو میبخوام از شما بر آن اجری مگر دوستاری در خویشاوندان ، و هر که کس کند نیکویی را  
 بفرزاییم مرا و او در آن نیکویی . مطبق خدا آمرزنده بسیار پذیرنده است «تفسیر ابوالفتوح» .



وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ، وَ مِثْلُ قَوْلِهِ  
 مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ، وَ مِثْلُ قَوْلِهِ  
 وَآتِ ذِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ : «روض الجنان ۹ : ۴۰» .

### احادیث وارده در فضائل سادات ذراری پیغمبر ﷺ

احادیثی که در فضائل و مناقب اولاد پیغمبر اکرم ﷺ وارد شده از شمار افزوست . آنچه در خصوص امیرالمؤمنین و فاطمه زهراء و حسنین صلوات الله علیهم ، یا بلفظ اهل البیت رسیده در کتب جداگانه بسیار جمع آوری شده ، و این مقدمه را یکی از آن احادیث که دستور العمل همه مسلمین است و عمل بآن موجب سعادت دارین خواهد بود زیست میدهیم ، باشد که این حدیث و سایر احادیث این فصل موجب بیداری عموم و بالخصوص سادات عظام واقع گردد .  
 حلال الدین سیوطی در کتاب « الجامع الصغیر ۱ : ۴۲ » و ابن حجر مکی در « صواعق ۱۷۰ ط ۲ » از پیغمبر اکرم ﷺ چنین روایت کرده اند .

أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ : حُبِّ نَبِيِّكُمْ ، وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ ، وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ ؛ فَإِنَّ حَمَلَةَ الْقُرْآنِ فِي ظِلِّ اللَّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ ، مَعَ أَنْبِيَائِهِ وَأَصْفِيَائِهِ .  
 أبو نصر عبد الکرم الشیرازی فی « فوائد » ( فر ) و ابن النجار عن علی ( ع ) .

اینک شمه‌ای از احادیث وارده در فضائل اولاد پیغمبر ﷺ را که اختصاص باهل بیت علیهم السلام نداشته و شامل همه سادات و فرزندان آنحضرتست نقل و باقی را موکول بمقدمه جلد دیگر مینماییم ، زیرا نقل همه احادیث از گنجایش این جلد خارج است و بسیاری از آنها در « بحار الانوار ج ۲۰ : ۵۶ » بعد و ج ۱۰ ، و همچنین در مجلدات دیگر آن کتاب شریف نیز پراکنده میباشد .

( . ) ادب کسب مردمان خود را بر سه صفت دوستی پیغمبرتان ، و دوستی اهل بیت او ، و خواندن قرآن ، بدستیکه حاملان قرآن نابجبران و برگزیدگان خدا در سایه لطف خدا هستند و در بیکه سایه بی نیست مگر سایه خدا .

این حدیث را أبو نصر عبد الکرم الشیرازی در « فوائد » و ابن شریوبه دلبلی از « مسند الفردوس » و ابن نجار از علی علیه السلام روایت کرده اند .

- ۱- عن النبي ﷺ : أَكْرِمُوا أَوْلَادِي الصَّالِحِينَ لِلَّهِ وَالطَّالِحِينَ لِي : « کتاب الشَّهاب : ۱۳ » (۰) « جامع السَّعَادَات ۲۱۴:۲ ط نجف ۱۴۷۵ » .
- ۲- عن النبي ﷺ : أَكْرِمُوا ذُرِّيَّتِي الصَّالِحِينَ لِلَّهِ وَالطَّالِحِينَ لِي : «مراج الانساب» .
- ۳- قال رسول الله ﷺ : حَقَّتْ شَفَاعَتِي لِمَنْ أَعَانَ ذُرِّيَّتِي بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَمَالِهِ . وَرَوَى عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ : أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَوْ جَاءُوا بِذُنُوبِ أَهْلِ الدُّنْيَا : الْمَكْرَمُ لِدُرِّيَّتِي ، وَالْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ ، وَالسَّاعِي لَهُمْ عِنْدَ اضْطِرَارِهِمْ ، وَالْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ . وَقَالَ ﷺ : أَكْرِمُوا أَوْلَادِي وَحَسِّنُوا آدَابِي . وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَكْرِمُوا أَوْلَادِي الصَّالِحِينَ لِلَّهِ وَالطَّالِحِينَ لِي : « جامع الاخبار فصل ۱۰۴ » (۰۰) .

- ۴- روى ابن شرويه في « الفردوس » عن علي بن ابي طالب قال : قال رسول الله ﷺ : أَرْبَعَةٌ أَنَا لَهُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ : الْمَكْرَمُ لِدُرِّيَّتِي ، وَالْقَاضِي لَهُمْ حَوَائِجَهُمْ ، وَالسَّاعِي لَهُمْ عِنْدَ اضْطِرَارِهِمْ ، وَالْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ . وَقَالَ ﷺ : أَكْرِمُوا أَوْلَادِي وَحَسِّنُوا آدَابِي . وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَكْرِمُوا أَوْلَادِي الصَّالِحِينَ لِلَّهِ وَالطَّالِحِينَ لِي : « جامع الاخبار فصل ۱۰۴ » (۰۰) .

(۰) روایت شده از پسر صلوات الله علیه و آله و سلم گرامی دارید اولاد مرا بیکاشان را از برای خدا و بدانشانرا از برای من .

این حدیث در منبع حلیل شیخ یحیی بحرینی در کتاب شریف «الشهاب فی الحکم والاداب» روایت کرده است . کتاب مذکور سال ۱۳۲۲ طی ۷۰ صفحه در طهران مطبع رسیده و بر آرا علامه معه و معبد شهیر مولی محمد مهدی نراقی در «جامع السعادات» ذکر کرده است .

(۰۰) فرمود رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم شفاعت من حق کسی است که یاری کند در پی مرا بدست و زبان و مالش و روایت شده از پسر (ص) که فرمود چهار دسته اند که من شفیع آنها هستم در روز قیامت : اگر چه با کلاه هفت مردم دنیا بیایند گرامی دارند و اکرام کنند در پی من و بر آورده حاجت های آنان و کوشش کنند در دفع گرفتاری و اضطراب آنان ، و دوست دارند آنان بقت و دینش و سر پسر (ص) فرمود گرامی دارید فرزندان صالح مرا برای خدا و فرزندان طالح مرا برای من .

این چند حدیث را «جامع الاحیاد» روایت کرده است . «جامع الاحیاد» از کتب بسیار مشهور حدیث است که طهراً در قرن هفتم تألیف شده و از سال ۱۲۷۰ هجری تا این تاریخ چندین مرتبه مطبع رسیده است . سید محمد بن عبدالحمید حسینی جرائری محقق در مجموعه «مبکی که سال ۱۰۶۲ نوشته ، چند حدیث از «جامع الاحیاد» نقل کرده و در مفسر احادیث چنین نوشته است : من کتاب «معارج الیقین فی اصول الدین» و هو الکتاب الذی اشهر بین الناس «جامع الاخبار» تسمیه ... برای اطلاع بیشتر راجع باین کتاب و مؤلفش رجوع شود به «الدریه ۵ : ۳۳» .



لهم في أمورهم عند ما اضطروا اليه ، والمحبة لهم بقلبه ولسانه : « بحار الانوار ٧ : ٢٢٧ » .

این حدیث را ابن صباغ مالکی نیز در کتاب «الفصول المهمة في معرفة الأئمة» ١٠٠ ط طهران « از ابن شریزه نقل کرده و در «صواعق» : ١٧٤ نیز مذكور است .

٥ - من تفسير الثعلبي ، باسناده ، عن عمر بن موسى ، عن زيد بن علي بن الحسين ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن علي بن أبي طالب صلوات الله عليهم . قال : شكوت إلى رسول الله ﷺ حسد الناس لي ، فقال : أما ترضى أن تكون رابع أربعة ؟ ! أول من يدخل الجنة أنا وأنت والحسن والحسين ، وأزواجنا عن إيماننا وشمائلنا ، وذرياتنا خلف أزواجنا ، وشيعتنا خلف ذرياتنا : «خصائص الوحي المبين في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام» : ٥٤ ط طهران ١٣١١ « (٥) » .

٦ - عن النبي ﷺ : إن لله عز وجل ثلاث حرمات فمن حفظهن حفظ الله دينه ودينه . ومن لم يحفظهن لم يحفظ الله دينه ولا آخرته : حرمة الإسلام ، وحرمتي ، وحرمة رجمي - أخرجه الطبراني في الكبير عن أبي سعيد الخدري : «كلمة حول الرؤية» : ٥٥ « (٥٥) » .

٧ - محمد بن علي بن الحسين في «عيون الأخبار» عن محمد بن الحسن ، عن الصفار ، عن إبراهيم بن هاشم ، عن علي بن سعيد ، عن الحسين بن خالد ، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام . قال :

(٥) ترجمه من حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام مرمود شکایت کردم به پیغمبر صلی الله علیه وآله از حسد مردم نسبت من . پیغمبر مرمود : آيا راضی هستی که در این چهار گروه باشی : اول کسی که داخل بهشت شود من و تو و حسن و حسین باشیم ، و همسران ما در دایم و چپ ما باشد ، و ذریه ما پشت سر همسران ما ، و پیروان ما پس از ذریه ما . این حدیث را ابن صباغ در کتاب «خصائص» از «تفسیر الثعلبی» روایت کرده . و نیز همین حدیث را با اندک اختلاف لفظی ابن حجر در «صواعق» ١٥٩ ط ٢ « از «کتاب المناقب» احمد بن حنبل و کتاب طبرانی نقل کرده است .

(٥٥) روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که مرمود : حدی عزوجل را سه حرمت است که هر کس حفظ کرده و رعایت نماید ، خداوند حفظ فرماید دین و دنیایش را ، و هر که رعایت آنها نکند حفظ نکند خداوند دنیای و نه آخرتش را ، و آن سه : حرمت اسلام است و حرمت من و حرمت رجم من . این حدیث در کتاب کبیرش از ابو سعید خدری روایت کرده است . «کلمة حول الرؤية» از آثار بیستة حجة الاسلام حاج سید عبدالحسین شرف الدین عاملی است و دو بار بطبع رسیده .

النَّظَرُ إِلَى ذُرِّيَّتِنَا عِبَادَةٌ . قلت : النظر إلى الأئمة منكم أو النظر إلى ذُرِّيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ ؟ فقال : بَلِ النَّظَرُ إِلَى جَمِيعِ ذُرِّيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِبَادَةٌ ؛ مَا لَمْ يُفَارِقُوا مِنْهَا جَهَنَّمَ وَلَمْ يَتَلَوَّثُوا بِالْمَعَاصِي . وفي «الأُمالي» بهذا السند مثله إلا أنه ترك قوله ما لم يفارقوا منهاجه (إلى آخره) : « وسائل الشيعة : ۴ كتاب الحج آخر أبواب العشرة » (۰) .

۸ - وأخرج أبو الشيخ من جملة حديث طويل : يَا أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّ الْفَضْلَ وَالشَّرَفَ وَالْمَنْزِلَةَ وَالْوِلَايَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذُرِّيَّتِهِ فَلَا تَذْهَبَنَّ بِكُمْ إِلَّا بِطَائِلٍ : « الصَّوَائِقُ الْمَحْرُوقَةُ : ۱۷۴ » (۰۰) .

۹ - عن النبي ﷺ : إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ ذُرِّيَّةً يُنْسَبُونَ إِلَيْهِمْ إِلَّا أَوْلَادَ فَاطِمَةَ ، فَإِنِّي أَنَا أَبُوهُمْ : « كتاب الشهاب : ۱۶ » (۰۰۰) .

۱۰ - عن النبي ﷺ : حَقَّتْ شَفَاعَتِي لِمَنْ آعَانَ ذُرِّيَّتِي بِيَدِهِ وَنِصَانِهِ وَمَالِهِ : « كتاب الشهاب : ۲۴ » (۰۰۰۰) .

۱۱ - أخرج الخطيب بن عثمان رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : مَنْ صَنَعَ صَنِيعَةً إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْفِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي الدُّنْيَا فَعَلَى مُكَافَأَتِهِ إِذَا لَقِنِي :

---

(۰) شيخ صدوق در « عيون الأخبار » از حسن بن خالد روایت کرده که گفت حضرت رضا علیه السلام فرمود : نظر کردن بذریه ما عبادت است . حسین بن خالد گوید : عرض کردم : نظر کردن نامامان عبادتست یا نظر کردن بجمع ذریه پیغمبر ؟ حضرت فرمود : نظر کردن بجمع ذریه پیغمبر صلی الله علیه وآله عبادتست مادامیکه بر منهاج و طریقه او بوده و دامانشان از گناهان پاک باشد . و در «أُمالي» نیز همین سند حدیث مذکور را روایت کرده ، اما جمله ( مادامیکه بر منهاج ) تا آخر را در آنجا ذکر ننموده است .  
 این حدیث را شیخ حر عاملی در کتاب «وسائل» از دو کتاب صدوق نقل کرده است .  
 (۰۰) أبو الشيخ در حدیث طولی از پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود : ای مردم ! فضل و شرف و منزلت و ولایت برای رسول خدا و ذریه او است ، سخنان سهوده شما را قریب ندهد .  
 (۰۰۰) پیغمبر (ص) فرمود : بدرستی که هر پیغمبری را ذریه بی است که منسوب بپدرانشان هست ، مگر مردان فاطمه که من پدر آنها هستم .  
 (۰۰۰۰) پیغمبر (ص) فرمود : شفاعت من شامل حال کسی است که یاری کند ذریه مرا ، دست و زبان و مالش .

« الصواعق المحرقة : ۱۸۵ » (۰) .

۱۲ - وبالإسناد؛ أخبرنا الحفّار ، قال حدثنا أبو علي محمد بن أحمد الصوّاف ، قال : حدثنا إسحاق بن عبدالله بن سلمة ، قال حدثنا زيد بن عبدالغفار الطيالسي ، قال : حدثنا حسين ابن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، عن نعمة علي بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، عن الحسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، عن الحسين بن فاطمة بنت رسول الله ﷺ ، قال : ( قال رسول الله ﷺ ) : أَيُّمَا رَجُلٍ صَنَعَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِي صَنِيْعَةً فَلَمْ يَكْفِهِ عَلَيْهَا قَانًا الْمَكَافِي لَهُ عَلَيْهَا : « أمالي شيخ طوسي : ۲۲۷ ط طهران ۱۴۱۳ » (۰۰) .

۱۳ - ومن كتاب « الفردوس » : عن عبدالله بن عمر ، عن النّبي ﷺ أَنَّهُ قَالَ : أَوَّلُ مَنْ أَشْفَعَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَنْ أَمَنَى أَهْلَ يَتِي ثُمَّ الْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ : « الفصول المهمة في معرفة الائمة : ۱۰ » (۰۰۰) .

۱۴ - حدثنا محمد بن موسى المتوكل (ره) قال : حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد الأشعري عن سلمة الخطّاب عن الحسين بن سعيد الأزدی عن إسحاق بن إبراهيم عن عبدالله بن صباح عن أبي بصير عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام . قَالَ : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي سَعِيدٍ وَاحِدٍ فَتَشَاهَمُ ظُلْمَةٌ شَدِيدَةٌ فَيَضْجَعُونَ إِلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُونَ يَا رَبِّ اكْشِفْ عَنَّا هَذِهِ الظُّلْمَةَ ، قَالَ : فَيُقْبَلُ قَوْمٌ يَمْشِي النُّورُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ قَدْ أَضَاءَ أَرْضَ الْقِيَمَةِ ، فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَمْعِ : هَؤُلَاءِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ ؛ فَيَجِئُهُمُ النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ : مَا هَؤُلَاءِ بِأَنْبِيَاءِ ؛ فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَمْعِ : هَؤُلَاءِ مَلَائِكَةٌ ؛ فَيَجِئُهُمُ النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ : مَا هَؤُلَاءِ بِمَلَائِكَةٍ ؛ فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَمْعِ : هَؤُلَاءِ شُهَدَاءُ ؛ فَيَجِئُهُمُ النَّدَاءُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ : مَا هَؤُلَاءِ بِشُهَدَاءِ ؛ فَيَقُولُونَ

(۰) خطیب از عثمان روایت کرده که یحیی (ص) فرمود هر کس خدمتی بیکى از اعیان خدا بطلب نماید بر من است که او را پاداش دهم بپنجاه ملاقاش یا من .

(۰۰) ترجمه متن حدیث : یحیی (ص) فرمود هر کس خدمتی بیکى از فرزندان من نمود و او جبران نکرد ، من پاداش او را خواهم داد .

(۰۰۰) کتاب « فردوس » از عبدالله بن عمر روایت کرده که یحیی (ص) فرمود اول کسانى که من در دور قیامت از امت خود شفاعت میکنم اهل بیت هستند و سپس هر که بایشان نزدیکتر باشد .



من هم ، فيجيبهم النداء : يا أهل الجمع ! سلوهم : من أنتم ؟ فيقول أهل الجمع - من أئمة فيقوون . نحن العلويون ، نحن ذرية محمد رسول الله ﷺ ؛ نحن أولاد علي ولي الله ، نحن المخصوصون بكرامة الله ؛ نحن الآمنون المطمئنون . فيجيبهم النداء من عند الله عز وجل : اشفعوا في محبيكم وأهل مودتكم وشيعتكم ، فيشفعون ، فيشفعون : دأما لي صدوق مجلس ٤٧ : ١٧٠ . \*

چنانکه درمفتاح این احادیث گفته شد ، اخبار وارده از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار صلوات الله عليهم در فضائل ذراری رسول ﷺ از حد احصا خارج است ، و آنچه ذکر شد نمونه بی بیش نیست . لذا این قسمت را بعد از ذیل خاتمه داده و باقی را موقوف بکتاب مربوطه و مقدمه مجلدات دیگر مینمایم :

حدیث غریب : در مقدمه صحیفه شریفة صحادیة ، ضمن حدیث طویلی چنین مسطور است :  
 ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا خَرَجَ وَلَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ يُدْفَعُ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشُ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمَتْهُ الْبَلِيَّةُ وَكَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرِهِنَا وَشَفِيعًا !  
 این کلام شریف حقاً از معجزات امام صادق علیه السلام است که صفحات تاریخ هزار و سیصد و چند ساله اسلام گواه صدق آن میباشد .

### اعتقاد شیعه و کلمات علماء درباره سادات

باب الاعتقاد في العلوية : قال الشيخ أبو جعفر (ره) : الاعتقادنا في العلوية أنهم آل رسول الله ، وأن مودتهم واجبة لأنها أجر الرسالة . قال الله تعالى : قُلْ لَا اسْتُلْكُم عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى . والصدقة عليهم محرمة لأنها أوساخ ما في أيدي الناس ، ولا طهارة لهم إلا صدقتهم بعبودهم وإيمانهم وصدقة بعضهم على بعض . وأما الزكاة فإنها تحل لهم عوضاً عن الخمس ، لأنهم قد مسعوا منه . واعتقادنا في المسمى منهم أن عليه ضعف العقاب وفي المحسن منهم أن له ضعف الثواب ، وبعضهم أكفاه بعض ؛ لقول النبي ﷺ ، حين نظر إلى بني أيطال



علی و جعفر الطیار ؛ قال: بناتنا کبنینا و بنونا کبناتنا وقال الصادق علیه السلام : مَنْ خَالَفَ دین الله و تولى أعدائه أو عادى أولیاء الله فالبراءة منه واجبة کانتْ مَنْ کان ، مِنْ أیّ قبیلة کان .  
و قال أمير المؤمنين لابنه محمد بن الحنفیة : تواضعك فی شرفك أشرف لك من شرف آبائك .  
و قال الصادق علیه السلام : ولایتی لأمر المؤمنین أحبُّ إلیّ من ولادتی منه و مثل الصادق علیه السلام عن آل محمد ، فقال : آل محمد من حرم علی رسول الله نکاحه ... الخ : « اعتقادات الامامية - شیخ صدوق » .

ترجمه : باب ۴۱ - اعتقاد درباره علویان : شیخ صدوق (مصنف کتاب اعتقادات) فرمود : عقیده ما ( شیعه ) در باره علویان ایست که آنان فرزندان پیغمبرند ، و اینکه دوستی نسبت بآنها واجبست چون مزد پیامبری رسول خدا است ، خدا فرموده : **بِمَوِیِّهِمْ بِمَرْدَمِ کِه پاداشی از شما نمیخواهم مگر دوستی با خویشاوندانم را .**  
و صدقه گرفتن برای علویان حرامست ، زیرا صدقه کثافات اموال مردمست و پاک شدن اموال مردم بوسیله صدقه دادن بغلامان و کنیزان و سایر مستحقین صدقات میسرشود . و اما گرفتن زکوة بر غیر سادات حلال باشد در عوض خمس که مختص بعلویانست .  
و اعتقاد ما در علویان گناهکار چنانست که عقاب آنها دو برابر است و در باره علویان پرهیز کار اینکه ثواب آنها نیز دو برابر است .

و علویان کفو یکدیگرند ، زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگامیکه فرزندان ابوطالب ( علی و جعفر طیار ) طر میکرد ، فرمود : دختران ما مانند پسران ما هستند و پسران ما همچون دختران ما .

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : هر کس برخلاف دین خدا رود و دوستی کند با دشمنان خدا یا دشمنی کند با دوستان خدا ، یزاری از او واجبست ؛ هر که از هر قبیله‌یی که باشد .  
و أمير المؤمنين بفرزندش محمد بن حنفیه فرمود : شرافت فروتنی تو در بزرگی و شرافت بر شرافت پدری تو برتری و فزونی دارد .

و حضرت صادق علیه السلام فرمود : ولایتی که من با أمير المؤمنين دارم در نزد من محبوب تر است از نسبتی که با او دارم .

و از حضرت صادق علیه السلام راجع به آل محمد سؤال شد ، فرمود : آل محمد کسی است

که نکاحش بر رسول خدا حرام باشد. \*

هنگامیکه شیخ صدوق (ره) کتاب «أمالی» را بر شاگردان و اهل مجلسش ایلا میکرد، در یکی از آخرین روزها یعنی جمعه دوازدهم شعبان (۳۶۸)، اهل مجلس و جماعتی از مشایخ و بزرگان گرد آمده و از وی خواست کردند که دین امامیه «مذهب شیعه» را بنحو موجز و مختصر برایشان وصف نماید.

شیخ ابن درخواست را پذیرفته و عقائد شیعه را یکان یکان بیان فرمود، تا اینکه پس از وصف امامت و امام، اعتقاد امامیه را درباره سادات چنین تقریر نمود:

«... وَ مَوَدَّةُ ذُرِّيَّةِ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا كَانُوا عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِمُ الطَّاهِرِينَ فَرِيضَةٌ وَاحِدَةٌ فِي أَعْنَاقِ الْعِبَادِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَ هُوَ أَجْرُ الشُّبُوهِ؛ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى: «أمالی: ۴۸۰». \*

ترجمه: . و دوستی ذُرّیه پیغمبر ﷺ مادامیکه بر منهاج پدران پاکشان باشند، بر گردن بندگان خدا واجب است تا روز قیامت، و همین دوستی مزد رسالت پیغمبر است که خداوند عزّ و جلّ فرموده: ای پیغمبر بگو بمردم که از شما پاداشی برای رسالتم درخواست نمیکنم، مگر دوستی خویشانندائم را. \*

دانشمند بزرگ اسلام «علامه حلی» (۲۹ رمضان ۶۶۰ - محرم ۷۲۶) در خانمه کتاب نفیس «قواعد الأحكام في معرفة الحلال والحرام» ط طهران ۱۲۷۲ صفحه آخر، و صایانی بفرزند ارجمند خود فخر المحققین (شب ۲ شنبه ۲۰ ج ۱۸۲ - شب جمعه ۲۵ ح ۲ - ۷۷۱) فرموده که بسیار قابل توجه است، از جمله و صایایش شرح مفصلی است که باین عبارت در خصوص صلة ذریه علویه و احترام سادات و اشراف نگاشته:

و عليك بصلة الذرية العلوية، فان الله تعالى قد أكد الوصية فيهم، و جعل مودتهم أجرا رسالة والإرشاد، فقال الله تعالى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى، وقال رسول الله ﷺ: «إني شافعُ يوم القيامة لأربعة أصنافٍ ولوجاءوا يدنوب أهل الدنيا رجلٌ نصر ذُرِّيَّتِي، ورجلٌ بذلَ ماله لندِيتِي عندَ المضيق، ورجلٌ أحبُّ ذُرِّيَّتِي باللسان



والقلب ، ورجل سعى في حوايج ذُرِّيَّتِي إِذَا طَرَدُوا أَوْ شَرَدُوا ، . وَقُلِ الصَّادِقُ عليه السلام : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ بَادَى مُنَادٍ أَهْلَ الْخَلَائِقِ أَنْصَتُوا ، فَإِنْ عَجَدَ عليه السلام يُكَلِّمُكُمْ ، فَيَنْصَتُ الْخَلَائِقُ ، وَيَقُومُ النَّبِيُّ عليه السلام ، فيقول : يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ ، مَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي يَدٌ أَوْ مِثَّةٌ أَوْ مَعْرُوفٌ فَلْيَقُمْ حَتَّى أَكْفِيَهُ فيقولون : يَا بَآئِنَا وَأُمَمَانَا ، وَآيَ يَدٍ وَآيَ مِثَّةٍ وَآيَ مَعْرُوفٍ لَنَا ؟ يَدُ الْيَدِ وَالْمِثَّةُ وَالْمَعْرُوفُ لِلَّهِ وَلِرَّسُولِهِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلَائِقِ . فيقول : نَلِّ مَنْ آوَى وَاحِدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، أَوْ بَرَّهُمْ ، أَوْ كَسَاهُمْ مِنْ عَرَى ، أَوْ أَشْبَعَ جَائِعَهُمْ ، فَلْيَقُمْ حَتَّى أَكْفِيَهُ . فيقومُ أناسٌ قَدْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَيَأْتِي النَّبِيَّ عليه السلام مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يَا مُحَمَّدُ يَا حَسِيصِي ، قَدْ جَعَلْتُ مُكَافَأَتَهُمْ إِلَيْكَ ، فَأَسْكَنْهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ شِئْتُ فَيَسْكُنُهُمْ فِي الْوَسِيلَةِ حَيْثُ لَا يَحْجُبُونَ عَنْ عَجْدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ . ❦

محقق نراقی در «جامع السعادات» ۲- ۲۱۴، ذیل عنوان (کف الأذى عن المسلمين) گوید:  
و کذا تحصیص الدریة العلویة بزیادة الإکرام والتعظیم، قال رسول الله ﷺ: «حققت  
شفاعتی لمن أعان ذریتي بیده ولسانه وماله». و قال ﷺ: «أربعة أنا لهم شفیع  
يوم القيامة: المکرم لذریتي، والقاضی لهم حوائجهم، والساعي لهم فی أمورهم عند ما اضطروا  
إلیه، والمحب لهم بقلبه ولسانه». و قال ﷺ: «أکرموا أولادی، الصالحون لله والطالحون  
لی». والأخبار فی فضل السادات و نواب من یکرهم و یعینهم أكثر من أن تحصی. \*  
أحادیث دیگری نیز در (ص ۱۳۷) همان جلد، ذیل عنوان (خمس) درباره فضائل سادات  
نقل فرموده است.

• خجائیس اولاد رسول ﷺ •

نیکارش مختصات سلالة نسوی و ذراری ائمة اطهار که در اخبار و آثار معین شده در  
خور یک تالیف بزرگ بوده و متناسب با وضع این کتاب نیست، اما برای مزید بصیرت خوانندگان  
خصائصی چند که دانشمندان خاصه و عامه متعرض شده اند ذیلاً نقل مینماییم  
عالم جلیل مرحوم حاج ملا باقر طهرانی مقدمه کتاب بزرگ خود «جنة النعیم فی أحوال»  
مولانا عبدالعظیم رحمته الله طهرانی ۱۲۹۶ را اختصاص بذکر فضائل و خصائص ذراری پیغمبر صلی الله علیه و آله  
داده و الحق رنج فراوان برده و مطالب مفیدی نگاشته است. مجملی از خصائص اولاد رسول

را که ذکر نموده با اختصار و انتخاب در اینجا نقل میکنیم .

۱ - کثرت اولاد این سلسله که در شرق و غرب عالم منتشرند ، از نقباء معظمین و اشراف مکرّمین .

۲ - تمامی اهل عالم مأمورند که اخماس خود را بکتفهای خود بردارند و منحصرأ باین فرقه شریفه برسانند .

۳ - صدقات و زکوات که اوساخ و اقدار اموال مردمانست برایشان حرام است تا تمیز باشد علو مقام ایشان را با سایر مردم .

۴ - اُحدی نیست از زمان نزول آیه خمس تا روز قیامت بمیرد مگر آنکه از حقوق ایشان اشتغال دمه دارد ، جز کسانی که ایشان را تکلیف نیست .

۵ - تمامی مردم از وضع و شریف تمنّای شرافت و عزّت سیادت را مینمایند و بدان فخر میکنند ، اما این فرقه حایله آرزوی مقام اُحدی را و انتساب بکسی را نخواسته اند

۶ - خداوند متعال صریحاً امر بدوستی ایشان فرموده که باید همه خلق ایشان را دوست بدارند .

۷ - در مفاخر و مناقب ایشان اختلافی نیست مگر در تقدیم و تأخیر از آنچه در صدر اسلام واقع شد

۸ - اُحدی نظماً یا شراً نتوانست ارفع و ارفعتر این جماعت هجو کند ، که هجاء ایشان راجع بخدا و رسول است در دنیا و موجب عقوبات شدیده است در عقبی

۹ - دعوی خلافت حقه از ایشان مطابق و موافق با قرآن است که ذریّه بعضها من بعض .

۱۰ - خداوند محبّت ایشان را عین محبّت پیغمبر ﷺ و محبّت پیغمبر را عین محبّت خود قرار داد .

۱۱ - دولت حقه را در آخر الزّمان مختصّ ایشان قرارداد .

۱۲ - ایشان را در طهارت ولادت و غیر آن با پیغمبر ﷺ شریک فرمود

۱۳ - برایشان در چند آیه از قرآن مجید سلام فرمود ، از جمله : **سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِیْنَ** .

۱۴ - در اخبار علامت زبا و نفاق و فرزندان باکی بودن عداوت و عدا بایشان بیان شده .

- ۱۵- دعاء اطفال ذُرِّيَّة نُوَيْبَةَ را وعدهٔ اجابت داده اند و بتجربه نیز رسیده است .
- ۱۶- هر کس مُنْکَر حق ایشان شود نماز و عبادات دیگرش مقبول نیست .
- ۱۷- پس از قرآن مقام ایشان است و کسی نزدیکتر از ایشان بقرآن نیست .
- ۱۸- بر تمامی اولین و آخرین برتری دارند بدلیل آیه شریفه **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ** و مراد از آل ابرهیم ، آل یس و آل محمد علیهم السلام است .
- ۱۹- سادات نیکوکار را در کارهای نیکو دو اجر است ، چنانکه گنه کاران ایشان را نیز **دو عقوبت** است ؛ و صدوق در کتاب « اعتقادات » باین مطلب تصریح نموده .
- ۲۰- پس از پیغمبر اکرم و ائمه هدی ، سادات وارد بهشت شوند و کسی را حق تقدّم برایشان نیست ، چنانکه از این حدیث که عامّه و خاصّه روایت کرده اند مستفاد میشود . قال رسول الله صلی الله علیه و آله : **أَمَّا تَرْمِي أُنْتُكَ فِي الْجَنَّةِ ، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَدُرِّيَاتُنَا خَلْفَ ظُهُورِنَا ، وَ أُرْوَاغُنَا خَلْفَ دُرِّيَاتِنَا ، وَأَشْيَاعُنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَشِمَانِنَا .**
- ۲۱- اختصاص جامعه سبز است بایشان .
- ۲۲- اختصاص لقب سیادت که مشهر بر بزرگواری و علو شأن ایشان است نسبت بدیگران .
- ۲۳- قیام از برای ایشان ولروم تعظیم و تکریم ایشان .
- ۲۴- حوازی بوسیدن دست ایشان بعد از انساب بخاندان رسالت .
- ۲۵- بقاء این سلسله تا قیام قیامت و عدم انقطاع نسل ایشان .
- ۲۶- لزوم مقدّم داشتن ایشان بر سایرین و هکذا برفس خود در همه امور .
- ۲۷- شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز قیامت برای کسانی که بدرِیَّة فاطمه زهراء علیها السلام بهر قسم اعانت نموده اند .
- ۲۸- زیارت سادات بمنزله زیارت ائمه اطهار است ، چنانکه در حدیث است : **مَنْ زَارَ ذُرِّيَّتَهُمَا فَكَأَنَّمَا زَارَهُمَا .**
- ۲۹- شفاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در قیامت اوّل برای ذُرِّيَّة طاهره است الا قرب فالاقرب .
- ۳۰- کراهت مخالطه و آمیزش زیاد با سادات است . اراحدیث مسفاد میشود که خلطه



و مراده با سادات بایستی در حد اعتدال باشد ، مبادا موجبات رنجش آنان فراهم شود

۳۱ - از وظائف مؤمن است که ذُرِّیَّة پیغمبر ﷺ را از فرزندان خود عزیزتر دارد ، چنانکه در احادیث وارد شده است .

۳۲ - مقتضای اخبار ، در قیامت تمامی آدمیان با ساسی مادرانشان خوانده میشوند ، مگر خاندان رسالت و ذُرِّیَّة طیبین که سامهای پدران ، صحت ولادت و نسب خوانده میشوند .

۳۳ - از ابن عباس منقول است که خداوند متعال با اولاد عبدالمطلب هفت چیز را کرامت فرموده است : فصاحت ، فصاحت ، فصاحت ، شجاعت ، حلم ، علم و محبت سوان .

۳۴ - بمقتضای اخبار کثیره ، هر سبب و نسبی در قیامت منقطع میشود مگر سبب و نسب پیغمبر ﷺ .

۳۵ - در هر مجلسی که مناقب آل محمد ﷺ یاد شود ملائکه آسمانها مشرف شده طلب مغفرت مینمایند .

۳۶ - در کتاب « تهذیب الاحکام » شیخ طوسی است که در زمان پیغمبر ﷺ هرگاه یکی از سادات بنی هاشم رحلت میکرد ، آنحضرت عبادت و توجّهی خاصّ مبذول میفرمود که برای دیگران نمیفرمود ، و بعد از نماز گذاردن و دفن کردن و آب بر قبر آن هاشمی پاشیدن ، دو دست مبارک را داخل خاک قبر نموده و اثری میکذاشت بنحویکه هر کس از راه میرسید و آن قبر را میدید اثر دست مبارک پیغمبر را شناخته و میفهمید که صاحب قبر سید هاشمی است .

۳۷ - در حدیث « عیون الاخبار » است که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود : نظر کردن بذُرِّیَّة ما عبادتست ، شخصی عرض کرد : آیا مراد از ذُرِّیَّة ائمه طاهریند ؟ فرمود : مراد من تمام ذُرِّیَّة است ، مادامیکه از طریق شرع پیغمبر مفارقت نموده و دامیشان بلوث گناهان آلوده نگردیده باشد . پس نظر افکندن بسوی همه ذُرِّیَّة پیغمبر ﷺ عبادتست و مستوجب نواب خواهد بود . و در کتب اهل سنت روایت شده کسیکه نظر کند بصورت امیر مؤمنان علی علیه السلام هزار حسنه برای او نوشته شود ، و هزار سیئه محو شود ، و پانصد درجه ترفیع مقام یابد .

۳۸ - اختصاص صلوات بر پیغمبر اکرم و ذُرِّیَّة آن وجود مبارک که صورتهای مختلف وارد شده است .

عالم جلیل مرحوم شیخ محمد ابرهیم کلباسی نیز شصت خصیصه از خصائص سادات را در کتاب «تذکرۃ العظیمیة - ط طهران ۱۳۴۶» جمع آورده . نموده و طی ۳۰ صفحه شرح داده است .  
 شیخ یوسف نبهانی از علمای اهل سنت و رئیس قدیم محکمه حقوق پیروت در کتاب «الشرف المؤبد لآل محمد (ص) ط مصر ۱۳۱۸» که در فضائل و مناقب آل محمد علیهم السلام نگاشته است ، یک قسمت از کتابش را (ص ۳۳ تا ۴۹) بخصائص ذراری پیغمبر صلی الله علیه و آله اختصاص داده و شروح مفصل و مبسوطی در این باره نگاشته است که ذیلاً بطور اختصار نقل میشود ، و عین همین مطالب با مختصر اختلافی در کتاب «اسماء الراغیین : ۴۷ بعد» تألیف شیخ محمد صبیحان که قبل از او نگاشته نیز موجود است :

خصائصی که صاحب  
شرف المؤبد ذکر نموده

- ۱- فَمِنْ خِصَائِهِمْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ . تَحْرِيمُ الرَّكَاةِ عَلَيْهِمْ ...
- ۲- وَمِنْ خِصَائِهِمْ (رَضَ) : كَوْنُهُمْ أَشْرَفُ النَّاسِ نَسَباً وَأَفْضَلُ الْخَلْقِ حَسَباً
- ۳- وَمِنْ خِصَائِهِمْ (رَضَ) . أَنَّ كُلَّ نَسَبٍ وَتَسَبُّبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا نَسَبَهُ وَنَسَبَهُ (س)
- ۴- وَمِنْ خِصَائِهِمْ (رَضَ) : الإِصْطِلَاحُ فِي الصَّدَرِ الْأَوَّلِ عَلَى إِطْلَاقِ إِسْمِ الْأَشْرَافِ عَلَيْهِمْ دُونَ غَيْرِهِمْ ...
- ۵- وَمِنْ خِصَائِهِمْ (رَضَ) : إِسْتِعْمَالُ النِّقَبَاءِ مِنْهُمْ عَلَيْهِمْ .
- ۶- وَمِنْ خِصَائِهِمْ (رَضَ) : طَلَبُ إِكْرَامِ فَاسِقِهِمْ وَتَوْقِيرُهُ وَإِعْتِقَادُ أَنَّ ذَنْبَهُ مَعْفُورٌ
- ۷- وَمِنْ خِصَائِهِمْ (رَضَ) : إِتِّصَالَ نَسَبِهِمْ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاسْتِفَاعِهِمْ بِهِ ، بِخِلَافِ سَائِرِ الْأَنْسَابِ ...
- ۸- وَمِنْ خِصَائِهِمْ (رَضَ) : أَنَّ وَجُودَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَمَانٌ لَا أَهْلُهَا كَمَا وَرَدَتْ بِهِ الْأَحَادِيثُ
- ۹- وَمِنْ خِصَائِهِمْ (رَضَ) : أَنََّّهُمْ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ ...
- ۱۰- وَمِنْ خِصَائِهِمْ (رَضَ) : أَنََّّهُمْ مَعَ كَوْنِهِمْ أَوْلَادُ ابْنَتِهِ فَاطِمَةَ يَسْمَوْنَ أَبْنَاءَهُ وَنَسَبُونَ إِلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَسَبَةً صَحِيحَةً ...
- ۱۱- وَعِدُّ الصَّبَّانِ مِنْ خِصَائِهِمْ (رَضَ) : أَنَّ مَنْ صَنَعَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَعْرُوفاً كَافَأَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...
- ۱۲- قَالَ : وَمِنْهَا : أَنَّ مَحَبَّتَهُمْ تَطَوَّلَ الْعُمُرُ ، وَتَبَيَّنَ الْوَجْهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَبُضْدُ ذَلِكَ يُغْنِيهِمْ . \*

« پایان گفتار در باره أنساب و سادات »

## کيفيت استفاده و نقل جامع الانساب از کتب و مصادر

مدارك اين كتاب چهارگونه است :

( ۱ ) کتب اساس معتبر ، از قبيل « مجدي » ، « منتقلة الطالبية » ، « سر السلسلة » ، « لباب الانساب » ، « عمدة الطالب » ، « المشجر الکشاف » که اين کتب مختص بضبط انساب است و نسخ متعدد موجود هريک بدقت مراجعه و اختلاف نسخ مير ذکر شده .

( ۲ ) کتب تاريخ و رجال و حديث و ديگر علوم ، که احياناً بمناستي نام و نسب و يا شرح حال شخصي را ذکر نموده و چه بسيار از انساب و تراجم که فقط در اينگونه کتابها بنظر رسيده و در کتب انساب ياد نشده اند .

( ۳ ) کتابها و مجموعه هاي متفرقه و يياضها ، که گاه بمناسبتی و گاه بدون مناسبت نام و نسبهاي را در خلال صفحات و اوراق آنها بافته ايم ، مانند « مجموعه ملتانى » و أمثال آن .

( ۴ ) شجره نامه هاي خصوصي و يا روونوشتهاي آنها که از شهرستانها و قرا و قصبات ايران و خارجه رسيده است .

درميان اين چهارنوع ، از همه معتبرتر کتب نسب نامبرده بالا است که أمتهان کتابهايست که بعد از قرن نهم بکاشته شده ، مانند : کتابهاي سيد مختاری ، و سيد أعرجي ، و نسبهاي بهريني و بسياري ديگر . اين گونه کتب متأخرين نوعاً از لحاظ صحت و دقت بدرجه کتب سابق الذكر نميرسند ، و همين علت صحت مطالب « مجدي » و « لباب الانساب » و أمثلهما را برخلاف کتب متأخرين ، با اطمینان خاطر ميتوان تضمين نمود ، و ساير مراجع در درجات دوم و سوم و چهارم قرار دارند و مندرجات آنها را با کمال احتياط بايد قبول کرد .

اينک شروحي در معرفتي مصادري که در اين کتاب از آنها بيشتر استفاده شده و جای نام آنها رموزی بکار رفته است مينگاريم ..





## کتابها و مشجراتی که در این جلد مورد استناده

### واقع شده و رموز آنها

۱- بلج | « **الصرائط الأتلیج فی أنساب بنی الأعرج** » : تألیف سید جعفر بن محمد حسینی  
أعرجی نجفی بغدادی ، عالم نسبیه ملقب بمعین الأشراف ( ۱۲۷۴ - ۱۳۳۲ ) .

شرح حالش مفصلاً در « تنبیا ۱ : ۲۹۹ » مذکور است . این کتاب بصورت مشجر و در ۳۶  
صفحه بزرگ برای معرفی سادات أعرجی تألیف شده ، اما اسباب سایر سادات را نیز شامل  
است . نسخه نگارنده از روی نسخه آقای دکتر حسین علی محفوظ کاظمینی که بخط خود از  
نسخه اصل استنساخ کرده اند ؛ نوشته شده .

۲- تذ | « **تذیل بحر الأنساب المشجر الکشاف لأصول النّاة الأشراف** » . تألیف  
سید حسین محمد رفاعی ، از علمای جامع ازهر مصر کتابی است در ۷۸ صفحه

مشمول بر آنساب کثیره که در میان آنها مجهولات بلکه مجهولات بسیار است و مؤلف بی تحقیق  
حکم بصحّت آنها نموده . این کتاب بسال ۱۳۵۶ منضم به « کشف » در مصر چاپ شده است ،  
وما مطالب آن را با تحقیق و بررسی دقیق نقل و اشتباهاتش را یاد میکنیم

۳- خک | **خاتمة « مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل »** : مشتمل بر دوازده فائده در  
شرح چال کتب و مؤلفین و رجال و مشایخ و مطالب دیگر . تألیف مرحوم حاج میرزا  
حسین بن محمد تقی نوری طبرسی ، محدث محقق شهر ( ۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ ج ۲ ) . در ( ۱۰ ع ۲ -  
۱۳۱۹ ) از تألیف آن فارغ شده و بسال ( ۱۳۲۱ ) طی ۵۸۹ صفحه در طهران بطبع رسیده است .

۴- سج | « **سراج الأنساب** » : تألیف عالم نسبیه أحمد بن محمد بن عبدالرحمن کیا مولود  
حیلان ساکن نجف . این کتاب را که مشتمل بر آنساب بسیاری از سادات است

بخواهش شاگردش شریف تقیب سید سراج الدین محمد قاسم نسبیه حسینی عبیدلی مختاری ،  
در نجف اشرف تألیف کرده و بنام و نسب شاه طهماسب صفوی ( ۴ شنبه ۲۶ حج ۹۱۹ - ۴ شنبه ۱۵۴۰  
صفر ۹۸۴ ) آنرا مصدر نموده است . مؤلف در مقدمه گوید : ( . . . ) لهذا در وقت وداع از این  
بی بضاعت التماس نمود که خلاصه از کتب معتبره معتمده از آنساب جمعی که علمای آنساب حکم  
بر صحّت نسب ایشان نموده اند و مدعی صادق را از کاذب امتیاز فرموده اند در رساله جمع

نماید و مسمی ' بسراج الانساب نماید و بنزد آن عالیجناب فرستد . . . )  
نسخه این کتاب در ۹۰ ورق ( ۱۸۰ صفحه ) در کتابخانه ملکی ملک (طهران) موجود است  
و نسخه نگارنده از روی آن عکس برداری شده .

۵. سند | « الأسديّة » در انساب سادات علویّه : تألیف سید سراج الدین محمد قاسم بن  
حسن نسابة مختاری (مذکور در فوق) این کتاب را بنام أبوالعلی میر اسدالله  
فرعشی مشهور و در زمان صدارت وی تألیف کرده است ( میر اسدالله بسال ۹۶۳ در  
تبریز وفات یافته ) نسخه اسدیّه (در ۴۰ صفحه) در کتابخانه ملکی ملک است که برای نگارنده  
از روی آن عکس برداری شده .

۶. شهد | « شهداء الفضيلة » در احوال یکصد و سی نفر از علمای شیعه که بدرجه رفیعه  
شهادت نائل شده اند ( از قرن چهارم تا چهاردهم ) باضمام تراجم بسیاری از  
دانشمندان دیگر تألیف علامه محقق مجاهد ، حجة الاسلام حاج شیخ عبدالحسین امینی  
تبریزی نجفی (متولد ۱۳۲۰) صاحب کتاب مستطاب « الغدير في الكتاب والسنة والأدب »،  
طبع نجف ، ۱۳۵۵ ، ۴۱۲ صفحه .

۷. صحاح | « صحاح الأخبار في نسب السادة الفاطمية الأخيار » : این کتاب در اثبات  
صحّت نسب سادات رفاعی و تراجم احوال مشاهیر این طایفه تألیف شده و انساب  
سایر سادات را نیز دربر دارد تألیف شریف نسابة ، سید أبوالمعالي محمد سراج الدین رفاعی  
منغزومی ( ۷۹۳ در واسط عراق - ۸۸۵ در بغداد ) طبع مصر ۱۳۰۶ ( ۱۴۳ صفحه ) چاپ  
دیگری نیز از این کتاب در همین سال در بمبئی شده است

۸. ضا | « روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات » : تألیف فقیه حلیل و  
محقق بزرگ ، آیه الله ، آقا میرزا محمد باقر موسوی خوانساری اصفهانی ( ظهر دو  
شنبه ۲۲ صفر ۱۲۲۶ در خوانسار - شب دوشنبه ۸ ج ۱۳۱۳ در اصفهان ) . تاریخ ختم تألیف  
جلد اول این کتاب ( ۲۵ محرم ۱۲۷۱ ) : جلد دوم ( ۱۴ شعبان ۱۲۶۳ ) و جلد سوم ( ۲۲ ج ۱ -  
۱۲۸۴ ) و جلد چهارم ( ۲ حج ۱۲۸۶ ) است . اولین بار سال ( ۱۳۰۶ ) در طهران در ۷۷۸ صفحه  
چاپ شده ، و بار دوم در ( ۱۳۶۷ ) با تصحیح و فهرست و اندکی از حواشی نگارنده ، طی

۳۶ و ۷۴۸ صفحه در طهران بطبع رسید (شماره صفحات از روی چاپ دوّم تعیین شده است)  
**۹- عل** | «عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب» : طبع اوّل کلکته ۴ ، ۳۸۰ صفحه ،  
 بضمیمه در رساله در اصطلاحات نسابه .

**۱۰- عم** | «عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب» . طبع دوّم ، بمبئی ، ۱۳۱۸ ، ۳۵۲  
 صفحه ، ضمیمه در رساله مذکوره .

**۱۱- عمد** | «عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب» : تألیف سیّد جمال الدین أحمد  
 ابن علی بن حسین بن علی بن مهذب بن غنّه داودی از سادات حسنی نجف و حله  
 (متوفی هفتم صفر ۸۲۸ در کرمان) . مؤلف، این کتاب را بخواهش سیّد جلال الدین حسن بن  
 علی بن حسن بن علی حسینی ، از اشخاص بنام سادات آل ابوالفضل حله و نجف و مقیم جزیره  
 بنی مالک تألیف و بنام و نسب و القاب و مدائح او مصدّر کرده است (۰) و خود در صفحه  
 ۲۷۵ ط نجف در وصفش گوید : جلال الدین الحسن الکرم الزاهد ، کان یلبس الصوف ، و  
 فضائله أيضاً کثیرة . \*

از «عمدة الطالب» نسخه مفصل تری نیز در دست است (۰۰) و مؤلف آنرا بنام امیر  
 تیمور گورکان (۲۵ یا ۲۸ شعبان ۷۳۶ - ۱۲ رجب ۸۰۷) نگاشته و باو اهدا کرده است .  
 «عمدة الطالب» مشهورترین و تحقیقی ترین کتاب نسب است که نسخ خطی و چاپی فراوان  
 دارد و سه بار بطبع رسیده ، مع الأسف هنوز یک نسخه مصحح و کامل از آن منتشر نشده  
 است . توفیقی که مؤلف در نگارش چنان کتابی محققانه یافته ، از فیض مصاحبت و مطالعة کتب  
 شریف جلیل سیّد تاج الدین ابوعبدالله محمد بن قاسم ، معروف بابن معینه حلی نسابه حسنی  
 بوده که مدت دوازده سال از آخر عمر او را درک نموده و هر هفته چندین شب بخدمتش ملازمت  
 داشته و آنچه توانسته از فنون دانش را نزدش تحصیل کرده است و خود در «عمدة الطالب

(۰) سیّد جلال الدین حسن عوی سیّد عینی مؤلف و کشایم است و پیش برید شهید فرزند امام  
 رس الماندین عبدالمسلم میرسد . بنا براین وی سیّد حسینی است و در فهرست کتابخانه دانشگاه ۲ - ۶۳۱ و  
 ۶۳۵ ، اششاهاً حنی چاپ شده .

(۰۰) نسخه یی از «عمدة الطالب کبری» بار عمده الطالب تیموری « در کتابخانه دانشگاه طهران  
 شماره (۱۸۱) موجود است که در مدینه طبعه نوشته شده و تاریخ ختم کتاب آن (شکسته ۱۸ شوال ۹۶۹)  
 میباشد . (بفهرست کتابخانه دانشگاه ۲ : ۶۳۰ بعد مراجعه شود) .



۱۵۸ ط نجف در وصف او گوید: شیخی المولی السید العالم الفقیه العاسب النسابة المصنف تاج الدین نجد، إلیه إنتهى علم النسب فی زمانه. « سپس کتب کثیره او را نامبرده و بسطی در مناقش داده است. افسوس که از آنهمه کتب بزرگ و کوچک ابن معینه اینک چیزی در دست نیست و تنها از بزرگترین کتاب نسب او «نهاية الطالب في أنساب آل أبي طالب» که بنوشتۀ صاحب «عمدة» در دوازده مجلد بسیار بزرگ بوده، نسخهمی تا سال ۹۰۱ در کتابخانه شرفاء مکه بوده و از آن پس اطلاعی از این کتاب نفیس و سایر آثار ابن معینه نداریم.

ابن عنبه خود در «عمدة» گوید که من بیشتر أجزاء «نهاية الطالب» را در نزد مؤلف بزرگوارش خواندم. صاحب «ریعانة الألب» ۶: ۱۶۰ و بعضی دیگر را عقیده آنست که «عمدة الطالب» مأخوذ از همین کتاب ابن معینه میباشد، والله العالم.

ابن معینه بتاريخ هشتم ع ۱ - ۷۷۶ در حله وفات یافته و او را بنجف اشرف منتقل کرده‌اند. يك نسخه خطی قدیمی نیز از «عمدة الطالب» در دست نگارنده است، اما مغلوط و غیر قابل استفاده میباشد و کمتر آن مراجعه شده. شایان توجّه اینکه نام کتاب در این نسخه و نسخه خطی قرن دهم موجود در کتابخانه داشکاه طهران (بشماره ۱۸۲) چنین آمده است: «عمدة المطالب في أنساب آل أبي طالب».

۱۴- عن «عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب»: طبع سوّم، نجف، ۱۳۵۸ در ۲۷۰ صفحه، با مقدمه و حواشی و تصحیح علامۀ محقق آقا سید محمد صادق طباطبائی

نجفی آل بحر العلوم. مأخذ این طبع: دو نسخه چاپی سابق الذکر و سه نسخه خطی موجود در نجف بوده و اصح و اتقن از همه آنها نسخه‌ی است بخط عالم فاضل سید حسین بن مساعد حسینی حائری (جمعه ۱۸ ح ۱ ر ۸۶۸ - بعد از ۹۱۷) صاحب کتاب «تحفة الأبرار في مناقب أبي الأئمة الأطهار» و استاد شیخ کفعمی. تاریخ ختم کتابت این نسخه (۲۹ ع ۱۲۹۳) است و سید حسین آنرا بیک واسطه از روی نسخه خطّ مؤلف که تاریخ ختم کتابت آن (غرة رمضان ۸۱۲) بوده، استنساخ کرده و حواشی مفیدی از خود در این نسخه نوشته و تاریخ این حواشی تا سال ۹۱۷ که سید چهل و نه ساله بوده دیده میشود. حواشی دیگری نیز در این نسخه بوده که باریکی از آنها در نسخه چاپ نجف آورده شده است.

یکی از دورسالة اصطلاحات نسابه که در چاپهای کلکته و بمبی موجود است، باین چاپ نیز ضمیمه شده.

**۱۳- قل** | «الْمُنْتَظِلَةُ فِي عِلْمِ النَّسَبِ» : تالیف شریف نسابه سید ابو اسمعیل ابرهیم ابن ناصر بن ابرهیم بن عبدالله بن حسن بن ابوالحسن علی (شاعر ملقب بشهاب) ابن ابوالحسن محمد طباطبائی (شاعر اصفهانی صاحب «نقد الشعر»). نسخه این کتاب شریف منظم به «سلسلة» بخاری که در قرن دهم استنساخ شده در کتابخانه مجلس شورای ملی است و برای تالیف «جامع الانساب» از همین نسخه استفاده شده. يك نسخه مغلوط هم در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و نظیر آن نیز در کتابخانه ملی ملک موجود است.

**۱۴- سمر** | «الْكَرَامُ الْبَرَّةُ فِي الْقُرُونِ الثَّلَاثِ بَعْدَ الْعَشْرَةِ» : در احوال علمای قرن ۱۳ هجری. تالیف علامه محقق، آية الله حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی، مصمم نجف اشرف (متولد ۱۱ع ۱۲۹۳). جلد اول، شرح حال ۹۳۵ نفر از دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم، طبع نجف، ۱۳۷۴، ۴۹۰ صفحه.

**۱۵- کشا** | «الْمَشْجَرُ الْكَشَافُ لِتَحْقِيقِ أَصُولِ السَّادَةِ الْأَشْرَافِ» مُلَقَّبُ بِهِ «بَحْرُ الْأَنْسابِ»: تالیف تقی نسابه شمس الدین ابو علی محمد بن ابوالعباس احمد بن عمید الدین ابو تغلب علی حسینی آل ابوالفضل، معروف بسید عمیدی نجفی.

آل ابوالفضل که در زمان صاحب «عمدة الطالب» بآل عمید الدین مشهور بوده اند از طوایف بزرگ سادات عراق عرب بوده و خاندانشان از قدیم الايام در نجف اشرف و سواد، نجف و حله دارای منصب نقابت و بسی شهرت و جلالت و عظمت موصوف و مذکور و تاریخ احوال هر يك از افراد آنان تا حد اعلايشان حضرت زید شهید فرزند حضرت امام زین العابدین علیه السلام روشن و معین میباشد. در میان افراد این طایفه عظیمه عالم و فاضل و نسابه و نویسنده و زاهد و محدث و حافظ قرآن بسیارند و از جمله آنان عموي صاحب «المشجر الکشاف»، سید جلال الدین حسن بن عمید الدین ابو تغلب علی مذکور است که چنانکه گذشت ابن عبیه کتاب «عمدة الطالب» مشهور را برای او نگاشته است.

سید شمس الدین محمد نقیب سورا بوده و تاریخ تولد و وفاتش در دست نیست ، اما طاهرا تا حدود (۹۰۰) زنده بوده و خود در کتابش ذیل نام شرف الدین حسین بك نهر از شش برادرش گوید :

شرف الدین حسین ، ذوالکرم والشجاعة والثروة ، سافر إلى خراسان هو وأخوه شمس الدین محمد جامع هذا الكتاب وکاتبه . خرجا من النجف الشریف في ذي القعدة سنة سبع وأربعين وثمانمائة ، وتزوجا بسبزوار وأولدا . وتوفي رحمه الله شهيداً محروقاً على يد التتر کمان في حال نهيم لخراسان ، سَلَخَ ربيع الأول سنة ثلاث و ستين و ثمانمائة ، و نقله أخوه المذكور شمس الدین محمد إلى المشهد المقدس الرضوي بطوس و دفنه قبل الشيخ الإمام العالم الفاضل أبو علي الطبرسي رحمه الله تعالى .. : « کشا : ۵۲ H - کشش : ۹۰ » . \*

خود سید شمس الدین محمد نیز شش فرزند پسر داشته که از جمله آنها کمال الدین علي است که تاریخ تولدش عید غدیر ۸۸۶ بوده ، و نیز از جمله آنها سیدانوطالب عبدالله دارای اولاد و اعیان بسیار در حله و سورا و واسط و طرابلس و جاهای دیگر بوده و جماعتی از آنها پیر تا این اواخر در صیدا اقامت داشته اند ( کشا ۵۲ A و کشش ۸۹ دیده شود ) .

نام سید شمس الدین در « عمدة الطالب » نیز آمده و وی را چنین ستوده است :  
و شمس الدین محمد و بکنی بابی علي ، العالم الورع النقیب النسابة : « عن : ۲۷۶ » . \*  
مجملاً « المشجر الکشاف » کتابی مفصل و مبسوط و نفیس است بصورت مشجر که شامل اساس سادات علوی و بنی عباس و مروانیان و چند خاندان از سلاطین میباشد و رشته هریک را بآدم صفي الله پیوند داده و هر نام که محتاج بتوضیح بوده و یا شرح حالی داشته در زیر خط مربوط باو نگاشته است . سراج الدین رفاعي درباره این کتاب گوید .

قال الشریف أبو النظام مؤيد الدین عید الله نقیب واسط الاثنري الحسيني في کتابه « الثمت المصان » الذي شجره الشریف الكبير محمد بن أحمد العميدي الحسيني النسابة و سمّاه « المشجر الکشاف لأصول السادة الأشراف » : « ص ۱۶ » . \*



أما إنكه «المشجر الكشاف» تشجير «الثبت المصاب» باشد از خود کتاب (یعنی از دو نسخه موجوده) مستفاد نمیشود، بلکه مؤلف در مقدمه گوید: «فَحَرَّكْتُ الْعَصِيَّةَ إِلَى أَنْ أَجْمَعَ كِتَابًا فِي أَنْساب آل عبد مناف، يجمع بين الفروع والأصول ويضمُّ الأَحْذَامَ إِلَى الذُّيُولِ، هَزَزْتُ صَارِمَ الصَّرِيعةِ، وَوَجَّهْتُ وَجْهَ الزَّيْمَةِ إِلَى جَمْعِ هَذَا النَّسَبِ الشَّرِيفِ، مَتَحَرِّيًا لِلصَّدَقِ فِي كُلِّ إِبطالٍ وَتَصحيحٍ، لَمْ أَعْمِدْ جَهْدِي إِنْشَاءً لِمَنْفَى وَلَا نَفْيًا لثَابِتٍ؛ وَسَمَّيْتُهُ بِالمَشْجَرِ الكَشَافِ لِتَحْقِيقِ أَصُولِ السَّادَةِ الْأَشْرَافِ. وَأَلْحَقْتُ بِهِ نَذْرَةً مِنْ نَسَبِ الحُلَفاءِ العَنَاسِيِّينَ وَالْمَرَاوِنَةَ وَيَسِيرًا مِنْ أَصُولِ الْأَهَمِّ الْمُتَقَدِّمِينَ».

لكن ناگفته نماند که در سراسر کتاب، بسیاری از عبارات «عمدة الطالب» عیناً نقل شده و در هیچ جا مأخذ آن نشان داده نشده است (۰) وحتی بسیاری از عبارات مقدمه «مشجر» نیز عیناً مطابق عبارات مقدمه «عمده» است. از این روی توان گفت که این کتاب محتوی عبارات و مطالب «الثبت المصاب» (۰۰)، «چنانکه رفاعي گفته» و «عمدة الطالب» (چنانکه

(۰) معط بهکام ذکر نسب صاحب «عمده» در مآخذ او گوید: أحمد الساء المودح الذي كان بولاية کرمان و شیراز: «کتاب: ۸۹۶ - کنص: ۱۷۴».

(۰۰) نام نسب مؤلف این کتاب (بطوریکه در عمده و مشعر آمده) چنین است: أبو النعمان مؤيد الدين عبيد الله بن عمرو بن محمد بن عبيد الله بن عمرو بن سالم بن أبي يعلى بن محمد بن أبي البركات محمد أعرج بن حسي وأسطى، و هو من أوالبركات هم في شهر واسط رياست و قلات داشته اند و أبو البركات محمد مرزید أبو طاهر عبيد الله است که زمان سدر صی «(۳۵۹ - ۶ محرم ۴۰۶) در بغداد ریاست قلات (دقعات) داشته و أبو طاهر مرزید امر أبو الفتح محمد معروف بن صحره کومی است و او مرزید امر حرمین رئیس طالبین نفیث کوفه و امیر الاحداح، أبو الحسن محمد أشرف، مدوح أبو الطیب مسبی است و او مرزید عبيد الله ثالث ابن أبي الحسن الاکبر بن عبيد الله الاصغر الثاني بن علي الصالح بن عبيد الله الاعرج بن حسي الاصغر بن الامام زين العابدين علي بن الحسين عليه السلام.

صاحب «عمدة الطالب» در مآخذ مؤلف «الثبت المصاب» گوید: السد العالم الحی لری البیپ بواسطه «عن ۴۱۷-۴۲۳ ۷۱ ذ - کنص ۱۲۶».

کتاب دیگری از سید مؤید الدین سام «حميرة القدس» سکاوش در ابصاح المکنون فی الدیل علی کشف الطنون ۱: ۴۰۷» در کتابخانه غدیری مصر موجود است و نیز در کتاب مذکور وفات مؤید الدین را بسال ۷۸۷ نوشته است.

مشاهده میشود) بوده، باضافه باره‌یی مطالب دیگر که خود مؤلف افزوده (از قبیل اطلاعات راجع به خاندان خودش).

مع الأُصف، نسخه دست نخورده‌یی از این کتاب یافت نشد که بتوان حل این مشکلات را نمود، و آنچه بدست نگارنده رسیده دو نسخه است که یکی نسخه چاپی است و در عنوان بعد شرح خصوصیات آن مذکور خواهد شد. و دیگری نسخه‌یی است که رمز آن در این کتاب، «کُتاه» است، و اصل آن در کتابخانه:

YALE UNIVERSITY LIBRARY

New Haven, Conn.

بشماره (۱۱۸) موجود است، و برای نگارنده نسخه‌یی از روی آن عکسبرداری شده است. لکن باید دانست که این نسخه و همچنین نسخه «کُشَص» هر دو «المشجر الکشاف» مرتب است یعنی یکفر از علمای سنت، اصل این کتاب را دیده و چون بی ترتیب بوده آنرا بر پانزده باب مرتب ساخته و مقدمه‌یی بآن افزوده است، اما چنانکه خود در مقدمه گوید هیچ تغییری در کلمات سبید عمیدی نداده و تنها برای تسهیل مراجعه آنرا مرتب کرده است مع الأُصف، نام ترتیب دهنده معلوم نشد.

مجموع اوراق این نسخه عکسی ۱۴۶ ورق (۲۹۲ صفحه) با يك ورق ضمیمه است و تریح کسابت و نام کاتب ندارد و در يك موضع (ورق ۱۶ A) خط سبید غل مرتضی زبیدی (شارح قاموس) دیده میشود.

۱۶. کُشَص | «المشجر الکشاف لتحقيق أصول الادة الاشراف» مقلب به «بحر الانساب المحيط» : نام مؤلف و خصوصیات این کتاب در عنوان قبل گذشت ايک  
بذکر مختصات نسخه چاپی آن میپردازیم:

اصل نسخه‌یی که از روی آن چاپ شده، نسخه‌یی است در کتابخانه خدیوی مصر که مشتمل بر ۱۴۳ ورق است و علامه شهیر سید غل مرتضی زبیدی حنفی (۱۱۴۵-۱۲۰۵) صاحب «تاج العروس» آنرا تصحیح نموده و در بسیاری از مواضع بخط خود حواشی مفیده

نگاشته است و شاید اصل نسخه هم بخط خود سید زبیدی باشد.

حسین محمد رفاعی (۰) این نسخه را دینه و در سال ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ اقدام بطبع کتاب از روی نسخه موصوفه نموده، اما گذشته از آنکه خواندن بسیاری از مواضع نسخه و حواشی زبیدی برایش میسر شده و بصورت مغلوط چاپ کرده، تا حدی که توانسته در کتاب تصریف و تحریف نموده، فضائل ائمه اطهار را إسقاط، أنساب مجعول و مجهول را داخل و دُنباله‌یی نیز در آخر کتاب آورده و در آن أنساب مضحکه‌یی را با قید تصحیح وارد کرده است. بالأجمال اعتمادی بر این نسخه نیست و کلیه مطالب آنرا بایستی با کمال احتیاط بررسی نمود.

تعداد صفحات نسخه چاپی: ۲۴ و ۲۶۴ صفحه، «بورالأنساب» از رفاعی ۱۲۰ صفحه.

«تذیل بحرالأنساب»: ۷۸ صفحه. «فهارس»: ۳۲ صفحه.

۱۷- باب | «کتاب الأنساب وألقاب الأعقاب»: تألیف أبو الحسن علی بن زید بیهقی معروف باین فندق (متوفی ۵۶۵) شارح «نهج البلاغة» و مؤلف «تاریخ بیهقی»، طهران ۱۳۱۷ ش. کتاب مفصل و مبسوط و پر فایده‌یی است در أنساب سادات که تأمر سید أبو الحسن علی بن محمد بن یحیی بن هبة الله حسینی در دو مجلد تألیف، و تاریخ شروع بنگارش جلد اول (اواخر ج ۲ - ۵۵۸) و تاریخ ختم آن جلد ماه رمضان همان سال میباشد. نسخه تصحیح نشده‌یی از جلد اول این کتاب در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار طهران و نظیر آن نیز در کتابخانه ملکی ملک موجود، و ظاهراً نسخه مصحح آن در کتابخانه آستانه مقدسه رصویه میباشد، نسخ دیگری نیز از همین جلد در دست است.

۱۸- مجد | «المجدی» فی أنساب الطالبین: از معتبرترین و قدیمی ترین کتب نسب. تألیف شریف نسابة سید أبو الحسن نجم الدین علی بن أبي العنایم محمد بن علی علوی عمری (منسوب بجدش عمر اطراف فرزند حضرت امیرالمؤمنین علی) معروف باین الصوفی که در سال ۴۲۳ از بصره بموصل منتقل شده است. و این کتاب را برای ثقیب النقباء،

(۰) این شخص خود را در صفحه ۷ کتاب فوق‌الذکر بخط خود چنین معرفی میکند  
 حسب معتمد الرفاعی، المدرس بالادهر، والقاضی بعتكة مصر الکبری، والمفتی الفصالی بورادة الحطابة  
 و محامی ودارة الاوقاف سابقاً، والموظف الان بدارالکتب المصری، والعالم الادهری، الشافعی، الحنفی،  
 والشریف العسینی، لشرطون من جماد آخر سنة ۱۳۵۵ هجرية.



مَجْدُ الدَّوْلَةِ ، أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ تَقِيٍّ النُّقْبَا ، أَبُو بَعْلَى حَمْزَةُ فخرالدَّوْلَةِ ابْنِ حَسَنِ ، قَاصِي دِمَشْقِ ابْنِ عَبَّاسٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حَسَنِ بْنِ أَبِي الْجَعْفَرِ حُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَأْلِيفُ كَرْدِيهِ اسْت .

دو نسخه بسیار نفیس از این کتاب تا چندی قبل در طهران و اصفهان موجود بوده که اینک مفقود میباشد اکنون يك نسخه در کتابخانه کاشف العطا در نجف موجود ، و يك نسخه ناقص هم بخط سید حسون براقی (مؤلف تاریخ الکوفة) در کتابخانه مرحوم شیخ محمد مهدی در نجف بوده و نسخ ناقص دیگری نیز در دست است . نسخه بی که مورد استفاده نگارنده بوده ، قدری ناقص و مفلوط و حدود پنجاه سال قبل نوشته شده و متعلق است به علامه معظم آقای حاج شیخ محمد باقر ألفت که مدتها در اختیار نویسنده گذارده اند

۱۹ - مر | « مَرْوَجُ الذَّهَبِ وَ مَعَادِنُ الْجَوْهَرِ » : در جغرافیا و تاریخ پیش و بعد از اسلام تا حمادی الأولى (۳۳۶) که تاریخ ختم کتابست تألیف مورخ شهر أبو الحسن عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مَسْعُودِي شِيعِي (متوفی ۳۴۵ یا ۳۴۶) . طبع مصر ، ۱۳۰۳ ، ۳۰۸ و ۴۰۸ صفحه ، در حاشیه آن کتب « روضة المتظر » تألیف ابن شحنة چاپ شده است

۴۰ - مقا | « مَقَاتِلُ الطَّالِبِينَ » : در بیان احوال شهداء آل ابی طالب تألیف أبو الفرج عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْهَيْثَمِ أُمَوِي ، کاتب اصفهانی ، صاحب « کتاب الاغانی » ( ۲۸۴ در اصفهان - ۱۴ ذوالحجّه ۳۵۶ در بغداد ) تاریخ تألیف : جمادی الأولى (۳۱۳) ، طبع نجف ، ۱۳۵۳ ، ۴۴۸ صفحه .

۴۱ - مکا | « مَكَارِمُ الْأَثَارِ فِي أحوال رجال دورة قاجار » : تألیف نفیس علامه معظم آقای میرزا محمد علي معلم حبیب آبادی . نسخه اصل آن همیشه در دسترس نگارنده بوده و اینک جلد اول آن راجع به بیست سال اول دورة قاجاریه تحت طبع است

۴۲ - ملنا | « مَجْمُوعَةُ مُلْتَانِي » : جنگی است در مطالب متفرقه از اخبار ، تراجم ، تواریخ ، اسباب و غیره که حلال ملتانى آنرا تألیف کرده و نسخه بی که مورد استفاده نگارنده بوده در قرن یازدهم از روی نسخه اصل استنساخ شده و خالی از غلط نیست .

۴۳ - «مُنْتَهَى الْأَمَالِ فِي تَوَارِيخِ النَّبِيِّ وَالْأَلِّ» . در احوال چهارده معصوم (ع) .  
تألیف مرحوم ثقة المحدثین حاج شیخ عباس قمی اعلی الله مقامه (متوفی شب ۲۳ ذوالحجّه ۱۳۵۹) این کتاب و تنمّه آن «تنمّه المنتهى في وقایع آیام الحلف» مکرر در طهران چاپ شده است .

۴۴ - «مَنَاهِلُ الصَّرَبِ فِي أَسَابِ الْعَرَبِ» : تألیف سید جعفر معین الاشراف  
أعرجی بغدادی ، صاحب «بلج» که بشماره (۱) مذکور شد این کتاب ،  
چنانکه مؤلف در مقدمه آن گوید ملخص از کتاب دیگرش «الذُرُّ الْمَنْطُومُ فِي أَسَابِ الْعَرَبِ  
وَالْعَجَمِ» است ، و برای تألیف «جامع الانساب» از جلد دوم «مناهل» که مختص سنی هاشم  
است استفاده شده گویا این کتاب آخرین تألیف سید جعفر است که نزدیکاً فوتش (سال  
۱۳۳۲) چنانکه از بعضی مواضع آن مستفاد میشود ، مشغول نگارش بوده و لذا تألیف آن  
ناقص مانده است . نسخه اصل «مناهل» اینک متعلق بصاحب «الذریعه» است و فاضل جلیل  
آقای دکتر حسین علی محفوظ کاطمینی يك نسخه عکسی از روی جلد دوم آن تهیه نموده و  
مدتها در اختیار نگارنده گذارده اند این جلد از صفحه ۳۷۰ شروع وبصفحه ۵۸۰ خاتمه  
یافته است و بنا براین جلد اول آن ۳۶۹ صفحه میباشد .

۴۵ - «نَاسِخُ التَّوَارِيخِ» . جلد سوم از سه جلد احوال حضرت امام موسی بن  
جعفر علیه السلام . تألیف میرزا عباسقلی خان سپهر (متوفی ۱۳۴۰ یا ۱۳۴۱) وزیر  
تألیفات در زمان محمد علی شاه قاجار ، فرزند میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک کاشانی .  
شروع در تألیف : ۱۱ ح ۱ - ۱۳۲۶ ، ختم تألیف : ۱۶ شعبان ۱۳۴۰ طبع طهران ، ۱۳۶۶ ،  
۶۳۸ صفحه .

۴۶ - «أَعْيَانُ الشَّيْعَةِ» تألیف آیه الله حاج سید محسن حسینی ، اُمین عاملی  
(۱۲۸۴ - یکشنبه ۳ یا ۴ رجب ۱۳۷۱ در بیروت) . این کتاب در احوال برجستگان  
عالم تشیع از طبقات مختلفه است و تا این تاریخ چهل و سه جزء آن که با واسطه حروف عین  
رسیده ، چاپ شده است .

۲۷ - نقباء | « نُبَاءُ الْبَشَرِ فِي الْقَرْنِ الرَّابِعِ عَشَرَ » : تألیف صاحب «الکرام البررة» که بشماره ۱۴ گذشت جلد اول، شرح حال ۹۰۳ نفر از دانشمندان شیعه

در قرن ۱۴، طبع نجف، ۱۳۷۴، ۴۹۰ صفحه.

۲۸ - یعه | « الذریعة الی تصانیف الشیعه » تألیف صاحب «الکرام البررة» ده جلد از این کتاب شریف که در معرفی آثار قلمی دانشمندان شیعه است تا حروف را تا این تاریخ بطبع رسیده است.

عیر از آنچه ذکر شد، کتب دیگری نیز مورد استفاده بوده که در این جلد رمزی برای آنها تعیین نگردیده و همه جا بنام اصلی یاد شده است

مطالب خصوص این جلد نتیجه مطالعه و بررسی قریب هزار جلد از کتب تاریخ، انساب، اخبار و غیر اینها است که در طرف پنج شش سال مدقت تمام انجام گرفته است دوره های مفصل و کتبی که در چند جلد بوده، مثل « الذریعه » و « أعیان الشیعه » و « ریحانة الادب » و أمثالها از اول تا آخر سطر بسطر مورد مطالعه واقع و مطالب مربوط باین جلد از آنها استخراج شده است، و چه بسا دوره ها و کتبی هم که از ابتدا تا انتهای آنها دیده شده و روزها و شبهایی صرف این کار گردیده، اما چیزی که قابل نقل در این جلد یا جلد های دیگر باشد نظر نرسیده است، معداك بعيد نیست مطالبی هم در این کتابها بوده و از نظر نگارنده پنهان مانده است که در این صورت ایشاء الله در مجلدات دیگر نقل خواهیم کرد

دو رمز دیگر نیز برای دو کتاب نسب، در این جلد آمده است که چون مطالب هر دو کتاب نوعاً فاقد ارزش بوده و چندان اعتمای بر آنها نیست، لذا در عداد مدارك این جلد ذکر نشد. این دو کتاب، یکی « کنز الالساب » است که بر رمز « گز » مشخص شده و تألیف سید عطا حسین (عبدالرزاق) ابن میر سید سلطان احمد قادری منعمی حسنی حنفی (متولد پنجشنبه ۲۳ رمضان ۱۲۳۲) میباشد و در بمبی بسال ۱۳۰۰ طی ۱۴۴ صفحه طبع رسیده.

و دیگری « ریاس الالساب و مجمع الاعقاب - بحر الالساب » است که بسال ۱۲۳۵ طی دو جلد (۲۳۲ و ۲۵۰ صفحه) در بمبی چاپ شده و نویسنده آن خود را میرزا تاج ملک الکتاب شیرازی از نژاد (حبیب بن مظاهر) معرفی کرده است. رمز این کتاب « یص » میباشد.

در سراسر این جلد، بیش از چهار پنج مطلب از این دو کتاب نقل شده است.



## سند روایت مؤلف

## از کتب أنساب و مؤلفین آنها

نکارند، سند روایت سیاری از کتب أنساب را بدست آورده و از مؤلفین آنها روایت میکند. ذیلاً نمونه‌ی از این اسناد نگاشته میشود:

نکارنده، روایت میکند آثار صاحب کتاب «مجدي» را بطرق عدیده از علامه مجلسي قدس سره، و آن مرحوم نیز بطرق بسیار از شيخ أبوالحسن عمري مؤلف «مجدي» و یکی از آن طرق که بوسیله چندین نَسَبه مشهور است بشرح زیر میباشد:

سند روایت  
آثار صاحب کتاب  
مجدي

روایت میکند مؤلف این کتاب، از نَسَبه محقق و مجتهد بزرگوار، آية الله حاج شيخ آقا بزرگ طهراني مقيم نجف، صاحب کتاب «الذريعة» و «الطليعة في أنساب البيوتات الحليّة» از علامه نَسَبه، آية الله آقا سيد حسن صدرالدین مجتهد کاظميني، صاحب کتاب «تأسيس الشيعة» - از فقيه نَسَبه محقق، آية الله آقا ميرزا محمد هاشم موسوي مجتهد اصفهاني، عم و جد مؤلف، صاحب «أصول آل الرسول» - از پدر بزرگوارش، علامه محقق، حجة الاسلام حاج ميرزا زين العابدين موسوي خوانساري، مجتهد اصفهاني - از پدر جليل القدرش، عالم فقيه مجاهد آقا سيد أبوالقاسم جعفر موسوي خوانساري - از آية الله الباهرة آقا سيد محمد مهدي بحر العلوم - از محدث فقيه و مجتهد جليل شيخ محمد مهدي فتوني عاملي نجفي - از علامه بزرگ و نَسَبه محقق مولى أبوالحسن شريف عاملي، صاحب کتاب «حديقة النّسب» - از علامه بزرگ، مروج المذهب، مولينا محمد باقر مجلسي، صاحب «بحار الأنوار» - از پدرش، فقيه جليل مولى محمدتقي مجلسي، مؤلف «لوامع صاحبقراني» - از نادره الآفاق شيخ بهاء الدين محمد عاملي، صاحب «کشکول» - از پدرش، فقيه محقق شيخ حسين بن عبدالصمد حارثي - از فقيه شهر شيخ زين الدين عاملي، صاحب «شرح اللمعة» از شيخ شمس الدين ابن المؤذن الجزيني - از أبوالسرکات حسن بن أحمد الکرکي، ابن العشرة - از شيخ محمد بن محمد بن مکی

از پدرش ، فقیه محقق بزرگوار ، شیخ محمد بن مکی ، شهید اول ، صاحب «اللمعة» - از عالم  
نسابة سید تاج الدین محمد بن محمد بن معین ، صاحب کتب کثیره در انساب ، استاد و شیخ اجازه  
صاحب «عمدة الطالب» - از عالم نسابة علم الدین المرتضی ، علی - از پدرش ، عالم نسابة  
سید جلال الدین عبدالحمید - از پدرش ، عالم نسابة ، شیخ الشرف سید شمس الدین  
فخار بن معد موسوی - از سید نقیب أبو جعفر یحیی بن محمد بن ابی زید علوی ، نقیب بصری -  
از پدرش أبو طالب محمد بن محمد بن ابی زید ، نقیب بصری - از تاج الشرف محمد بن محمد بن ابی الفداء ،  
ابن سخطه علوی حسینی ، نقیب بصری - از شیخ امام عالم ، أبو الحسن نجم الدین علی بن  
محمد صوفی علوی عمری ، نسابة شجرى ، صاحب کتاب «المجدي في انساب الطالبین» و  
کتب کثیره دیگر . رحمة الله عليهم أجمعين .

سید محمد مرتضی زبیدی ، ارجمله علمای بزرگ اهل سنت است  
و در غالب قنون تألیفاتی دارد که از جمله چندین کتاب و رساله و  
تعلیقات در انساب است . سند روایت نگارنده از سید مرتضی چنین است:  
روایت میکند مؤلف این کتاب ، از علامه نسابة محدث حافظ  
سید محمد عبدالحی کتانی ادریسی مغربی فاسی ، صاحب «فهرس الفهارس والائتات و معجم  
المعاحم والمسلسلات» و غیره - از علامه معمر أحمد بن منلا صالح سوبدی بغدادی شافعی -  
از نادره المتأخرین ، حافظ نسابة و لغوی محقق شهر سید محمد مرتضی زبیدی حسینی ،  
صاحب «تاج العروس في شرح القاموس» و «جذوة الإقباس في نسب بني العباس» و  
«القول النقيس في نسب مولاي إدريس» و غیرها .

سند روایت  
کتب سید مرتضی  
زبیدی

«مدیح ائمه اطهار و ذراری کبار ، از سید فضل الله راوندی رحمه الله»

بَنِي الزُّهْرَاءِ إِنَّكُمْ الْأَيْمَةُ  
وَفِي أَيْدِيكُمْ مِنَّا الْأَزِمَةُ  
أَرَادَكُمْ الْحَسُودُ بِكَيْدٍ سَوَاءٍ  
فَلَا يَكُ مَا أَرَادَ عَلَيْهِ غَمَّةٌ  
يُرِيدُ لِيُطْفِئَ الثُّورَ الْمُصَفَّى  
وَيَأْتِيَ اللَّهَ إِلَّا أَنْ يُتِمَّهُ

## در بیان احوال امام موسی کاظم

### وأسامی و شمارة فرزندان آنحضرت

در شرح حالان حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما کتب مستقل بسیاری نگاشته شده و در این باره مطلب مهم و تاریکی چندان نموده است. لذا برای اطلاع از تفصیل احوال آنحضرت بایستی بکتب موصوفه مراجعه نمود؛ و ما ذیلاً خلاصه‌یی از تاریخچه حیات امام را بقدریکه مناسب «جامع الأنساب» است از چند کتاب معتبر نقل مینماییم:

در باره أسامی و شمارة فرزندان موسی بن جعفر اختلاف بسیاری است و نقل همه اختلافات موجب تطویل کلام گشته و شایسته است که در این موضوع نیز اکتفاء بتحقیقات صاحب «عمدة الطالب» نموده و تفصیل موکول بمقدمه جلد دوم و سوم این کتاب گردد.

### أحوال امام کاظم از کتاب أحسن الکبار

در کتاب نفیس و نادر الوجود «أحسن الکبار فی معرفة الأئمة الأطهار» (۱) گوید:

(۱) مؤلف این کتاب، نام خود و کتاب و سبب تألیف آنرا در مقدمه چنین ذکر کرده است:

**أما بعد** بدانکه جماعتی دوستان که جلیس و آبیس این ضعیف بودند و دم از محبت حامدان اهل بیت (و فی بیوت اذن الله أن ترفع و يذكر عباده) میزدند، و از مردان (رجال لا تلهيهم عبادة ولا مع عذر الله) و جان ندهان (رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينظر) بودند. از این کس که کمتر در کاه عزت، العبد الکاتب المترجم محمد بن ابی زید عرشه بن زید الحسنی العلوی الوریثی علی الله صهم، درخواست که البته انتخابی دوش از کس علیا، سلف در امامت امیر المؤمنین علی در کیفیت و توضیح احبا و اعداء ایشان بیان کن، چنانکه هوام فهم تواند کرد، این ضعیف (و فی أنفسکم أفلا تبصرون) نظر کردم و خواستم که معصری ساد بهم، عروس عوام فکرت نگذاشت و در بحار فکر غوطه خورده چندان در زلالتی بدست آورد که ده مجلد تحمل آن نداشت، و اسم این رساله را **أحسن الکبار فی معرفة الأئمة الأطهار** کردم، و توفیق از حق جل و علا خواستم در جمع کردن این کتاب انشاء الله که حق جل جلاله و هم نواله توفیق کرامت فرماید و زمان این ضعیف را از سهو و نسیان و خطا و زلل نگاه دارد، بحق و سمة فصله، و منی است بر هفتاد و هشت باب.

نسخه‌یی از این کتاب شریف (در ۹۸۴ صفحه) بخط «اس جلال الدین محمد جعفر علی کمره‌یی» که در تاریخ (۲ شنبه دوم صفر ۱۰۱۹) از استنساخ آن فارغ شده در نزد نگارنده و بک نسخه نیز که



ولادت کاظم علیه السلام بابوا بود و آن منزلی است میان مکه و مدینه (۰) و یوم الأحد بود سابع صفر سنة ثمان و هائة، و بروایتی دیگر: ثامن رجب الاُحْمَ بود سنة ثمان و عشرين و هائة (۰۰).  
 مادر او را مُصَفَّاة نام بود، و گویند حميدة الغریبه نام بود. نام او: موسی، و کُنیت ابو ابرهیم و ابوالحسن و ابوعلی، و لقب: عبد صالح و کاظم. و او را کاظم از این سبب خوانند که روزی دست وی ملوث بود و کنیزك آب بردست امام میریخت، چون فارغ شد کنیزك خواست که آفتابه باز پس گیرد؛ لوله آفتابه بر پیشانی امام آمده بشکست و خون روان شد. نگاه به کنیزك کرد، و پرسید، گفت: **وَالْكَاطِمِينَ الْفَيْضَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ** امام خشم خود فرو خورد، اسم **کاظم** بر وی افتاد، و حمای روزگار و ظلم و جور بنی عباس که بر وی کردند نیز فرو خورد، و همان لحظه کنیزك را آزاد کرد و صد دینار دیگر بوی داد. مدت عمر او: پنجاه و چهار سال بود، و گویند: پنجاه و پنج سال. مدت امامت او: سی و پنج سال بود. قیام او با امامت بیست و پنج ساله بود، و در اُتَمِ او بقیة ملك منصور بود، آنکه مهدی بن موسی ابن محمد و هرون الرشید وفات او: روز آدینه سابع عشرين رجب سنة ثلاث و ثمانین و هائة. کشته او: هرون الرشید علیه اللعنه. موضع قبر وی: بکرخ بغداد. بواب وی: محمد بن الفضل. ثواب زیارت او: پرسیدند از صادق علیه السلام، گفت: **مَنْ زَارَ ابْنِي كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ** دلیل بر امامت او - جمله که از پیش یاد کردیم از معجزات باتفاق شیعة کل بلاد، اما درین

سال (۹۴۸) کتاب شده و نسخة بی تاریخ دیگر، در کتابخانه ملی ملک در طهران موجود است. مولی عباس بن حسن و زهبی صاحب میراث این کتاب را بامر شاه طهماسب صفوی (۹۱۹-۹۸۴) در دو مجلد بهدست و تلخیص نموده و مطالبی بر اضافه کرده و آنرا دلوامع الاِخبار می مفة الائمة الاطهار نامیده است. جلد اول این کتاب هم در دست نگارنده است. و الفهرست ۶۲۸۸ مرماند بر احسن الکبار، فارسی، للسنه محمد بن ابی رید بن عرشاه الحبیبی الطوی الوردابی، که بامر الشاه طهماسب الصفوی، و تلخیصه ابوالی الفسر، الف. اما علاوه بر اینکه نام و نسب مؤلف را هیچ دیگری یاد نموده، این که گویند سید محمد کتاب را بامر شاه طهماسب نگاشته، از نسخة موجوده چیزی مطلبی مستفاد نمیشود، بلکه چنانکه گذشت تلخیص آن بصریح تلخیص کننده در مقدمه نسخة، بامر شاه طهماسب بوده است، والله العالم.

(۰) **الْأَوَّلُ بِالْفَتْحِ ثُمَّ السُّكُونُ وَفَتْحُ الْوَاوِ وَ أَلْفٌ مَمْدُودَةٌ مَرَّةً مِنْ أَعْمَالِ الْفَرْعِ مِنَ الْمَدَّةِ،**

سها و بن الحقة مائة على المددة ثثة و عشرون ميلا «مُرَاصِدُ الْأَطْلَاعِ عَلَى أَسَاءِ الْأَمَكَةِ وَالْفِتَاحِ ۹»

(۰۰) بمی ولادت آنحضرت در یکشنبه هفتم ماه صفر سال ۱۰۸ هجری بود، و بروایت دیگر:

هفتم ماه رجب سال ۱۲۸ بود.

موضع بقدر یاد کنیم :

عیسی بن عبدالله العلوی العمری گفت که : أبو عبدالله علیه السلام را گفتم که اگر ترا نه بینم کرا پیشوای خود کم ؟ اشاره به پسر خود موسی علیه السلام کرد . گفتم اگر او را حالتی افتد ، گفت : فرزند او را .

أبو بصیر روایت کند که علی بن یقطین را هرون الرشید خلعتی فاخر و دراعه بخشید علی بن یقطین آنرا با خمس مال خود پیش کاظم علیه السلام فرستاد . امام دراعه را بدست غیر آورنده باز پس فرستاد و بوی نوشت که : دراعه را نگاه دار که روزی بود که ترا بکار آید و احتیاج افتد . خادمی از علی بن یقطین چون ازو رنجیده شد پیش هرون شده قصد علی بن یقطین کرد که وی را قصی است و خمس مال خود را با آن خلعت که خلیفه بوی بخشیده بود بموسی بن جعفر فرستاد . هرون بر علی بن یقطین خشم گرفته ، فرمود تا او را حاضر کردید و گفت . آن دراعه که برای کرامت بتو داده ام بگو تا بیارند . او کس فرستاده دراعه را آوردند بی آنکه خود برود و در صندوق نهاده باعظم الحال و معطر با انواع غالیه چنانکه امام فرموده بود . چون دراعه را از صندوق بیرون آوردند و بوی آن بدماغ هرون رسید بخدیبد که حامه او را احترام کرده بود ، و بفرمود تا آن ساعتی تمام را هزار تن زبانها بزنند ، چون بصد بزدند بمرد ، الحمد لله و اولاد آنحضرت سی و هفت بودند ، مدکر و مؤنث اسمعیل ، و

اسامی  
اولاد حضرت  
کاظم (ع)

جعفر ، و هرون ، و حمزه ، و محمد ، و أحمد ، و قاسم ، و عباس ، و ابرهیم ، و علی الرضا ، و حسن ، و عبدالله ، و زید ، و حسین ، و فضل ، و سلیمان ، و سالم ، و سعید ، و فاطمه کبری ، و فاطمه صغری ، و رقیه ، و کاتم ، و أم جعفر ، و لبابه ، و زینب ، و خدیجه ، و علیّه ، و آمینه ، و حسنه ، و بریمه ، و عایشه ، و أم سلمه ، و میمونه ، و أم کلثوم ، و حلیمه ، و رقیه صغری و زینب صغری .

« پایان کلام أحسن الکبار »

صاحب « عمدة الطالب : ۱۸۵ » در أحوال حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام گوید : أمّا الإمام موسی بن جعفر الصادق علیه السلام ، و یکنی أبا الحسن و أبا ابرهیم ؛ و أمّه أم ولد یقال لها . حمیده المغریه ، و قیل : نباته . و لد علیه السلام بالآبواء سنة ثمان و عشرين و مائة .

أحوال  
امام کاظم از  
« عمدة الطالب »

و قبض ببغداد في حبس السندي بن شاهك سنة ثلاث و ثمانين ومائة ، وله يومئذ خمس و خمسون وكان أسود اللون ، عظيم الفضل ، رابط الجاش ، واسع العطاء ، لقب بالكاظم لقطعه الغيط وحلمه وكان يخرج في الليل وفي كتمه سرور من الدأهم فيعطى من لقيه ومن أراد بره ، وكان يضرب المثل بصرة موسى ، وكان أهله يقولون : عجبا لمن جاءته سريرة موسى فشكا القلة ، وقبض عليه موسى الهادي وحبسه فرأى علي بن أبي طالب عليه السلام في نومه ، يقول له : يا موسى ، هل عيتم إن توليتم أن تقيدوا في الأرض وتقطعوا أرحامكم . فانتبه من نومه وقد عرف أنه المراد ، فأمر بإطلاقه ثم تنكر له بعد ذلك فهلك قبل أن يوصل إلى الكاظم (ع) أذى .

ولما ولي هرون الرشيد الخلافة أكرمه وأعطاه ثم قبض عليه وحبسه عند الفضل بن يحيى ثم أخرجه من عنده فسلمه إلى السندي بن شاهك و مضى الرشيد إلى الشام فمهر يحيى بن حديد السندي بقبله ، فقيل إنه سم ، وقيل بل غمر في ساطر ولف حتى مات ، ثم أخرج للناس و عمل محضرا أنه مات خنقا أنفه ، وترك ثلاثة أيام علي الطريق يأتي من يأتي وينظر إليه ثم يكتب في المحضر ، ودفن بمقابر قريش .

و ولد موسى الكاظم عليه السلام ستين ولدا ، سبعا و ثلاثين بنتا وثلاثة و عشرين ابنا ، درج منهم خمسة لم يعقبوا بغير خلاف ؛ وهم : عبدالرحمن ، وعقيل ، والقاسم ، ويحيى ، وداود . ومنهم ثلاثة لهم أنات وليس لأحد منهم ولد ذكر ، وهم : سليمان ، والمصل ، وأحمد . ومنهم خمسة في أعقابهم خلاف ، وهم : الحسين ، وإبراهيم الأكبر ، وهارون ، وزيد ، والحسن . ومنهم عشرة أعقبوا بغير خلاف ، وهم : علي ، وإبراهيم الأصغر ، والعباس ، وإسماعيل ، وعبد الله ، وإسحق ، وحمزة ، وعبد الله ، وعبيد الله ، وجعفر .

فرزندان حضرت  
موسی بن جعفر

هكذا قال الشيخ أبو نصر البخاري وقال الشيخ تاج الدين ، أعقب الكاظم من ثلاثة عشر ولدا رجلا ، منهم أربعة مكثرون ، وهم : علي الرضا ، وإبراهيم المرتضى ، وعبد العابد ، وجعفر . وأربعة متوسطون ، وهم : زيد النار ، وعبد الله ، وعبيد الله ، وحمزة . وخمسة مقلون ، وهم : العباس ، وهارون ، وإسحق ، والحسن ، والحسين .

بايان كلام « عمدة الطالب »



صاحب « مجدی » أسامی دختران حضرت کاظم علیه السلام را چنین بیان کرده است :

أسامی دختران  
امام کاظم (ع)

أم عبدالله . قسمة . لبابة . أم جعفر . أماعة . كلثم . بربهة . أم القاسم .  
محمودة . أمينة الكبرى . عليّة . زينب . رقية . حسنة . عائشة . أم سلمة . أسماء . أم فروة .  
آمنة (قالو . قرها بمصر) . أم أيها . حلیمة . رملة . ميمونة . أمينة الصغرى . أسماء الكبرى .  
أسماء . زينب . زينب الكبرى . فاطمة الكبرى . فاطمة . أم كلثوم الكبرى . أم كلثوم الوسطى .  
أم كلثوم الصغرى . وفي رواية : وزاد الأثناني . عطفة . وعباسة . وخديجة الكبرى . وخديجة .  
پایان کلام « مجدی »

مورخ رحاله أحمد بن أبي يعقوب إسحاق بن جعفر بن وهب بن  
واضح ، كاتب عباسي ، معروف به ابن واضح يعقوبی (متوفى ۲۸۴)  
در کتابش « تاریخ یعقوبی ۳ : ۱۴۶ ط ۲ نجف ۱۳۵۸ » گوید حضرت  
موسی بن جعفر علیه السلام وصیت فرمود که دخترانش شوهر اختیار نکنند ،  
و هیچ يك شوهر نکردند مگر أم سلمة که در مصر بهمسری قسم بن محمد بن جعفر بن محمد در آمد  
و خاندان قاسم از این کار نگران شدند تا اینکه او قسم یاد کرد قصدی جر بردن أم كلثوم به حج  
خانه خدا نداشته ، عبارت یعقوبی چنین است :

و أوصی موسى بن جعفر أن لا تتزوج بناته . فلم تتزوج واحدة متهن إلا أم سلمة ،  
فإنها تزوجت بمصر ، تزوجها القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد . فجرى في هذا بينه وبين  
أهله شيء شديد حتى حلف أنه ما كشف لها كنفاً و أنه ما أراد إلا أن يعرج بها .

یعقوبی گوید : دختران حضرت کاظم علیه السلام بیست و سه نفر بودند ، اما ما آنها را نرده  
است پسران آنحضرت را نیز هیجده تن دانسته و أسامی آنها را یاد کرده است



## علامات و رموز

[ ] - علامت دایره - شخصی که نامش در این علامت واقع شده اولاد ندارد .

{ } - علامت میناث - نشان شخصی که فرزندی جز دختر ندارد .

— - تاریخی که روی این علامت نهاده شده تاریخ تولد شخصی است که نامش بالای این نشانست .

— - روی این علامت تاریخ وفات نوشته شده .

فن - مقصود محل دفن صاحب نام است .

( ) - شماره های میان درهالال که پهلوی بعضی نامها واقع شده ، در قسمت مشجرات ارجاع بتوضیحی است که طی همین شماره در فصل دوم (قسمت توضیحات) آمده است .

☆ - هرگاه عبارتی از کتاب یا نامه ای نقل شود ، علامت ستاره در آخر آن عبارت نهاده شده تا از جمله بعد مجزاً و متمایز باشد .

کیفیت نگارش مشجرات این کتاب چنانست که نام جد اعلای خاندان را نوشته و اگر يك فرزند داشته باشد خطی عمودی زیر نامش کشیده و بنام فرزندش متصل کرده ایم ، و اگر بیشتر داشته باشد خطی افقی ، سپس اگر يك فرزند داشته و او هم يك فرزند ، باز خطی عمودی از زیر نام آن فرزند بنام فرزند فرزند متصل ، و اگر بیشتر داشته باشد خط عمودی کوتاهی بر خطی افقی عمود و نام چند فرزند او را زیر خط افقی مینگاریم ، و هكذا .

مثلاً ، اگر خواهیم بگوییم حسن بن موسی بن جعفر علی دو فرزند داشته (جعفر و عیسی) و جعفر سه فرزند داشته (موسی و محمد و حسن) و عیسی يك فرزند داشته (علی) ، شجره اینها را چنین رسم میکنیم :

اعقاب حسن بن موسی بن جعفر (ع)



و هكذا تا تمامی فرزندان و فرزندان زادگان حسن بن موسی (ع) را بنگاریم .

ضمناً ناگفته نماند که اسامی دختران را در این کتاب ثبت نکرده ایم ، و نیز اعداد روی اسامی اشخاص ، معرف بزرگتر و کوچکتر بودن آنها نیست .

فصل أول  
از جلد اول کتاب  
جامع الانساب

در ذکر آحادی فرزندان و فرزندزادگان امام همام  
حضرت موسی بن جعفر علیهما الصلوة والسلام  
و شجره نامه های سادات عظام



بسم الله الرحمن الرحيم



اسامی گرامی امامزاده های محترمی که اولاد و احمادشان در این جلد مذکورند  
با تعیین شماره صفحه کتاب از مشجرات و توضیحات

امام زاده - صالح صفحه ۴	شرف الدین - صفحه ۷	ادریس - صفحه ۸
-------------------------	--------------------	----------------

شمس - صفحه ۹	عون - صفحه ۱۰
--------------	---------------

حسن بن موسی بن جعفر صفحه ۱۲ و ۴۰	حسین بن موسی بن جعفر صفحه ۱۳ و ۴۲
-------------------------------------	--------------------------------------

اسمعیل بن موسی بن جعفر صفحه ۱۴ و ۴۴	اسحاق بن موسی بن جعفر صفحه ۱۵ و ۴۷
--	---------------------------------------

هرون بن موسی بن جعفر صفحه ۱۶ و ۵۵	زید بن موسی بن جعفر صفحه ۱۷ و ۶۴
--------------------------------------	-------------------------------------

عباس بن موسی بن جعفر صفحه ۱۸ و ۷۰	احمد بن موسی بن جعفر صفحه ۱۹ و ۷۲
--------------------------------------	--------------------------------------

عبیدالله بن موسی بن جعفر صفحه ۲۰ و ۸۲	جعفر بن موسی بن جعفر صفحه ۲۱ و ۹۸	محمد بن موسی بن جعفر صفحه ۲۳ و ۱۰۷
--	--------------------------------------	---------------------------------------

## چند یاد آوری

۱- شماره‌های میان دو آبرو ( ) که پهلوئی برخی نامها نهاده شده، نشان آنست که توضیح یا شرح حالی از این نام بهمین شماره در فصل دوم کتاب آمده است.

۲- شماره صفحه‌ی که زیر بعضی نامها با این شکل ... دیده میشود مقصود آنست که اولاد و احفاد این شخص در صفحه مذکور نامبرده شده اند.

۳- مدارك هر صفحه، أهم از کتابهای نسب و غیره یا شجره نامها، تماماً در خانه‌های مربع شکل ذکر شده است.

۴- کسانی که نامشان داخل این علامت [ ] نهاده شده بلاعقبند و آنها که داخل این نشان { } است میناث یعنی فرزندان پسر فداوند.

۵- تواریخی که داخل این علامت — نهاده شده مقصود تاریخ تولد است و آنها که در روی این علامت — است، تاریخ وفات. «فن» یعنی مدفن و «ش» یعنی تاریخ شمسی هجری.

۶- توضیحات مربوط بچند نفر ذیل، چون از غیر کتب مشهوره انساب نقل شده لذا در جنب مشجرات متعلق بنمود آنها آورده شد، نه در فصل دوم:

امامزاده صالح، شرف الدین، ادریس، شمس، هون. بنا بر این اعتبار، فصل اول از صفحه ۱۲ شروع میشود و فصل دوم از صفحه ۳۹.



مُؤَدِّبَاتِ

یونسف — ابرہیم — حیثی — ذکر الدین — علاء الدین — حسن

سند حلال اند - سیندک - سندر - مرچا - خواشم - سیوا این - محمد (۲) - اشرف - محمود

سید احمد — مجتبیٰ — سید رفیع — سید حفیظ — سید علی — سید خلیل — سید حبیب — سید حسن — سید محمد — سید علی — سید فضل

صلى الله عليه وسلم — أحمد — محمد — ابراهيم — ابراهيم

[illegible]

سید خزانہ      سید محمد      سید علی      سید سر      سید حسن (۳)      سید عکاب

(بوصیحات این صفحه در صفحه بعد است)

محمود محمود

سیدنا سیدنا

میا جعفری میرزا محمد سید رفیع سید محسن

مأخذ : من - ٥٦ - ص ٢ : ١  
 - ١ - شجره اوسالی فاستبد  
 شجاع مرسوی اوقم ذریج  
 و رجس ١٣٧٤



(۱) در کتب موجوده نسب برای حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرزندی بنام صالح ذکر نشده، لکن جناب محمد بن موسی ع (توضیح ۲۱۰) را عابد و صالح نیز وصف کرده اند. در بعضی از کتب متأخرین صالح را از جمله اولاد آنحضرت دانسته و مدفن او را در تخریش شمیران نشان داده اند.

«نا: ۱۴» بهنگام ذکر اسامی فرزندان موسی بن جعفر (ع) گوید:

... و دیگر صالح، بروایت صاحب «کنز الأنساب» که میگوید: در تخریش شمیران مدفون است؛ و خدای «حقیقت روایات» کنز «أعلم است».

و در جای دیگر «نا. ۶۵» نیز از «کنز الأنساب و بحر المصاب» چنین نقل میکند: میگوید: صالح بن امام موسی کاظم سلام الله علیه ولایت شمیران آمد و چون بموضع تخریش رسید آنحضرت شهید گردید. صالح را هشت فرزند بود. و اسمعیل بن زکریا بن امام موسی کاظم علیه السلام را در کوه مجروح نموده بودند، چون بتوابع شمیران رسید صبحگاه در پایان ده شیزر (۰) در زیر درخت چنار او را شهید نمودند. راقم حروف گوید: چنانکه اشارت نمودیم، در قریه تخریش که قصبه دهات شمیرانست مراری بلند آثار است که میگویند امامزاده صالح است. اهل طهران و دهات و قراء زیارت این امامزاده مشرف میشوند. این بنده حقیر نیز مکرر زیارت کرده ام، بقعه عالی و ضریح و قبه متعالی دارد. در صحن جلو ایوان چناری بس عظیم است که قطر آن را از کف زمین چهل و دو ذرع تحدید کرده اند، لکن بر گردش سکویی عظیم بر آورده اند و در اطرافش بعضی از اصناف جای گرفته اتمعه متنوعه میکشایند و زابرین خریداری میکنند... الخ.

(۲) اما محمد بن عبدالله بن اشرف بن محمد بن حسن بن علاءالدین بن رکنالدین

ابن حسین بن ابرهیم بن یوسف بن صدرالدین بن صالح بن امام موسی کاظم (ع) از بغداد بنحند

(۰) شیزر: مغرب چیز است که از دهات شمیران و بنواب مستطاب شعاع السلطنه

پسر ارجمند شاهنشاه فردوس جایگاه مظفرالدین شاه اعلی مقامه اختصاص یافته است: «نا».

رفت و در آنجا متوطن شد و ذریات او بسیار شد بآلقاب موسی : « یض ۴ : ۱۶۹ » . \*  
در مشجر ارسالی آقای سید حسین شجاع ، نام عبدالله درمیان محمد و اشرف دیده نمیشود  
( ۴ ) آقای سید حسین ( شجاع موسوی ) از جوانان فاضل که اینک درحوزه علمیه

قم مشغول بتحصیل دانش و کمال میباشند و تمامی مشجر ( ص ۴ ) بوسیله ایشان ارسال  
شده است ، در نامه مورخ ( عرۃ رجب ۱۳۷۴ ) چنین نوشته اند : ار أحوال أجداد خود تا  
آنجا که فعلاً بنده میدانم خیلی باحتصار ، این است که : مرحوم سید صالح ملقب به  
شجاع الدین أصلاً أهل تلاجیم که از قراء هزارجریب مازندران است ، بوده و از آنجا  
برای تحصیل علوم دینیہ بدارالعلم نجف اشرف عزیمت میکند ، و پس از خانمہ تحصیلات  
بقصد مراحمت بوطن اصلی خود از نجف اشرف خارج و در بین راه شهرستان سمنان که  
در آنوقت دارای طلاب و مدارس قدیمه و تقریباً دارالعلم بوده است میرسند . اهالی سمنان  
ناصرارزیاد ازایشان تقاضا میکنند که در سمنان بماند ، و از آن پس با اینکه از مازندران  
عده زیادی برای عودت ایشان بوطن اصلی خود میآیند ، لکن اهالی سمنان مانع میشوند  
و بالآخره ایشان در سمنان متوطن و متأهل میشوند و چهارفرزند ذکور نام : سید محمد  
و سید حسن و سید حسین و سید علی و یک دختر از ایشان بوجود میآید .

از مرحوم سید صالح کرامات و خوارق عادات بسیاری نقل میکنند ، و چنانکه  
گفته میشود در زمان خود بسیار مورد توجه و علاقه عام و خاص بوده و حتی در اثر رشادتها  
و احقاق حق هاییکه در راه دین مقدس اسلام مینموده است ، از طرف ناصر الدین شاه  
لقب شجاع الدین بایشان داده شد .

و اما شجره نامه بی را که ما پست قبل تقدیم نمودم و حضرت عالی آنرا سؤال  
فرموده بودید ، از يك كتاب خطی که هم کتاب و هم شجره بخط خود مرحوم سید صالح  
است بدست آمده ...

آقای والد هم فعلاً در شهرستان سمنان تشریف دارند و دارای امامت جمعه و جماعت  
هستند . \*

(۱) در کتب نسب ای حضرت موسی بر جعفر علیهم السلام فرزند بنام  
(شرف الدین) ذکر نکرده اند و الله العالم .

۱  
معین

ذیل العابدین — ارہم — شاعری — منہر حیدر — قیصری — شہر

فضل اللہ — عطاء — قریش — عاصم — شامیر — حبیب — محمد

علی اصغر زاده — عبد الحمید — سید محمد — علامہ میر کی — سید علی — حبیب

سید محمد علی  
میر غلام حسین  
شیدا سمعیل خان —————  
۱۳۸۴ سن درزجان

[illegible]



خواجه سید مصفا

خواجه سید عبدالعزیز مطهر

خواجه نجم الدین طاهر

خواجه غیاث الدین سنجری

خواجه معین الدین چشتی سنجری اجمیری

(۱) در کتب نسب، برای امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرزندی بنام ادریس ذکر کرده اند، و ریشه یی که در بالا دیده میشود مشجر نسب خواجه معین الدین چشتی است که «کنز: ۷۴» آورده و شروحی نیز در بارهٔ أعقاب وی نوشته است.

خواجه سید مصفا  
خواجه سید عبدالعزیز مطهر  
خواجه نجم الدین طاهر  
خواجه غیاث الدین سنجری  
خواجه معین الدین چشتی

خواجه معین الدین چشتی  
خواجه غیاث الدین سنجری  
خواجه نجم الدین طاهر  
خواجه سید عبدالعزیز مطهر  
خواجه سید مصفا

خواجه معین الدین چشتی  
خواجه غیاث الدین سنجری  
خواجه نجم الدین طاهر  
خواجه سید عبدالعزیز مطهر  
خواجه سید مصفا

## عبد الرحمن الشجری (۲)

علی

زید      علی      عیسیٰ دورانداج      رضا      حسن

محمود شاه — روح الله      امیرکا      عزالدین محمد      أبوحر      هیبة الله

هیبة الله      نعمة الله      مرتضی      روح الله      علی      عبدالحی      عبدالعباد

شاه میر — مظفر      جمشید — روح الله      سید میرعلی

(۱) کتب نسب و غیره نام شمس را در شمار فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع) نیاوره اند، و این رسته را تنها « سج : ۴۴ » ذکر کرده که عیناً نقل شد؛ والله العالم.

(۲) از جمله پسران امیر جلیل قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی علیه السلام شخصی است بنام عبد الرحمن شجری که در « عن : ۵۶ و کشم : ۲۱ » و جاهای دیگر یاد شده و دارای فرزندان بسیار است و نام چند نفر از صدر این نسب مذکور در بالا نایک رسته از أعقاب عبد الرحمن شجری حسنی نامبرده مطابقت دارد، یعنی: نام علی بن زید بن علی بن عبد الرحمن شجری که در فوق دیده میشود: عیناً در « عن : ۷۸ و کشم : ۲۰۶ » در زمره سادات حسنی و متصل بقاسم بن حسن زید بن امام حسن مجتبی (ع) میباشد.

بنابراین<sup>۱</sup> توان گفت این رسته که در « سج » بموسی بن جعفر علیهما السلام متصل شده از همان سادات حسنی میباشد و اشتباه از کاتب « سج » روی داده است.

۱	۲	۳	۴
جمجمام	عقیل	حسین	جمشید
محمد	عابد	مالك	خالد
علوی	زید	جعفر	نعمت
عبسی	محسن	علی	عزیز
عبید	أسد	محسن	اسمعیل
سلیمن	سلیمن	یعقوب	عبدالله
محمد	یعقوب	محمود	باقر
عمر	حسن	عابد	موسی

علی آمدل (۲)      عبدالله (۳)      ابراهیم (۴)      صالح (۵)

(۱) چنین نامی در نامهای فرزندان امام موسی کاظم (ع) دیده نمیشود، لکن «نورالابصار» (۰) و «یض» چند رشته نسب را باورسایده اند که در توضیحات بعد آورده میشود.

(۰) «نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار: ۱۵۲ ط مصر» تألیف سید مؤمن بن حسن مؤمن شیلنهی مصری، متولد آند کی بعد از ۱۲۵۰ - متوفی بعد از ۱۳۲۲.



( ۴ ) « نور الأبصار » از کتاب « بغیة الطالب ( ۰ ) » چنین نقل کرده است :

عون : الیه یرجع نسب سیدنا و مولانا الشیخ الکبیر ، الولی المقرب ، جامع الشرفین : شرف النسب و شرف المعرفة بالله و الأدب ، ذی الکرامات الظاهرة و الغارات المتظاهرة ، أبی الحسن و أبی الشیال علی الأهدل ؛ لأنه علی بن عمر بن محمد بن سلیمان بن عبید ابن عیسی بن علوی بن محمد بن حمحام بن عون بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن أبی طالب : رضوان الله علیهم أجمعین . و قد نظم ذلك بعض الفضلاء ، فقال :

علی بن فاروق أبو محمد	ثم سلیمان الرضا المسدد
عبید عیسی علوی محمد	حمحام عون کاظم المؤید
جعفر الصادق قل محمد	زین الحسین وعلی السید

والأهدل : لقب شریف ، قل بعضهم : معناه الأذنی الأقرب ؛ يقال : هدل الفصن إذا دنا وقرب ولان بصره . قال بعض أهل المعرفة : سمي علی بالأهدل لأنه علی الإله دل ، وناهيك به من لقب حسن رائع . وله علی کلامان قولین دلیل علی المعنی ، وفيه سر لطیف عجیب يفهمه العاقل المنصف اللبيب ( ۱ ) من بغیة الطالب .

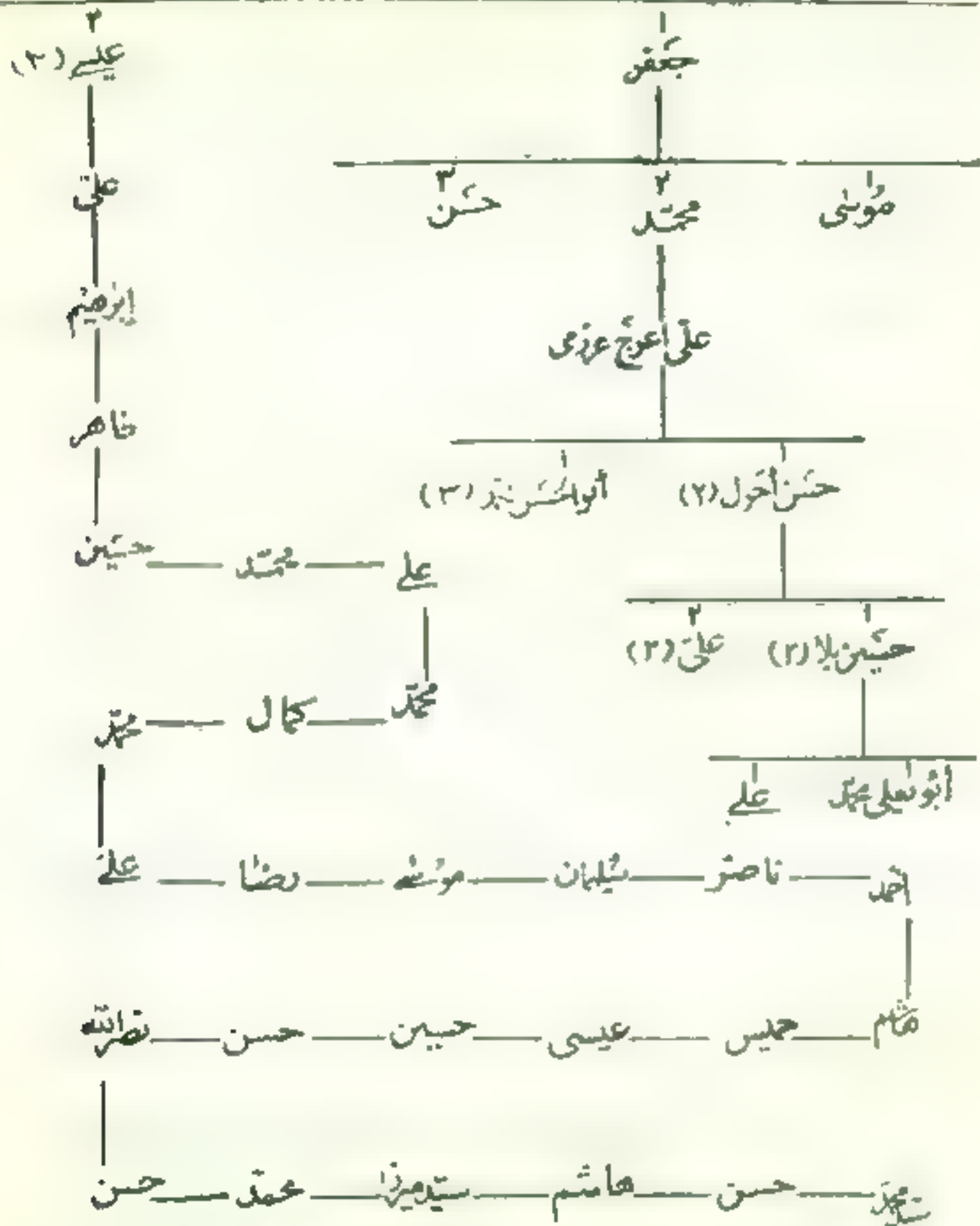
( ۳ ) أما عبدالله بن حسن بن ... الخ بطرف ری رفت ، چون بموضع پس کوهک رسید وطن ساحت و ذریات وی بسیار شد بألقاب موسوی : « یض ۴ : ۱۶۱ » .

( ۴ ) أما ابرهیم بن عابد بن ... الخ روی ولایت ری نهاد و در آنجا متوطن شد و ذریات وی بألقاب موسوی معروف شدند : « یض ۴ : ۱۶۱ » .

( ۵ ) أما صالح بن موسی بن ... الخ از بغداد روی بشهر یار نهاد ، چون بموضع ورامین رسید متوطن شد ؛ ذریات او بموسوی مشهر گشتند : « یض ۴ : ۱۶۲ » .

( ۰ ) « بغیة الطالب فی ذکر اولاد علی بن أبی طالب » للسید محمد بن طاهر بن حسین ابن أبی الفیث العسینی المعروف بابن بحر الیمنی المتوفی سنة ۱۰۸۶ : « ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون ۱ : ۱۸۸ » .

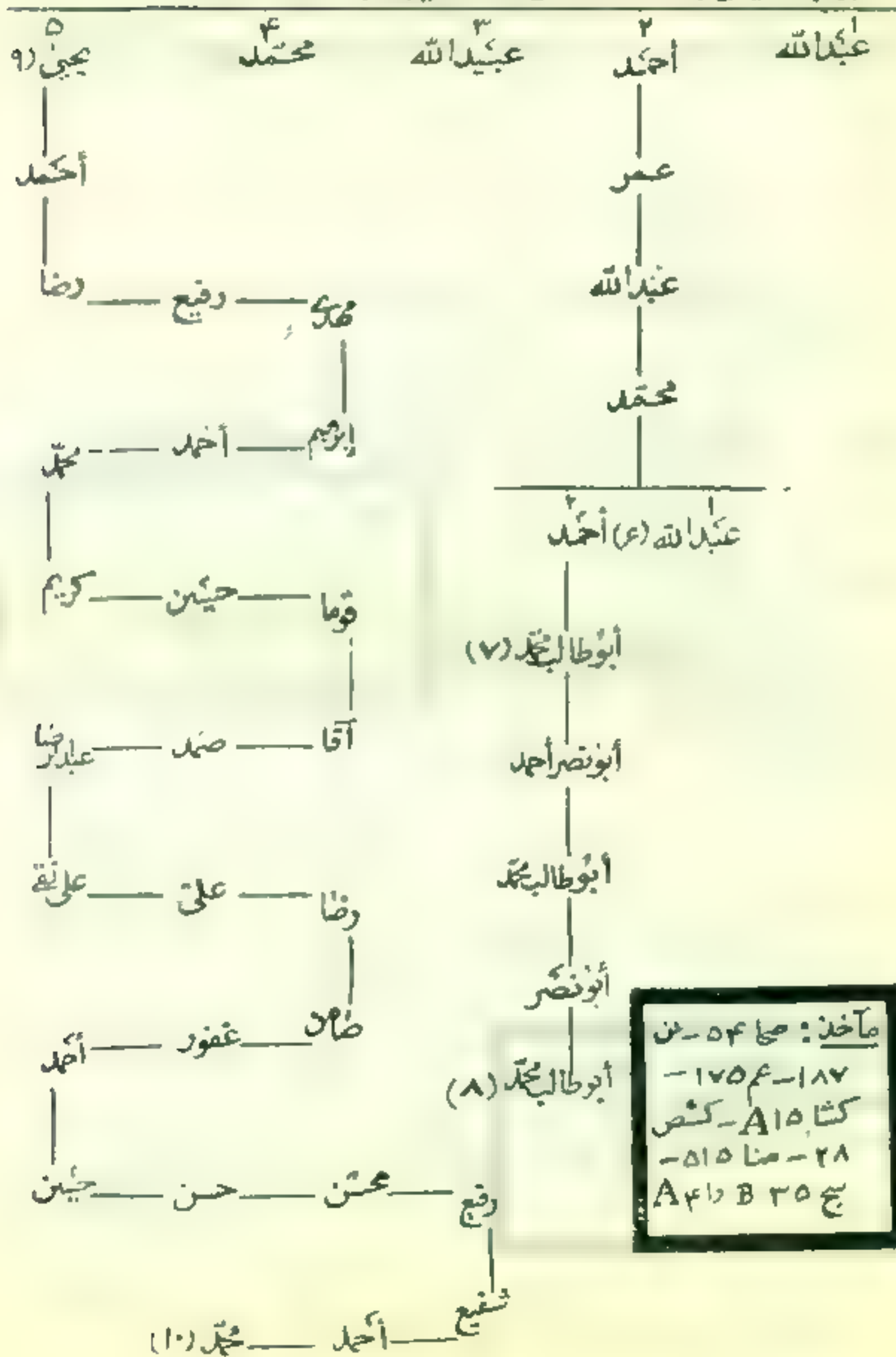
اعقاب حسن (۱) ابن موسی بن جعفر علیہ السلام : آل سید واحد و آل سید عبدالمطیف ظہیر الدین



مآخذ : ۱- صحاح ۵۴ -  
 ۲- ۲۰۷ عن ۲۲۲  
 - کتاب ۱۵ - کتب  
 - ۲۸ - سید ۲۲ -  
 - ۱۵ -  
 - شیخ فایض الی عصی.

سید علی  
 حاج سید مرتضیٰ شہر آشوب (۴)  
 سید رحیم  
 سید رضا  
 سید حسن  
 سید حسین  
 سید محمد

أعقاب حين (٥) ابن موسى بن جعفر عليه السلام



مأخذ: صحاح ٥٤ - من  
 ١٨٧ - ١٧٥٤ -  
 كتاب A ١٥ - كشف  
 ٢٨ - من ٥١٥ -  
 سج ٣٥ B ٤١ A

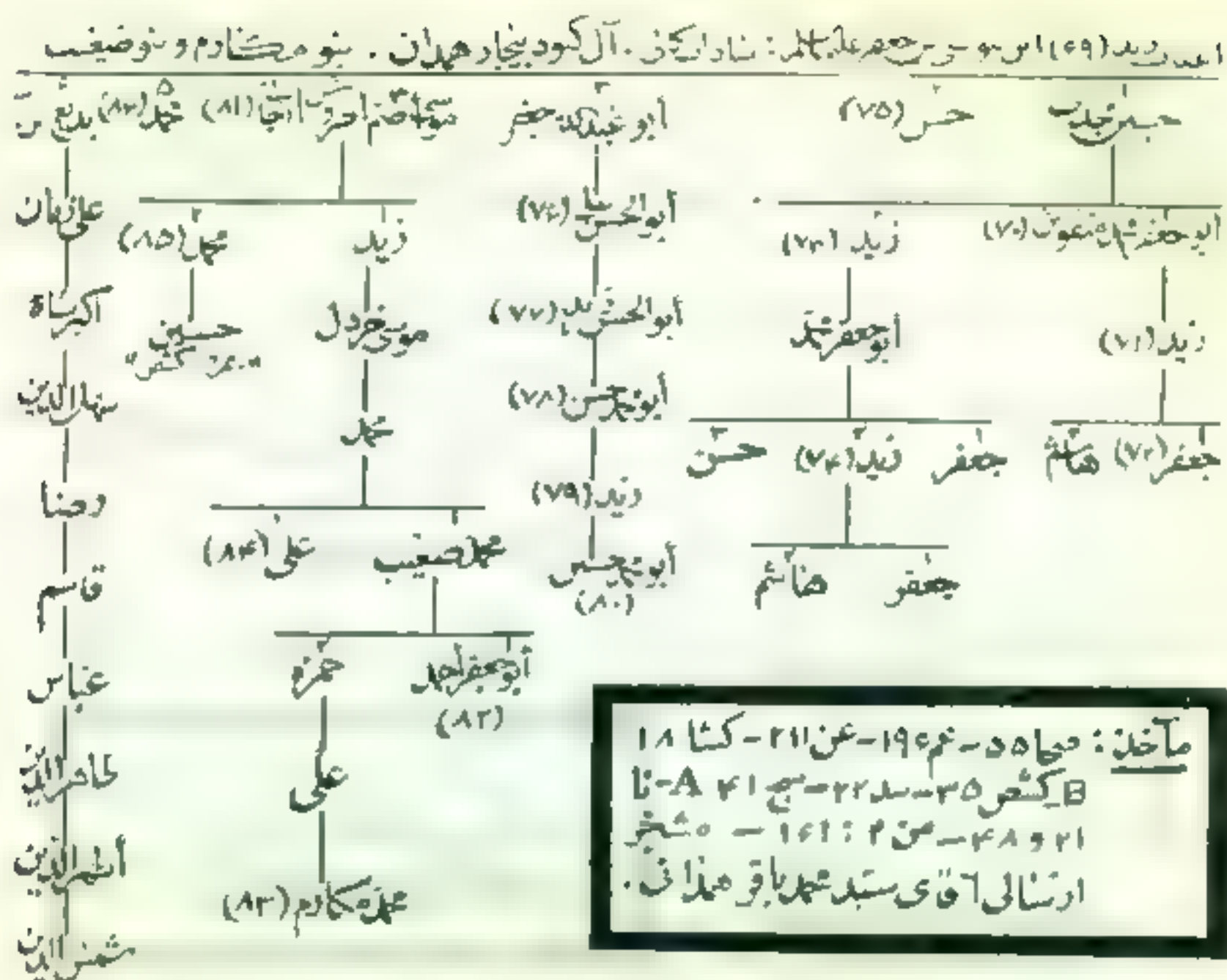










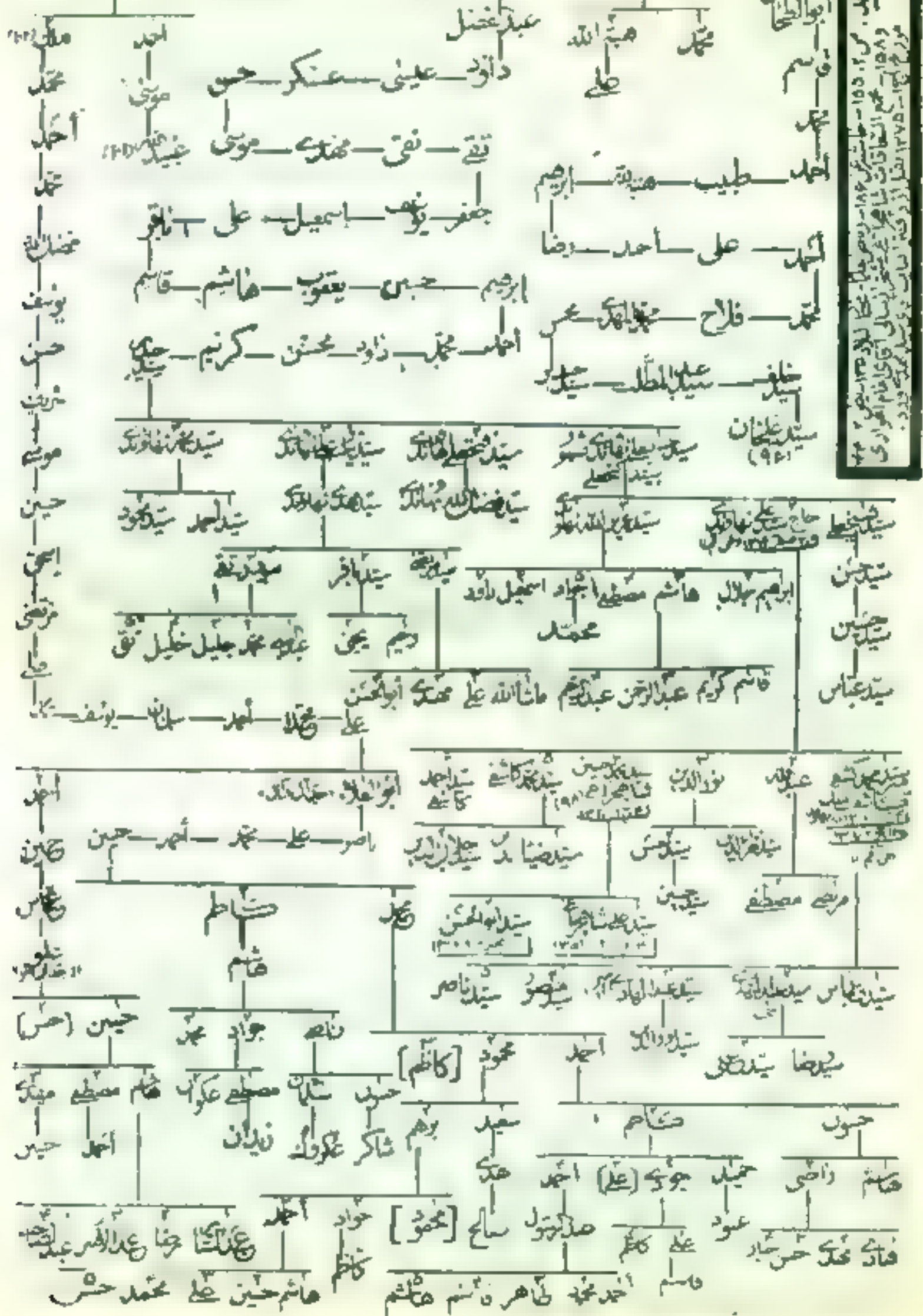


مآخذ: صحاح ۵۵ - عم ۱۹۰ - عن ۲۱ - کشا ۱۸  
 B - کشر ۳۵ - سد ۲۲ - سج ۴۱ - نا  
 ۲۱ و ۴۸ - من ۴: ۱۶۱ - شجر  
 ارسالی آقای سید محمد باقر همدانی.



[illegible]

۱۵۸۶ - مجمع التفاضل فی شایعہ غریبہ حضرت شیخ ابوالقاسم انصاری  
 مورخ ۱۲۷۵ - انصاری از وفات شیخ ابوالقاسم انصاری و وفات  
 ۱۵۵۲ - حاشیہ بر ۱۸۶ - ریاض الجنات - تذکرہ للآلہ ۱۳۵ - بعض ۴۴





اچل شعرائے (۱۱) ابو عبد اللہ حبیب (۱۲) ابو جعفر محمد کبیر (۱۵)

[illegible][illegible]











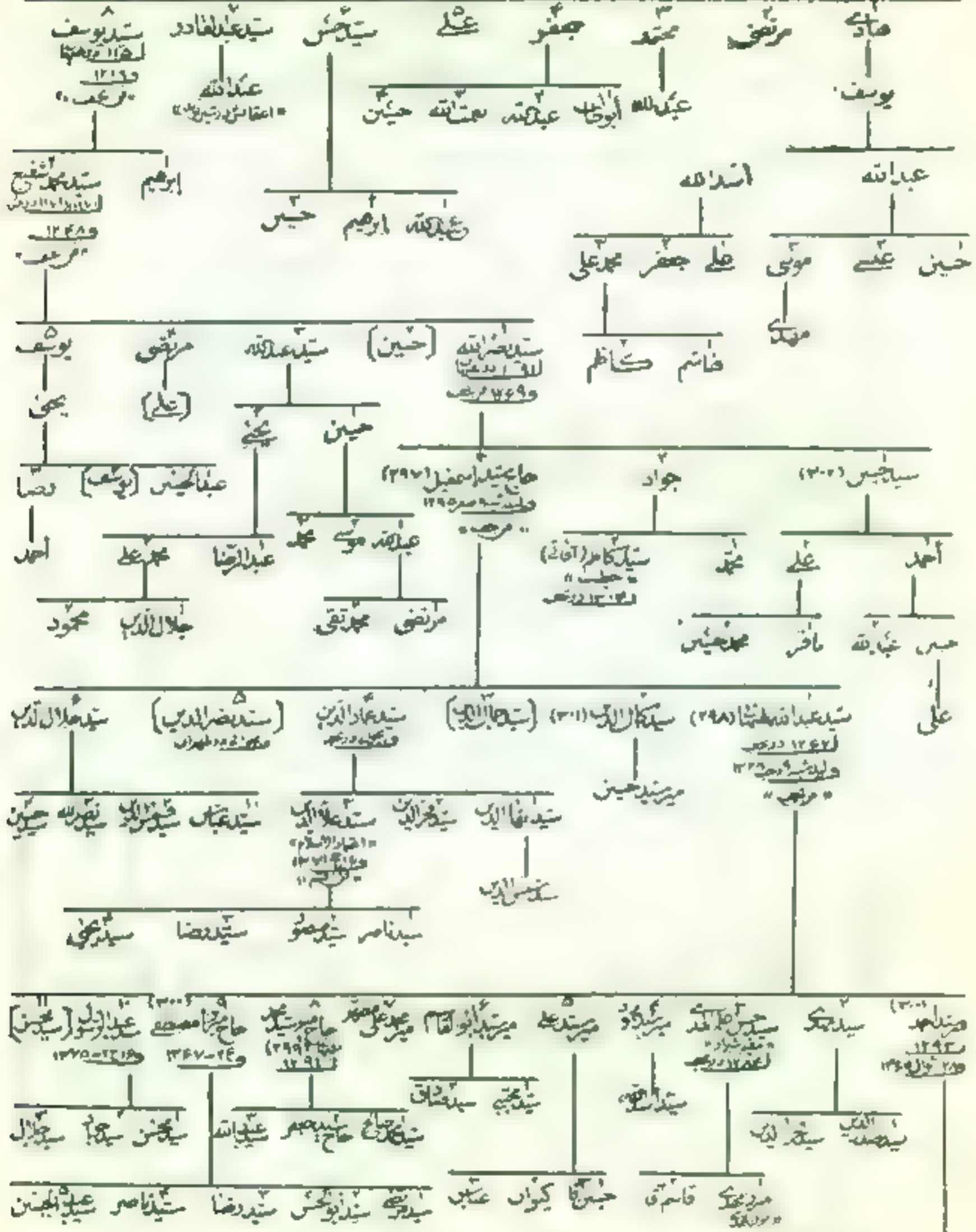








سید از مر ۲۷ - اعیان سیدانوالحسن حسین بن عبداللہ بر علویہ : سادات بلخیانی طہران .

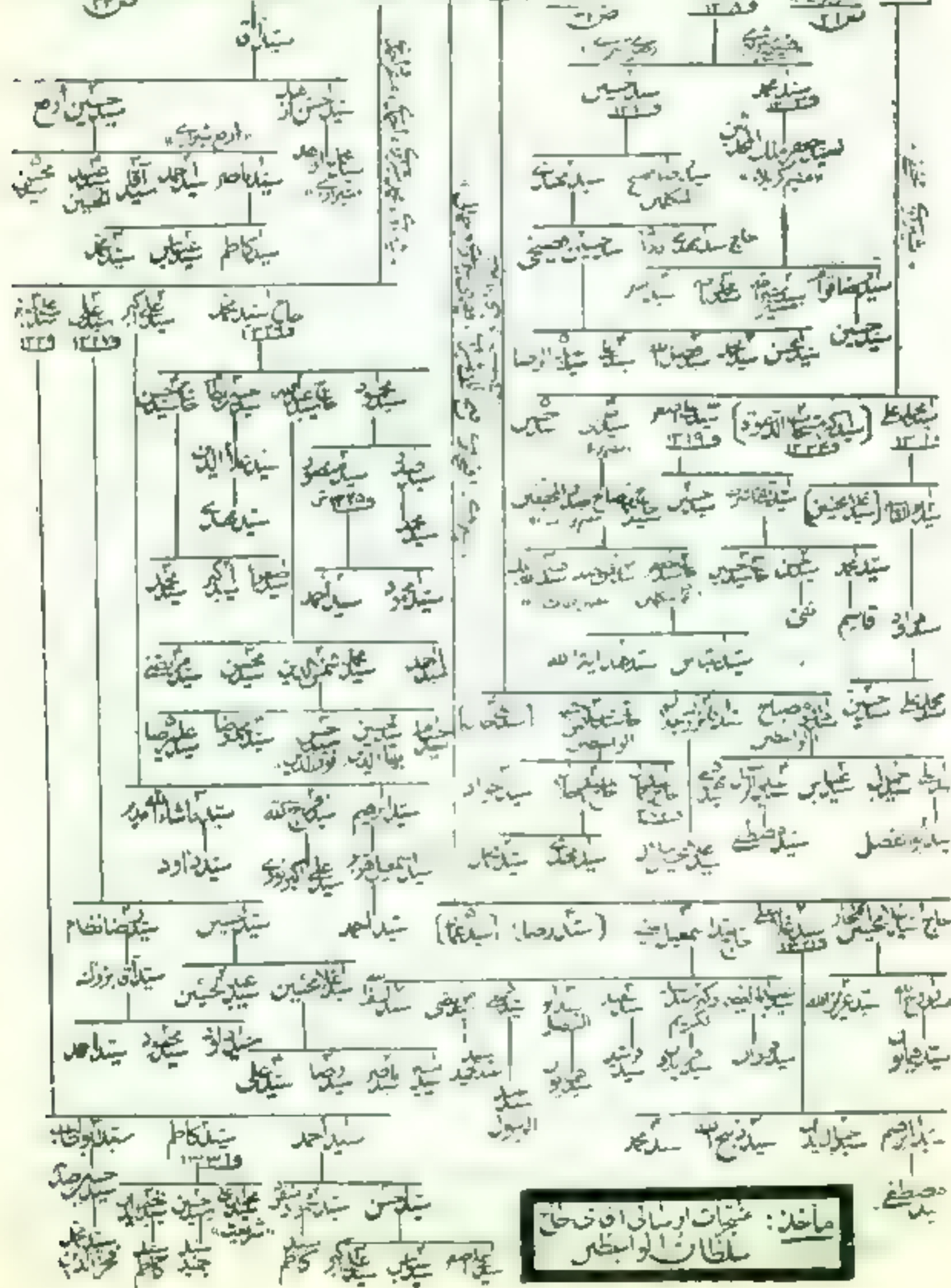


سید عبداللہ سید کامر ابیروی سید عبداللہ

ماخذ : مشخو از نسالی احمای امام اهوری اردو سراقی سے ورد .  
مشخو از نسالی آفای میزا محمد نافر ساعد دراج ۲ - ۱۳۷۵



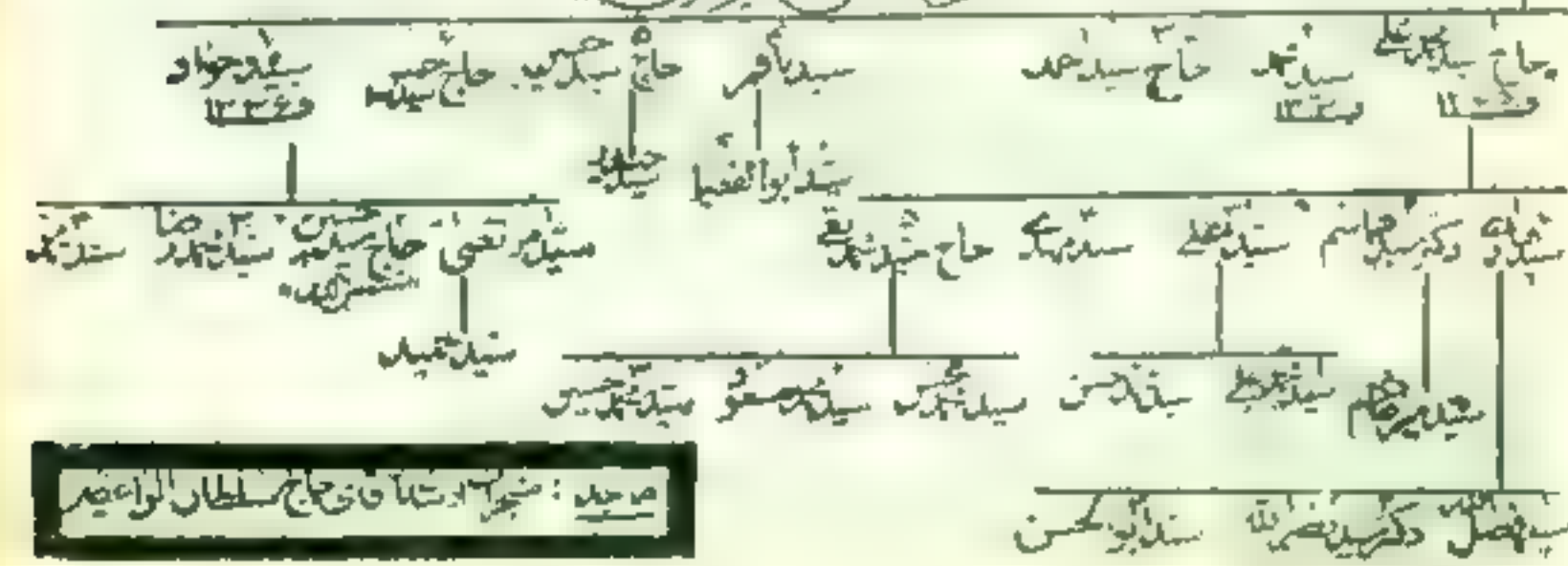
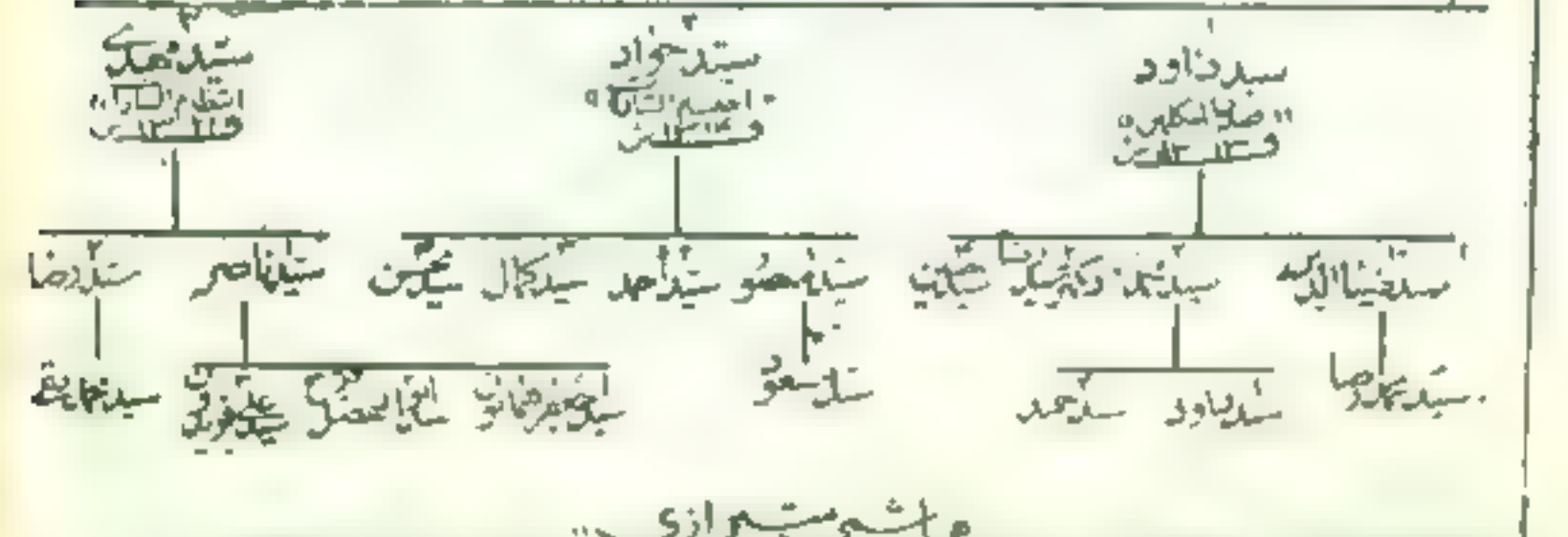
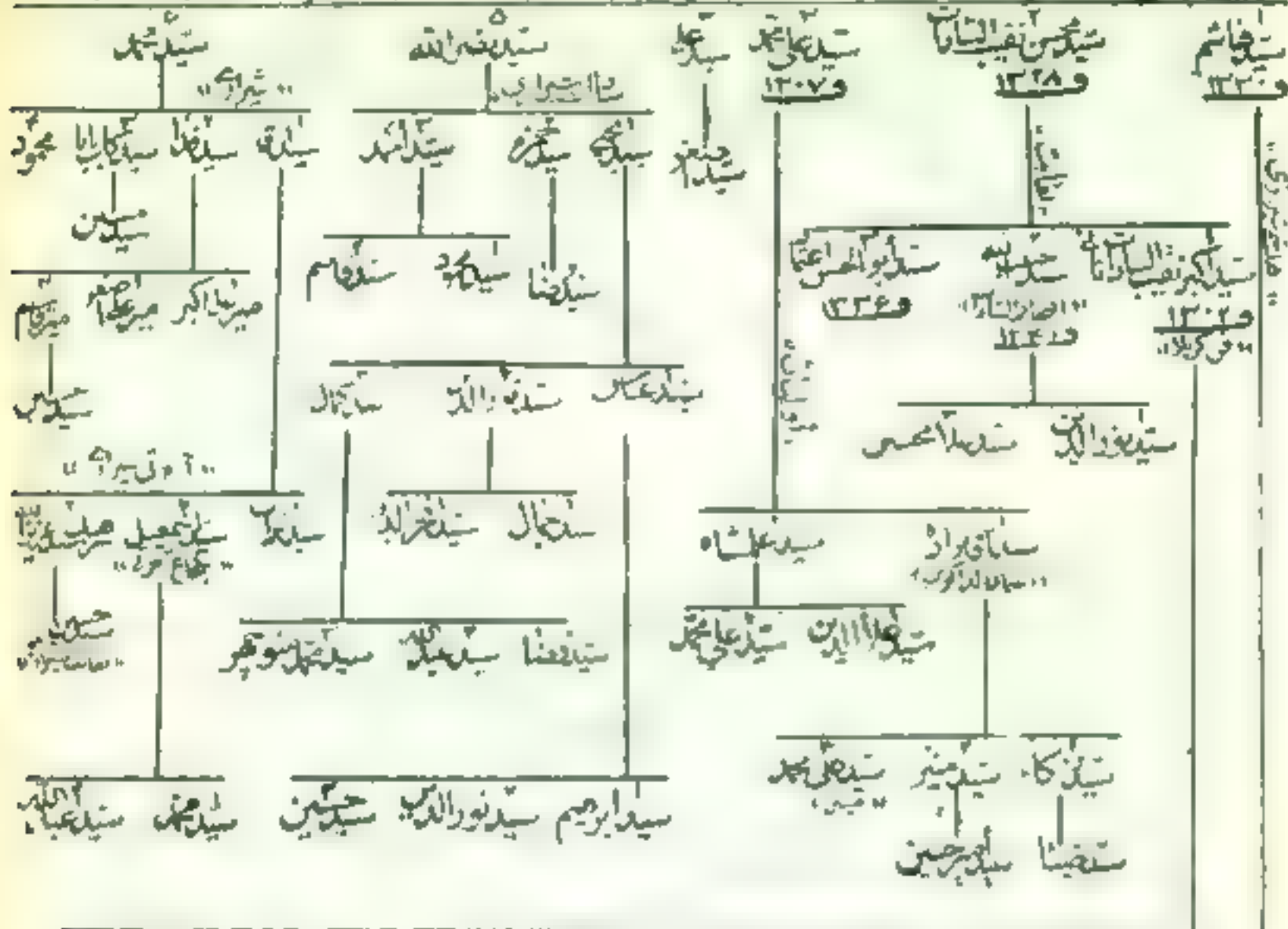


[illegible]





نیز از من اعتقاد بدین حد و حران سیدان را در حرم سادات برای نقابت و اولاد اخروی برادر (طهرانی) مستند



محمد عابد: منبر استیفاء حاج سلطان الواعظ

سید فضل دکرید خرم سید ابوالحسن

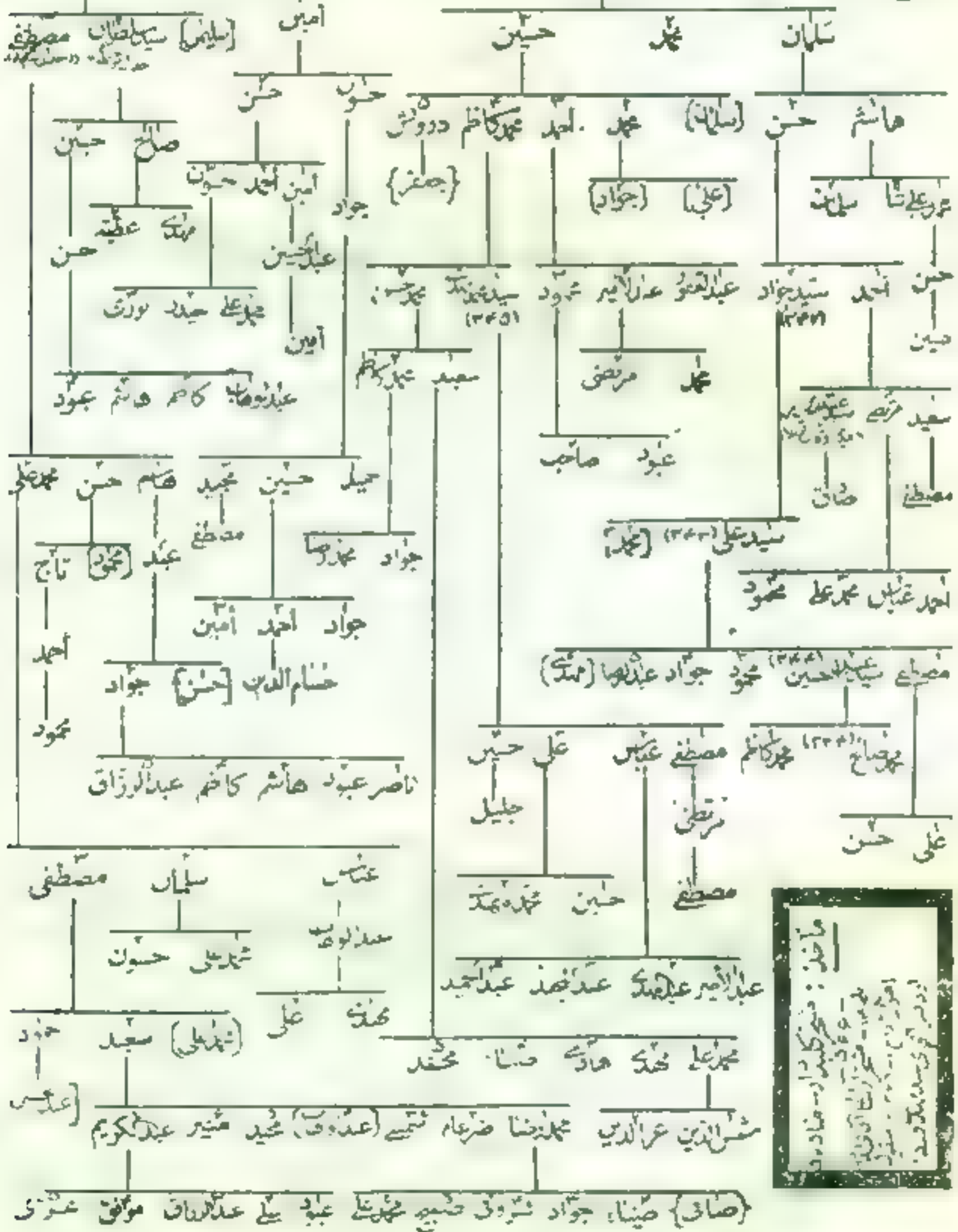








مصطفیٰ (۲۴۰)	درویش (۲۴۱)	خواجه (۲۴۲)	مختار (۲۴۳)
۳۶			









# فصل دوم

## از جلد اول کتاب

### (جامع الانساب)

( توضیحات مربوط بفصل اول - مشجرات )

در فصل اول کتاب ، یعنی قسمت مشجرات ؛ پهلوی هر نامی که محتاج بتوضیح بوده شماره پی نهاده شده و توضیحات این نامها را که از شماره (۱) شروع و بشماره (۳۵۰) خاتمه یافته است ، یکجا در فصل دوم گرد آورده ایم . پس برای یافتن توضیح مربوط بهر نامی که دارای شماره است باید بهمان شماره در فصل دوم مراجعه شود .



سازمان محققان و نویسندگان

توضیحات راجع بامامزاده (حسن) ابن موسی بن جعفر  
علیهما السلام و اولادش (ص ۹۴) از شماره ۱ تا ۴

( ۱ ) عقبه قلیل جداً ؛ لا أعرف منهم أحداً ، و ربما كانوا قد انقرضوا . وقد عد أبو نصر البخاری الحسن بن موسی فی المجلس من الموسویة الذین لم یجد أحداً یشک فیهم . ثم قال فی موضع آخر : والحسن بن موسی ولد جعفرأ من أم ولد ، يقال : إنه أعقب ، ویقال غیر ذلك . هذا کلامه . و قال ابن طباطبا و أبو الحسن العمری : أعقب الحسن بن موسی من جعفر وحده ؛ و أعقب جعفر من ثلاثة . محمد والحسن و موسی : « عمد » « کنا » « محمد بن جعفر بن حسن بن موسی (ع) از جمله ساداتی است که بدرجه شهادت فائز گشته و دره مقا : ۴۳۷ و ۴۳۸ ، یاد شده است و شاید در ایام مقتدر خلیفه عباسی ( ۲۸۲ - ۳۲۰ ) بقتل رسیده باشد .

مدفن حسن بن موسی (ع) تا این تاریخ بر نگارنده معلوم نشده و در کتب موجوده نسب و غیره دگری از تاریخ فوت و مدفن وی بنظر نرسیده است

( ۲ ) قتل بطریق قصر ابن هبیره : « مجد » « عمد » « تاریخ الکوفة ۵۵ » . « نا گفته ماند ، « کشص » حسین را ابویعلی کنیه داده و دو پسر بنام محمد و علی برایش نامبرده است . لکن در کتب دیگر ابویعلی را کنیه محمد بن حسین نوشته اند و برادری هم برایش ضبط نکرده اند . « عبارت « عمد » را درباره حسین بن حسن احوال که گوید : . « الحسن الملقب بالبلا ، قتل بطریق قصر ابن هبیره . ابن الحسن . ، در اثر مفاوط بودن نسخه ، صاحب بن « بلج » و « نا » چیز دیگری فهمیده و چنین خوانده اند : .. « الحسن الملقب باللاقیل ، بطریق ، یعنی تصور کرده اند لقب حسن بالاقیل است ، « و قال البخاری : است أعرف أحداً من ولد موسی الکاظم غیر ولدی العرزمی (۰) و هما علی و الحسن و اما الحسن بن علی العرزمی ، و لم یبق لهما ذکر بالعراق . و قال ابن طباطبا : ذکر أن واحداً منهم بالشام ؛ و لا أعرف حقيقة صورته . فصورة الحسن بن موسی الکاظم (ع) کمودة المنقرض ، الا أن تقوم بینه عادلة لمن یذكر أنه من ولده : « عمد » « کنا » .

( ۳ ) و کان لعلی هذا ( یعنی علی عرزمی ) عدة اولاد ، أحسنهم و أظرفهم : أبو الحسن

(۰) عرزم : یعنی اوله و سکون تانیه و ذای مفتوحة : اسم جبانة (ای مقبرة أو صعر آء) بالکوفة تعرف بجبانة عرزم . نسب الی رجل کان یضرب فیها اللبن اسمه عرزم . و قيل فی نسبتها غیر ذلك : « مرصد الاطلاع : ۲۷۶ » .



محمد . و کان موصوفاً بالحسن . فبلغ أباه عنه شيء كرهه . فأراد تقزيعه ، فضربه بالسيف ضربتين ، قضی فیهما : « مجد » .

( ۴ ) در کتب موجوده نسب برای حسن بن موسی (ع) فرزندی بنام عیسی دیده نشد ، لکن زنجیره نسب آقای حاج سید مرتضی ظهیر الواعظین که از مشاهیر اهل منبر اصفهان میباشند ، چنانکه در (ص ۱۲) دیده میشود باین سید عیسی میرسد . شایان توجه اینکه : چند نفر از مذکورین در عمود این نسب ( عیسی ، حمیس ، أحمد ، ناصر ، سلیمان ، موسی ) عیناً نامشان در عمود نسب سادات بهمانی و بحرانی که از نسل محمد بن موسی (ع) و صورت نشان در ( ص ۲۷ ) ثبت است ، دیده میشوند . با در نظر داشتن این نکته که آقای ظهیر الواعظین اجداد خود را از اهل بحرین میدانند توان گفت این دو رشته با هم متحد و شاید با مراجعه بنسب نامه آل سیدماجد که دیلاً خاطر نشان میشود و تحقیقات عمیقتری بتوان مطالب مفیدی بدست آورد .

#### « یادداشت »

آل السید ماجد : هاجر هذا البيت من البحرين وسكن كربلاء عام ۱۲۵۰ هـ و اشتغل بالمهن الحرة حتى صاهر بعضهم آل المستوفی الذین سعوا بادماجهم فی سلك الخدمة . و أول من سكن منهم كربلاء هو السید أحمد بن السید ماجد و أول من دخل منهم فی سلك الخدمة ولده السید عاشور وهم من سادات آل شانة المعروفین فی جنوب العراق و من سلالة الحسن ابن الامام موسی بن جعفر (ع) : « مدينة الحسين : ۷۱ » .

آل لطیف : هاجر هذا البيت من الحویرة وسكن كربلاء عام ۱۲۶۵ و اشتغل بالزراعة و صاهر آل نصرالله الفائزی و اندمجوا بهم و دخلوا سلك الخدمة . وهم ينتسبون الى السید عبد - اللطیف جدھم الأعلى من سلالة الحسن بن الامام موسی بن جعفر (ع) : « مدينة الحسين : ۷۱ » .



توضیحات راجع باعزازده (حسین) ابن موسی بن جعفر  
تالیهما السلام و اولادش (ص ۱۴) از شماره ۵ تا ۱۰

( ۵ ) المفقود ، وقد اختلفوا في عقبه : « كشاكش » . و قد كان للحسين بن الكاظم (ع) عقب في قول الشيخ أبي الحسن العمري ثم انقرض . و قال أبو نصر البخاري : قال العمري و أبو اليقظان : ان الحسين بن موسی الكاظم (ع) لم يعقب . و قال في موضع آخر : ولد الحسين بن موسی الكاظم (ع) عبدالله من أم ولد ، يقال : انه أعقب ، ولا يصح ذلك . و نص الشيخ تاج الدين علی أن الحسين بن موسی منقرض لا دارج . و قال ابن طاطبا : أعقب الحسين بن موسی الكاظم عبدالله و عبدالله و محمداً و بالطسین قوم يقولون انهم موسویون و انهم من ولد الحسين بن موسی ، و كتبوا الى كتباً ، و ما أجبت عن شيء منها . و قال أبو نصر البخاري : ما رأيت من هذا البطن أحداً قط : « عمد » « منا » . و از حسین بن امام موسی علیه السلام نیز نسل بوده ، منقرض شده . و جمعی در طبرستان کیلکی و غیر آن دعوی فرزندی او میکنند ؛ سید النسابة جمال الدین أحمد آورده که : ثابت نمیتواند کرد : « سج » .

حسین بن موسی (ع) ، چنانکه از « أمالی شیخ طوسی » و غیره مستفاد میشود از پدر بزرگوارش روایت حدیث کرده ، و نواده برادرش محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن موسی (ع) از او روایت میکند .

مدفن حسین بن موسی (ع) را « تاریخ الکوفة : ۵۶ » در عباسیه که از قرای کوفه است شایده و چنین گوید : مات بالكوفة و دفن بالعباسية . قلت : وهو القبر الذي يقرب أم البعور، المعروف عندهم بقبر الحسن . و غیر از کوفه ، در دو جای دیگر نیز مدفن حسین را نشان داده اند : ۱- در أراضي خوار « نا : ۱۴ » گوید : و نیز در أراضي خوار بالای تپه نزدیک بدیهی موسوم بده سراب ، امامزاده معروف بشاهزاده حسین پسر امام موسی کاظم صلوات الله علیه است . بقعة مختصر قدیمی دارد . « ۴- در محلة بال کفت شیراز . در کتاب « تحفة العالم فی شرح خطبة المعالم ۲ : ۳۱ » گوید : و أما الحسين بن موسی ، و یلقب بالسید علاء الدین ، فقبیره أيضاً فی شیراز معروف . ذکره شیخ الاسلام شهاب الدین أبو الخیر حمزة بن حسن بن مودود ، حفيد الخواجة عزالدین مودود بن محمد بن معین الدین محمد المشهور بزرکوش الشیرازی المنسوب من طرف الأم الى أبي المعالی مظفر الدین محمد بن روزبهان ، و توفي فی حدود سنة ۸۰۰ . ذکره المؤرخ الفارسی فی تاریخه المعروف بشیرازنامه ، و ملخص ما ذکره الخ . «

فرصت در « آثار عجم : ۴۵۳ » گوید . بقعه منوره سید تلاء الدین حسین ، مشهد آن حضرت است و از نیز فرزند موسی بن جعفر علیه السلام . بعضی نوشته اند قتلخ خان والی شیراز را بوستانی بود واقع در این مکان که الحال بقعه مطهره است و در محل مرتفعی از آن باغ نوری ساطع میدیدند ، بأمیر مذکور اظهار داشتند ، آموضع را شکافته جسدی یافتند تازه باجمالی بی اندازه که در یکدست مصحف و در دست دیگر شمشیری برهنه داشت . بعلاجات دانستند آنحضرتست . قتلخ حکم کرد بر آن قبر بقعه ساختند . در این قول اشکالی است و آن اینست که شبه نیست در اینکه ظهور قبر آن بزرگوار سالها پس از شهادتش بوده و قتلخ مذکور معاصر با آنحضرت و برادرش (۱) بوده چنانکه مذکور شد که محاربه کرد . بلی مگر اینکه بگویند این قتلخ خان غیر از قتلخ خان مذکور است . بالجمله ، بنا بر آنچه قیاساً تتبع یافتیم این است که آن بزرگوار در باغ قتلخ تشریف برده او را شناخته شهیدش نمودند . پس از مدتها که آن باغ خراب شد و جز تلی از آن باقی نمانده در زمان صفویه بعلاجات و آناری مضجع آن حضرت را یافتند بیهیاتی که ذکر یافت . پس میرزا علی نامی از اهل مدینه که صاحب اموال کثیره بوده بشیراز آمده بنائی بر آن قبر گدارده و املاک و بساتین بسیار بر بقعه آنحضرت وقف نموده ، خود وفات کرده در آستانه آن بقعه مدفون میگردد . الخ .

( ۶ ) لهما ( یعنی عبدالله و أحمد ) عقب بالطبعین : « کشا » .

( ۷ ) العالم الشاعر ، و ذکره مستوفی فی « حضرة القدس » : « کشا » .

( ۸ ) کان بخوارزم ، وله خمسة اخوة ، أحدهم . علی أبو الحسن المتوفی بطس : « کشا کشص » .

( ۹ ) در کتب نسب برای حسین بن موسی بن جعفر (ع) فرزندی بنام یحیی دیده شد

( ۱۰ ) این رشته نسب از اول تا آخر مقول از « هنا » است ، و در کتب نسب برای حسین

ابن موسی بن جعفر (ع) فرزندی بنام یحیی دیده نشده و عبارت « هنا » اینست : قلت : و قد

اجتاز بنا رجل من أهل خوزستان ؛ و نحن وقتئذ مقيمین فی جبال ماسبذان ، و علیه علامة

الأشراف . فسألته عن نسبه وبلده . فانتسب الی العسین بن الامام الهمام موسی الکاظم (ع) ؛ و

انهم من أهل قرية تسمى ده لور ، و هی من أعمال دزفول و عندهم مشهد یزعمون أنه مشهد

العسین بن موسی بن جعفر ، و هم عشيرة کبيرة . و أوقفنی علی جریده فیها نسبه ، و قد شهد فیها

جماعة من الفقهاء ، غیر أنهم غیر عارفین بالأنساب ، ولم یکن فیهم أحد من أهل الخبرة و صورة

(۱) مقصود حضرت أحمد بن موسی است که گویند بدستور قتلخ خان شهید شد و در شیراز مدفون گردید .



النسب هكذا: محمد بن أحمد شافع بن ... الخ ، وقد عرفت آنفاً اختلافهم في الحسين ؛ هل أعقب أم لم يعقب ؟ وعلى القول بأنه أعقب أيضاً اختلفوا فيه هل انقرض نسله أم لم ينقرض ؟ وعلى القول بعدم انقراضه فانهم لم يذكروا أنه أولد ابناً اسمه يحيى . فهم أدعياء كذابون لامعالة : «منا» .

توضیحات راجع بامامزاده (اسمعیل) ابن موسی بن جعفر

تلمیها السلام و اولادش ( ص ۱۴ ) از شماره ۱۱ تا ۲۴

( ۱۱ ) كان أمير فارس من جهة السرايا . وكان يقال لأولاده : وحوه أهل الكاظم وأعيانهم . وعقبه من رجل واحد : موسى : «كشاف» . \* أعقب من ثلاثة : موسى وأحمد وجعفر : «صحا» . \* ولد اسمعیل بن موسی الكاظم (ع) ، وهو لأم ولد ؛ جماعة دكورا و أمانا ؛ «مجد» . \* أما اسمعیل بن موسی الكاظم (ع) پس سیدی است جلیل القدر ، و اگر چه علماء رجال اشاره بجلالات او نکرده اند ؛ لکن کافی است در مدح او روایتی که شیخ کشی نقل کرده در حال ثقة جلیل القدر ( صفوان بن یحیی ) که : چون صفوان در سنه ۲۱۰ در مدینه از دنیا رحلت کرد ، حضرت امام محمد تقی (ع) کفن و حنوط برای او فرستادند ، و امر کردند اسمعیل ابن موسی را که بر او نماز گذارد . و استاد اکبر ( آقای بهبهانی ره ) در « تعلیقه » فرموده که : کثرت تصانیف اسمعیل اشاره میکند بمدح او . و شاید مراد آن مرحوم از کثرت تصانیف او کتاب « جعفریات » باشد که مشتمل است بر حمله از کتب فقهیه و جمیع احادیث آن الاقلیلی یک سند است ، که تمام را از پدران بزرگواران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است . و شیخ مرحوم ؛ محدث بوری طالب ثراه ، در « خاتمه مستدرک » اشاره بآن فرموده . و آن کتاب در نهایت اعتبار است و تمام آن در « مستدرک وسائل » درج شده و این اسمعیل ساکن در مصر بوده و اولادش در آنجا بودند (۰) و پسرش أبو الحسن موسی از علماء مؤلفین است . و محمد بن محمد بن أشعث کوفی در مصر کتاب « جعفریات » را از او از اسمعیل پدرش روایت میکند . و پسر موسی ، علی بن موسی بن اسمعیل همانست که در آیام مهتدی ، عبدالله بن عزیز عامل طاهر او را با محمد بن حسین بن محمد بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ایطالب (ع) بسامرا حمل کرد و در آنجا حبوسشان نمودند ، و بودند تا هر دو در حبس بمردند . و اسمعیل بن موسی (ع) را پسری دیگر است محمد نام که طول عمر

(۰) ابن شهر آشوب در « معالم العلماء : ۶ » گوید : اسمعیل بن موسی بن جعفر الصادق (ع) ،

سكن مصر و ولده بها ... الخ .

داشته بعدیکه در « غیبت » شیخ طوسی در وصف او فرموده : وکان أسن شیخ من ولد رسول الله صلی الله علیه و آله . و هم فرموده که : او ملاقات کرده امام زمان علیه السلام را در مابین مسجدین : « من » . \* برای اطلاع از کلمات ارباب رجال درباره آثار اسمعیل بکتاب « تنقیح المقال » علامه ممقانی ح ۱ : ۱۴۵ و بمقدمه کتاب « الجعفریات أوالاشعثیات » طبع سنگی طهران ۱۳۷۰ رجوع شود .

مدفن اسمعیل بن موسی (ع) : چنانکه از دمعالم العلماء و غیره مستفاد میشود اسمعیل مقیم مصر بوده ، لکن حمدالله مستوفی (متوفی ۷۵۰) مدفن او را در مابین (از نواحی شیراز) نشان داده ، گوید : هاین : شهر کی است در میان کوهستان ، بر راه کوشک زرد ، و هوایش معتدل و سردی مایل است . آب روان دارد و حاصلش غله و میوه ، و مردم آنجا بیشتر دزد باشند ، و آنجا مزار شیخ گل اندام است . و دریای گریوه هاین (۰) مزار امامزاده اسمعیل بن موسی کاظم است و آن شهر ک قسبة عمل را مبرداست : « نزهة القلوب » : مقالة ثالثة ، طبع لیدن ۱۳۳۱ : ۶۳ - ط بمبئی ۱۳۱۱ : ۱۷۵ . \* صاحب « نعمة العالم فی شرح خطبة المعالم » : ۳۲ در یکجا مدفن اسمعیل را مصر نشان داده ، گوید : وأما اسمعیل بن موسی الودی هو صاحب الجعفریات فقبیره فی مصر وکان ساکناً به وولد ههناک ... الخ . و ظاهر آنکه کلام ابن شهر آشوب چنین فهمیده که قروی نیز در مصر بوده است ، لکن چنین مطلبی از عبارت ابن شهر آشوب مستفاد نمیشود و در کتاب دیگری هم بنظر نگارنده نرسیده که قبر اسمعیل را در مصر ذکر کرده باشد . صاحب « تحفه » در جای دیگر از همان صفحه قبر نامبرده را در فیروز کوه نشان داده ، فرماید : وفي القرية المعروفة بفيروزكوه مزار ينسب الي اسمعیل بن الامام موسی علیه السلام أيضاً .

(۱۴) والمقب من اسمعیل بن موسی الکاظم (ع) و هم قلیلون : من موسی بن اسمعیل و حده . « عمده » . \* در اینجکه اسمعیل فرزندی بنام موسی داشته شبهتی نیست ، ولی « صحاح » برای این موسی بن اسمعیل فرزندی ذکر کرده که او هم بنام موسی است و در کتب دیگر بنظر نرسید : وأما موسی بن اسمعیل بن الکاظم فان المقب فيه من ولده موسی . و منهم نقباء دولة بنی حمدان .

(۰) گریوه بمعنی تل و پشته است . نسخه « نزهة القلوب » چاپ بمبئی ، اشتهاً هاین را یکجا نائین نوشته و در جای دیگر هاین و هر دو غلط است . شرحی در وصف حمدالله مستوفی و « نزهة القلوب » سرایا غلط بمبئی در کتاب « زندگانی آیه اث چهار سوتی » ۱۲۶ ، مذکور است . « راجعه شود .

ولهم أفخاذ بطبرستان ومصر والشام، وقيل إن لهم بقية ببلخ : «صحا» . ورجوع به ص ۱۷۵ شود.  
 (۱۳) يعرف بابن كلثم . ويقال لولده الكلثميون، وهم بمصر . منهم : بنو السمار وبنو -  
 أبي العساف وبنو نسيب الدولة وبنو الوراق (در اینجا «عمد» چنین اضافه کرده است : وهم بمصر  
 والشام الى الان . لكن بقية مطلب در «عمد» مذکور نیست و بهمین جا خاتمه داده است . )  
 منهم : بيت معروف ، يقال لهم : بنو كلثم، وهم بنو أبي جعفر محمد المنتسب بكلثم بن جعفر  
 ابن موسى المحدث . واتصال هذا النسب من هذا الوجه محال . فان علي بن موسى المحدث  
 هو المعروف بابن المعتز، وأمه أسترته ، ومات في الحبس بسر من رأى ، ولم يكن له ولد  
 ذكر ، وان كان فلم يذكر له عقب ، ولم أرفق جميع الكتب له ولد ذكر ، غير أن أبا عبد الله  
 المعافى (الطاعى : كشص) ذكر في مشجرة له : عيسى بن علي ، بلا تعريف موضع ولا أم ولا كنية  
 الخ : «كشاكشص» . \* و ولد جعفر بالمغرب ، وهم في صح : «صحا» . \* وقد ذكرنا  
 في كتابنا «أخبار الزمان» سائر أخبار من ظهر من آل أبي طالب ومن مات منهم في الحبس وبالسهم  
 وغير ذلك من أنواع القتل، منهم : ... (چند نفر را نام برده ، تا اینکه گوید) : وجعفر بن  
 اسمعيل بن جعفر . قتله ابن الاغلب بأرض المغرب : «مر ۲ : ۳۰۶» در ذکر خلافت معتز . \*  
 اعتماد السلطنة در «خيرات حسان ۳ : ۴۵» از «خطط مغربي» نقل کرده که : سيده كلثوم  
 دختر قاسم بن محمد بن امام جعفر صادق عليه السلام در مقابر قریش مصر مدفونست ، و گوید :  
 جعفر بن موسى بن اسمعيل بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق عليهما السلام از بطن مشار اليها  
 بوجود آمده . \* «تحفة الاحباب وبقية الطلاب : ۲۲۴ ط مصر» نیز دیده شود . \* اولاد جعفر  
 تا زمان مؤلف «عمد» يعنى قرن نهم در مصر و شام بوده اند ، بطوریکه از عبارات منقول در  
 بالا مستفاد میشود .

(۱۴) أبو الفضل الهاشمي ، نقيب الاشراف بمصر . روى وحدث عنه السلفي . ولد سنة  
 أربعة مائة وأربع وثلثين ، وتوفي سنة خمسة مائة وتسع وعشرين : «كشص» . \* این رشته (از  
 ابراهيم تاحسين) فقط در «كشص» موجود است و شاید از الحاقات سيد محمد مرتضى زيبدي باشد .  
 (۱۵) بالمدينة . أمه وأم أخيه اسمعيل : فاطمة بنت الحسن بن محمد بن عبدالله بن  
 بشر : «كشاكشص» .

(۱۶) و ولد اسمعيل بن موسى الكاظم (ع) وهو لام ولد : جماعة ذكوراً وأنثاء ، فمن  
 ولده : أبو جعفر محمد نقيب الموصل أيام ناصر الدولة بن حمدان الرازي ، الملقب اسفيد باج ،



ابن موسی بن محمد الأصغر بن اسمعیل بن الکاظم (ع) . مات النقیب عن أولاد کور : « مجد » .  
( ۱۷ ) حسین بن موسی بن اسمعیل را « کشا » و غیره گویند که در دمشق بوده است .

( ۱۸ ) و محمد بن الحسین بن محمد بن عبدالرحمن بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب . حمله عبدالله بن عریز عامل طاهر الی سرمن رأی . و حمل معه علی ابن موسی بن اسمعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب فحبسا جميعاً حتی ماتا فی الحبس : « هنا : ۴۴۶ » عند ذکر آیام المهتدی و من خرج فی آیامه . « و حمل فی آیام المعتز من الری علی بن موسی بن اسمعیل بن موسی بن جعفر بن محمد » و مات فی حبسه : « هر : ۴۰۶ » . « در « قل » علی بن موسی بن اسمعیل را جزو ساداتیکه بآذربایجان وارد شده اند نامبرده است .

( ۱۹ ) و ولد أحمد من ولده محمد وفيه القب الطیب : « صحا » .

( ۲۰ ) ولد جعفر بالمغرب وهم فی صح : « صحا » .

( ۲۱ ) نام این شخص در ضمن حدیثی آمده است ؛ باینوصف : علی بن محمد عن محمد ابن اسمعیل بن موسی بن جعفر ؛ و کان أسن شیخ من ولد رسول الله بالعراق . فقال : رأیته بین المسجدین وهو غلام (ع) : « أصول الکافی . باب تسمیة من رآه علیه السلام الحدیث الثانی » توضیح ( ۱۱ ) نیز دیده شود .

( ۲۲ ) نام این شخص ( علی بن اسمعیل ) فقط در « کشا و کشص » دیده میشود و « کشا » این توضیح را پهلوی نامش نگاشته است : المحدث العالم بمصر . أمه کلثم بنت علی العریضی ، وأمها : فاطمة بنت محمد الرقط وله أربعة من المقتیین .

( ۲۳ ) در کتب موجوده نسب فرزندی بنام قاسم برای اسمعیل بن موسی الکاظم (ع) بنظر نرسید . ولکن در « سج » زنجیره نسب شخصی را بنام سید ملک باو متصل کرده است .

( ۲۴ ) درباره این سید ملک غیر از نام ونسی که « سج » برایش آورده اطلاعی نداریم .

توضیحات راجع بامامزاده ( اسحق ) ابن موسی بن جعفر

علیهما السلام و اولادش ( ص ۱۵ ) از شماره ۴۵ تا ۴۶

( ۲۵ ) در « مجد » و « عمد » و غیرهما او را أعیر وصف کرده اند ولیکن در « کشا »

گوید : ( یلقب بالأمین ) « و اسحق بن موسی الکاظم (ع) ملقب بأمین است ، و در سنه ۲۴۰ در مدینه وفات کرد ، و رقیه دختر او عمرش طولانی گشت تا در سنه ۳۱۶ وفات کرد و در بغداد

بخاک رفت : « من » . گویا همین اسحق است که شیخ طوسی در « کتاب الرجال » عنوانش نموده و گوید از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بود . « تنقیح المقال ۱ : ۱۲۲ » دیده شود . مدفن اسحق بن موسی (ع) را حمدالله مستوفی در سازه نشان داده ، ضمن شرحی که راجع به جغرافیای آنجا نوشته گوید : « و از مرار اکبر و اولیا تربت شیخ عثمان سارحی ، و بر ظاهر آن بجانب شمال مشهد ( . ) سیدی اسحق بن امام موسی الکاظم ( رضی الله عنهما ) است : « نزهة الدلوب ط لیدن : ۶۳ - ط بیسی : ۱۴۸ » .

صاحب « مناهج » ۴۳۲ : در وقایع ایام معتبر عباسی ( ۲۸۲ - ۳۲۰ ) گوید : « فممن قتل فیها : اسحق بن العباس بن اسحق ، و هو الذی یقال له المهلوس ، ابن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب . قتله الأرمین بمیدینة أرمینیه ، یقال لها دبیل . حدثنی بذات الحسین بن محمد القطرلی . « ظاهراً ( ابراهیم ) در ( ابن ابراهیم ابن موسی .. ) از سهو نساج زیاد شده ، زیرا ابراهیم بن موسی (ع) فرزندی بنام اسحق نداشته است . « مطلب دیگر : از عبارت فوق مستفاد میشود که مهملوس لقب اسحق بن موسی (ع) است در صورتیکه از « عمد » و سایر کتب نسب فهمیده میشود که آن لف اسحق بن عباس بن اسحق بن موسی (ع) است ، یعنی همین شخصیکه ابوالفرج خیر شهادتش را نگذاشته .

( ۴۶ ) أمه : فاطمة بنت محمد الدباج . قبل أعقب . قاله النعمانی وأبوالمناکم : « کشف » . نام این موسی و شرح بالا فقط در « کشف » آمده . ولی در « کفا » همین نام و همین شرح در ذیل عباس بن موسی بن جعفر علیهما السلام دیده میشود که عیاً در توضیح ( ۹۴ ) نقل شده و همان صحیح است . چون علاوه بر اینکه « مضمون شرح فوق را « عمد » در باره موسی ابن عباس بن موسی بن جعفر علیهما السلام آورده ؛ برای عباس بن اسحق بن موسی الکاظم علیه السلام در سایر کتب نسب فرزندی بنام موسی دیده نشد .

( ۴۷ ) فمن ولده الشیخ المعمر الزاهد أبوطالب محمد ، یعمل الحدید زهداً ، و کان معدلاً من ذوی الأقدار ببغداد مات بعد أن عمی . وله بقية ویقال لهم بنوالمهلوس : « مجدد » . از این عبارت فهمیده میشود که شیخ معمر زاهد معدل حداد نامش محمد و کنیتش ابوطالب است . ولیکن از کتب دیگر غیر از این مستفاد میشود ، چنانکه در « عمد » از صاحب « مجدد » چنین نقل میکند : « له عقب کانوا ببغداد . منهم : أبوطالب محمد ابن الزاهد المعدل الحداد ؛

و کان يعمل الحديد . و هو ابن علی بن اسحق المهلوس مات بعد أن عمی و له ببغداد بقية  
 يقال لهم بنو المهلوس . \* شاید در این عبارت بعد از ( أبوطالب محمد ) کلمه ( ابن ) زائد و سهو  
 کاتب باشد عبارت فوق را از « عن » نقل کردیم و لکن در « عن » و « عم » و نسخه خطی  
 چنین است : ( أبوطالب بن محمد بن الزاهد . ) که يك ابن بعد از أبوطالب و دیگری بعد  
 از محمد دیده میشود و در « کنا و کنس » أبوطالب محمد بن علی بن اسحق بن العباس  
 ابن اسحق را ثبت کرده و در ذیل اسم علی بن اسحق این توضیح را اضافه نموده است : الزاهد  
 المعدل الجراد . کان يعمل الجريد زهداً . مات بعد أن عمی . و له ببغداد بقية و بالجزيرة و  
 أردیل . يقال لهم بنو المهلوس . قاله العمري . \* لکن اطمینان بصحت نسخه « کنا و کنس »  
 نیست و شاید این توضیح را مؤلف آن در زیر اسم أبوطالب محمد نوشته بوده و کاتب جا بجا  
 کرده است ، اگرچه این احتمال هم هست که نسخه « مجد » سقطی داشته باشد و زاهد معدل  
 علی بن اسحق باشد . « من » نیز اوصاف مذکوره را برای أبوطالب محمد نوشته است . و العلم  
 عند الله . سید محمد مرتضی زبیدی در هامش « کنس » زیر اسم أبوطالب محمد چنین نوشته  
 است : کان محمد أبوطالب هذا أحد الزهاد . و کان القادر بالله العباسی یعظمه لعن طریقه .  
 حکمی عن الشیلی و مات سنة ۳۹۹ « کذا فی ذیل التاریخ » . کتبہ محمد مرتضی الحسینی . \*  
 توضیح (۳۰) نیز دیده شود .

( ۴۸ ) در « بلخ » اراعماء عباس بن اسحق بن موسی الکامل (ع) فقط همین یکرشته ، یعنی  
 ( أبوطالب بن محمد بن عبد الواحد بن علی بن اسحق بن عباس بن اسحق بن موسی بن  
 جعفر « ع » ) مذکور است .

( ۴۹ ) النقیب ببغداد . عقبه بالجزيرة . و جدّه المدفون بسوسی . و عقبه قليل . قال ابن  
 طباطبا : « من موسی ، له عقب : « کنس » .

( ۴۰ ) سلفه ، النقیب ببغداد ، وانقرض و قيل : محمد أبوطالب أخو جعفر هذا . والله  
 أعلم : « کنا » .

( ۴۱ ) ولده ببلخ : « عمد » « کنا کنس » .

( ۴۲ ) له ثلاثة عشر ابناً ، لهم أولیعضهم عقب ببلخ : « کنا کنس » .

( ۴۳ ) له ابنان بمادرکش : « کنا کنس » .

( ۴۴ ) قال العمري : بنوه منتشرون بالبصرة و المدينة و الأهواز و مرو و نيسابور



و شیراز : « عمد » « کشاکش » . \* « کش » پهلوی اسم حسین نوشته است : صواری . شاید تصحیف شده صورانی باشد .

( ۴۵ ) أبو الصورانی ، وقيل اسمه الحسين ، وله أولاد . قبره بشيراز ، باب اصطخر ، يزار . قاله ابن طباطبا والعمری : « کشاکش » .

( ۴۶ ) و منهم : محمد الصورانی ، المعروف بـ « سبة » . قتل بشيراز ، وقبره بها ؛ ابن الحسين ابن الحسين أيضاً ابن اسحق بن موسی (ع) و أعقب جماعة ، يقال لهم بنو الوارث . منهم : رجل ولی الفضاء بشيراز : « مجد » . \* نام پدر محمد صورانی را « کشاکش » حسن بن حسین ضبط کرده و چنانکه در ( توضیح ۳۵ ) دیده میشود اشاره بضبط « مجد » نیز نموده که حسین بن حسن میباشد نسب محمد بن حسن بن اسحق بن محمد بن حسن بن حسین بن اسحق بن موسی (ع) را بنحویکه در ( ص ۱۵ ) دیده میشود « بلح » ضبط کرده و هیچ توضیحی در ذیل نامها نداده و ما عیناً از آنجا نقل نمودیم .

باید دانست که این شخص ( محمد بن حسن بن اسحق ) همان شریف علوی شاگرد و راوی از شیخ صدوق ( متوفی ۳۸۱ ) است که « من لا یحضره الفقیه » ( ۱ ) را بنخواستش او نگاشته و باین نام نهاده و سپس از اول تا آخر کتاب را برایش تدریس کرده و اجازه داده است که شریف آنرا از مؤلف روایت کند . صدوق نامبرده ، در باب ۶۰ کتاب دیگرش « اکمال الدین و اتمام النعمة : ۳۰۰ » حدیثی راجع به عمر مغربی از ابو محمد علوی ( یکی از مشایخ اجازه صدوق ) نقل کرده و سپس آنرا بوسیله شریف علوی تأیید و تصحیح نموده و عین عبارتش اینست : و آخرنی . أبو محمد الحسن بن محمد بن یحیی بن الحسن بن جعفر بن عبدالله بن الحسن بن علی ابن الحسين بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ، فیما أجازہ لی مما صح عندی من حدیثه . و صح عندی هذا الحدیث بروایة الشریف ابی عبدالله محمد بن الحسن بن اسحق بن الحسن بن الحسين بن اسحق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ، عه ، أنه قال : حججت فی سنة ثلاث عشر وثلثمائة .. الخ ( ۲ ) .

( ۱ ) این کتاب یکبار سال ۱۳۰۱ در لکهنو و بار دیگر سال ۱۳۲۴ در طهران چاپ شده است .

( ۲ ) عبارت عیناً از « اکمال الدین » چاپ سنگی طهران در ۱۳۰۱ ، نقل شد . این

کتاب را بار دیگر هوار E. Moller خاور شناس آلمانی در هایدلبرگ چاپ کرده و اخیراً نیز قسمتی از آن در سوریه بطبع رسیده است . مع الأسف ؛ همچنانکه نسخ « من لا یحضره الفقیه » -

شریف ابوعبدالله علوی با اینکه در اصول رجاییه یاد نشده و مدح و ذمی درباره او بنظر نرسیده است، لکن همچنانکه در «تنقیح المقال ۳: ۱۰۰» فرموده؛ همین روایت صدوق و تصحیح حدیثش در توثیق او کافیست. نظر به حدیث مذکور در «اکمال الدین» محدث نوری در «مستدرک الوسائل ۳: ۷۱۶» شریف نامبرده را از مشایخ روایت صدوق بشمار آورده و اشتهاً نام و نسبش را چنین یاد کرده است: محمد بن الحسن بن اسحق بن الحسن بن اسحق ابن ابی طالب  $\frac{1}{2}$  شك نیست که مرادش همین شریف علوی است، لکن علاوه بر اینکه نسبش را بفلط ضبط کرده (۰) بی اندیشه او را جزو مشایخ صدوق آورده؛ زیرا تا آنجا که نگارنده در آثار شیخ صدوق تفحص نمود غیر از یث مورد مذکور که قصه معمر مغربی را از قول او و دیگری نقل کرده (۰۰) در حای دیگر از کتبش حدیثی از او روایت ننموده، بلکه شریف مذکور همان شخصی است که چنانکه گفتیم، صدوق «من لایحضره الفقیه» را برایش تألیف کرده و خود در مقدمه آن فرماید که تمام آن کتاب عین فتاوی او است و برای عمل شریف مذکور برشته تحریر در آورده، و نیز تصریح نموده باینکه شریف آثار او را استنساخ نمیکرده و نزدش میخوانده و سپس اجاره روایت آنها را میگرفته است چون مقدمه «من لایحضره الفقیه» شرحی در تعریف شریف ابوعبدالله معروف بنعمه و همچنین ذکر نسب او دارد، عین عباراتش را نقل میکنیم: أما بعد، فانه لما ساقنى القضاء الى بلاد القربة وحصلنى القدر بها بأرض بلخ من قصة ایلاق (۰۰۰) وردها الشریف الدین أبو عبدالله المعروف بنعمه، و هو: محمد ابن الحسن بن اسحق بن الحسن بن الحسن بن اسحق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام. فدام بمجالسته سروری، و انشرح بمذاکرته - در نسب شریف علوی مغتلف است، نسخ «اکمال الدین» نیز اختلاف فاحش دارد. در بعضی از نسخ خطی چنین دیده شد: ... محمد بن الحسن بن اسحق بن الحسن بن موسی بن جعفر بن ... علامه مامقانی هم در «تنقیح المقال ۳: ۱۰۰» صورت نسب را بهین طور از «اکمال الدین» نقل کرده است.

- (۰) نوری خود در باب هفتم «نجم ثاقب: ۱۴۰» صورت نسب را از «اکمال الدین» چنین نقل کرده: ابوعبدالله محمد بن حسن بن اسحق بن حسن بن حسین بن اسحق بن موسی بن جعفر (۰۰) قطع نظر از اینکه بعضی در نسبت «اکمال الدین» هم به صدوق تردید کرده اند.
- (۰۰۰) مظاهراً ایلاق قُصه ایست از قصبهای بلخ، و محتملست که مراد این باشد که: بلخ از قصبهای ایلاقت، و ایلاق ترکستان باشد: «لوامع صاحبقرانی ۱: ۵۴».

صدری ، و عظم بمودته تشریف ؛ لأخلاق قد جمعها الى شرفه ، من ستر وصلاح و سکینة ووقار و دیانة و عفاف و تقوی و اخبات . فذاکرنی بکتاب صنفه محمد بن زکریا المتطبیب الرازی و ترجمه بکتاب « من لا یحضره الفقیه » و ذکر أنه شاف فی معناه ، و سألنی أن أصنف له کتاباً فی الفقه و الحلال و الحرام و الشرایع و الأحکام ، موثقاً علی جمیع ما صفت فی معناه ، و أترجمه بکتاب « من لا یحضره الفقیه » لیكون الیه مرجعه و علیه معتمده و به أخذہ ، و یشارك فی أجره من ینظر فیہ و ینسخه و یعمل بمودعه . هذا مع نسخه لأکثر ما صحت من مصنفاتی و سماعه لها و روايتها عنی ووقوفه علی جملتها ، و هی : مائتا کتاب و خمسة و أربعون کتاباً . فأجبتہ أدام الله توفیقه الی دلث ؛ لأنی وجدته أهلاً له ، و صفت له هذا الکتاب بعذب الأسانید ؛ لئلا یکثر طرقه . ولم أقصد فیہ قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما روه ، بل قصدت الی ایراد ما أفتی به و أحکم بصحته و أعتقد فیہ أنه حجة فیما بینی و بین ربی ، تقدس ذکره و تعالت قدرته

این عبارات عین متن « لوامع صاحبقرانی ۱ : ۵۴ بعد » است (۰) . چون نسخ « من لا یحضره الفقیه » که بنظر علامه مجلسی رسیده نسب شریف شریف علوی را مختلف ضبط کرده بوده اند ، لذا عبارت متعلق بنام و نسب او را چنین ترجمه فرموده است : یعنی که من داخل بلخ شدم ، و وارد بلخ شد ؛ یا شده بود پیش از من سید متدین أبو عبد الله که مشهور بود بنعمه ، و اسم او : محمد پسر حسن بود ؛ و در بعضی از نسخ : حسین ، پسر اسحق ، پسر حسن ، و در بعضی از نسخ : حسین ، پسر حسین ، پسر اسحق ، پسر امام أبو الحسن موسی بن جعفر ، که پنج پشت بحضرت میرساند : « لوامع صاحبقرانی ۱ : ۵۵ » .

این اختلافی نسخ « فقیه » و « اکمال » در نسب شریف نامرده ، که مع الأسف از مسامحه کاتبان و مستنسخان رویداده در نسخ قبل از زمان مجلسی و هم در نسخ بعد از او دیده میشود . بهترین و صحیحترین نسخه که تاکنون بنظر نگارنده رسیده و در ۹۸۰ و ۹۸۱ نوشته شده (۰۰)

(۰) این کتاب شرح فادسی « من لا یحضره الفقیه » است که علامه کبیر مولی محمد تقی مجلسی اول ( منوی ۱۰۷۰ ) اعلی الله مقامه نگاشته و مع الأسف تا تمام ماسه است . « قد ر موحود آن ( تا آخر کتاب حج ) در دو جلد بزرگ سال ۱۳۳۱ در طهران چاپ شده . آسرحوم شرح دیگری هم بزمان عربی مرقوم داشته که بطبع نرسیده اما نسخ آن یافت میشود .

(۰۰) این نسخه نفیسه متبرکه که از بقایای آثار خانوادگی و در دست آیه الله « صاحب روضات الجنات » بوده است ، کتابت جزء اول آن بخط ناصرالدین بن علی بن الشیخ تقی الدین البیاضی -



صورت نسب را چنین آورده است : محمد بن الحسن بن اسحق بن الحسین بن الحسین بن اسحق بن موسی بن جعفر ... الخ . \* فعلايش ازاين تحقيق در مطالب بالا هيسر نيست ، لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً .

ناگفته نماند : پس از اینکه شيخ صدوق ؛ رضوان الله عليه ، از تأليف « من لا يحضره الفقيه » فارغ شده ( ياندر يجا در حين تأليف ) شريف أبو عبد الله نعمه آنرا در حضور مؤلف استماع کرده و صدوق اين تصديق و اجازه را در آخر کتاب برايش نگاشته که عبارت آنرا از آخر مشيخة نسخة موصوفه نقل ميکنيم : يقول محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي ؛ مصنف هذا الكتاب : قد سمع السيد الشريف الفاضل أبو عبد الله محمد بن الحسن العلوي الموسوي المدني المعروف بنعمة ؛ أدام الله توفيقه و تأييده و تسديده ، هذا الكتاب من أوله الى آخره بقرآءة تلي عليه و روايته له عن مشايخي المذكورين ، و ذلك بأرض بلخ من ناحية ايلاق . و كتبت بخطي ، حامداً لله و شاكراً ، و علي محمد و آله مصلياً ؛ و ذلك في ذي القعدة من سنة اثنتين و سبعين و ثلثمائة . \* از تاريخ اين اجازه توان فهميد كه تأليف « فقيه » در سنة ۳۷۰ و يا اندكي پيش و پس بوده است .

( ۴۷ ) السيد الأجل العالم ، نقيب النقباء ، ذوالمجددين ، أبو القاسم الموسوي ؛ صاحب الفضل و العلم و النعم الكثيرة . و كان السلطان ملكشاه عزم على أن يسامعه بالخلافة . وله قصص ، أورد بعضها في كتاب « السادة المراءاة » أي ذكر ، و لا عقب له من الذكور : « كشا » . \* شايد « السادة المراءاة » غلط ، و صحيح « السادة المراءزة » باشد . \* « لبأ » در طي ذكر نقباء بلاد ، اين شرح را مينويسد : نقيب كورة مرو : كان في زمن الماضي نقيب النقباء بمرو السيد الأجل ذوالمجددين أبو القاسم علي بن موسى بن اسحق بن الحسين بن اسحق بن موسى الكاظم بن جعفر عليهما السلام . قال الشيخ علي بن الحسن في « دمية الفصر » : جمال العترة الموسوية

– بکشنه ۶ ج ۱ - ۹۸۰ در نجف اشرف پايان يافته ، و کتابت جره دوم بخط محمد بن زين الدين ابن محمد الشامي در ۳ شنبه ۴ ج ۱ - ۹۸۱ . اين نسخه چندين مرتبه بدست مبارك مرحوم شيخ حسن صاحب « معالم الدين » ( متوفى ۱۰۱۱ ) مرزنده شهيد ثاني در سال ۹۸۲ و بعد از آن بدقت تمام باينج نسخه مقابله و تصحيح شده و حواشي و تعليقات فراواني بخط آن مرحوم و حفيد فاضلش مرحوم شيخ علي صاحب « الدر المنثور » دارد و چندين اجازه و تصديق و فوائد بسيار ديگر بخط آنها و صاحب « روضات الجنات » نيز در اين نسخه موجود است .

الممکن منها فی الطريقة السویة قال : وقد سعدت بضيافته فی رمضان سنة سبع و أربعین و أربعمئة ... الخ : « لیا : ۱۸۵ » .

( ۴۸ ) هو جد ( أحد : کنص ) نقباء مرو و کان خلیفة أخیه علی نقابة الموسویة و المرادزة من ولده ، وفیهم عدد : « کنا » نظیر « کنص » .

( ۴۹ ) العبد الصالح القیب بمر و و أمه عباسیة : « کنا کنص » .

( ۴۰ ) السید الأجل علاء الدین أمه بنت أبی القاسم بن محمد الداعی بن علی بن أحمد ابن علی بن عبدالله بن الحسن بن علی بن العریضی . ولاء الإمام الناصر نقابة بلاد جرجان کلها ، و کتب له بذلك عهدہ . و أخوه أبوجعفر محمد . و لكل واحد منهما ابنان : « کنا » .

( ۴۱ ) نقیب مرو . کذا فی داعی الطرب و کان نسبه الی محمد بن علی بن اسحق ، فأصلحته : « کنص » .

( ۴۲ ) کان له عقب بحلب ، و ربما انقرضوا : « کنا کنص » .

( ۴۳ ) بالبصرة . قال ابن طباطبا : کان بمکة ، وله ولد بالبصرة ، يعرف بحیدرة ، و له أولاد : « کنا » .

( ۴۴ ) بنا بقول ابن طباطبا هر دو أولاد داشته اند . و قال ابن طباطبا : و فی موسی و القاسم : « عمد » .

( ۴۵ ) توضیح ( ۴۴ ) دیده شود .

( ۴۶ ) و نجم الناجم بالبصرة ، فخرج الیه علی بن زید ، و معه جماعة من الطالبین . منهم : ... و جعفر بن اسحق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی . قتله سعید الحاجب بالبصرة : « مقا : ۴۳۵ » عند ذکر أيام المهتدی و من خرج من الطالبین فی هذه الايام . و قتله سعد الحاجب ، قتل بالبصرة و دفن بها . کان يوم قتل ابن ثمان و ثلثین سنة : « لیا : ۱۳۰ » عند ذکر مقاتل آل أبی طالب .

« یاد داشت »

نسب سادات موسوی کهره و قنوجه و منکرس و جانس و ماول ضله الیه آباد و سادات ترمذ منتهی میشوند باسحق بن امام موسی کاظم (ع) : « ض ۴ : ۴۳۵ » .

توضیحات راجع بامامزاده (هرون) ابن موسی بن جعفر

تالیهما السلام و اولادش (ص ۱۶) از شماره ۴۷ تا ۶۸

(۴۷) مشجر اولاد و أعقاب هرون بن موسی (ع) بنحو مرقوم (در ص ۱۶) مأخوذ از «عمد» «کشا» «صحا» است، و چون عبارات «مجد» در نسخه موجوده بنحو دیگر است ناچار بنقل آن میپردازیم: فولد هرون بن موسی الکاظم (ع) ابن الصادق (ع)، وهو لأُم ولد: ثمانية؛ لم یعقب منهم غیر أحمد وحده. وهم: محمد و أحمد. زینب أم عبدالله و فاطمة أم جعفر و موسی. و خلف حملاً جاء بعده اثین فی بطن؛ ذکراً و أنثی. فالذکر سموه هرون باسم أیه؛ درج طفلاً. و البنت سمیت زینب الصغری. فأما محمد فدرج مشتداً و أما موسی فحلف علیاً. و انقض علی بعد ما أولد: «مجد».

قال الشيخ أبو نصر البخاری: هرون بن موسی (ع) فمن طعن فی نسب المنتسین الیه، و قالوا: ما عقب هرون، و هو لم ولد. و أعقب أحمد بن هرون من رجلین: محمد و موسی: «عمد». عبارات هر چهار نسخه موجود «عمد» بهمین نحو است که نقل شد. اما أم ولد. قال البخاری: طعن فی نسب المنتسین؛ و قال: ما أعقب، أو ما بقی له عقب. و قال العمری و ابن طباطبا و غیرهما: أعقب من أحمد. قال أبو نصر البخاری فی کتابه: ان هرون بن موسی ممن طعن فی نسب المنتسین الیه. ثم قل بعد فصل آخر: و لهرون: محمد بن هرون و ولد محمد بن هرون: موسی، لاشک و اما الشک فی محمد بن هرون، هل أعقب أم لا؟ غیر آنی أقول. أما نصر تفرد بالصمن فیهم، و بعد دلل اهماله ذکر أحمد بن هرون أيضاً، مما تفرد به ولم یوافقه أحد. قوله: اما الشک فی محمد بن هرون هل أعقب أم لا؟ هذا شیء ظاهر مکشوف معلوم عند أهل هذه الصناعة. أن محمد بن هرون لم یعقب، ولم یخلف أحد فی کونه دارحاً. و مطاعته فی هؤلاء الساء علی هذه الماعدة الداهية من ادعی القواعد و أوهن الشک. فان الهرونية ام یرعموا أن جدهم محمد بن هرون. بل جمیع أهل السب من المأخرین و المتقدمین من الساب المحتاطین؛ مثل: ابن خضاع و ابن طباطبا و أبی العائم و ابن العصب و صاحب المجدی و التمیمین و أبی حازم بن الدینوری و ابن أبی جعفر و غیرهم قد اجمعوا و اتفقوا علی صحة ولادة أحمد بن هرون و بقاء عقبه. الوجه الدی آوردت. و اما اهماله أحمد بن هرون فی داک الکتب: فلیس لأنه لم یلزم فی ذلك الكتاب ایراد جمیع اولاد من یدکره. بل ربما یدکر بعضاً و یهمل بعضاً. والله تعالی المسئول عن سب أهل بیت نبیه، لمظهرین،



و نفی نسب اولاده عنه . وعن الحاق الأجانب الكاذبين بالعترة الطاهرة الأكرمين ، وهو ولی العصمة والتوفیق : « كذا » . این عبارات بصورت ناقصی در « كشف » موجود است .

**مدفن امامزاده هرون** را در چند موضع نشان داده اند : ۱- در نزدیکی ساوه . در کتاب « هدیه اسمعیل » گوید : در ده کیلو متری شهرستان ساوه ، مزاری موجود است که بنام امامزاده سید هرون بن موسی الکاظم علیه السلام نامیده میشود ، و در آلسنه مردم نسلأ بعد نسل از زمان قدیم گفته میشود که این سید جلیل بعد از تفرقه سادات بوسیله سپاه عباسیان با جراحات زیادی در داخل زراعت قریه ورزنه بزمین افتاده و در حال ضعف و انما بوده است . (۰) در این حال شخص زارعی در حین سرکشی بزراعات خود آنجناب را دیده و با پرسش حال مجروح بمنزل خود رهسپار میگردد که غذا و دوائی برای پذیرائی و معالجه جراحاتش بیاورد ، و در بین راه بمال مأمون ملعون که آنحضرت را جستجو میکرده اند برخورد و برای گرفتن جایزه ، بجای اقدام باطعام و مداوا عده زیادی دشمن مسلح را بر سر آنحضرت میآورد که فوراً بقتلش مبادرت مینمایند ، و حالیه هم زائرین در موقع زیارت بر آبیار ورزنه لعنت میفرستند . باز معروف است که آبیار اهل قریه ورزنه با انگشت کوچک خود محل اختفاء سید هرون را بمال مأمون نشان داده و امامزاده هم او را نفرین کرده که خود و عقبایش تا قیام قیامت نشان دار باشند و علامتی شبیه بانگشت از پهلوی انگشتان دستها و پاهای او ظاهر شده و خانواده آن شخص بشش انگشتی معروف شده اند ، و الحال هم در آن حدود خانواده هستند که در دست ها و پاها ۲۴ انگشت دارند . از غرائب این است که خانواده های دیگر هم وقتی از آن نژاد دختر میگیرند و با بآنها دختر میدهند باز این اثر در اولاد آنان ظاهر میشود ، والله أعلم بحقایق الأمور : « هدیه اسمعیل » . قیام سادات علوی برای بدست آوردن خلافت : ۱۶۱ ، تألیف آقا میرزا علی اکبر تشید .

۴- در قریه تکیه طالقان . « نا : ۵۴ » گوید : در تواریخ عرب و بعضی کتب جغرافی نوشته اند : یکی از قرای طالقان وسطی قریه تکیه میباشد . سکنه آن ده خانوار است و در این قریه امامزاده را زیارت مینمایند که معروف بهرون بن موسی بن جعفر علیهم السلام است . صحن و گنبد و بقعه اینمکان شریف را با کچ بپندوده اند و از سنک و کچ بر آورده اند . . . . و در (۰) در نزدیکی این مرقد شریف حالیه نیه نام ورزنه موجود است که با حماری بعضی آثار

تاریخی از آن استخراج میکنند .

دالان چراغخانه يك در يك مصراعی نصب شده ، آن نیز منبت است و در بالای در اینستور بخط ثلث مسطور است : باب الزيارة المشتركة في أواسط دو القعدة سنة ثلث و خمسين و ثمانمأة ، عمل كاتب شاه سبزواری . در حاشیه و متن در دو مصراعی حرم نیز بخط ثلث تمام سورة مباركة انا فتحنا و صلوات بر چهارده معصوم صلوات الله عليهم مكتوب ، و در طرف پائین مصراع سمت دست راست ، این عبارات رقم شده است : گلین باغ .. ، در صدف انما ، و ثمرة شجرة هل أتى ، جلال الدين والدنيا ، امامزاده هرون بن سلطان الأتقيا ، امام الأوليا ، موسی الكاظم عليه السلام و در مصراع طرف دست چپ نیز در پائین در ، این کلمات مسطور است : المفتاح أبواب الخير و الاحسان ، بحر ظل عاطفت ، نور بن کیان شاه بن کیان شاه جهان صید کن . عمل استاد شمس الدین بن استاد محمد ، فی تاریخ شهر صفر احدى و ثمانین و تسعمائة ... الخ .

۴- در پنجه شاه ، نسخه از « أنیس المجهدين » نراقی را در « یعه ۲ : ۴۶۵ » چنین وصف میکند : و رأیت فی المشهد الرضوی عند المحدث الحاح الشيخ علی أكبر النهاوندی نسخة خط السيد حسين بن محمد مهدی الحسنی خادم (پنجه شاه) - مزار هرون بن موسی الكاظم عليه السلام - کتبها سنة ۱۲۰۵ هـ پنجه شاه طاهراً نام معلى نیست و شاید مراد یکی از دو موضع فوق‌الذکر باشد . والله العالم .

( ۴۸ ) الخطيب بالمدينة : « كشف » . فولد أحمد بن هرون بن موسی الكاظم (ع) ابن جعفر الصادق (ع) . و كان لأم ولد : ثلاثة عشر ولداً منهم ثلاث بنات . و هن : حسنة و رقية و أم عبدالله ، رزقا من أم ولد كانت له . و الرجال : اسمعيل و هرون و جعفر و الحسن و علی و الحسين و عبدالله و موسی و محمد و خلف حملاً ولد بعده سموه أحمد و لم يعقب من ولده غیر اثنين ، وهما : موسی و محمد . و الباقيون درجوا و انقرضوا : « مجد » .

( ۴۹ ) فاما موسی بن أحمد بن هرون بن الكاظم (ع) ، فولد الحسن القائد الجليل ، و ولد القائد يقال لهم : بنو الأظسية : « مجد » .

( ۵۰ ) و أبو هرون ( . ) ابن الكاظم (ع) ادعی . أبو القاسم المغمس صاحب مقالة العلاء المعروف بعلي بن أحمد الكوفي . فقال أنا : علي بن أحمد بن موسی بن أحمد بن هرون بن موسی الكاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب عليهم السلام . فکتبت من الموصل الى ( . ) چنین است در نسخه « مجد » و طاهراً باید ( والی هرون ) باشد . در « کشا » بعدی ( والی هرون ) چنین است . ( والی الخ ) و در « تمد » ایچین : ( والی الخ ) بنی والی الأظسية .

شیخی ابی عبدالله الحسین بن محمد بن القاسم بن طباطبا النسابة ببغداد ؛ استله عن أشياء فی النسب ؛ من جعلتها : نسب علی بن أحمد الكوفي . فجاء الجواب بخطه الذي لا شك فيه ( لا أشك فيه : عمد . كشاً ) : ان هذا الرجل كاذب مبطل ، وانه ادعا الى يوت عدة لم يثبت له نسب فی جميعها ، و ان قبره بالرى يزار على غير أصل صحيح : «مجد» «عمد» «كشاً» . علامه حلی در « خلاصة الأقوال فی احوال الرجال » در ترجمة أبو القاسم علی بن أحمد کوفی گوید : أقول : وهو المحمّد صاحب « البدع المحدثّة » . و ادعى أنه من بنی هرون بن الكاظم (ع) . و معنى التخصیص أن عند العلاء لعنهم الله . أن : سلمان الفارسی و المقداد و عمار و أبادر و عمرو بن أمية الضمری هم الموكلون بمصالح العالم . تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً . شیخ حسین بن عبد الوهاب که از علمای امامیه و معاصر سید مرتضی علم الهدی ( متوفای ۴۳۶ ) بوده ، کتابی تألیف کرده باسم « عیون المعجزات » که نسخه خطی آن موجود ، و عبارتست از تهیم کتاب « تثبیت المعجزات » تألیف أبو القاسم کوفی . و در کتاب عیون مذکور نسب أبو القاسم کوفی را چنین آورده است : السيد أبو القاسم علی بن أحمد بن موسی بن الامام محمد التقي الجواد (ع) . عبارت « عیون المعجزات » در این باره ، در مقدمه کتاب « الاستفانة فی مدع الثلاثة » أبو القاسم کوفی و بیعه ۳ ۳۴۶ ، و ضا : ۳۷۴ ، و خاتمه « مستدرک الوسائل : ۳۲۲ » موجود است . لکن برای أحمد بن موسی المرقع در هیچیک از کتب موجود نسب و غیره پسری بنام أبو القاسم علی دیده نشد ، بلکه فقط يك پسر بنام محمد الأعرح برای أحمد مذکور نت کرده اند . بهر حال ، شاید این نسب نیز یکی از ( میوتی ) باشد که أبو القاسم خود را بآنها منتسب کرده و این طباطبا در جواب نامه صاحب « مجد » آن تصریح نموده است . و الله العالم بحقیقة الحال . مع الأسف کتاب « البدر المشتم فی درية موسی المرقع » فعلا در دسترس نگارنده نبود که مورد استعاده واقع شود . أبو العباس نجاشی متوفی ۴۵۰ در کتاب الرجال ۱۸۸ ، گوید : علی بن أحمد أبو القاسم . کوفی . رجل من أهل كوفة . كان يقول : انه من آل أبي طالب . و علافی آخر أمره و فسد مذهبه . و صنف كتباً كثيرة ، أكثرها علی العباد . . ( سپس ۴۹ کتاب از تألیفات أبو القاسم را نام برده و گوید ) : هذه جملة الكتب التي أخرجها ابنه أبو محمد . توفي أبو القاسم بموضع يقال لها . كرمی ؛ من ناحية فسا ، و بین هذه الناحية و بین فسا خمسة فراسخ ، و بینها و بین شیراز نيف و عشرون فرسحاً . توفي فی حمادی الأولى سنة ۳۵۲ . و قبره بكرمی . بقرب النخان . و الحمام أول ما يدخل كرمی من ناحية





شیراز . و آخر ما صنف : « مناهج الاستدلال » . و هذا الرجل يدعى له الغلاة منازل عظيمة . و ذكر الشريف أبو محمد محمد بن محمد بن رحمه الله أنه رأى . « ابن الفضائری در « کتاب الرجال » گوید : علی بن أحمد . أبو القاسم الكوفي ، المدعى العلوية ، كذاب غال ، صاحب بدعة ومقالة رأيت له كتباً كثيرة لا يلتفت اليه . « مدفن أبو القاسم که نجاشی در تردیبکی شیراز شان داده ؛ چنانکه دیده شد « مجد » از این طباطبا نقل کرده که در ری زیارتگاهست و اصلی ندارد . پس صحیح همانست که نجاشی گفته است .

بالجملة ؛ این دانشمند گرانمایه مسکین بفساد مذهب متهم شده و قدماً عمداً غلو و تخمیس و بدعت باو نسبت داده و کذاب و ضعیفش شمرده اند ، در حالیکه نویسنده مقدمه « الاستغاثة » چاپی او را تبرئه کرده و بجلالت قدر و عظمت شأن و علم کثیر و فضل غزیرش ستوده و آنهمه اتهام را لاجانب غاصبین خلافت و أعداء آل محمد صلوات الله علیهم دانسته که مع الأسف بر رجالیون سلف هم امر مشتبه شده است . کتاب « الاستغاثة فی بدع الثلاثة » اخیراً چند مرتبه در نجف اشرف بطبع رسیده و حقاً از کتب بسیار نفیس و عظیم القدر و کثیر الفوائد میباشد . برای شرح حال أبو القاسم و تفصیل این اجمال بمقدمه « الاستغاثة » و « تنقیح المقال ۲ : ۲۶۴ » و « مستدرک الوسائل ۳ : ۳۲۲ » و « ضا : ۳۷۴ » و « الفهرسة : ۹۱ ط ۲ » تألیف شیخ طوسی و « الفهرسة : ۲۷۳ ط ۲ » تألیف ابن النديم ؛ مراجعه شود .

( ۵۱ ) و أما محمد بن أحمد بن هرون بن الكاظم (ع) ، فولده بالمدينة . أكثرهم اليوم انقرض . و كان منهم : محمد بن أحمد بن هرون بن الكاظم (ع) . فحدثني شيخ الشرف : أن أحمد هذا مضى الى . و له فيها عقب : « مجد » . « عبارت نسخه « مجد » مشعر باشتباه و سقطی است . « أبو جعفر النسابة المورخ العابد المالکی المذهب . سمع أبا القاسم النبوی : « كشف » .

( ۵۲ ) و كان اسمعيل بن محمد بن أحمد بن هرون بن الكاظم (ع) ببلخ . له بها ولد : « مجد » .

( ۵۳ ) توضیح ( ۵۱ ) دیده شود .

( ۵۴ ) آقای میرزا محمد باقر ( ساعدی خراسانی ) در نامه مورخ ۱۲ قع ۱۳۷۴ نوشته اند : نسب نامه خاندان مرحوم شاه حیدری که از خاندانهای معروف مشهدند و رئیس آنها قریب ده سال است وفات یافته و به ( آقای شاه ) شهرت داشته و اهمیت خاصی را حائز

بوده ، بشرح زیر از سنک قمرش که صحت آن محرز است عرض میکنم ... \* سپس سلسله نسب را بنحو مرقوم در ( ص ۱۶ ) نقل کرده اند . توضیحاً ، در کتب موجوده نسب برای محمد ابن احمد بن هرون بن موسی (ع) فرزندى نام علی دیده نشد .

( ۵۵ ) وقال أيضاً ( یعنی شیخ الشرف ) : مضى الحسين بن محمد بن أحمد بن هرون الى الری ، وله فيها عقب : « مجد » .

( ۵۶ ) الدقاق : « کشا » . \* الوراق : « کشص » . \* ولده بنیشابور و شیراز : « لباء » . ( ۵۷ ) وکان منهم ( یعنی من عقب الحسین بن محمد بن أحمد ) بنیشابور : الشریف الفاضل صاحب مجلس ( کذا ) أبو الحسن ( أبو الحسن : عمد . کشا . کشص ) علی بن جعفر ابن محمد بن ( أحمد ط ) بن هرون بن الکاظم (ع) : « مجد » .

( ۵۸ ) وکان منهم بیخارا ؛ فی قول شیخ الشرف : أبو عبدالله أحد أصحاب الأحوال الحسنة ( أحد أصحاب الأموال : کشص ) ابن محمد الناهکی ابن جعفر بن محمد بن أحمد بن هرون ابن الکاظم (ع) : « مجد » . \* قال شیخ الشرف : و مضى هرون بن محمد بن جعفر الى اليمن ، وله ولد هناك : « عمد » ، « کشا کشص » . \* گویا عبارت شیخ الشرف را هر دو از « مجد » نقل کرده اند ، و در نسخه موجوده « مجد » چنین است . قال شیخنا : و مضى هرون ابن محمد بن أحمد بن هرون الى اليمن ، وله ولد هناك .

( ۵۹ ) السيد عماد الدين السابة کان بنیشابور ، و يعرف بأبي جعفر ، وله أولاد : « کشا » . \* أبو جعفر النسابة البارع ؛ و کان من غلاة الشيعة ثم تحول شافعيّاً ، و صحبه محمد بن يحيى الفقيه ، و سمع الكثير . أخذ عنه ابن السمعاني ، و قتل بنیشابور فی شوال سنة تسع و أربعين و خمسمائة ، عن بضع وستين سنة . کذا فی التاريخ : « کشص » . \* عبارت منقول ظاهراً از حواشی سید مرتضی رسدی است . \* آقای نجفی ( تزیل قم ) در نامه مورخ ج ۱ - ۱۳۷۴ نسب سید ابو جعفر مذکور را بأبو عبد الله هرون بن محمد ( تزیل قم ) ابن أحمد الخطيب بن هرون بن موسی بن جعفر (ع) رسانده اند . گویا محمد و جعفر از اجداد او سهواً ساقط شده است . تاریخ قتل ابو جعفر را هم آقای نجفی در سال ۵۴۸ ذکر کرده اند ، والله العالم .

در « یعه ۱ : ۵۳۰ » فرماید : « أزهري الرياض الربعية » فی الأنساب . للسيد النسابة أبي جعفر محمد بن هرون الموسوي النيسابوري ، كما يظهر من كتابه « لباب الأنساب » الذي ألفه سنة ۵۵۸ ، فيكون تأليف الأزهري قبل التاريخ . \* در این موضع از « یعه » اشتباهی رخ داده

و مؤلف محترم آن در حرف لام و جاهای دیگر کتاب تدارك و تصحیح نموده اند . منشأ این اشتباه عبارتست که شخصی در ظهر نسخه « لباب الأنساب » (۰) نگاشته و بخطا آن کتاب را بسید ابوجعفر محمد بن هرون نسبت داده است . در صورتیکه هیچیک از کتابهای نامبرده تألیف سید ابوجعفر نبوده و بدون تردید از آثار علامه مورخ ابوالحسن علی بن زید یسقی معروف باین فندق (متوفی ۵۶۵) میباشد و مکرر در مکرر در کتاب دیگرش « تاریخ یسقی ط طهران ۱۳۱۷ ش » حواله بلباب الأنساب نموده ، لکن در فهرس مصنفات یسقی کتابی بنام « ازاهر الریاض الربیعة » دیده نمیشود ، شاید فهارس جامع نباشد ، والله العالم . بهرحال « لباب الأنساب » که تاریخ تألیف جلد اول آن ۵۵۸ است است تألیف سید ابوجعفر مذکور که در ۵۴۹ وفات کرده نتواند بود .

این نیز ناگفته نماند : از امامزاده های بنام اصفهان امامزاده هرون (معروف بهرون ولایت) است که مزارش در حوالی میدان کهنه شهر میباشد و « ض ۴ : ۴۰۵ » نسب او را چنین نوشته : هرون بن محمد بن زید بن حسن بن جعفر بن حضرت امام محمد تقی (ع) . و نیز گوید که آنجناب در زمان معتصم خلیفه عباسی (۱۷۸ - ۲۲۷) در اصفهان شهید شد ، لکن باید داشت که برای حضرت جواد (ع) فرزندی بنام جعفر ذکر نکرده اند . سید حسین بن سید مرتضی استرآبادی در کتاب « تاریخ سلطانی » که آقای سید مصلح الدین مهدوی در حاشیه « تذکرة القمور » از نسخه خطی آن نقل کرده اند ؛ نسب امامزاده هرون مذکور (هرون ولایت) را چنین یاد کرده است : هرون بن محمد بن أحمد بن جعفر بن هرون بن موسی بن جعفر علیهما السلام . شاید خواستش ابوعبدالله هرون صاحب الأحوال الحسنه است ، اما درجایی بطر نرسید که او در اصفهان مدفون باشد . والله العالم .

(۶۰) ابومحمد : « کنص » . له أعقاب ، وکان بالمدينة : « کنا کنص » .

(۶۱) قاضی المدينة و تقیها ، له عقب . قال العمري : رأیت بعضهم بمصر : « عمد »

« کشاء » . و قيل كان قاضی بالرملة ، وله أولاد : « کشاء » .

(۰) مقصود از این نسخه همان جلد اول کتابت که نادرشاه افشار بر آستانه مقدسه رضویه وقف نموده و اینک در کتابخانه مبارکه رضویه موجود است . نسخه دیگری از همان جلد در کتابخانه مدرسه سپهسالار حدید طهران موجود است که همان شرح را در پشت جلدش نقل کرده اند و ظاهراً از روی نسخه رضویه استنساخ شده است .



( ۶۳ ) هو اکثر اخوانه عقبا : « کشا » . \* وله ولد باصفهان و شیراز : « لبأ » .

( ۶۴ ) العابد الجندی وحده . له ذیل طویل بطوس و المشهد و بغداد : « کشا » . \* نام

این شخص در « مجده » « کشا » « ملتا » « حسن آمده » و در « عمده » « سج » « حسین » .

( ۶۴ ) و کان منهم بطوس : امیر کا ، هو . علی بن المعسن بن الحسن الجندی بن ...

الخ : « مجده » . \* قلت : و من ولد امیر کا هذا : علی ابی الحسن بن محمد أبو عبدالله بن

الرضا بن محمد بن حمزة بن میر کا الطوسی الأصل الحلبي المولد . عرف بأبی دفتر خوان :

« کشص » ، \* عبارت عیناً نقل شد و مغلوط و ناقصست و گویا از حواشی سید محمد

مرتضی زبیدی باشد .

( ۶۵ ) قاسم الأنوار ، سید معین الدین علی تبریزی ، از مشاهیر عرفا و صوفیه و از

ارادتمندان و مصاحبان شیخ صدر الدین موسی اردبیلی ( ۷۰۴ - ۷۹۴ ) فرزند شیخ صفی الدین

مشهور ( جد صفویه ) بوده ، و از جانب اولقب قاسم الأنوار یافت . بعد از او بصحبت شیخ

صدرالدین علی یمنی ( از اصحاب شیخ أوحید الدین کرمانی ) رسید . شرح حال قاسم در کتب

بسیاری دیده میشود ، از جمله : « نفعات الأنس جامی : ۵۳۵ » « ترجمه سلطان محمد فخری

هراتی از مجالس النفائس امیر علیشیر نوایی : ۶ » « ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی از مجالس النفائس :

۱۸۳ » « مجالس المؤمنین - مجلس ششم » « حبیب السیر ۳ : ۱۴۵ - رجال حبیب السیر : ۹۸ » « مجمع

الفصحا ۲ : ۲۷ » « قاموس الأعلام ۲ : ۵۷۱ و ۵۷۲ : ۳۵۳۲ » « تاریخ ادبیات ایران براون ۳ - از سعدی

تاجامی : ۵۳۴ » « دانشمندان آذربایجان : ۳۰۴ » « ریحانة الأدب ۱ : ۱۱۹ و ۳ : ۲۵۹ » .

ولادتش ( چنانکه در ترجمه « مجالس النفائس » و غیره است ) در سراب تبریز بوده ، و

بطوریکه دکتر ریو Rieu در « فهرست نسخ فارسی موزه بریتانیا : ۶۳۵ » گوید ؛ بسال

۷۵۷ واقع شده است .

وفاتش در لنکه خرچرده از قرای جام خراسان بسال ۸۳۷ ( چنانکه در « نفعات الأنس :

۵۳۷ » و حاشیه ترجمه « مجالس النفائس » حکیم شاه محمد : ۱۸۴ و « حبیب السیر ۳ : ۱۴۵ »

و « مجالس المؤمنین » و « فهرست ریو » و « تاریخ ادبیات ایران براون ۳ : ۳۷۱ و ۵۳۴ » است )

واقع شده ، یا بسال ۸۳۵ ( چنانکه در ترجمه « مجالس النفائس » فخری هراتی : ۶ و « تاریخ

ادبیات ایران ۳ : ۴۹۳ » است ) . ۸۳۸ نیز گفته اند .

مزار وی که بدستور امیر علیشیر بنا شده در قریه لنکه مذکور است .

و یو مطالب مهم احوال قاسم الأنوار را باین مضمون خلاصه کرده است : بسال ۷۵۷ هـ ۱۳۵۶ م در سراب تبریز بدنیا آمده و در علوم شرعی شاگردی شیخ صدرالدین اردبیلی نمود . بعد از او خدمت شیخ صدرالدین یمنی طلب علم و معرفت کرد . پس از مدتی که در گیلان اقامت داشت ، در عهد سلطنت تیمور و پسرش شاهرخ بخراسان رفت و در هرات ساکن شد . در هرات ترقیات شایانی نصیب او گردیده و شاکردان ییشمارى از اطراف بخندمش شتافتند و چنان نفوذ و عظمتی یافت که شاه وقت را تحت الشعاع قرارداد عبدالرزاق در « مطلع السعدین » آورده که چون بسال ۸۳۰ هـ شاهرخ در مسجد جامع هرات بنیست احمد لر مجروح شد ، بایسنفر بسید قاسم سوء ظن برده و حادثه را از جانب او دانست . باینجهت سید از هرات خارج و بسمرقند رفته در حمایت و عنایت الخ بیك قرار گرفت ، پس از مدتی باز بخراسان مراجعت کرد و در خرچرد که از محال جام است منزل کرد و همانجا بسال ۸۳۷ هـ - ۱۴۳۳ م درگذشت .

**آثار موجود قاسم الأنوار :** ۱- مثنوی « أنیس العاشقین » یا « رسالة الأمانة » ۲- « تذكرة الأولیا » یا « مقامات العارفين » ۳- « دیوان اشعار » ۴- مثنوی « أنیس العارفين » که شاید یکی از همان سه اثر مذکور باشد . بنا بنقل براون ، سید نام و نسب خود را در مقدمه منشور « أنیس العارفين » چنین مینویسد : علی بن نصیر بن هرون بن أبوالقاسم الحسینی التبریزی المعروف بقاسمی .

زنجیره نسب قاسمی را بطوریکه در ( ص ۱۶ ) دیده میشود « ملنا » ثبت کرده ، و نسخه « سج » باینصورت نگاشته که نا درستیهایی دارد : نسب شریف شاه قاسم أنوار : أبوالقاسم علی بن هرون بن أبوالقاسم بن محمود بن أحمد الکسکنی بن أحمد بن حسین بن موسی بن أحمد بن هرون بن امام موسی الکاظم علیه السلام . « سد » گوید : و نسب حضرت سید قاسم أنوار و سادات سراب تبریز محمد بن أحمد بن هرون بن امام موسی (ع) منتهی میشود .

« مجالس المؤمنین » گوید : نام اصلی او معین الدین علی بن نصیر بن هرون بن أبوالقاسم التبریزی است و بچند واسطه بامامزاده هرون بن امام موسی الکاظم علیه السلام میرسد .

**تخلص و نمونه از نظم او :** مقطع غزلی در مدح حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه :

قاسم مسکین تو ، برده و بردین تو      بنده تمکین تو ، شاه سلام عليك

**مقطع قطعه که بزبان ولایتی سروده :**

قاسمی از فراق و غم کم شد و بیخبر ز خود      کم شده فراق را از کرم تو و او جو

بنفشه گر بلطافت شه ریاحین است      به پیش سنبل زلف تو خوشه چین باشد

قصا شخصی است پنج انگشت دارد چو خواهد از کسی کامی بر آرد ،  
 دو بر چشمش نهد و آنکه دو برگوش یکی بر لب نهد یعنی که خاموش !

( ۶۶ ) و کان بطوس أولاد أبي الحسن الأحول علي بن محمد بن الحسن بن موسی بن محمد بن أحمد بن هرون بن موسی . وأولاد أبي الحسن الأحول الملقب بأميرة : أبو عبد الله محمد بن علي وأحمد بن محمد بن علي و أبوهاشم الرضا بن علي و أبو الحسن بن علي و هرون بن علي : « لب ۲۲۸ » .

( ۶۷ ) درج ولا عقب له : « کشاکش » . \* قلت : والذي صرح به نسابة المغرب : بقاء نسل محمد بن هرون هذا في عدوة الأندلس بالسفلية ، حين فر إليها مع ابن عمه محمد المنتصر بن جعفر بن المصدق . ولما عدت عنهم أخباره عدوه من المنقرضين . والعق بقاء سلسلة نسبه كما أشرنا . فافهم ذلك . كته محمد مرتضى : « هامش كنص » . \* رشته نسبی را « صح » منتهی کرده است باین محمد بن هرون . توضیح ( ۶۸ ) دیده شود .

( ۶۸ ) این رشته را از « صح » نقل کردیم ، و در ابتدای نسبشان گوید : نسب شریف میر بزرگ از طرف پدر . \* یش از این اطلاعی از افراد این رشته نداریم . و در زنجیره نسب سید محمد مشهور بآقای شاه که بعلی بن محمد بن أحمد بن هرون میرسد شخصی بنام سید حسین زنجیر بادکر شده و در این رشته هم نامی از سید حسین زنجیر دیده میشود . عبارت « صح » پس از آنکه عمود نسب را تا میر عماد میرساند چنین است : میر عماد میر بزرگ بن شاه بزرگ از طرف والده میر سید شتر قلندر بن سید حسین زنجیر بن .... الخ .

توضیحات راجع بامامزاده ( زید ) ابن موسی بن جعفر

علیهما السلام و اعتابش ( ص ۱۷ ) از شماره ۶۹ تا ۸۸

( ۶۹ ) هو لمولد ؛ وعقد له محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسن بن علی بن أبي طالب (ع) أيام أبي السرايا على الأهواز ، ولما دخل البصرة وغلب عليها أحرق دور بني العباس وأصرم النار في نخيلهم وجميع أسبائهم ؛ فقبل له : زید النار . وحاربه الحسن بن سهل فطفر به وأرسله إلى المأمون ، فأدخل عليه بمرور مقيداً ، فأرسله المأمون إلى أخيه علي الرضا (ع) و ذهب له حرمه فحلف علي الرضا (ع) أن لا يكلمه أبداً ، وأمر بإطلاقه . ثم ان المأمون سقاء السم فمات : « عمد » « کشاکش » . \*

و يظهر من بعض أهل السير ما ينافي ذلك ، حيث قال : لما ظهر أبي السرايا (كذا) بالكوفة



قدم علیه فلولاء علیها ، فلما کان من أمر أبی السرایا ما کان و تفرق أصحابه استتر زید هذا ، فطلبه الحسن بن سهل فدل علیه فحبسه ، فلم یزل فی الحبس ببغداد حتی ظهر ابراهیم المهدی المعروف بابن شکلة . فحضر أهل بغداد بالحسن فأخرجوا زیداً من حبسه ، فمضى الی المدینة فأحرق و قتل ودعی لیعة محمد بن جعفر بن محمد ، فبعث الیه المأمون فأسر وحمل الیه . فقال له : یا زید ! خرجت بالبصرة وترکت أن تبده بدور أعدائنا من أمیة وثقیف وغنی (۰) وباهلة وآل زید ، وقصدت دور بنی عمک ! فقال : وکان مزاحاً : أخطأت یا أمیر المؤمنین من کل جهة ؛ وان عدت للخروج بدئت بأعدائنا ؛ فضحك المأمون وبعثه الی أخیه الرضا (ع) و قال : قد وهبت لك جرمة فأحسن أدبه . فلما جاء وابه عنفه وخلق سبیله و حلف أن لا یكلمه أبداً ما عاش . و قد أورد الصدوق (ره) فی « العیون » أخباراً كثيرة تدل علی ذمه وسوء حاله ، لكن المفید (ره) لم یستثنه من قوله فیه : لكل واحد من ولد أبی الحسن (ع) فضل و منقبة مشهورة ، و كان الرضا (ع) المقدم علیهم فی الفضل . وعاش زید هذا الی آخر خلافة المتوکل ، و كان ینادم المنتصر . و كان فی لسانه فضل . قال الصدوق (ره) فی « العیون » : و كان زید بن موسی زیدياً و كان ینزل ببغداد علی نهر کرخایا ، و هو الی خرج بالكوفة أيام أبی السرایا فولوه علیها . قلت : أشار بقوله : فی لسانه فضل ، الی كونه مزاحاً بلسانه ، و مراده من كونه زیدياً أنه ینذهب مذهب الییدیة فی الخروج لأنه یعتقد امامة الخارج كما هو مذهبهم ، ولكن كفی بخروجه و قتله و حرقه مسقطاً له ، فضلاً عن منادمته للخلفاء و حضوره معهم فی مجالسهم المشهورة ، فلا اعتماد علی خبره . نعم ، قد أمرنا بعدم التعرض لذریتهم وعدم الانتقاص لأحد منهم . و ورد عنهم (ع) أنهم قالوا : اما أهل بیت لا یخرج أحدنا من الدنیا حتی یقر لكل ذی فضل بفضله : « تنقیح المقال فی أحوال الرجال ۱ : ۴۷۱ » .

وأما علی الخارصی ابن محمد الدیاج ( ابن الامام جعفر الصادق «ع» ) فكان بالبصرة أيام أبی السرایا . فلما جاء زید النار بن موسی الكاظم (ع) الی البصرة خرج الیه علی الخارصی : « عن » . « عن » از أبو نصر بخاری نقل کرده که خروج خارصی و پدرش در سال ۲۰۰ بوده ، لكن «عیون أخبار الرضا» تصریح نموده که خروج زید در ۱۹۹ بوده است ،

راجع بقصة زید شروح مختصری در « مقا : ۳۵۱ » و « تذکرة خواص الأمة فی معرفة

(۰) غنی نام یکی از قبایل عربست . صاحب « قاموس » گوید : و غنی : حی من غطفان ،

وسموا : غنیة و غنیاً کسبیه و سمی . « بقیه نیز نامهای قبایل مشهور میباشد .

الائمة - ١٩٧٠ء و « مجلس المؤمنین - مجلس یجم » موجود ، و عبارت « مجد » در باره زید  
 فریب بعبارت « عمد » است « یا » نیز شروع نسبه مفصلی با احادیث مربوط بریدنگشته است .  
 شیخ صدوق ( ره ) در کتاب « عیون اخبار الرضا - باب ٥٨ » ضمن چند حدیث شروحی  
 متعلق بزید النضر آورده که دو حدیث آن چنین است : حدثنا اlicام أبو عیسی الحسین بن أحمد  
 السیهمی ، قال : حدثنا محمد بن یحیی الصولی ، قال : حدثنی محمد بن برید النحوی ، قال :  
 حدثنا ابن أبی عبدون عن أبیه ، قال : لما جیء بزید بن موسی أخی الرضا علیه السلام الی  
 المأمون ، وقد خرج بالبصرة وأحرق دور العباسیین ، وذلك فی سنة تسع و سبعین و هذه « فسمی  
 زید النضر ، قال له المأمون یا زید ، خرجت بالبصرة وترکت أن تبدأ مدور أعدائنا من أمة  
 و نسیف و غنی و باهله و لزیاد ، و قصدت دور منی عمك ؟ » فقال ، و كان مزاحاً : أخطأت یا  
 أمیر المؤمنین من كل جهة ، و انعدت بدأت بأعدائنا ، فصعدت المأمون و بعث به الی أخیه الرضا  
 علیه السلام ، و قال له : قد وهبت جرمه لك فلما جاء ، و ا به عمه و خلی سبیله و حلف أن لا یكلمه  
 أبداً ما عاش حدثنا أبو الحیر علی بن أحمد لسأله عن مشیخه أن زید بن موسی (ع) كان  
 بادم المنصر ، و كان فی لسأله فصل ، و كان زیدیا ، و كان زید هذا یترک مداد علی مهر كرحیا .  
 و هو الذي خرج بالكوفة أيام أبی السرايا فولاء ، فلما قتل أبو السرايا تفرق الضاللون فتواری  
 بعضهم ببغداد و بعضهم بالكوفة و صار بعضهم الی المدیة و كان ممن تواری زید بن موسی  
 هذا فطلبه الحسن من سهل حتی دل علیه ، فأنى به فحبسه ، ثم أحضره علی أن یضرب عمه ، و  
 حرد السیاف السیف ، فلما دنى منه لیضرب عمه ، و كان حصر هناك الحجاج بن خثمة ، فقال :  
 أیاها لأمیر ان رأیت أن لا تعجل و تدعونی الیك فان عندی نصیحة ففعل و أمسك السیاف .  
 فلما دنى منه قال : أیاها لأمیر ، أنك بما تريد أن تفعله أمر من أمیر المؤمنین ؟ قال : لا قال :  
 فعلام تمقتل ابن عم أمیر المؤمنین من غیر ادنه و أمره و استطلاع رأیه فیه ؟ ثم حدثه بحدیث  
 أبی عبد الله بن الأفطس و أن الرشید حبسه عند جعفر بن یحیی فأقدم علیه جعفر فقتله من غیر  
 أمره و بعث برأسه الیه فی طلق مع هدايا البیروز ؛ و أن الرشید لما أمر بسرور الکبیر بمقتل  
 جعفر بن یحیی قال له : اذا سألت جعفر عن ذنبه الذي تقتله به ، فقل له اما أفتلك بان عمی  
 ابن الأفطس الذي قتلته من غیر أمری ثم قال الحجاج بن خثمة للحسن بن سهل : أفتأ من  
 أیها الأمير حادثة تحدث یسك و بین أمیر المؤمنین و قد قتل هذا الرجل فیحتج علیك بمشرب  
 احتج به الرشید علی جعفر بن یحیی ، فقال الحسن للحجاج : جراك الله خیراً ، ثم أمر برفع زید

وأن یرد الی محبسه ، فلم یزل معبوساً الی أن طهر أمر ابرهیم بن المهدی ، فحضر أهل بغداد بالحسن بن سهل ، فأخرجوه عنها ، فلم یزل معبوساً حتی جمل الی المأمون ، فبعث به الی أخیه الرضا علیه السلام ، فأطلقه . وعاش زید بن موسی أخو أبی الحسن علیه السلام الی آخر خلافة المتوکل . ومات بسر من رأى : «عیون أخبار الرضا : ٢٢٦» «بحار الأنوار ١٢ : ٦٤» . ✽ قال الشیخ أبو نصر البخاری : زید بن موسی لم یعقب . و جماعة من المنتسبین الیه بأرجان الیوم ، وهم علی ما یزعمون من ولد زید بن علی بن جعفر بن زید بن موسی ؛ وهو غیر صحیح . وقال غیر البخاری ، وعلیه الشیخ العمري و شیخ الشرف العبدلی و أبو عبد الله بن طباطبا و غیرهم : أعقب زید النار بن موسی الکاظم (ع) من أربعة رجال : الحسن ، ولده بالمغرب و القيروان ، والحسين المحدث ، و جعفر ، وموسى الأصم : «عمد» «کنا» . ✽

مدین زید بن موسی (ع) : در کتب موجوده مدفن زید النار نشان داده نشده ، لکن چنانکه گذشت ، شیخ صدوق وفات او را در آخر زمان خلافت متوکل هلبند ( ٢٠٦ - ٢٤٧ ) در سر من رأى تعیین نموده ، ولذا توان گفت که همانجا نیز بخاک رفته است . در روایت از صدوق همنشین زید با منتصر فرزند صالح متوکل خلیفه عباسی ( ٢٢٢ - ٢٤٨ ) یاد شده است . ( ٧٠ ) ذکر النسابة أنه لا بقية له : «عمد» «کنا» .

( ٧١ ) ومنهم : زید بن محمد بن الحسين بن زید بن موسی بن جعفر بن .. ( الخ ) . ادعا الیه رجل اسمه : جعفر . ورد بغداد بین عشر وعشرين و أربعمائة ، وهو شیخ مسعنی ، وله أح یسمى هاشماً . و لكل واحد منهما ولد . وهو علی قول شیخنا أبی الحسن : مبطل دعی کذاب ؛ غیر أنه ثبت فی جریدة بغداد وأخذ مع شرافها : «مجد» نظیر «عمد» «کنا کمنص» . ( ٧٢ ) قال ابن طباطبا : ورد انسان فی نقابة أبی أحمد الموسوی الی بغداد ، وذكر أنه جعفر بن زید بن أبی جعفر محمد منقوش . فأنبته أبو أحمد . وله أولاد وأخ بالری وقروین و انیل والبسجین : «عمد» «کنا کمنص» نظیر «قل» .

( ٧٣ ) وعقب الحسين المحدث من زید وحده . ومنه فی محمد ، ولمحمد أولاد فی أرحان و غیرها منهم الحسن وأخوه جعفر وزید : «عمد» «کنا» .

( ٧٤ ) وادعی الی زید هذا دعی اسمه جعفر ؛ مبطل کذاب ؛ له عقب بقروین ؛ وله أح اسمه هاشم ، أولد أیضاً . قال العمري : وهو علی قول شیخ الشرف النسابة : مبطل دعی کذاب ، غیر أنه ثبت فی «جریدة بغداد» وأخذ مع أشرافها ، ولعله هو الذی تقدم ذكره . قلت : الطاهر



نه هو الدی ذکره ابن طباطبا فی ولد جعفر بن زید الثالث ؛ و ذکر أن ابا أحمد الموسوی  
 أخته والله أعلم : « کشا » . « عین همین عبارات در « عمد » هم موجود است بدون کم و زیاد ،  
 الا اینکه ( زید الثالث ) در « عمد » مبدل به ( زید النار ) شده و مسلماً غلط است با اینکه  
 « کشا » مطالب مرقومه را از « عمد » أخذ کرده بدون اشاره بآخذ ، کما هو دیده . و اما  
 اینکه عبارت « مجد » را در این موضع نقل کرده اند ظاهراً نا صواب است . چون ما آنرا از  
 خود « مجد » در دیل اسم زید بن ابی جعفر محمد مقوش ( یعنی در توضیح ۷۱ ) نقل کردیم علاوه  
 بر اینکه عبارت ، ( ولعله هو الذی تقدم ذكره ) در « مجد » نیست

توضیحاً در نسخه « کشا » اشتها ( اما أحمد الموسوی ) را ( ابا محمد الموسوی ) نوشته  
 چون قطع بسهو کاتب داشتیم ، آنرا مطابق « عمد » ضبط کردیم .

( ۷۵ ) ولده بالمغرب والقیروان : « عمد » . « نام این شخص در « کشا » و « صحا »  
 نیست ، لکن در « کشش » مذکور و چنین موصوفست ولده بالمغرب . زاد ابن حمز  
 « سج » نیز تصریح کرده که عقب حسن بن زید در مغربند .

( ۷۶ ) له عقب بأرجان : « کشا » نظیر « کشش » .

( ۷۷ ) ومن بنی جعفر بن زید النار : زید بن علی بن جعفر المذكور ، له عقب بأرجان ،  
 و ابنه أبو محمد الحسین نقیب أرجان : « عمد » .

( ۷۸ ) ومنهم : النقیب علی الطالبین بالبصرة : أبو محمد الحسن بن زید بن علی بن جعفر  
 ابن زید بن موسی الکاظم (ع) . مات عن ولد : « مجد » .

( ۷۹ ) نقیب أرحان : « کشا » . « شاید این توضیح مربوط بپسر این شخص بوده و کاتب  
 « کشا » سهواً در زیر اسم پدر نوشته باشد .

( ۸۰ ) نقیب أرحان : « کشش » . این شخص و پدرش زید را بنحو مرقوم از « کشا »  
 و « کشش » نقل کردیم ، و بنظر میرسد عبارت « عمد » که در توضیح ( ۷۷ ) نقل نمودیم مربوط  
 بهمین دو نفر بوده ، و دو نفر واسطه در « عمد » یعنی أبو محمد حسن و پدرش أبو الحسن زید  
 از سهو نساخ افتاده باشد .

( ۸۱ ) الأسم الأطروش بأرجان . قبره بمر و قراها ذا علی قول التیمی ، و له عقب :  
 « کشش » . « این توضیح در « کشا » زیر نام محمد فرزند موسی نوشته شده است باینصورت :  
 قبره بمر و قراها ذا علی قول التیمی ، وله عقب .



( ۸۳ ) و منهم : أبو جعفر أحمد . و أمه بنت کرش الحسینی . و أبوه أبو الحسن محمد الملقب کشکشة ابن محمد بن موسی خردل الأسم الکوفی ابن زید بن موسی بن جعفر بن ... ( الخ ) . له بنت أنکرها ، و الناس یملضونه فی ذلك : « مجد » . \* مخفی نیست که : در نسخه حاضره « مجد » که این عبارت از آن نقل شده ، موسی خردل را أسم کوفی نامیده ، و همورا پسر زید ابن موسی (ع) دانسته ، و این مخالف سایر کتب نسب است که موسی خردل را پسر زید بن موسی أسم ابن زید بن موسی (ع) نوشته اند .

( ۸۴ ) یقال لولده : بنو مکارم ، و کانوا بالمشهد الفروی : « عمد » « کشاکش » .

( ۸۴ ) و یفداد قوم ینسبون الی علی بن محمد بن موسی خردل . ولم یدکر علیاً هذا أحد من النسائین ، و نسبهم مفتعل . والله أعلم : « عمد » « کشاکش » .

( ۸۵ ) الشیخ الکوفی . له عقب وله اخوة ، منهم الحسن و أخوه : « کشش » نظیر « کشا » . \* توضیح قبل نیز دیده شود .

( ۸۶ ) أبو جعفر الأكبر : « کشاکش » . \* این شخص را « کشاکش » « صعا » ذکر کرده اند .

( ۸۷ ) جلال الدین ملقب بدمت غیب شیرازی ، که گویا کسی مطالبه نسب نامه از وی نموده . ایشان هم در دست نداشته اند و حافظ النسب هم نموده اند . نسب نامه او از غیب باز داده میشود . لذا باین اسم مسمی شد که در « کتابچه سلاطین ایران » ذکر شده ، از قرار نامه که در دست ( محمد یار ) نامی از این سلسله جلیله بوده که بمهر سلاطین مزین بوده موافق تفصیل ذیل که : جلال الدین بن بدر الدین من .. الخ مخفی نماید که بنده عین عبارت شجره نامه را نوشتم . امید است اگر اجمالی در آن هست با تطبیق با سایر مشجرات روشن شده پس از آن درج در کتاب نمائید : « نامه آقا سید محمد باقر موسوی همدانی مورخ ۱۱ ج ۱ - ۱۳۷۴ » .

( ۸۸ ) مرحوم حجة الاسلام و ثمال المسلمین آقای آسید هادی گروسی همدانی ، همین امسال ( ۳ شهر ذی الحجه ۱۳۷۳ ) بدرود زندگی گفته . مسقط الرأس ایشان قریه ایست در گروس ییجار در سی فرسخی همدان بنام آلکود ، که تمامی یا أغلب سکنه این محل همه ساداتند ، و شاید وجه تسمیه این ده بآل کود این باشد که همه شال کود سر می پیچند و اهل این آبادی بچهار تیره ، یعنی : ۱- کالی ۲- زماسی ۳- سبحانی ۴- گرجی ، منسوب

میشوند ، لکن بچند پشت یکدیگر متصل میکردند و همه این سادات شجره بامشان محفوظ است مرحوم آقای واند ، جناب آقای آسید هادی ملقب بودند با آقای آسید مختیار ، بطوریکه در همدان حز باین اسم کسی ایشان را میباشخته : « نامه آقای سید محمد باقر موسوی همدانی مورخ ۱۱ ج ۱ - ۱۳۷۴ » . \*

توضیحاً ، زنجیره این نسب که آقای سید محمد باقر موسوی همدانی از قم ( مدرسه فیضیه ) فرستاده اند به بدیع الزمان بن زید بن موسی (ع) می پیوندد ، لکن در کتب موجوده نسب برای زید فرزندی باین نام دیده نشد .

توضیحات راجع بامامزاده ( عباس ) ابن موسی بن جعفر

تالیهما السلام و اولادش ( ص ۱۸ ) از شماره ۸۹ تا ۹۴

( ۸۹ ) و اما عباس بن موسی بن جعفر علیه السلام ؛ پس از ملاحظه نسخه وصیت نامه پدرش موسی بن جعفر علیه السلام که در « عیون أخبار الرضا » است قدح در او و قلت معرفتش بامام زمانش حضرت امام رضا علیه السلام معلوم میشود ... الخ : « من » . \*

عباس بن موسی بن جعفر . عنه الشيخ ( ره ) فی نسخه من رجاله من أصحاب الکاظم علیه السلام ، وقال انه ثقة ، ولم أقف علی من نقله عنه ولا علی من تعرض للرجل ، فیشبه أن یکون النسخة غلطاً ، وقد عثرت بعد حین علی نسختین معتمدتین جداً خالیتین عنه بالمرة . و علی فرض صحة النسخة فتوثقه محل نظر لأنه نازع أخاه أبا الحسن الرضا (ع) و أغلط معه الکلام وذلك بساب الوثوق به ویسقطه عن درجة العدالة ، الا أن ثبت توبته بعد ذلك وقبول الامام (ع) توبته وحصول الملكة له بعد ذلك ولا بأس بنقل محل الحاجة من الخبر المتضمن لنزاعه و اغلاطه الکلام مع الرضا (ع) ، فقد روى فی باب النص علی أبي الحسن الرضا (ع) من أصول الکافی ... الخ : « تنقیح المقال ۲ : ۱۴۰ » . \* طاهر آچانکه از وصیت نامه حضرت موسی ابن جعفر (ع) مفهوم میشود ، عباس کوچکتر از حضرت علی الرضا (ع) و ابرهیم بوده و برادر کتر از اسمعیل و أحمد ، والله العالم .

مدفن عباس بن موسی (ع) : جناب سیدالعلماء و الفقها آقای سید مهدی قزوینی در مزار « فلك النجاة » فرموده که : از اولاد ائمه دو قبری است مشهور در مشهد امام موسی علیه السلام از اولاد آنحضرت ، لکن معروف نیستند . و بعضی گفته اند که یکی از آن دو قبر عباس پسر امام موسی علیه السلام است که در حق او قدح شده ، انتهى : « من » . \*



وأما المرقدان في صحن الكاظمين (ع) فيقال أنهما من أولاد الكاظم (ع) ولا يعلم حالهما من المدح والقدح ، ولم أر من تعرض لهذين المرقدين . نعم ، ذكر العلامة السيد مهدي القزويني في مزار كتابه « فلك السجاة » أن لأولاد الأئمة قبرين مشهورين في مشهد الإمام موسى (ع) من أولاده ، لكن لم يكونا من المعروفين ، وقال : إن أحدهم اسمه العباس بن الإمام موسى (ع) الذي ورد في حقه القدح ( انتهى ) قلت : والمكتوب في لوح زيارة المرقدين أن أحدهما ابراهيم ، وقد تقدم أنه أحد المدفونين في الصحن الكاظمي ؛ والآخر اسمعيل ، و لعل الذي يعرف باسمعيل هو العباس بن موسى ، وقد عرفت ذمه من أخيه الرضا (ع) بما لا مزيد عليه . ويؤيده ما هو شائع على الألسنة من أن جدي بحر العلوم طاب ثراه لما خرج من الحرم الكاظمي أعرض عن زيارة المشهد المزبور ، فقبل له في ذلك ، فلم يلبث : « تحفة العالم في شرح خطبة المعالم ٢ : ٣٣ » .

( ٩٠ ) والعقب من العباس بن موسى الكاظم (ع) من القاسم المدفون بشوشى وحده ، وهم قليل . قال ابن طباطبغا : ومن موسى بن العباس . فأعقب القاسم بن العباس بن الكاظم (ع) من أبي عبد الله محمد له عقب قال ابن طباطبغا : ومن أحمد بن القاسم ، ولده بالكوفة . وفي الحسين صاحب السلسلة ابن القاسم . قال الشيخ رضي الدين حسن بن قتادة للحسين ( الحسنى : كذا ) الرضى النسابة : سألت الشيخ جلال عبد الحميد بن فخار بن معد الموسوى النسابة عن المشهد الذي بشوشى المعروف بالقاسم . فقال : سألت والدي فخاراً عنه ، فقال : سألت السيد جلال الدين عبد الحميد التميمي عنه ، فقال : لأعرفه ، ولكنه مشهد شريف وقد زرته . فقال والدي : وأنا أيضاً زرته ولأعرفه إلا أنني بعد موت السيد عبد الحميد وقعت على مشجرة في النسب قد حملها بعض بني كيلة إلى السيد مجد الدين محمد بن معية ، وهي جمع المحسن الرضوى النسابة (٠) وخطه ، يذكر فيها : القاسم بن عباس بن موسى الكاظم (ع) ، قبره بشوشى في سواد الكوفة ، والقبر مشهور وبالفصل المذكور : « عمد » ، « كذا » . † مدفون قاسم بن عباس بن موسى (ع) : قبره بشوشى في سواد الكوفة ، وهو بقرب مقام زيد بن علي بن الحسين (ع) قريب من قرية ذي الكفل . وهو الذي تغرب و زرع وأرسل ابنته إلى المدينة . وهو صاحب القصة التي ينسبونها الحطياء ، على المابر اشتهاها إلى القاسم بن الكاظم (ع) ويزيدون عليها عبارات من عند أنفسهم . « تاريخ الكوفة : ٥٨ » . † شوشة : قرية بأرض بابل أسفل من حلة بني مزيد . بها قبر القاسم بن موسى

(٠) ومن ولد يحيى الصوفى ابن جعفر الكذاب : أبو الفتح أحمد بن محمد بن المحسن بن يحيى الصوفى

المذكور وهو النسابة المعروف بابن المحسن الرضوى ، الخ : « عن ١٨٩ » .

ابن جعفر . و بالقرب منها قبر ذی الکفل و هو حزقیل فی برملوحة : « مرصد الاطلاع علی أسماء الأمکنة والبقاع : ۲۴۶ » « معجم البلدان ۵ . ۳۰۷ » . « در » تاج العروس فی شرح القاموس « هم قریب بهین عبارت را نوشته ، و چنانکه دیده میشود قبر قاسم بن امام موسی (ع) را در شوشه نشان داده اند ، نه قبر قاسم بن عباس بن موسی . « در » مزار بحار « گوید : و القاسم بن کاظم الذی ذکره السید قبره قریب من الفری و معروف : « بحار الانوار ۲۲ : ۴۹۸ » . ( ۹۱ ) چنانکه در توضیح ( ۸۹ ) دیده میشود ابن طباطبا گفته است که اولاد احمد بن قاسم در کوفه بوده اند لکن از آنها نامی نبرده و در کتب دیگر هم نام و نشانی از اولاد احمد بنظر نرسید . رشته که از أعقاب أحمد بن قاسم دیده میشود تماماً از « قد » اخذ شده و چنین توضیح میدهد : أرسل الينا من المدينة المنورة حضرة الشيخ أحمد بن أحمد الخياري مدير مدرسة القرآيات والتجويد بالمدينة المنورة ، فأنبتناه كما هو . « سپس سلسله نسب را چنانکه نقل کرده ایم ثبت نموده امست .

( ۹۲ ) علی أبو النور المشهور بالأسمر الکائن ضریحه بأولاد علم بن علی أبو قوطه بن مجاهد الخ : « قد » .

( ۹۳ ) حضرة الأستاذ الشيخ أحمد بن الخياري ، مدير مدرسة القرآيات والتجويد بالمدينة المنورة : « قد » .

( ۹۴ ) أعقاب موسی بن عباس تماماً از مشجر ارسالی آقای امام أهوازی منقول است و ایشان آنرا از دفتر یاد داشت اسات آقاي سيد مهدی ورد استساح کرده و گویند : این شعره را ( آقای ورد ) در کنای هندی یافته اند و ضامن درستی آن نیستند . ممکنست سرکار تحقیق بفرماید . و باید گفت که فروع آن کامل نیست . « در کتب موجوده نسب فرزندی برای موسی نشان نداده اند و « کشاه در زیر نام موسی چنین نوشته : أمه فاطمة بنت محمد الديباج . قيل أعقب . قاله التميمي وأبوالغنائم .

توضیحات راجع بامامزاده ( احمد ) ابن موسی بن جعفر

عليهما السلام و اولادش ( ص ۱۹ ) از شماره ۹۵ تا ۱۰۴

( ۹۵ ) شاه چراغ ، أحمد بن کاظم . أعتق ألفاً ، سيد الأعظم ( . )

( . ) از منظومه « نحة المقال فی البحث عن معرفة الرجال . ۱۴ » اثر طبع عالم جلیل سید حسین

ابن سید محمد رضا حسینی بروجردی ( ۱۲۳۸ - ۱۲۸۴ ) .

كان أحمد بن موسى كريماً جليلاً ورعاً، وكان أبو الحسن (ع) يحبه ويقدمه، ووهبه له ضيعته المعروفة باليسيرة (باليسرة: خا - باليسرية: خا) ويقال: ان أحمد بن موسى (رض) أعتق ألف مملوك. أخبرني الشريف أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى، قال: حدثنا جدي، قال: سمعت اسمعيل بن موسى؛ يقول: خرج أبي بولده إلى بعض أمواله بالمدينة، وسمى ذلك المال إلا أن أبا الحسن يحيى نسي الاسم؛ قال: فكنا في ذلك المكان، وكان مع أحمد بن موسى عشرون من خدم أبي وحشمه، ان قام أحمد قاموا معه، وان جلس أحمد جلسوا معه؛ وأبى بعد ذلك يرعاه ببصره ما يغفل عنه، فما انقلبنا حتى تشيخ (٠) أحمد بن موسى من بيننا.

«الارشاد في معرفة حجج الله على العباد» تأليف شيخ مفيد (٣٣٨ - ٤١٣). «از کتاب الارشاد» استفاد میشود که أحمد بن موسى (ع) ومحمد وحمزه از يك مادر بوده اند، چنانکه گوید: وأحمد ومحمد وحمزة لأُم ولد. «شيخ أبو عمرو كشى (از رجال قرن سوم و چهارم) ذیل ترجمه ابرهیم و اسمعيل پسران اوسمال، گوید و بهذا الاسناد، قال حدثني محمد بن أحمد بن أسيد، قال: لما كان من أمر أبي الحسن (ع) ما كان، قل ابنا أبي سمال: فأت أحمد ابنه، قال: فاخلفا إليه زماناً، فلما خرج أموال السرايا (٠٠) خرج أحمد بن أبي الحسن (ع) معه، فأتينا ابرهیم و اسمعيل وقلنا لهما: ان هذا الرجل قد خرج مع أبي السرايا فما تقولان؟ قال: فأنكرا ذلك من فعله ورحمنا عنه وقالوا: أبو الحسن حي، ثبت على الوقف؛ قال أبو الحسن: وأحسب هذا يعني اسمعيل مات على شكه: «مختار معرفة المأقنين - معرفة أخبار الرجال: ٢٩٤، ٢٩٥»

نظر باین روایت علامه مجلسی (١٠٣٧ - ١١١٠) و دیگران اورا در درجه ثقات و عدول نیاورده و حتی بعضی گویند: «كان خروجه مع أبي السرايا قادحاً في عدالته فلا يكون حسناً ولا عدلاً»

«أعيان الشيعة ١٠: ٢٨٨» دیده شود. «لكن از کلام شيخ مفيد در «الارشاد» و روایتی که ذیلأ نقل می‌کیم کمال و نایب أحمد بن موسى (ع) استفاده میشود: و كانت أمه من الخواتين المحترمات تدعى بأم أحمد، وكان الامام موسى شديد التلطف بها، و لما توجه من المدينة

(٠١) این کسه در کتب رجال و غیره بهین صورت از «الارشاد» نقل شده، لکن در «أعيان - الشيعة ١٠: ٢٨٥» آنرا (شخ) نقل کرده و این توضیح را داده است: «أي أصابه التشع في أعضائه وفي نسجه (حتى اشخ) والظاهر أنه تصحيف، والله أعلم».

(٠٠) باید دانست که شهادت حضرت موسى بن جعفر (ع) بغداد در ماه رجب ١٨٣ بوده و خروج أبو السرايا بسال ٢٠٠ - ١٩٩ و شهادت حضرت رضا (ع) در مشهد حراسان در ماه صفر ٢٠٣.



الى بغداد أودعها ودایع الإمامة و قال لها : كل من جآئك و طالب منك هذه الأمانة في أي وقت من الأوقات فاعلمي بأنني قد استشهدت وأنه هو الخليفة من بعدی و الإمام المفترض الطاعة عليك و على سائر الناس ، و أمر ابنه الرضا (ع) بحفظ الدار ، و لما سمع الرشيد في بغداد جآء اليها الرضا (ع) و طالبها بالأمانة ؛ فقالت له أم أحمد : لقد استشهد والدك ؛ فقال : بلى ! و الآن فرغت من دفنه ؛ فاعطيني الأمانة التي سلمها اليك أبي حين خروجه الى بغداد ، و أنا خليفته و الإمام بالحق على تمام الجن و الانس . فشقت أم أحمد جيبها و ردت عليه الأمانة و بايعته بالإمامة فلما شاع خبر وفات الإمام موسى بن جعفر (ع) في المدينة اجتمع أهلها على باب أم أحمد و سار معهم الى المسجد ، و لما كان عليه من الجلالة و وفور العبادة و نشر الشرايع و ظهور الكرامات ظنوا به أنه الخليفة و الإمام بعد أبيه (ح) فابيعوه بالإمامة ، فأخذ منهم البيعة ، ثم سعد المنبر و أنشأ خطبة في نهاية البلاغة و كمال الفصاحة . ثم قال : أيها الناس ؛ كما أنكم جميعاً في بيعتي فاني في بيعته أخى على بن موسى الرضا ، و ائلموا أنه الإمام و الخليفة من بعد أبي ، و هو ولى الله و الفرض على و عليكم من الله و الرسول طاعته بكل ما يأمر ما فكل من كان حاضراً خضع لكلامه و خرجوا من المسجد يقدمهم أحمد بن موسى (ع) و حضروا باب دار الرضا (ع) ، فجددوا معه البيعة ، فدعى له الرضا (ع) . و كان في خدمة أخيه مدة من الزمان الى أن أرسل المأمون الى الرضا (ع) و أشخصه الى خراسان ، و عقد له خلافة المهدي ؛ و تحفة المعالم في شرح خطبة المعالم ۳ : ۲۷ . ✽

این حکایت بتفصیل فوق درجای دیگر دیده شد و ماخذ « تحفة المعالم » را نیافتیم ، لکن روایتی در « معارج الأنوار ۱۱ : ۳۰۷ » و « من ۲ : ۱۴۸ » از « أصول کفائی » شیخ کلینی منقولست که صحت بعضی مطالب فوق را تأیید میکند ، اما دکرى از أحمد بن موسى و کارهایش نشده است . أبو الفتح شهرستانی ( ۴۶۷ - ۵۴۸ ) در کتاب « الملل و النحل : ۱۴۵ » ذیل شرحی که راجع بفرقه اثنی عشریه نوشته و شیعه را بچند گروه تقسیم کرده ، دسته را نیرقائل بامامت أحمد بن موسى (ع) معرفی نموده و گوید : فاعلم أن من الشيعة من قال بإمامة أحمد بن موسى بن جعفر دون أخيه علي الرضا .

کتاب در احوال أحمد بن موسى (ع) : « ترجمة أحمد بن موسى » دفين شیراز المعروف بشاه چراغ ، وهو الشريف أحمد بن الإمام موسى بن جعفر عليهما السلام ، اخادمه الخازن لروضته المولى غياث الدين هبة الله فارسي ، ألفه سنة ۱۱۰۵ و جعله باسم شاه سلطان حسين

الصفوی ، و سماه « آثار احمدی » و قد فاتنا ذكره في محله . و رأيت النقل عن هذا الكتاب بالخصوصيات التي ذكرناها في مجموعة هي من موقوفات السيد رضا بن أبي القاسم الاسترآبادي ، موجودة في مكتبة الحسينية في النجف الأشرف : « ١٥٢ : ٤ » .

**أعقاب أحمد بن موسى (ع) :** و منهم ( يعني من ولد موسى بن جعفر «ع» ) ثلاثة لهم أنات ، وليس لأحد منهم ولد ذكر ؛ وهم : سليمان و الفضل و أحمد : « عمده » . و قد ذكر صاحب المشجرة القديمة التي هي الآن عند بعض سادات آل طعمة في مشهد كربلا الى سنة ١١٦٤ التي انتخب منها شيخنا أبو الحسن مدرس الفري ، نور الله رحمه ؛ للأحمد بن موسى الكاظم (ع) عمادتين من ولده علي . ( الأولى ) : محمد بن علي ، يشتمل نسله على خمسة عشر رجلاً . ( والعمارة الثانية ) : هبة الله بن علي ، وله نسلان : ( النسل الأول ) : يشتمل على اثنين و عشرين رجلاً ، ولد وولد ولد . ( النسل الثاني ) : يشتمل على سبعة و عشرين رجلاً و ولد ولد ، و تفصيلهم في تلك المشجرة والمنتخبة له عليه الرحمة . وابن عتبة مصنف هذا الكتاب ( يعني عمدة الطالب ) متأخر و صاحب المشجرة المذكورة قديم و لا شك أنه أطلع من ابن عتبة و أقرب عهداً بمتقدمي هذا العلم : « هامش عن » .

**مدفن أحمد بن موسى (ع) :** در آرمه اخیر مشهور چنانست که مدفن آنجناب با عنوان شاه چراغ در شهر شیراز میباشد ، و عقیده عام و خاص در این باره بحدیقین است و کسی انکاری ندارد . این شهرت از حدود هفتصد سال قبل ( . ) رو باز دیاد گذاشته و قبل از آن این مدفن چندان شناخته نبوده است . مورخ شهر حمد الله مستوفی ( متوفی ٧٥٠ ) ضمن شرحی که راجع بتاریخ و جغرافیای شیراز نوشته ، گوید : و در آنجا مزارات متبرکه ، مثل امامزادگان محمد و احمد ابني موسى الكاظم ، رضی الله عنهم ، و شیخ أبو عبد الله حنیف که آنرا آتابك زمكي سلغري عمارت كره و وقف معین فرمود ، و ... و أمثالهم فراوانست : « نزهة القلوب » - مقاله ناله : ١١٦ ط لیدن - ١٧١ ط بمبی . « معین الدین أبو القاسم جنید شیرازی در کتاب بسیار ممتع و پر فائده « شد الأزار عن حط الأوزار فی زوار المزار ( . ) » که در باب مزارات و احوال مدفونین در شیراز

( . ) یعنی از زمان شاه دانش پرور ، مروج دین و حافظ نوامیس ؛ آتابك قتلخ خان ابوبكر بن سعد بن زنگی ( ولادت حدود ٥٩٠ - ابتدای سلطنت ٦٢٣ - وفات ٦٥٩ ) که مدوح سعدی بوده است . ( . ) این کتاب بسال ٧٩١ تألیف شده و باهتمام دو علامه مورخ معقق قید : میرزا محمدخان قزوینی ( ١٢٩٤ - ١٣٦٨ ) و میرزا عباس خان اقبال آشتیانی ( ١٣١٤ - ١٣٧٥ ) تحشیه و تصحیح و بسال ١٣٦٨ در طهران چاپ شده است .

نکاشته ، گوید : ۴۰۸ - الحید الامیر أحمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن  
 الحسین بن علی المرتضی ، رضوان الله تعالی علیهم اجمعین : قدم شیراز فتوفی بها  
 فی ایام المأمون بعد وفاة أخیه علی الرضا بطوس (۰) وکان أجودهم و أراهم نفساً . قدأعتق  
 ألف رقبة من العید والامآء فی سبیل الله تعالی . وقیل استشهد ولم یوقف علی قبره حتی ظهر  
 فی عهد الأمير مقرب الدین مسعود بن بدر (۰۰) فبنی علیه بناء . وقیل وجد فی قبره کما هو  
 صحیحاً طری اللون لم یتغیر وعلیه فاضة سابعة و فی یده خاتم نقش علیه « العزة لله ، أحمد  
 ابن موسی » فعموه به . ثم بنی علیه التائب أبو بکر بآء أرفع منه . ثم ان الخاتون تاشی (۰۰۰)  
 و كانت خیرة ذات تسبیح وصلاة بنت علیه قبة رفیعة وبنت بجانبها مدرسة عالیة وجعلت مرقدھا

- (۰) در یکی از نسخ جنای ابن جمله چنین بوده است : بعد وفات والده علیه السلام بغداد .
- (۰۰) یعنی امیر مقرب الدین أبو الفاجر مسعود بن بدر ، یکی از دو وزیر اناک أبو بکر بن مسعود  
 ابن زنگی و یکی ازدور کن دولت او : « از حواشی تلامه قزوینی » .
- (۰۰۰) مقصود تاشی خاتون مادر شاه شیخ ابواسحق معروف است . صاحب « شیرازنامه »  
 که معاصر ابن خاتون و پسرش شیخ ابواسحق مزبور بوده ، راجع باین قبة که تاشی خاتون بر سر  
 روضة منسوب بأحمد بن موسی الکاسم ( مشهور در عصر ما بشاه چراغ ) بنا نهاده بوده ، قدری مفصل تر  
 از کتاب حاضر سخن رانده ، گرچه نام صریح ابن خاتون را چون در حیات بوده تأدیاً نکرده است . و  
 عین عبارت او از قرار ذیل است ، پس از شرح چگونگی پیدا شدن قبر أحمد بن موسی بهمان کیفیت  
 که مؤلف کتاب حاضر بیان کرده گوید ( ص ۱۵۰ - ۱۵۱ ) . و بدین منوال مشهد مبارک اشنهار  
 یافته تا در ایوقت تاریخ سنة أربع وأربعین و ستمائة حضرت علیه ناقص عهد و زمان ، باشرة المعدلة  
 والاحسان ، مؤسسة مبانی الخیرات ، مهذب قواعد الحسنات ، از مواضع صدقات مقبولة بر سر روضة  
 مقدسة او قبة عالی بر آورده که در رفعت با چرخ چنبری برابری میکند و چه حدی آنست که اگر با قبة  
 عرش و سطح کرسی همسری کند روا باشد ، و مدرسة رفیع آن ملاصق کرده و جماعتی از صلحا و  
 عباد و متصوفه و گروهی اراسته و علماء عظام هر یکی علی قدر حالهم و مراتبهم در آن بقعة شریفه  
 مقرر فرموده و اکنون در مجموع ، واضح و مشاهد بدین رواق مزاری معتبر و معمور کسی نشان نداده  
 امیدوارم که آنرا قبول خیر بیوقع ایام دولت مرزید نامدار اوشه نشاه اسلام فرمان فرمای هفت افبیم ،  
 اسکندر ثانی ، بانی مبانی جهان بینی ، طلاله علی الاطلاق ، جمال الدیاء والدس ، شیخ ابواسحق ؛  
 خلدا الله ملکه برسد ، ان شاء الله وحده العزیز . انتهى : « از حواشی علامه قزوینی » .



بجواره فی سنة خمسین و سبعمأة (۰) رحمة الله علیهم : « شدائزار : ۴۹۴ » .  
 و حاله شهیر أبو عبد الله طنجی معروف باین بطوطة (۷۰۳ - ۷۷۷) صاحب کتاب مشهور رحله  
 دو بار شیراز رفته در سالهای ۷۲۷ و ۷۴۸ در حیات ناشی خاتون و سلطنت ابواسحق (مقتول  
 در ۷۵۸) و تحت عنوان ( ذکر بعض المشاهد شیراز ) چنین نویسد : فمنا مشهد أحمد بن  
 موسى أخى الرضا على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبی طالب ،  
 رضى الله عنهم ، و هو مشهد معظم عند أهل شیراز ، يتبركون به ويتوسلون الى الله بفضلہ و  
 بنت علیه طاش خاتون أم السلطان أبی اسحق مدرسة كبيرة و زاوية فيها الطعام للوارد والصادر ،  
 والقرآن يقرأون القرآن على التربة دائماً . و من عادة الخاتون أنها تأتي الى هذا المشهد فى  
 كل ليلة اثنين و يجتمع فى تلك الليلة القضاة و الفقهاء و الشرفاء ، و شیراز من أكثر بلاد الله شرفاً .  
 سمعت من الثقة : ان الذين لهم بها المرتبات من الشرفاء ألف و أربعمأة و نصف بين صغير و كبير ؛  
 و نقيسهم عضد الدين الحسينى . فاذا حضر القوم بالمشهد المبارك المذكور ختموا القرآن قراءة  
 فى المصاحف و قرأ القرآن بالأصوات الحسنة و أدت بالطعام و الفواكه و الحلوآء ، فاذا أكل  
 القوم و عطوا و اعطى ، و يكون ذلك كله من بعد صلوة الظهر الى العشى و الخاتون فى غرفة  
 مظلة على المسجد لها شبك ، ثم تضرب الطبول و الأغار و البوقات على باب التربة ؛ كما يفعل  
 عند أبواب الملوك : « تحفة النظائر فى غرائب الأمصار و عجائب الأسفار - ۱ : ۱۲۷ ط مصر ۱۲۸۸ » .  
 شيخ أبو على حائرى ( ۱۱۵۹ - ۱۲۱۵ ) در کتاب رجالش ذیل ترجمه أحمد بن موسى (ع)  
 گوید : وفى « تعق (۰۰) » : فى « البلعة (۰۰۰) » : هو المدفون بشیراز المسمى بسيد السادات .

(۰) این تاریخ سنه ۷۵۰ طاهراً تاریخ سالی مرفدی است که ناشی خاتون برای خود در جنب  
 مشهد مسوب بأحمد بن موسى ساخته بوده ، ولى تاریخ ساء اصل قه مشهد مرور بتوسطه ناشی خاتون  
 طاهراً بطبق شیراز نامه که در حاشیه قل عین عبارت آنرا نقل نموده ایم در سنه ۷۴۴ سوده  
 است : « از حواشی علامه قزوینی » .

(۰۰) « تعق » رمز « التعلیقه البیهیانیة » است ، یعنی حواشی استاد وحید ، آقا محمد باقر  
 بهیاسی ( متوفى ۱۲۰۶ ) بر « منهج المقال فى تحقیق احوال الرجال » معروف بر رجال کبر ،  
 تألیف سید سند معقی ، میرزا محمد استرآبادی ( متوفى ۱۰۲۸ ) . متن و حاشیه سال ۱۳۰۶ در  
 طهران چاپ شده و شیخ أبو علی حواشی مذکوره را صورت صحیحتری در « منتهی المقال » خود  
 درج کرده است .

(۰۰۰) « البلغة - بلعة المحدثین » کتابیست در رجال از شیخ سلیمان بحرانی ( ۱۰۷۵ - ۱۱۲۱ ) .

قلت : و كانه المعروف الآن بشاه چراغ . أقول : جزم ولده الفاضل (۰) دام فضلها بأنه هو ، و نقله عن المستوفى فى « نزهة القلوب » و صرح بذلك أيضاً شيخنا صف (۰۰) فى مواضع من اجازاته . « منتهى المقال فى أحوال الرجال : ۴۶ ط طهران ۱۳۰۲ » .

چنانکه از منقولات فوق معلوم میشود شهرت شهادت أحمد بن موسى (ع) و دفن او در شیراز از اواخر زمان أتابکان فارس ( ۵۴۳ - ۶۸۶ ) یعنی عصر أتابک أبوبکر بن سعد ( ۶۲۳ - ۶۵۹ ) بوده ، لکن مورخ محقق نسابه أبوالحسن علی بن زید یهقی (متوفى ۵۶۵ ) در « لبأ : ۱۶۹ » شرحی راجع بأحمد بن موسى نگاشته و موضع شهادت و قبر آنجناب را در اسفراین ( از نواحی خراسان ) تعیین نموده و ضمناً تصریح کرده که بعضی از سابه ها قبر او را در شیراز نشان داده اند و این شهرت بادرست از أغلاط عامیانه است . معلوم میشود این شهرت از اوایل دوره أتابکان فارس بوده ، زیرا تألیف جلد اول « لبأ » بسال ۵۵۸ خاتمه یافته است . چون مطالبی که یهقی آورده شایان اهمیت است عیناً نقل میکنیم (۰۰۰) : کان أحمد بن موسى کریماً ، شجاعاً ، ورعاً ، صاحب ثروة ، جلیل القدر والمنزلة ؛ و کان أبوالحسن علیه السلام یحبه و یقدمه ، و وهب له ضیعته المعروفة بالیسیرة و قرى و مزارع كثيرة . و یقال : کان لأحمد بن موسى ثلاثة آلاف مملوك ، و أعتق ألف مملوك ، و کتب ألف مصحف یدیه المبارکة . و کان عزیزاً ، جلیلاً ، عظیم المنزلة ؛ و روى عن أیه و آباءه علیهم السلام أحادیث كثيرة . و کان ساکناً فی دار السلام بغداد ، ولما سمع قضية الامام علی بن موسى الرضا علیهما السلام ، الهائلة ؛ حزن كثيراً و بکی بکاء شديداً ، و خرج من بغداد لطلب ثاره ، و معه ثلاثة آلاف من أحفاد

(۰) یعنى آقا محمد علی بن محمد باقر بهبهانی کرمانشاهی ( ۱۱۴۴ - ۱۲۱۶ ) صاحب « مقامع الفضل » و غیره .

(۰۰) صف رمز نام شیخ یوسف محقق بحرایی ( ۱۱۰۷ - ۱۱۸۶ ) صاحب « العداوق الناضرة » است .  
(۰۰۰) چون نسخه « لبأ » که در کتابخانه سیهسالار طهرانست بسیار مفلوط میباشد و از حسن اتفاق شرح راجع بأحمد بن موسى (ع) را علامه بزرگ ، آقا سید محسن آیه الله عاملی قدس سره ( ۱۲۸۴ - ۱۳۷۱ ) در کتاب جلیل « أعیان الشیعة ۱۰ : ۲۸۶ » بالواسطه از نسخه سیه مصحح « لبأ » نقل فرموده ، لذا عبارت « لبأ » را از روی این کتاب اصلاح نمودیم . توضیحاً : « أعیان الشیعة » مؤلف « لبأ » را سید أبوجعفر محمد بن هرون موسوی نیشابوری معرفی کرده ، لکن در ( ص ۶۱ ) گفتیم که این قول اشتباهست و مؤلف « لبأ » یهقی نامبرده میباشد .

الدائمة الطاهرین (۰) قاصداً حرب المأمون ، ولما وصلوا الى قم حاربهم عاملها من قبل المأمون ، واستشهد منهم جماعة ودفنوا هناك . ولما دخلوا الري حاربهم عسكره و قتلوا منهم جماعة و دفنوا هناك ولهم مشهد مزور . ولما وصلوا اسفراین ، من ناحية خراسان ؛ نزلوا فی أرض سبخة بین جبلین . فهجم عليهم عسكر المأمون وحاربهم وقتلهم ، واستشهد أحمد ودفن هناك ، وقبره هناك مزور و بعض السائین یرون قبره و مزاده بشیراز ، و هذا مشهور من أغلاط العامة : « لب : ۱۶۹ » ، « أعيان الشيعة ۱۰ : ۴۸۶ » . « صاحب « أعيان الشيعة » بعد از نقل عبارات فوق ، خود نیز بر آمدن أحمد بن موسى (ع) بشیراز و وفاتش در آنجا دلیلی نیافته و چنین فرماید : وهذا غریب مخالف للمشهور من أن مشهده بشیراز . ونظیر ذلك . الاختلاف الواقع فی قبر علی بن جعفر الصادق علیهما السلام ، كما ذکر فی ترجمته . أما سبب مجيئه الى شیراز و وفاته فیها فلم أطلع فيه علی شیء تضمن به النفس . وهذا الخبر الذی تقدم نقله عن « لب الأنساب » للیسابوری یشبه أن یکون من الأقاصيص و الحكایات الموضوعة ، ولا یکاد یقبله عقل ، وكذلك ما ذکره صاحب « آثار المعجم » مما یشبه هذا ، فلذلك أعرضنا عن نقله : « أعيان الشيعة ۱۰ : ۴۸۷ » (۰۰) .

صاحب « لب » چنانکه در عبارت منقول دیده شد ، گوید که بعضی از نسابه‌ها بعلطامدفن أحمد بن موسى (ع) را در شیراز نشان داده اند . لکن مقصود او را ندانیم کیست ، جزاینکه صاحب « بدایع الأنوار فی احوال سابع الطهار : ۲۷۲ » پس از آنکه عبارت « لب » را نقل نموده ورد کرده است گوید : صاحب کتاب « معجودی » گوید که قبر أحمد در شیراز است و معروف

(۰) این تعداد ، یعنی وجود سه هزار مرادامراذگان ، در زمان شهادت حضرت رضا علیه السلام ( در سنة ۲۰۳ یا چندی بعد از آن ) پس از آنهمه کشتارهای سفاکانه که ارایشان شده بود ، کاملاً شایان توجه است .

(۰۰) صاحب « أعيان الشيعة » را در ترجمة أحمد بن موسى (ع) اشتباهی دست داده ، تفصیل آنکه : « ضا . ۱۳ » چنانکه در ( توضیح ۱۰۱ ) دیده میشود سبب سید عیدالله مبرقعی را در اثر اشتباه متقدمین ؛ بأحمد بن موسى (ع) رسانیده و ترجمة احوال او را در ضمن حالات أحمد بیان کرده و تألیفاتی برای او بنقل از « الفهرسة » منسوب الیهین شمرده است . « أعيان الشيعة » تصور کرده که این تألیفات از آن أحمد بن موسى (ع) است ؛ لذا بدون تأمل و تحقیق آنها را در ذیل ترجمة وی آورده و شطری از احوال عیدالله را هم اشتبهاً بأحمد منسوب کرده است ؛ فلا تعجل .



است در نزد عوام بشاه چراغ (۰). اما قطع نظر از اینکه چنین مطلبی در نسخه موجوده «مجد» دیده نشد، بدون تردید کلمه شاه چراغ از مستحدثات و در هر از سال پیش به چنین نامی مشهور نبوده. همین مؤلف باز در کتاب دیگرش «بدایع الأنساب: ۱۶» کلام «لبا» را قبول نکرده و گوید: و صحیح آنست که دیگران نوشته اند در شیراز است.

**کوتاه سخن:** در کتب معتبره نسب مانند: «مجد» «عمد» «کشاکش» «صحا» مدفن أحمد بن موسی را در جایی نشان نداده اند، و این شهادت أحمد و دفن او در شیراز را که در زمان اتابکان شهرت داشته صاحب «لبا» که خود در آن عصر میزیسته معتبر ندانسته و از اعلاط عامیانه شمرده است. و حتی منشأ اینکه بعضی از نسابه ها مدفن او را در شیراز نشان داده همان اشتباه عوام دانسته و ظاهراً نسبة مشار الیه هم از معاصرین خود بیقی بوده است. و اما عقیده خود بیقی که جناب أحمد بن موسی (ع) در اسفراین و کوبری که بین دو کوهست شهید شده و بخاک رفته است؛ گویا از جانب سایر مؤلفین تواریخ و أنساب تأیید نشده و بالینکه گوید در آنجا مزارش سر با است، تا این تاریخ بر نگارنده نامعلوم مانده و اطلاعی در این باب نیافته است.

**قول سوم در مدفن أحمد بن موسی (ع):** که آنرا در «تعفة العالم فی شرح خطبة المعالم ۲: ۲۹» چنین نقل کرده: و ربما یسقل عن بعض أن مشهد السيد أحمد المذكور فی بلخ؛ و الله العالم.

**قول چهارم:** علامة مامقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱) گوید: و العامة من الناس تری نه المدفون بجوار آیه فی الصحن الشریف. و هو وهم لا منشأ له: هامش «تفیح المقال ۱: ۹۷».

(۹۶) سید علی خان حاکم حویزه که صاحب «ریاض» سلسله نشس را بنحو مرقوم آورده و اشتباهست. آقای معلم در «مکالمات» ۱۲۲۳ فرماید: و در جلد سیم «مستدرک» نژاد سادات مشعشی حویزه را بقیات نام فرزند أحمد بن موسی الکاظم (ع) رسانیده که آن اشتباه و از قرار مرقومات «مجالس المؤمنین» و جلد دوم «ذریعه» آنها از نژاد حضرت محمد العابد بن الامام موسی اند. و این رشته در أعقاب محمد عابد (ص ۲۶) با شروح مفصل ذکر شده است و برای شرح حال سید علیخان بتوضیح (۲۷۱) مراجعه شود.

(۰) کلام «لبا» را چنین رد کرده است: حق آنستکه آن جناب در حین حیات شکست خورد و از خراسان مراجعت کرد و در شیراز وفات کرد.



( ۹۷ ) سادات محترم شاهچراغی طهران که اصلاً نهانندیند نسب خود را باین شخص میرسانند . عبادالله در ۲ : ۱۵۸ \* چنین مذکور است : أما أحمد بن امام موسى کاظم را شش فرزند بود : فتح الله و نورالله و عین الله و عبادالله و غیب الله .

( ۹۸ ) آیه الله شاهچراغی ، از ائمه جماعت و مروجین شریعت در طهران ، مؤلف \* اثبات الشفاعة و ثمره الطاعة \* و \* ضیاء اللمعة فی حکم صلوة الجمعة \* و تحفة الرضویه \* و مجمع السعادات در فضائل سادات \* که همه در طهران بطبع رسیده است . سلسله نسب ایشان با فروع آن تماماً از کتاب اخیر که در همین سال ( ۱۳۷۵ ) چاپ شده منقول است .

( ۹۹ ) نسب سادات محترم شیرازی را که در أعقاب محمد عابد ( ص ۲۹ ) ثبت کرده ایم ، در کتاب \* شرح الرضوی - فقه مرحوم سید محمد رضا شیرازی \* و غیره باین شخص رسانیده است ، لکن در نزد دانشمندان این سلسله جلیله که از معاصرینند این نسب بر وجه مذکور در آن کتاب خالی از اعتبار و مشتمل بر اغلاط کتاتی و اشتباهات است ، و الحق فی ذلك معهم .

( ۱۰۰ ) در کتاب \* مختار البلاد - تاریخ قم \* گوید : و نیز بقعه مبارکه علی بن جعفر ( در قم ) بقعه ایست که در کتیبه او نوشته شده است : مضجع ابرهیم بن أحمد بن موسى بن جعفر . \* سپس عبارت کتیبه مورخ ۸۰۵ را که در آن بقعه می باشد نقل نموده است .

( ۱۰۱ ) نسب این شخص را در \* ریاض العلماء \* و \* أمل الآمل \* بنحو مرقوم در ( ص ۱۹ ) ذکر کرده اند ، و این همان شخصی است که در \* ضا \* بقل از \* ریاض العلماء \* مذکور و نسبش در آنجا با أحمد بن محمد بن موسی بن جعفر علیهما السلام متصل می باشد . لکن این نسب بهر دو شکل غلط و منشأ اشتباه فا درستی نسخه \* الفهرسة \* منتخب الدین بوده ، و صحیح چنین است : عیدالله بن موسی بن أحمد بن محمد بن موسی بن الامام محمد التقی (ع) : \* الفهرسة : ۸ \* . \* یعه ۱ : ۴ ، ۴ و ۲ : ۳۱۹ \* نیز دیده شود .

( ۱۰۲ ) نام و أعقاب این شخص ( ملک بن محمد بن أحمد ) بنحو مسطور تماماً از مشجر ارسالی آقای امام آهوازی منقولست و در جای دیگر بنظر فرسید . آقای امام نیز از دفتر یاد داشت أنساب آقای سید مهدی ورد نقل کرده اند ، با این توضیح که ، اولاً : در مشجر مذکور أحمد بن موسی بن جعفر علیهم السلام را با لقب فخرالدین نگاشته . و ثانیاً : فروع این مشجر در کاظمین مقیمند و چون عده زیادی از آنها فتیله می ساخته اند آنها را آل فتال گویند ، و آل علو نیز در کاظمین هستند .

توضیحات راجع به امامزاده عبدالله (ع) ابن موسی بن جعفر

تالیفها السلام و آقابش (ص ۴۰) از شماره ۱۰۴ تا ۱۷۰

(۱۰۴) از زندگی و حادثات و مولد و مسکن و وفات و مدفن عبدالله تاکنون چیزی بنظر مؤلف نرسیده، اما شروحی مختصر راجع به نامی پسران وی در دست است که عیناً نقل میشود. و ولد عبدالله بن موسی الکاسم (ع) ابن جعفر الصادق (ع)، و هو لم ولد: ولد ثلاث بنات، هن: أسما و زینب و فاطمه. و من الریحان ثمانية: هم: محمد الیمامی و جعفر و الحسن و علی و موسی و الحسن و أحمد. و مجد: محمد و العقب من عبدالله بن موسی الکاسم، و هو لم ولد: فی ثلاثة رجال: محمد الیمامی و القاسم و جعفر: «عمد».

(۱۰۶) و اما محمد الیمامی، و کتب أبی: أبو العنایم ابن الصوفی، و شیخنا: أبو الحسن ابن أبی جعفر، یقولان: الیمامی، و ربما قلاه أو أحدهما. و ما أرى فی المیم و النون حرجاً. و کان محمد بن عبدالله الیمامی ابن الکاظم (ع) هذا لم ولد. أولدوا ثلث عقیبه. فمنهم بالمصرة: نوالدواس الندی عرق تحت العروب معکبر. و قل شیخنا: ادعی الی السواس أبی القاسم صبی شیرازی ملبح الوجه و شفرین غلیظین، فسكره السواس و قتل الی أبو الحسن السابة: اما عرق ابواس یزوعی: «مجد». و تأقب (یعنی محمد الیمانی): من ابراهیم وحده: «عمد». (۱۰۵) و تأقب ابراهیم من رجلین، هما: أبو جعفر محمد، و أحمد الشعرانی قال ابن طباطبا: ولده بهمدان: «عمد».

(۱۰۶) قال ابن صباطیا ولده بهمدان: «عمد». و الأمير بهمدان، الشعرانی، قتل الفرامضة. له أربعة معقون، دیلوا بمصر و همذان و الری و جرجان و أرجان: «کشا» نظیر «کشص».

(۱۰۷) السخاع، صاحب کفور سلطان مصر: «کشا کشص».

(۱۰۸) و من ولد محمد بن عبدالله بن الکاظم (ع) بقية بمصر الی یومنا رأیتهم: الشریف الخیر أبا المکارم مؤید بن یحیی بن أحمد بن ابراهیم بن الیمامی. وله أولاد و اخوة: «مجد» نظیر عبارت «عمد» و «کشا کشص».

(۱۰۹) و منهم: نهسان بن عبدالله بن أحمد بن... الخ: «مجد». این عبارت نسخه «مجد» مغلوط، و صحیح آن بطوریکه از «عمد»، و «کشا» مستفاد میشود، چنین است: و منهم بهمدان: عبدالله بن أحمد بن... الخ. عبد الله بهمدان و عقبه بها: «کشا».



- ولعبده الله بن أحمد الشمرانی عقب بهمدان : « عمد » .
- ( ۱۱۰ ) این أحمد و پدرش علی فقط در « کنش » مذکورند .
- ( ۱۱۱ ) و ببغداد فی باب الشمر من الجانب العربی خان يعرف بنخان خدیجة . فہی :
- خدیجة بنت أبی الحسن ( . ) موسی بن أحمد بن ابرہیم بن محمد الیمامی : « مجد » .
- ( ۱۱۲ ) و وقع الی غره ( . ) أبو تراب علی بن أحمد بن ابرہیم بن محمد الیمامی . قال شیخنا : یقال له : ابن لؤلؤ . مات بغره دارجاً : « مجد » .
- ( ۱۱۳ ) توفي فی رمضان سنة ۳۶۴ عن ۸۴ . کذا فی « تاریخ الذهبی » . کتبه محمد مرتضی : « حاشیه زیدی در کنش » .
- ( ۱۱۴ ) ومنهم : الحسین بن ابرہیم بن محمد الیمامی ، و یکنی أبا عبدالله . وجدت له فی المشجر بنتاً ، وقال شیخنا أبو الحسن فی کتاب المبسوط ، وقال له شفاهاً ، الا انی کتبه عنه ، والغالب علی طنی أنه فی المبسوط ؛ قتل الحسين فی الری وأعقب بها . ومنهم : قوم بخراسان من بنی البوفکی : « مجد » . † قتل بالری . وله بنت : « کنش » .
- ( ۱۱۵ ) أبو جعفر محمد الأكبر الملقب بعمار الدار . أعقب من أربعة رجال بعضهم الیمن : « کنا » .
- ( ۱۱۶ ) وقيل : انقرض : « عمد » . † وقد قيل : ان ابرہیم انقرض . والله أعلم : « عمد » .
- ( ۱۱۷ ) له بمصر ولد : « عمد » .
- ( ۱۱۸ ) ومنهم : امرئة وقعت الی عدن وأحسب أن قبرها بعدن ، یقال لها : سارة بنت أبی طاهر ابرہیم بن محمد الملقب حماء الدار ( . . . ) ابن ابرہیم بن محمد الیمامی : « مجد » .
- ( ۱۱۹ ) توضیح ( ۱۲۵ ) دیده شود .
- ( ۱۲۰ ) و منهم : آل یحیی بواسط و هو : أبو البرکات یحیی بن عبدالله بن محمد بن ابرہیم بن محمد بن عبیدالله بن الکاظم . و ربما تکلم بعض الساب فی یحیی وما عرفت فیہ الا الخیر : « مجد » . † و من ولد عبدالله بن محمد بن ابرہیم بن محمد الیمانی ، و یکنی أبا العباس : أبو البرکات یحیی بواسط و سلیمان و طاهر و أبوطالب محمد . و لهم أولاد و أعقاب

( . ) چنین است در نسخه .

( . . ) غره : چنانکه از « مرآة الاطلاع : ۲۹۲ » مستفاد میشود ؛ قلعة بوده در مدینة طیبہ .

( . . . ) در توضیح ( ۱۱۵ ) بنقل از « کنا » عمار الدار است .

بواسطه . قال ابن طباطبا : و فیهم غمز و طعن . و قال الشيخ العمري : و ربما تکلم بعض النساب فی یحیی و ما علمت فیہ الا الخیر . و ابنه : أبو عبدالله محمد بن یحیی منقرض . قاله أبو عمرو بن المنتاب : «عمد» . «گویا از جمله» : و ابنه أبو عبدالله ... الخ ؛ از شیخ عمری نباشد ، چنانکه در نسخه «مجد» هم نیست ، و کلام منقول او در «عمد» به . الا الخیر ، خاتمه یافته و صاحب «عمد» جمله اخیر را خود از ابو عمرو بن المنتاب نقل کرده است . لکن در «مجد» پس از کلمه الا الخیر ؛ چنین گوید : و من جملتهم مضی الی المغرب بعد ما أجاب قطعة من الأرض ؛ غلام أسمر شعرانی صبیح الوجه جید العارضة ، يتأدب . رأیته بالبصرة غلاماً لا نبات بعرضیه ، دوین العشرين و أربعاً . و كان يتعرض للنقش على السكك ، يؤخذ بذلك في البلاد ، على ما بلغنی . یکنی أبطالب ، محمد بن محمد بن یحیی . و فی أبطالب هذا طلق نفس و علو همة و سماحة کف و رجوع الی فضل : «مجد» .

(۱۴۱) و (۱۴۲) توضیح (۱۲۰) دیده شود .

(۱۴۳) له عقب بالحيرة : «کشا» .

(۱۴۴) توضیح ۱۲۵ دیده شود .

(۱۴۵) دلهم ( یعنی سلیم ، طاهر ، محمد ) اولاد و أعقاب بواسطه . قال ابن طباطبا :

و فیهم غمز و طعن : «عمد» .

(۱۴۶) أبو القاسم جعفر الجمال (۰) له عدد و بقية فی مواضع شتى : «عمد» . «الجمال

النقیب بمكة ، و يعرف بأحمر عينه ( عینه : کشص ) . له عقب و بقية فی مواضع شتى :

«کشا کشص» . «نقیب مكة ، و أمه : فاطمة بنت علي من ذرية أنس بن مالك : «کشص» .

از جمله مشایخ فقیه محدث جلیل شیخ أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی (متوفی

۳۶۷ یا ۳۶۸ یا ۳۶۹) صاحب «کامل الزیارة ط نجف ۱۳۵۶» ؛ شریف صالح أبو القاسم

جعفر بن محمد علوی موسوی است که علامه مامقانی نام و نسب و ترجمه او را چنین ذکر

نموده : جعفر بن محمد بن ابرهیم بن محمد بن عید الله بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی

ابن الحسین بن علی بن أبطالب ، العلوی الموسوی المصری . عده الشيخ (ره) بهذا العنوان مع

زیادة قوله : أبو القاسم ، قبل قوله . جعفر ، فی باب من لم یرو عنهم (ع) من رجاله ؛ و قال بعد

ذلك : روى عنه التلعکبری ، و كان سماعه منه سنة أربعین و ثلثمائة بمصر ، و له منه اجازة

(۰) توضیحاً : در «مجد» و «عمد» الجمال باجیم است ، و در «کشا کشص» الجمال باحاه مهمله .

(انتهی) و قد کناه الشيخ (ره) بأبي القاسم في ترجمة ابن أبي عمير أيضاً . و قال السيد نعمة الله : انه روى عنه ابن بابويه و وصفه شيخ الطائفة في مواضع كثيرة بالشريف الصالح . قلت : من جملة المواضع ترجمة ابن أبي عمير . و في قول الشيخ (ره) في عبارته المزبورة : وله منه اجازة ؛ دلالة على أنه من مشايخ الاجازة ، و قد وقع التصريح بكونه من مشايخ الاجازة في ترجمة غير واحد من الرواة ، و في ذلك دلالة على وثاقته ، فينبغي عد حديثه من الحسن كالصحيح . التميز : يعرف الرجل برواية التلعكبري و جعفر بن محمد بن قولويه و حرير بن عبد الله بن قولويه (۰) عنه . تدبیر : قدعون في « رجال ابن داود » الرجل بجعفر بن ابرهیم بن عبد الله بن ابن موسی الکاظم علیه السلام ؛ و اطن أنه سهو من الناسخ (۰۰) و أنه أسقط الناسخ اسمین كما يشهد بذلك أنه ليس من دأبه ذكر جعفر بن ابرهیم في هذا الموضع ، لأجل الترتیب . و أيضاً : ابدال عیدالله بعبدالله اشتباه ؛ لأن العلویین الذين قطنوا مصر و ملکوها (۰۰۰) هم : بنو عیدالله ابن موسی بن جعفر ، دون عبدالله : « تنقيح المقال ۱ : ۲۲۱ » .

چنانکه دیده میشود این نام و نسب شریف صالح أبو القاسم جعفر که « تنقيح المقال » و چند کتاب دیگر (۰۰۰۰) از « کتاب الرجال » شیخ طوسی ( ۳۸۵ - ۴۶۰ ) نقل کرده اند عیناً نام و نسب أبو القاسم جعفر جمال است که توضیحاتی در باره او فوقاً از « عمد » و « کشا کشف »

(۰) این سهویست بزرگ زیرا علاوه بر اینکه چنین نامی ( حریر بن عبدالله بن قولويه ) در کتب رجال دیده نمیشود ، شریف موسی ، خود چنانکه بعداً اشاره خواهد شد بچند واسطه از حریر بن عبدالله معصناتی روایت میکند .

(۰۰) مع الأسف این اشتباه در تمام نسخ « رجال ابن داود » که بنظر نگارنده رسیده واقف شده و عبارت نسخه مورخ (۹۷۷) که سید حلیل علی ابن الصائغ با کمال دقت از روی نسخه استادش شهید ثانی ( قدما ) تصحیح و تعشیه نموده ، نیز همین کیفیت معلوم است .

(۰۰۰) چنین کلامی از مثل علامه مامقانی در نهایت غر است ، زیرا علویانی که در مصر خلافت و سلطنت کردند و نامهای : عیدیان - فاطمیان - اسمعیلیان ؛ شناخته میشوند خود را از أعقاب اسمعیل فرزند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میدانند ، و اولین خلیفه آنان بنام عیدالله است . شرح حال این گروه و چگونگی روی کار آمدن و حراز مقام خلافت و سلطنتشان در « عن : ۲۲۴ پیغمد » و جاهای دیگر یاد شده است .

(۰۰۰۰) مثل « منهج المقال : ۸۴ » و « نش ۱۷ : ۱۰۸ » .



نقل کردیم ، لکن در این توضیحات او را نقیب مکه معرفی نموده اند و شیخ طوسی او را مصری دانسته است (۰) .

مع الأسف در آثار سهو کاتبان رجال شیخ طوسی و سایر کتب رجال ، نسب این شریف بصورت‌های دیگری در آمده و در چند کتاب (۰۰) چنین دیده میشود : جعفر بن محمد بن ابرهیم ابن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر (ع) . لکن علاوه بر آنکه این اشتباه از قلم ناسرخان سر زده ؛ در کتب أنساب فرزندی بنام جعفر برای محمد بن ابرهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر ذکر نکرده اند (۰۰۰) .

تنها کتابی که از آثار راویان از شریف مذکور در دست میباشد « کامل الزیارة » تألیف ابن قولویه قمی است که دریش ازده موضع این کتاب ، بدون واسطه از روایت میکند مع- الأسف نسخ آنهم مغلوط و نام و نسب شریف را در مواضع مختلفه باین صورتها ضبط کرده است :

۱- حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم بن عبدالله بن موسی بن جعفر ، عن عبدالله بن أحمد

(۰) اینکه شیخ طوسی أبو القاسم جعفر را مصری نوشته شاید مستند باینست که هرون بن موسی تلکبری (متوفی ۳۸۵) در مصر بسال (۳۴۰) از شریف مذکور سماع حدیث بوده و مدتی هم در مصر زیسته است . اما نجاشی (۳۷۲ - ۴۵۰) در « کتاب الرجال : ۱۱۵ » ذیل احوال داود بن سرحان ، گوید : أخبرنا القاضي أبو الحسين محمد بن عثمان قال : حدثنا أبو القاسم جعفر بن محمد ، الشریف الصالح . قال : حدثنا عبدالله بن أحمد بن نهيك ؛ معلی سكة ... ؛ از این عبارت خوبی مستفاد میشود که شریف مدتها در مکه میزیست و ابن نهيك مؤدب و معلم و سپس شیخ روایت وحدیث او بوده است . نجاشی باز در ترجمه عبدالله بن أحمد بن نهيك ارفوئ شیخ ساق الدکرش چنین آورده که أبو القاسم جعفر بن محمد بن ابرهیم موسوی گفت : عبدالله بن أحمد بن نهيك در کوفه میزیست و سپس بکه آمد : « کتاب الرجال : ۱۶۰ » .

(۰۰) مثل : « تلخیص الأقوال فی معرفة الرجال » معروف بر رجال و سبط میرزا محمد ، و « منتهی المقال فی احوال الرجال : ۷۸ » معروف بر رجال أبو علی ، و « ملخص المقال فی تحقیق احوال الرجال : ۱۴۲ ط تبریز » تألیف میرزا ابراهیم خوبی (۱۲۲۷ - ۱۳۲۵) ، و « اتقان المقال فی احوال الرجال : ۱۷۲ ط نجف » تألیف شیخ محمد طه نجف (۱۲۴۱ - ۱۳۲۳) .

(۰۰۰) تنها در « بلخ » نام جعفر را بمحمد بن ابرهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی (ع) متصل کرده ، اما یقین مأخذش همین گونه کتب رجال است که صورت نسب را باین شکل با درست ضبط کرده اند .

ابن نهیک : ( ص ۱۵۸ ) .

۲- حدثنی أبو القاسم جعفر بن محمد بن ابرهیم بن عبدالله الموسوی العلوی ، عن عبدالله

ابن نهیک : ( ص ۱۶۷ ) .

۳- حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم الموسوی ، عن عبدالله بن نهیک : ( ص ۱۷۴ ) .

۴- حدثنی جعفر بن محمد بن عبدالله بن موسی ، عن عبدالله بن نهیک : ( ص ۱۸۲ ) .

۵- حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم بن عبدالله الموسوی ، عن عبدالله بن نهیک : ( ص ۱۸۷ ) .

۶- حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم بن عبدالله بن موسی الكاظم بن جعفر الصادق

علیهما السلام ، عن عبدالله بن نهیک : ( ص ۱۸۸ ) .

۷- حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم ، عن عبدالله بن نهیک : ( ص ۱۹۰ ) .

۸- حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم الموسوی ، عن عبدالله بن نهیک : ( ص ۲۴۷ ) .

۹- حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم الموسوی ، عن عبدالله بن نهیک : ( ص ۲۵۱ ) .

۱۰- حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم الموسوی ، عن عبدالله بن نهیک : ( ص ۲۸۲ ) .

۱۱- حدثنی جعفر بن محمد بن ابرهیم بن عبدالله الموسوی ، عن عبدالله بن نهیک : ( ص ۲۹۳ ) .

۱۲- حدثنی جعفر بن محمد بن عبدالله الموسوی ، عن عبدالله بن نهیک : ( ص ۲۹۴ ) .

اینها مواضعی است که در نسخه «کامل الزیارة» ط نجف «از شریف موسوی یاد شده و باید دانست که در کتب متأخره مثل «بحار الأنوار» کتاب المزار «و مستدرک الوسائل» کتاب المزار «که احادیث «کامل الزیارة» را نقل کرده اند صورتهای مختلف فوق را گاه بهمین صورتهای معلوط دیگر ضبط کرده اند ، چنانکه در خاتمه «مستدرک الوسائل» ۳ : ۵۱۳ نیز بهنگام تعداد مشایخ ابن قولویه ؛ شریف مذکور را دوازدهمین آنها نوشته و عبارتش اینست : أبو القاسم جعفر بن محمد بن ابرهیم بن عبدالله بن موسی بن جعفر الموسوی العلوی ، والظاهر أنه المصري الذي أجاز عنه التلعكبري وسمع منه بمصر سنة ۳۴۰ هـ

مواضعی که در کتب رجال از شریف أبو القاسم جعفر یاد شده است :

۱- در ترجمه حذیفه بن منصور خزاعی : أخرنا القاضي أبو الحسين محمد بن عثمان . قال :

حدثنا أبو القاسم جعفر بن محمد ، الشريف الصالح ؛ قال : حدثنا عبيد الله بن أحمد بن نهيك :

« رجال نجاشي : ۱۰۷ » .

۲- در ترجمه حریر بن عبدالله سجستانی : له كتاب الصلوة ، كبير ؛ و آخر أطف منه ،

وله كتاب النوادر . فاما الكبير فقرأناه على القاضي أبو الحسين محمد بن عثمان . قال . قرأته على أبي القاسم جعفر بن محمد بن عبیدالله الموسوی . قال : قرأت على مؤدبي أبي العباس عبیدالله بن أحمد بن نبيك : « رجال نجاشي : ۱۰۵ » . أخبرنا بجميع كتبه ورواياته الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المفيد ، رحمه الله تعالى ؛ عن جعفر بن محمد بن قولويه ، عن أبي القسم جعفر بن محمد العلوي الموسوی ، عن ابن نبيك « فهرسة شيخ طوسي : ۶۴ » .

۳- در ترجمه داود بن سرحان : أخبرنا القاضي أبو الحسين محمد بن عثمان . قال : حدثنا أبو القاسم جعفر بن محمد ، الشريف الصالح ؛ قال حدثنا عبیدالله بن أحمد بن نبيك ، معلمی بمكة : « رجال نجاشي : ۱۱۵ » .

۴- در ترجمه عبیدالله بن أحمد بن نبيك نخعی : أخبرنا القاضي أبو الحسين محمد بن عثمان ابن الحسن . قال : اشتملت احازة أبي القاسم جعفر بن محمد بن ابرهیم الموسوی و أربابها على ساير ما رواه عبیدالله بن أحمد بن نبيك . وقال كان بالكوفة وخرج الى مكة . « رجال نجاشي : ۱۶۱ » .

۵- در ترجمه محمد بن أبي عمير بغدادی : فاما نوادره فهي كثيرة ، لأن الرواة لها كثرة ؛ فهي تختلف باختلافهم . فاما التي رواه عنه عبیدالله بن أحمد بن نبيك فاني سمعتها من القاضي أبي الحسين محمد بن عثمان بن الحسن ، يقرأ عليه : حدثكم الشريف الصالح أبو القاسم جعفر بن محمد بن ابرهیم ، قراءة عليه . قال : حدثنا معلما عبیدالله بن أحمد بن نبيك « رجال نجاشي : ۲۳۰ » . و أخبرنا بها أيضاً جماعة عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه ، عن أبي القاسم جعفر بن محمد الموسوی ، عن ابن نبيك ، عنه : « فهرسة شيخ طوسي : ۱۴۳ » .

۶- در ترجمه محمد بن يوسف صنعانی : أخبرنا محمد بن عثمان المعدل . قال : حدثنا الشريف الصالح أبو القاسم جعفر بن محمد . قال : حدثنا عبیدالله بن أحمد بن نبيك : « رجال نجاشي : ۲۵۴ » .

چنانکه در ابتدای این توضیح گذشت ؛ هرون بن موسی تلعکری نیز از شریف أبو القاسم جعفر موسوی روایت میکند ، اما کتب رجال در ترجمه تلعکری متعرض این مطلب نشده و تنها در ترجمه خود شریف ذکر کرده اند .

این نیز ناگفته نماند : در کتب رجال بعد از ترجمه ابن شریف ، بنقل از « کتاب الرجال » شیخ طوسی ، شریف موسوی دیگری را عنوان و ترجمه کرده اند که در اسم و اسم پدر و جد و نسبت هر دو شراکت دارند و او : جعفر بن محمد بن ابرهیم بن محمد بن موسی بن جعفر (ع)



است که شیخ طوسی گوید تلعلکری بسال ( ۳۶۰ ) از او سماع حدیث نموده است برای اطلاع بیشتر بتوضیح ( ۲۲۱ ) رجوع شود .

( ۱۴۷ ) نام و عقب این یحیی فقط در « کشص » مذکور است .

( ۱۴۸ ) أحمد الصوفی بالمخاء بایض و مقامه بها : « کشص » . « کشص » ذیل نام

فرزندش أحمد بن أحمد نوشته است : مصر بشاطی . النيل

( ۱۴۹ ) و منهم : أبوالحسن موسی بن جعفر الجمال ، و يعرف بابن الأعرابی ، و يقال له :

صاحب الطوق . غلب علی نواحی آذربایجان . وله عقب كانوا بشماخی من بلاد شیروان :

« عمد کشص » . قال لی شیخی أبوالحسن محمد بن محمد العلوی الحسینی النسابة

شیخ الشرف : كان أبوالحسن الأعرج بآذربایجان الفاضل المعروف بصاحب الطوق ؛ و اسمه :

موسى بن جعفر بن ... الخ . أولد ثلاثة أولاد كوراً و بنتاً ؛ أمهم حسنية فاما البنت فاسمها :

فاطمة . و الذکور : محمد و علی و عبدالله . هم بناحية السدة ، ببلدة يقال لها : شروان ؛

يعرف بالشماخية : « محمد » .

( ۱۴۰ ) عبدالله بن أبی الحسن موسی ، چنانکه در توضیح ( ۱۲۹ ) دیده شد نامش در

« مجد » آمده است . لکن ملقب بودن او بشهاب الدین و این رشته از اعیان تا آخر فقط

در « ملنا » بنظر رسید که عیناً نقل کردیم .

( ۱۴۱ ) توضیح ( ۱۳۰ ) دیده شود .

( ۱۴۲ ) و لعبدالله بن الحمال عدد من الأولاد . و کذا لأبى الفاتک المکی . « عمد » .

( ۱۴۳ ) و منهم : صديقنا الشریف أبو جعفر محمد و أخوه مشرف ؛ قاضی بیت المقدس

و غیرها ؛ ابنا جعفر بن مسلم بن عبیدالله المصری ابن جعفر الجمال ابن محمد بن ابرهیم

الیمامی : « مجد » . « عقب مشرف از « کشص » نقل شده است .

( ۱۴۴ ) توضیح ( ۱۳۳ ) دیده شود .

( ۱۴۵ ) الشریف أبوالطیب الوراق و يعرف بابن أخی الطیب : كان بمصر . و هو

الذی ... (۰) مابین الرملة بعراق توفي سنة ۵۳۲ : « کشص » .

( ۱۴۶ ) وقد وقع رجل منهم الى الأندلس و أولد بالمغرب ؛ هو أبو محمد الحسن

ابن اسمعيل بن محمد ، يدعى مسلماً ؛ ابن عبیدالله بن جعفر بن محمد بن ابرهیم بن

(۰) عبارات لا یفره ، و طاهراً از حواشی سید مرتضی ریدی است .

محمد بن موسی الکاظم (ع) (۰) كذلك بلغنی . و رأیت أناس (۰۰) من ولد القاضي بمصر : « مجد » . \* أبو محمد الحسن ، وقع بالأندلس و ولد بها : « كخص » .

( ۱۴۷ ) و منهم : صديقي الشريف الفاضل أبو جعفر محمد بن موسی بن محمد بن جعفر الجمال له عقب ، و جماعة هؤلاء بمصر ، و هم جماعة كثيرة : « مجد » . \* يلقب بجميمات و بذی سلم . و يقال له : صاحب الكنية الورقا وله ابنان و عشرة اخوة . لهم عقب أكثرهم بالحجاز . كذا قاله العمري : « كشاكخص » .

( ۱۴۸ ) يلقب بجميمات له عقب ؛ أكثرهم بالحجاز . كذا قال الشيخ العمري : « عمد » .

( ۱۴۹ ) لحق بعض الدولة بشيراز و أعقب بها : « عمد » ، « كشاك » .

( ۱۴۰ ) و من ولده ( یعنی ولد جعفر الجمال ) : أبو علي اسمعيل . وله : أبو جعفر ابراهيم .

وقيل : محمد ، الخطيب و القاضي بمكة . كان جليلاً كريماً . وله ولد بخراسان و عقب بمصر :

« عمد » . \* قال شيخنا : و منهم : قاضي مكة المعروف بابن بنت الجلاب . و هو . أبو جعفر

ابن (۰۰۰) ابراهيم بن اسمعيل بن جعفر بن (۰۰۰۰) المعروف بجماء الدار . أولد عدة أولاد ،

و قد مضى منهم الى ماوراء النهر : ولده أحمد . و لأحمد ولدان ، هما : الحسن و الحسين :

« مجد » . \* حدث بمصر عن أبي سعيد بن الأعرابي و سالم بن الفضل و لاجري (۰۰۰۰۰) عنه

أبو علي الأهوازي و رشا بن لطيف و علي بن ابراهيم ابنا العناني ، و كان قاضي الحرمين . توفي

في رمضان سنة ۳۵۹ هـ . و قيل : اسمه محمد الخطيب القاضي بمكة . كان جليلاً كريماً ، وله

ولد بخراسان ، و له عقب بمصر : « كخص » . \* ظاهراً از حواشی سيد مرتضی زيدي است و

أولادش را هم چنانکه دیده میشود نامبرده است .

( ۱۴۱ ) بمصر : « كخص » .

( ۱۴۲ ) بماوراء النهر : « كخص » .

( ۱۴۳ ) كان يكنى أبا القاسم ، و يلقب بأبي أسيدة ؛ و يعرف بابن أم كلثوم ؛ و هي عمته

(۰) چنین است در نسخه ، و صحیح اینست : .... محمد بن عبیدالله بن موسی الکاظم (ع) .

(۰۰) چنین است در نسخه .

(۰۰۰) در نسخه چنین بود و ظاهراً کلمه ابن زائد است .

(۰۰۰۰) چنین است در نسخه .

(۰۰۰۰۰) چنین است در نسخه .

بنت الکاظم (ع). ثمت به (۰) ورتبه واولد وانتشر عقبه : « مجد » . \* أبو القاسم الفرة . یلقب  
أبا أسيدة ، بالمراة ، يعرف بابن أم كلثوم ؛ وهی عمته بنت الکاظم . اشتهر بها لأنها رتبه . و  
عقبه منتشر . وعقبه لاحق من رجل واحد : « کشا » نظیر « کشص » و بطیر « عمد » . \* اضافه  
« عمد » : فأعقب من رجل واحد ، وهو : أبو الحسین (۰۰) محمد : « عمد » .

( ۱۴۴ ) نسب سید أبوطالب زنجانی را « کشا کشص » بنحویکه در توضیح (۱۴۶)  
دیده میشود ثبت کرده و توضیحات مسطور در ذیل بامش را نیز مگاشته است . لکن رشته  
نسب او و وصف کتاب أنسابش در « دیعه ۲ : ۴۷۴ » چنین آمده است : ( الأنساب : للسید  
النسابة نقيب الحضرة أبي طالب الرنجاني ابن الحسين بن زيد بن محمد بن الحسين بن محمد بن  
الحسن بن علي بن أحمد بن جعفر بن عبیدالله بن موسی الکاظم (ع) ينقل عنه السید أحمد بن  
محمد بن المهني العبدالی معاصر العلامة الحلی فی کتابه فی النسب ، الآتی بعنوان « الأنساب  
المشجرة » و « مشجرة النسب » و « تذکرة النسب » ، وقد عین فی أوله رموزاً لمصادر الکتاب  
اختصاراً ؛ ومها : ( حاک ) جعله رمزاً لهذا الکتاب . \* ظاهراً زنجیره نسب در « دیعه »  
بنقل چاپ شده است .

( ۱۴۵ ) این رشته فقط در « کشص » آمده است .

( ۱۴۶ ) فمن ولده ( یعنی أبا عبدالله جعفر بن أبي الطيب أحمد ) : الشريف أبو الحسن  
عبد الوهاب ( : مجد . کشص عبدالله : عمد . کشا ) المعروف بابن دنیا . خلف نقابة الطالبیین  
بالصرة ؛ ابن جعفر بن أحمد بن محمد بن جعفر بن عبیدالله بن الکاظم . مات عن بنات ؛  
لا غیر : « مجد » . \*

در « مجد » فقط همین یک رشته از اولاد جعفر بن عبیدالله بن موسی بن جعفر  
علیهم السلام را ذکر کرده ، و برای این أبو الحسن عبد الوهاب برادری نام نبرده است . لکن  
اولاً ؛ « عمد » و « کشا کشص » أحمد بن محمد بن جعفر بن عبیدالله را أبو الطيب أحمد  
المعروف بابن دنیا معرفی کرده اند . و ثانیاً ؛ « کشص » فروع أبو الطيب أحمد مذکور را

(۰) چنین است در نسخه شاید چون « عمد » و « کشا » این کلمه را بصورت صحیحی

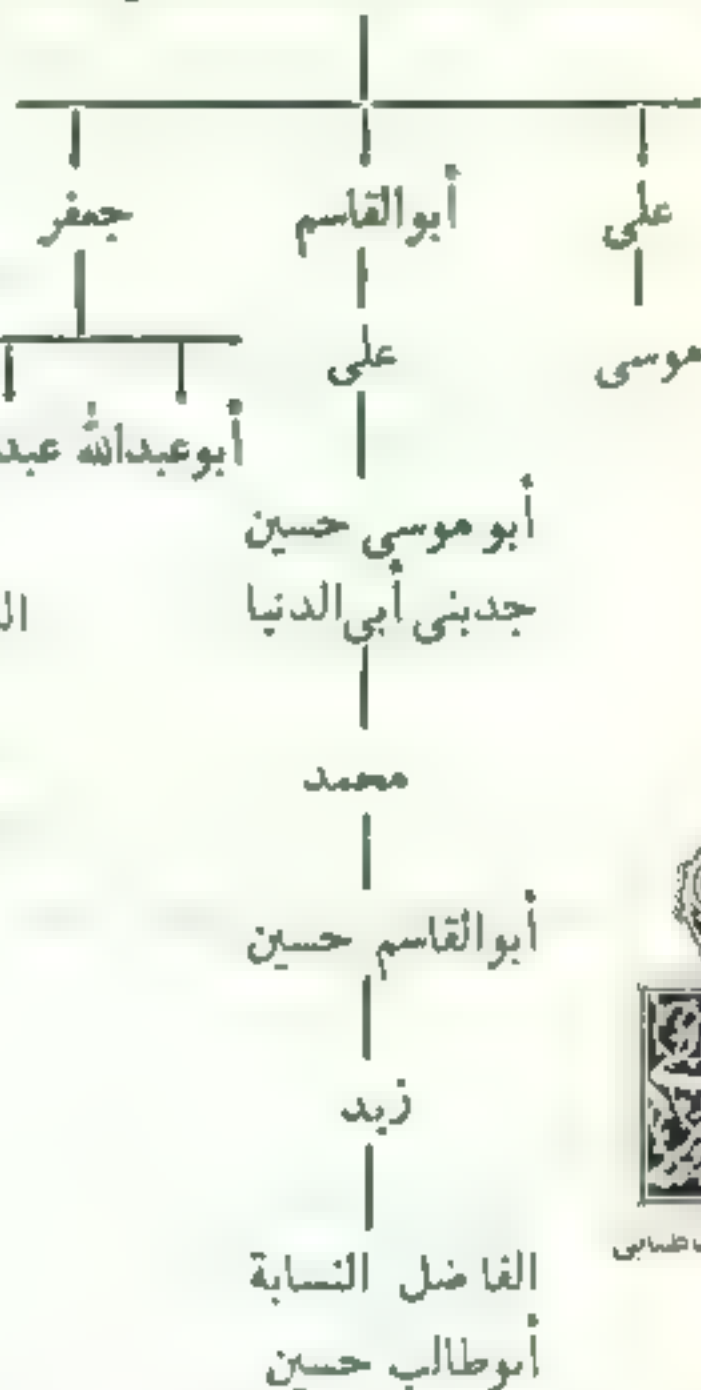
نیافته اند ، لذا هنگام نقل عبارت « مجد » آنرا اسقاط کرده اند .

(۰۰) در « عل . عم . کشا . کشص » أبو الحسن است .



چنين نمايانده است :

أبو الطيب أحمد المعروف بابن دنيا



نهاد محقق طباطبائي

و « كشاء » اين چنين :

أبو الطيب أحمد المعروف بابن دنيا



له كتاب مختصر في النسب .

ذكر فيه أن لجعفر بن عبيد الله عقباً بزنجان .

وهو صاحب الكتاب المعروف بالمعارف في الأصول .

و « عمد » باين تفصيل ف عقب ( يعني جعفر بن عبيد الله بن موسى بن جعفر (ع) من رجل واحد ، وهو : أبو الحسين ( أبو الحسن : علي . عم ) محمد . ومنه في أبي الطيب أحمد . ومنه في علي وأبي عبيد الله بن جعفر ( وأبي عبيد الله جعفر : علي . عم ) أولاد أبي الحسين أحمد المعروف بابن دنيا بن محمد بن جعفر بن عبيد الله بن الكاظم . منهم الشريف أبو الحسن عبيد الله المعروف بابن دنيا خلف نقابة الطالبين ... الخ ومنهم : أبو الدنيا ، وهو : أبو القاسم الحسين بن علي بن أبي الطيب أحمد بن محمد بن جعفر بن عبيد الله بن الكاظم (ع) له عقب

يعرفون بنی أبي الدنيا ، وأكثر بالحجاز : «عمد» .

و ثالثاً علامة جلیل سید محمد صادق طباطبائی آل بحر العلوم ، حفظه الله ، که مباشر و مصحح طبع «عن» بوده ؛ در ذیل این عبارت : و منه فی علی و أبي عبیدالله بن جعفر ، بعد از کلمه علی ، چنین تعلیق کرده است : وفي العبارة اضطرار ولعل فيها سقطاً فليراجع . اگرچه ممکن است با نظر بمشجر «کشف» رفع اشکال از عبارت «عمد» نمود لکن بهتر آنست که «عمدة الطالب تیموری» و اصول صحیحة سبب مراجعه شود ، والله العالم .

( ۱۴۷ ) این رشته فقط در «کشف» آمده است .

( ۱۴۸ ) علی بن أبي الطیب أحمد را در «کشف» أبو القاسم مکنی کرده ، و فرزندش حسین را : أبو موسی ، و حسین بن محمد بن حسین بن علی را : أبو القاسم .

( ۱۴۹ ) توضیح (۱۴۶) دیده شود .

( ۱۵۰ ) توضیح (۱۴۸) دیده شود .

( ۱۵۱ ) توضیح (۱۴۴) دیده شود .

( ۱۵۲ ) و يقال : هو : موسی بن القاسم بن موسی بن عبیدالله بن طباطبا له عقب : «کشف» .

( ۱۵۳ ) يلتق ( یعنی علی بن محمد ) بالسخط بواسط . و أخوه : جعفر بن محمد کان

بسوراء : «عمد» .

( ۱۵۴ ) توضیح (۱۵۲) دیده شود .

( ۱۵۵ ) صاحب «جنة النعيم فی أحوال سيدنا عبد العظيم (ع)» چند ورقی از «منتقلة» الطالبيه ، در کتاب خود نقل کرده و در آنها أغلاطی نیز دیده میشود که شاید در اصل نسخه بوده یا هنگام نقل رخ داده است . از منقولاتش این عبارتست : عن أبي جعفر الحسيني النسابة بالري علی بن القاسم بن موسی بن عبیدالله بن موسی بن جعفر الصادق (ع) . عقبه : أبو جعفر محمد . أعقب : موسی . أعقب ويدعی رجل أنه . أحمد بن علی ، کذاب : «ص ۵۰۰» . نظر بمطالب مذکور در توضیح (۱۵۷) این عبد الله بن موسی بن جعفر الصادق (ع) نیز باید عبیدالله باشد ، اگرچه احتمال صحت هم داده میشود ، والله العالم .

استدراك

لله الحمد ، پس از گذشتن مدتی از نگارش شرح فوق ، در تاریخ ۲۱ ع ۱۳۷۵ ، نسخه از «قل - المنتقلة» مورخ نهصد و چهل و اندی ، در کتابخانه مجلس شورای ملی طهران زیارت

شد و در عبارت بالا همچنانکه حدس زده ایم عبیدالله صحیح است نه عبد الله ، و عین شرح مرقوم در فوق را مجدداً مکملأ از نسخه موصوفه نقل میکنیم : ذکر من ورد الی من ولد الحسین بن علی . ثم من أولاد محمد النافر . منهم من ولد موسی الکاظم بالری ..... عن أبی جعفر الحسینی النسابة بالری . عن علی أبوالقاسم بن موسی بن القاسم بن عبیدالله بن موسی بن جعفر الصادق عقبه : أبوجعفر محمد ؛ أعقب . وموسی ؛ أعقب : « قل » .

( ۱۵۶ ) أحمد بالری : « کنص » .

( ۱۵۷ ) أبوالفتح مجد الدولة ، القیب من حبة السلطان مسعود بن محمود . درج . وهذا هو خال المرتضی القیب بالری وأحمد بن علی له أعقاب بالری بوهر وجرده : « کشا » . چون در نسب این شخص ( أبوالفتح مجدالدوله ) اختلافاتی در کتب مشاهده میشود که آیا عبیدالله بن موسی بن جعفر (ع) می یوندد یا بعیدالله ؛ و منشأ اختلاف هم دسترسی نداشتن بکتب نسب و نسخ مصحح بوده ؛ لذا لازمست ( با وجود فقدان مأخذ مورد اعتماد ) تحقیقی در این باره بنماییم :

و أما موسی بن القاسم بن عبیدالله بن الکاظم (ع) ؛ فمن ولده ... و منهم : القاسم بن موسی المذكور . ولد علیاً . وله ولدان معقبان ، و هما . أبوجعفر و موسی : « عمد » . \* برای علی بن قاسم « کشا » نام سه پسر رسم کرده : أبوجعفر و محمد و موسی ؛ لکن بگمانم أبوجعفر کینه محمد باشد ، چنانکه از عبارت « قل » هم مستفاد میشود ( بنا بر آنچه استظهار شد که عبدالله در « قل » بایستی عبیدالله باشد ) . « عمد » متعرض اولاد أبوجعفر و موسی شده است . \* « من ۴ : ۱۵۹ » نسب سید أبوالفتح مجد الدولة مذکور را بعیدالله بن موسی ابن جعفر (ع) رسانیده ، باینطریق که گوید : و چنانکه از بعضی کتب أنساب نقل شده جماعتی از اولادهای او ( یعنی عبدالله بن موسی بن جعفر «ع» ) در ری بودند ، که از حمله : مجد - الدولة والدین ، ذوالطرفین ، أبوالفتح ، محمد بن حسین بن محمد بن علی بن قاسم بن عبدالله بن الامام موسی الکاظم (ع) ، که خواهرش ستنی سکینه بنت حسین بن محمد مادر سید أحل مرتضی ، ذوالفخرین ، أبوالحسن ، المطهر بن أبی القاسم علی بن أبی الفضل محمد است : « من » . \* در « مختار البلاد : ۱۵۸ » راجع بسکینه نامبرده گوید : در قاسم آباد ، چهار فرسخی قم ، امامزاده ایست که در لوح زیارت نامه او نوشته شده : سکینه بنت موسی بن جعفر . و بنا بر احتمالی که بعضی داده اند محتمل است سکینه بنت حسین بن محمد بن علی



ابن قاسم بن عبدالله بن موسی الکاظم (ع) باشد ؛ که مادر سید مطهر بن علی بن سلطان محمد شریف است . لکن ظاهراً در هر دو کتاب اسم موسی ( بن قاسم و عبدالله ) ساقط شده است . در « الفهرسته » شیخ منتجب الدین شخصی باین نام و نشان مذکور است که عبارت آن عیناً نقل میشود . السید نجیب الدین أبو محمد الحسن بن محمد بن الحسن بن محمد بن الحسن بن علی بن قاسم بن موسی بن عبدالله بن موسی بن الکاظم بن ... الخ ، علیهم سلام الله . صالح ، فقیه ، دین ، مقرر ، قرء علی السید الأجل المرتضی ذی الفخر بن المطهر ، رفع الله درجاتهما : « المهرسه : ۵ » نسب این شخص را بهمین کیفیت - هنا « هم نقل کرده و بعیدالله رساییده است ، جز آنکه بین محمد و قاسم بن موسی ؛ اسم علی از قلمش ساقط شده . لکن در « مجد » و « عمد » و « کشا » و سایر کتب موجوده برای موسی بن عبدالله پسری بنام قاسم ذکر نکرده اند ، و بنظر چنین میرسد که : عبد الله اشتباه و صحیح عبیدالله باشد ؛ والله العالم . چون در کتب موجوده این رشته بعیدالله بن موسی (ع) متصل است ( خواه درست یا نادرست ) ما هم آنرا در ذیل عبدالله وارد کرده ایم و اینجا بهمین یاد آوری قناعت نمودیم . شاید بعدها نتیجه درستی بدست آید ؛ والله الموفق .

( ۱۵۸ ) أبو الحسن بالری : « کشص » .

( ۱۵۹ ) ( ۰ ) قال علی بن محمد الصوفی العلوی : اختلف الساب فی الحسن بن القاسم بن عبدالله (ع) ، فقال ابن المنذر : درج . کذا وجدته بخط ابن المنذر ، و لم یرو ذلك عنه أحد . و قال الأشثانی و ابن أبی جعفر شیخنا : الحسن بن القاسم بالمراغة . و قال أبو عبد الله بن طما طباً النسابة : أولد الحسن بن القاسم بالمراغة . ابراهیم . فلما کان منذ سنین أحسبها سنة سبع وثلثین واربعمائة قدم من جزيرة عمر ( ابن عمر : عمد . کشا ) علی ابن الشریف ( علی الشریف : عمد ) القیب بالموصل أبی عبدالله ( أبی عبدالله : عل . عم ) الملقب بالتقی ( بالتقی : عل . عم ) عمید الشرف ، و اسمه : محمد بن الحسین ( الحسن : عمد . کشا ) المحمدی

( ۰ ) متن این توضیح از « مجد » نقل شده ، و چون اختلافاتی در عباراتش با کتابهای دیگر که آنها هم از « مجد » نقل کرده اند موجود بود ، لذا هیچناکه در سراسر کتاب کمال دقت را در تصحیح و تطبیق عبارات نموده ام ؛ اختلاف نسخ این توضیح را نیز یاد داشت کردیم ، مگر مواضعی که غلط روشن بود و نقل آن نتیجه جز اتلاف وقت در بر نداشت . نسخه بدلها نیز داخل دو ابرو نهاده شده و مشخص گردیده است .

(المجدي : عل . عم) رجل شاب على أحد خديه خال ، مليح الوجه ، واضح الجبهة ، مكشي الشعر أسوده ( در عمد و كشا نیست ) ، ربع القامة ، عامي الألفاظ ( در عمد و كشا نیست )  
فذكر أنه : حمزة بن الحسين بن علي بن الحسن بن القاسم بن عبيد الله بن موسى الكاظم (ع) ؛ و أظهر كتماناً بصحة دعواه وشهادة القاضي عبدالرحمن ( أبي عبد الرحمن : عمد . كشا ) الطالقاني ، قاضي الجزيرة بامضاء الشهادات وثبوتها عنه . فأحضرني في النقيب ( النقيب : عمد . الشريف النقيب : كشا ) مع مجمع من ( بمحضر : عمد . كشا ) الأشراف ، كثير ( در عمد و كشا نیست ) ؛ وسألني عن قصة ( قضية . كشا ) الرجل . فقلت : هذا أمر شرعي ، حكمي ( در عمد و كشا نیست ) يتعين ( ينبغي : عل . عم ) عليك العمل به ( بما يتحقق فيه : عن . كشا . بما تحقق فيه : عل . عم ) ، وأكتب أنا ما ( بما ) تفعله . فقال ( لي : عمد . كشا ) : بل تكتب حتى أمضيه . فكتبت خطأ متأولاً ؛ إذا سئلت عنه أجبت عن صحته عن سقمه ( وسقمه : عمد . كشا ) فأمضاء الشريف عميد الشرف ( النقيب : كشا ) المحمدي (المجدي : عل . عم) . وعدت إلى النقيب فاطلعت على ما في نفسي ( بقي : عل . عم . كشا ) ، وأن أبا المنذر النسابة زعم أن : الحسن بن القاسم درج ، و أن : خطي فيه تأول ( فيه تأولاً : عم . كشا ) . واندرج أمر حمزة بن الحسين على التعليل . ثم اني قدمت الجزيرة ( لمحاكة لي . عمد ) . فجاءني الشريف أبو تراب ، الموسوي ( در عل و عم و كشا نیست ) الأحول و أخوه في جماعة من العامة ، نظاره ( در عمد و كشا نیست ) ، يكبرون دخول حمزة في السب ، وقال : أدخل ( دخل عمد . كشا ) في ولد أبي الدني ؛ وهذا ما لا أصبر عليه ( مما لا يصبر عنه : عمد . ما لا يصبر عنه : كشا ) فأفدت ( إليه : عمد . كشا ) ، فجاء ، وسئلته عن شهوده . فذكر أنهم يستحون ( يحبون : كذا ) ( خ ل ) . يحبون . كشا يحبون : عن يحييون . عل . عم ) . فقامت الجماعة إلى القاضي أبي عبد الله ( أبي عبد الرحمن : خ ل . عمد . كشا ) فاستحضر شيخين ( شخصين عدلين : عن . شيخين عدلين : عل . عم ، كشا ) عدلها عندي القاضي ( عند القاضي : عل . عم . عدلها عند القاضي : كشا ) فشهدا بصحة السب ، و أن أباه الحسين بن علي شهد جماعة بصحة نسبه عند قوم علويين ، فادعوه ( نازعوه : عمد . كشا ) فثبت ( نسبه : عمد ) بالشهادة القاطعة ، وأن : هذا حمزة و أخاه وأخته أولاد الحسين ( بن علي ولدوا : عمد . كشا ) علي فراشه ، و أن : رجلاً يقال له : شريف بن علي أخو الحسين لأبيه . فلما رأيت ذلك أمضيت نسبه وأطلقت خطي بصحته و كتبت الشريف النقيب ، التقى ( التقى : عل . عم ) عميد الشرف ، المحمدي (المجدي : عل . عم) ، ( فأنته . عمد . كشا ) ، وصح نسبه ( من : عل . عم ) غير منازع فيه : «مجد» «عمد» «كشا» .

( ۱۶۰ ) توضیح ( ۱۵۹ ) دیده شود .

( ۱۶۱ ) و منهم : أبوطالب زيد ، نقيب عمان ، ابن الحسين بن محمد بن أحمد بن محمد ابن القاسم بن عبيد الله بن موسى . رأيت ( رأيت : عمد . كشاً ) بعمان عند كوني بها سنة أربع وعشرين و أربعمئة . يعرف بابن الخباز ( بابن المختار : كشاً ) ( . ) له اخوة وأولاد ، يتظاهر بالتحريم ، و في داره مغنية مصطفاة ، وكانت آمنة بنت زيد ( أبي زيد : عمد . كشاً ) الحسين . تزوجها أحمد جد أبيه على قاعدة ما أعرفها ، فأولدها : محمد ، ودفع الناس أن يكون لمحمد بن القاسم بن عبيد الله بن موسى الكاظم (ع) ولد اسمه : أحمد فمن ( فمن : عمد ) دفع نسبه عند قرائتي عليه : والدي أبو العنائم والشریف أبو عبد الله بن طباطبا ، ورأيت عليه خط شيعنا ( شيخ الشرف العبدلي النسابة : عمد . شيخ الشرف : كشاً ) في ( كتابه : عمد . كشاً ) المسوط : كاذب مبطل . فعلى هذا بطل نسب ابن الخباز ( ابن المختار : كشاً ) نقيب عمان و ولده واخوته : « مجد » « عمد » « كشاً » .

( ۱۶۲ ) كان ينزل الري : « كئص » .

( ۱۶۳ ) كان ( على ) ينزل الري ، وله ولد منشرون . ادعى اليه رجل اسمه : أحمد ، بالعراق ، وقويت دعواه ، حتى كشفه أبو المنذر النسابة الجراز ( الجزار : عمد كشاً ) الكوفي ؛ وأبطل نسبه . وكان أحمد هذا أحد رجال الزمان في الختل والهيل ( الهيلة : عمد . كشاً ) والتليس ، فلم يفنه ذلك مع معرفة أبي المنذر وتبصره شيئاً ، وكان مقيماً على الدعوى ، وربما لقي فيها مكروهاً : « مجد » « عمد » « كشاً » .

( ۱۶۴ ) توضیح ( ۱۶۲ ) دیده شود .

( ۱۶۵ ) و أما موسى فانتشر له عقب ، ثم وجدت عليه أنه منقرض : « مجد » نظير « عمد » . † نام فرزند این موسی ( علی ) فقط در « كئص » موجود است و در زیر نامش نگاشته : منقرض .

( ۱۶۶ ) ( ۱۶۷ ) ( ۱۶۸ ) فأما أحمد والعسن والحسين فلم يعقب أحد منهم : « مجد » .

( ۱۶۹ ) وأما علي ( یعنی علی بن عبيد الله ) فهو لأم ولد . ومن ولده اثنا الله : أبو المختار حمزة الفقيه المقرئ بشيراز ، ابن الربيع بن ... الخ وهذا المختار ورد وأبوه ورجلان معهما يقال لهما : الحسنان وشيب ( الحسين و شيب : كشاً . الحسين وشيث : عمد ) . لا أعلم كانوا أحوى

( . ) در « كئص » نیز أبو المختار است .



حمزة أو عمیه ، وثبتوا فی جریده شیراز ، و أخذوا من وقف العلویین بها و دفعوا ( و قاسموا )  
الطالبین بها و دفعهم کثیر من العلویین : عمد . کشا ) ، لأن فی المشجرات لم یثبت لمحمد بن  
علی بن عیدالله بن الکاظم (ع) سوی ولد درج یسمی ( یقال له : عمد . کشا ) : ابرهیم ؛ و بنات  
ولم یعرف لمحمد ولد یقال له : حمزة . والله أعلم بنسب حمزة : «مجد» «عمد» «کشا» .  
فعمد عیدالله بن موسی فی ثلاثة : محمد والقاسم و جعفر : «کشا» .

( ۱۷۰ ) توضیح ( ۱۶۹ ) دیده شود .

توصیحات راجع بامامزاده ( جعفر ) ابن موسی بن جعفر

علیهما السلام و استقابش ( ص ۲۱ و ۲۲ ) از شماره ۱۷۱ تا ۲۰۹

( ۱۷۱ ) قال العمري فی «المجدي» : ولد جعفر بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق علیه  
السلام ، یقال له الخواری ، وهو لم ولد : ثمانی سوة . وهي : حنة وعباسة وعايشة وفاطمة -  
الكبرى و فاطمة وزینب و أم جعفر و من الرجال : ستة لم نذكر لهم ولداً ، وهم : الحسن و  
الحسين الأكبر و موسی .. : «هامش عن» . و أما جعفر الملقب بالخواری ابن موسی  
الکاظم ، فانه أعف من رجلین : موسی و الحسن . و یقال لبنيه : الشجریون ؛ لأن أكثرهم  
بادية حول المدينة یرعون الشجر ، و لهم جماعة بالهلة و الخابور : «صحاح» . و در «صحاح» و  
«کشا» و بعض نسخ خطی «عمد» خواری و حواریین بهاء مهمله است ، و در نسخ متداوله  
«عمد» بهاء منقوله . یقال : ان بالفرع وادياً ، یقال له : خوار . و ربما كان نسبة جعفر  
الخواری ابن موسی الکاظم (ع) الى هناك . کذا بخط ابن عبد الحمید : «هامش عن» .

( ۱۷۲ ) قيل له ذلك ( یعنی اللحق ) لأنه ألحق بآبيه وهو صحيح الولادة . وهو جد آل -  
المليط بالهلة و المعآثر : «عمد» «کشا» .

( ۱۷۳ ) ابن جعفر در مشجر ارسالی آقای امام اهوازی بین موسی و علی یاد شده و در زیر  
نام پدرش ( علی بن جعفر ) نوشته اند : أبوالحسن بالكوفة .

( ۱۷۴ ) صاحب فرورا : «کشا کنص» . و در کتب موجوده نسب ، أعقاب ابن شخص  
( محمد بن مسلم ) دیده نشد ، لکن آقای امام اهوازی در ( ع ۱ - ۱۳۷۵ ) رشته نسبی را از  
سادات موسوی کاظمین فرستاده اند که باین شخص می پیوندند ، و چنین توضیح داده اند این  
شجره را نزد آقای سید مهدی ورد یافتم و بنظر ایشان درست است . و فروع ( محمد بن مسلم )  
ارسالی آقای امام اهوازی عیناً درج گردیده است .

( ۱۷۵ ) قال عنه ابن شدقم : كان عالماً فاضلاً نساباً ، ثار على المعتضد العباسی فی المدينة وغلب عليها ثم قتل بالیمامة : « مشجر صافی » .

( ۱۷۶ ) و قتل محمد بن الحسن بن جعفر بن موسی بن جعفر ثمانية نفر من الجعفریین و جدهم فی موضع قتلهم ، رضی الله عنهم أجمعین : « مقا : ۴۲۸ » . قال شیخ الشرف العیبدلی : هو الملیط النائر بالمدينة و قال أبو الحسن العمری . قتل ثمانية من بنی جعفر الطیار : « عمد » « کشا » . ت پس از این عارت ، هردو از کتاب « نشوارالمحاضرة (۱) » دو حکایت که حالات محمد ملیط و چگونگی غارت کردن حجاج ، و سپس توبه او بدست أبو عبدالله بن الداعی ، و امیرالحاج شدنش را شرح میدهد ؛ نقل کرده اند . اما در هردو کتاب شرحی دنباله کلام تنوخی مذکور است ، و آن حکایات را راجع بنوادة ابن محمد ملیط دامسته که در توضیح ( ۱۷۷ ) ذکر کرده ایم . ت در « کشاکش » حسن بن جعفر خواری را نوشته . النائر بالمدينة .

( ۱۷۷ ) و عندی أن الحکایة التي حکاها التنوخی عن هذا أبي جعفر محمد الملیط بن محمد بن محمد الملیط الکبیر . فان الأول کان متقدماً علی زمن ابن الداعی و کان بالمدينة و ثار بها و قتل جماعة من بنی جعفر أيام الفتنة و کاتبوا فی عزله عنها و الثانی قبره فی بغداد قال ابن طباطبا : و المملطة لهم عدد و انتشار و فیهم فرسان و لهم جمرة ( در « کشا » چنین است و در « عمد » اینچنین : و منهم فرسان حمزة ) ، و منهم بالنصرة طائفة ، لهم قوة و شوكة شديدة ، و أكثر المملطة اليوم بالعجاز و منهم بالعراق قوم : « عمد » « کشا » .

( ۱۷۸ ) حوار الفزع ( کذا ) : أعقب اننی عشر رجلاً ما بین مقل و مکثر « کشا » . ت در نسخ مطبوعة « عمد » علی را خواری ، بغاء معجمه نوشته اند ، و در بعض نسخ « عمد » و « کشا » و « منا » : حواری ، بغاء مهمله است . « منا » گوید : و انما قیل له : الحواری ، لشدة بیاضه و حوار ؛ بالضم و التشدید : الأبيض . و منه : النخر الحواری .

( ۱۷۹ ) در نسخ « عمد » و « منا » نسب این موسی معروف بعصیم را چنین نوشته اند ، لکن بطن قوی در اینها اشتباهی رخ داده است ، تفصیل آنکه : در « عمد » گوید و الثانی من ولد الحسن بن جعفر بن الکاظم . علی الخواری . و أعقب من انسی عشر رجلاً ؛ ما بین مقل

(۱) کتاب « جامع التواریخ » موسوم به « نشوارالمحاضرة و أخبار المذاکرة » تألیف قاضی تنوخی ابوعلی محمد بن ابی القاسم علی بن محمد متوفای ۳۸۴ جلد اول آن بتصحیح مر کلیوث D. S. Margoliouth مستشرق انگلیسی در مطبعة هدیه بچاپ رسیده است .

وَمَكْتَر . مِنْهُمْ : مُوسَى الْمَعْرُوفُ بِالْعَصِيمِ ابْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَوَارِي . لَهُ عَقَبٌ وَذَيْلٌ طَوِيلٌ . مِنْهُمْ : آلُ فَاتِكِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سَالِمِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ صَبْرَةَ بْنِ مُوسَى الْمَذْكُورِ . يُقَالُ لَهُمْ : الْفَوَاتِكُ . مِنْهُمْ : عَلِيٌّ ( نَزَار : خ ١ ) ( ١٠٠ ) ابْنُ فَاتِكٍ . انْقَرَضَ عَقْبُهُ . وَ مِنْهُمْ : عَرَادَةُ وَمَنْصُورُ ابْنَا خَلْفِ بْنِ رَاتِقٍ . كَانَا مِنْ وَجْهِ السَّادَاتِ الْحِجَازِيِّينَ . وَمِنْ بَنِي مُوسَى بْنِ عَلِيٍّ الْخَوَارِي : سُلْطَانُ ابْنِ ( ١٠٠ ) أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ صَبْرَةَ بْنِ مُوسَى بْنِ عَلِيٍّ ( ١٠٠ ) الْخَوَارِي . لَهُ : خَلِيفَةٌ ، مِنْ أُمِّ وَلَدٍ ، قِيلَ أَنَّهُ لَغَيْرِ رَشْدَةٍ . وَمِنْهُمْ : بَنُو عَزِيزِ بْنِ خَلِيفَةَ . وَبَنُو سُلْطَانِ بْنِ خَلِيفَةَ وَبَنُو فَتِيَّةِ ابْنِ شَهَوَاتِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَلِيفَةَ بِالْحَلَةِ ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ . وَمِنْهُمْ : عَسَّاسُ بْنُ مُوسَى بْنِ عَلِيٍّ الْخَوَارِي ؛ لَهُ دَيْلٌ وَغَيْرُهُمْ : « عَمَد » . هَذَا چنانکه دیده میشود یکجا موسی را پسر علی بن حسین بن علی خوارِی نوشته ، و دو سه سطر بعد موسی را پسر علی خوارِی . و « منّا » هم که ظاهراً در این مورد مأخوذش همین « عمد » میباشد ؛ در هر دو موضع با احتمال اینکه علی و حسین در موضع ثانی ساقط شده ( گرچه باین احتمال تصریح نکرده ) ، موسی را پسر علی بن حسین بن علی خوارِی ضبط نموده است ، لکن احتمال زیاد بودن علی و حسین در موضع اول از « عمد » بیشتر است تا احتمال نقصان آندو اسم در موضع ثانی . زیرا ، اولاً ، « کشا » صبره ( صیره ) را پسر موسی بن علی خوارِی نوشته و با اینکه برای حسین بن علی خوارِی پسر بنام ( علی ) ذکر کرده ؛ فرزندی برای او ننوشته و فقط همان یک رشته را در ذیل موسی بن علی خوارِی ضبط کرده است . و ثانیاً ؛ اگر موضع اول « عمد » صحیح بود ، در چند سطر بعد که میگوید : وَمِنْهُمْ : أُمُّو الْحُسَيْنِ يَحْيَى بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَوَارِي ، لَهُ ذَيْلٌ وَبَقِيَّةٌ ؛ دیگر نباید بلافاصله بگوید : وَلِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَوَارِي عَقَبٌ مِنْ غَيْرِهِ أَيْضاً ، چون عقب پسر دیگر حسین بن علی خوارِی را نیز ( بنا بر فرض ) گفته بود و دیگر این جمله توضیح یسوده میدهد . و اگر گفته شود : شاید پسر دیگری غیر از علی مقصودش بوده است . گوییم : پس باید بگوید : وَلِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَوَارِي عَقَبٌ مِنْ غَيْرِهِمَا . بهر صورت ؛ با اینکه ممکنست هر دو موضع مذکور در « عمد » مستقلاً صحیح بوده و مربوط بیکدیگر نباشد ، معذالک نظر باتحاد چند اسم در أعقاب دو موسی

( ١٠ ) در نسخ أربعة « عمد » نزار را نسخه بدل تلمی نوشته اند ، لکن در « کشا » نزار را پسر علی نوشته است .

( ١٠٠ ) در « عل » و « عم » و نسخة خطی « عمد » سلطان أحمد است .

( ١٠٠٠ ) در « عل » و « عم » و نسخة خطی « عمد » علی الخوارِی را علی بن علی الخوارِی نوشته اند .



و بطر به «کشا» و غیره که دو رشته نیازورده اند، بطن قوی اتحاد دو موسی و انفصال کامل موحه و معصوات و احتمال تعدد بسیار ضعیف مردود و سایر بدایل سابق الذکر هم، این موسی باید پسر علی خواری باشد، همچنانکه «کش کشش» ضبط نموده، به پسر علی بن حسن بن علی خواری چنانکه «ما» ضبط کرده است صرف نظر از اینها سلسله سادات صدیقی بعضی که در «یعه» و غیره آمده، موسی بن علی بن حسن بن جعفر خواری متصل میشود، چنانکه آرا هم نقل کرده ایم مع تأسف، در أسامی أعقاب موسی بین «کشا» و «عمد» و «ما» و «یعه» اختلاط هست و هر دو رشته را که وارد کرده اند أسامی را بنحوی نوشته اند. لکن واضحست که در همه آنها تحریردنی روح داده و چون حقیقت آن أسامی و کیفیت اتصال صحیح آنها فعلی درست روشن نیست همه را بحال خود وارد کردیم یعنی رشته های مذکور در «یعه» و «کشا» و موضع دوم «عمد» را نقل کردیم، و رشته های مذکور در «ما» و موضع اول «عمد» را هم نقل نمودیم، احتیاجات روشن شود و توضیحات هر يك از كتب را نیز در جای خود وارد نمودیم؛ فتدبر.

(۱۸۰) أعقاب تم انقراض: «ما».

(۱۸۱) و منهم: سهواب (شهباب: خدا) ابن محمد بن خلیفة المذکور له ذیل منتشر من ابیه محمد بن شهباب. و اولد محمد هدا من رحاين، و هما: فتنة، و له عقب بالحاجة، یقال (لهم ط): بنو قیسة و فصل، و له ذیل طویل، و من در بسته علی بن مصطفي بن ... الخ، انتشار نسله من ثلثة رجال، و هم: سری، الخ: «ما».

(۱۸۲) و له عقب فی خورستان، و كان له حصن حصین هدمه بنو المشع فی بعض حروبهم: «ما».

(۱۸۳) هو الدی احمر نهرأ من شط الکرج، و هو یعرف بالهرموشی الی الآن: «ما».

(۱۸۴) له عقب بنخوزستان: «ما».

(۱۸۵) كان الحسن هذا سيداً عبوراً سحياً حواداً، و كان كاتب العربیة و التركیة عند ولی ارستان صدم السلطنة حسینعلی خان سردار الأشرف و بعد وفاته صار كاتباً عند واده والی لرستان علام رضا خان امیر حنث. ثم ولاء بقایة مشهد علی الصالح أمی الحسن بن عبید الله الأعرج و استمر بها ستمین ثم عرله عن البقایة بالسید فتح الله بن . (۰) الممی. و ظلمه لأجل

ماكان عليه من الكتابة . فامتنع من ذلك ، و ارتحل الى قرية زرباطية . وذلك في سنة ١٢٣٠ . وهو الآن في زرباطية من توابع بديره . و له عدة ولد : « منا » . « غلام رضا خان مذكور ظاهراً برادر ( ياخود ) رضا قلي خان سردار أشرف مؤلف « أنيس المسافر » مشتمل بر تاريخ ولاة فيلى وفتح لرستان و آداب تربيت حيوانات است . اين كتاب بسال ١٢٢٩ در بوشهر چاپ شده .  
« بعه ٢ : ٤٦٥ » دیده شود .

( ١٨٦ ) له ذيل وبقية . وللمحسين بن علي الخواري عقب من غيره أيضاً : « عمد » « كشا » .

( ١٨٧ ) له ذيل : « عمد » « كشا » .

( ١٨٨ ) له ذيل . قال الشيخ العمري : و بقرية من الجفار ( العصار : « كشا » ) ، يقال

لها العريش ، قوم يدعون نسب الخواريين . وما أعرف صدق دعواهم : « عمد » : « ابن توضيح را » كشا ، زير اسم حسين بن موسى بن علي حواري نوشته . لكن در « عمد » بعد از اينكه گويد : « منهم : الحسن بن علي الحواري ؛ اين توضيح را داده ، وأصلاً در جزو اولاد موسى بن علي بن حسن نامی از حسين نرده است . گویا اشتباه از نسخه « كشا » باشد كه حسين نوشته بجای حسن و خطش را هم اشتباهاً بموسی متصل کرده است .

( ١٨٩ ) أعقاب اين سالم را تماماً از « كشاكش » نقل كرديم و در ذيل موضع ثاني « عمد »

مذكور نيستند . لكن چنانكه گذشت در موضع اول آن تا عراده و منصور پسران خلف بن رائق نامبرده شده اند . كما اينكه تمام أعقاب محمد پسر دوم علي بن صرة بن موسى ، صميم از « منا » نقل شده اند ، مطابق النعل بالنعل .

( ١٩٠ ) در كتب موجوده نسب برای فائك بن علي بن سالم فرزندی بنام عمر دیده نشد .

لكن اين رشته را تا اولاد سيد عبدالمقصود خضر « تده » وارد کرده كه عيماً نقل نموديم و ثبت « تده » از فائك بن علي تا جعفر خواري عين ثبت كتب نسب است . كتاب مذكور اين توضيح را راجع بسيد عبدالمقصود خضر داده است : السيد عبدالمقصود خضر وكيل نقابة الأشراف بمديرية الجبيرة : « تده » . السيد عبدالمقصود خضر ، صدر له القرار بتعيينه وكيلاً لعموم السادة الأشراف بعموم مديرية الجبيرة . بتاريخ ٢٥ ربيع الأول سنة ١٣٥٠ هجرية ٩ أغسطس سنة ١٩٣١ ميلادية وسجل بالسجل العام تحت نمرة ٤١ سجل ونمرة ٨٢ سلسلة . و تحرر من النقابة العامة خطاباً لوزارة الداخلية باعتماده بهذه الصفة الموضحة أعلاه كما كتب الى السيد المذكور خطاباً يعلم بذلك : « تده » .

( ۱۹۱ ) ابن عبدالله و پدرش محمد را فقط « کشاکش » ذکر کرده و سید زبیدی در زیر نام آنها نوشته است : قد ادعی الی اثبات هذا النسب قوم فیحتاج فی اثباته الی بینة عادلة محمد مرتضی : « کشاکش » .

( ۱۹۲ ) در مشجر ارسالی آقای سید محمد جزائری منقول از « الوجیز » آقای سید محمد امین آل صافی ، سلسله نسب آل سید عبدالعزیز باین شخص میرسد ( هاشم بن فاتک الخ ) لکن چنین نامی در کتب موجود نسب جزو اولاد فاتک من علی بنظر نرسید .

( ۱۹۳ ) صورت نسب آل مقرر تماماً و منحصرأ از روی مشجر ارسالی علامه اجل آقای سید عبدالرزاق موسوی مقرر که بوسیله آقای سید محمد جزائری ارسال داشته اند ، نگاشته شد .  
چند توضیح : ۱- برای علی بن سالم در کتب موجوده نسب فرزندی بجز فاتک دیده نشد .  
۲- مشجر ارسالی آقای مقرر ، این توضیح را زیر نام علامه نسابه سید قاسم بن سید حسون نگاشته است : يعرف بالسعیدی ؛ نسبة الی جده الرابع ، كما رأیت ذلك فی توقيعاته علی « نسب الشیخ الفتونی » و « عمدة الطالب » وبعد ذلك عرفت ذریته الذین هم فی النجف بآل المقرر ؛ نسبة الی بعض أرحامهم السید جواد ، كان مقعداً ؛ وهو أول من سكن النجف وقبله كان فی قرية یقال لها : الحسكة من أعمال الديوانية . وله « تعليقات » بخطه علی « حدیقة النسب » للشیخ الفتونی ، وعلی « عمدة الطالب » و كان حياً فی سنة ۱۲۴۲ هـ .

۳- حجة الاسلام آقای سید عبدالرزاق مقرر عالمیت جلیل و نویسنده است میرزا در زادگاه خود نجف اشرف تحصیل علم و کمال نموده و تقریرات دروس اساتید فقه و اصول خود را برشته تحریر کشیده ، علاوه از آثار قلمی بسیار ممتاز ایشان که بطبع رسیده مانند : ۱- « مقتل الحسین » ۲- « العباس ، قمر بنی هاشم » ۳- « علی الأکبر » ۴- « سکینه » ۵- « زید الشهید » ۶- « المختار » ۷- « مسلم بن عقیل » ، کتب دیگری نیز که یکی از دیگری بهتر و همه در راه اعلاء کلمه حق و ترویج لواء تشیع است تألیف نموده ، زاد الله فی توفیقه شرح حال ایشان در « روزنامه ندای حق » شماره ۴۳ مورخ رمضان ۱۳۷۰ چاپ شده است .

( ۱۹۴ ) ظهر بالعلة ، والله أعلم : « کشاکش » .

( ۱۹۵ ) حسین اکبر و هشت برادرش را « مجدد » یاد کرده و پنج نفر پسرانش نیز در همان کتاب مذکورند .

( ۱۹۶ ) قال شیخنا أبوالحسن : دخل محمد وعلی ابنا الحسین بن جعفر بن موسی الکاظم (ع)



الى المدينة سنة سبعين ومائتين فنهاها وقتلا جماعة من أهلها : «مجد» در هامش «ع» .  
 ( ۱۹۷ ) در هبچيك از كتب موجوده نسب فرزندی بنام اسحق برای جعفر خواری ذکر  
 نکرده اند . لکن بکدرشته از نسل اسحق بن جعفر بن موسی بن جعفر علیهما السلام در «سح»  
 مذکور است که عیناً نقل کردیم وعنوانش چنین است : نسب شریف سادات شمیران ری : عزیز الله  
 ابن نور الله بن .... الخ . \* چنانکه دیده میشود این رشته را « سح » بمحمد بن موسی بن علی  
 خواری ابن اسحق بن جعفر میرساند . احتمال میرود این نسب بموسی بن علی خواری ابن حسن  
 ابن جعفر باید متصل شود واسحق تصحیف شده حسن باشد ، والله العالم .

( ۱۹۸ ) له عقب فی المدينة المنورة : «مشجر صافی» .

( ۱۹۹ ) وهو أول من هاجر من المدينة المنورة : «مشجر صافی» .

( ۲۰۰ ) له عقب فی هجر : «مشجر صافی» .

( ۲۰۱ ) ينسب اليه ( یعنی علی بن محفوظ ) السادة الزوامل بواسطة صالح بن جعفر بن  
 علی المذكور ، و هم كثيرون فی الفرات الأوسط و فی الفراف و كثير من جهات العراق :  
 «مشجر صافی» .

( ۲۰۲ ) له عقب بالموصل : «مشجر صافی» .

( ۲۰۳ ) ينسب اليه ( یعنی موسی بن عبد الله ) السادة البخات بواسطة يوسف بن محمد  
 ابن علی حفيد موسی المذكور ، وهذه القبيلة كثيرة العدد ومنتشرة فی العمارة و فی پشت کوه  
 و خوزستان : «مشجر صافی» .

( ۲۰۴ ) ينتهی اليه ( یعنی حسان بن موسی ) نسب آل أبوالدين بواسطة دامة بن غزال  
 ابن حسان ، وينسب اليه أيضاً السادة آل موزان بواسطة موزان بن جابر بن حردان بن حسان .  
 وهاتان القبيلتان فی لواء العمارة و هم كثيرون : «مشجر صافی» .

( ۲۰۵ ) عالم جلیل راوی از شیخ یوسف بحرینی باجازه مورخ ( ۲۰ صح ۱۱۶۷ ) و شیخ أحمد  
 ابن اسمعیل جزائری و غیره . در « یه ۱ : ۲۶۵ » بعد از آنکه نسب او را ذکر کرده (۰) فرماید :

(۰) سورت نسب سید عبدالعزیز را در « یه » چنین نقل فرموده است : هبة المریر بن أحمد  
 ابن هبة الحسین بن حردان ابن حسان بن موسی بن عبدالله بن حسن بن علی بن محفوظ بن ثابت بن  
 موسی بن محطم بن منیع بن سالم بن فاتک بن علی بن سالم بن صبرة بن حلف بن موسی بن علی بن حسن  
 ابن جعفر بن موسی بن جعفر علیهما السلام . \* و چنانکه در متن دیده میشود نسب را باین صورت از -

کذا سرد نسبه فی بعض کتبه الموقوفة بخطه . وهو جد السيد صافی و أحفاده الأفاضل الأجلاء المعاصرين . \* و در « ماضی النجف وحاضرها : ۱۰۴ » گوید : هو السيد عبد العزيز بن السيد أحمد . كان كاملاً أديباً من أفاضل عصره ، وكان في بدء أمره رجلاً معدماً مملقاً ، و في أخريات أيامه حسنت أحواله حتى صار من أهل الجاه والثروة . قال في « نهج الصواب » : حدثني بعض الثقة من أحفاده أن السيد سافر الى الهند و كانت يومئذ عامرة كثيرة الخيرات و الاعتناء بالعلماء و خصوصاً السادة . فحصل له من هداياهم ما يقرب من ثمانين ألف ربية . فاشترى بأكثرها كتباً من الهند و ترقّت أحواله . وهو جد الأسرة العلوية الشريفة : آل السيد صافی . و خلف في النجف عدة دور واسعة معروفة باسمه . وله ترجمة ضافية في الجزء الثاني من كتابنا هذا . \* و نیز مینویسد که آنهمه کتب نفیسه سید عبدالعزیز در اثر جهل اولادش بکلی ازین رفت . \* کان من علماء النجف و مشايخ الاجازة في عصره ، فقد رأيت اجازات مشايخه له في ( ۱۱۶۷ ) بخطوطهم ، وهم : الشيخ أحمد الجزائري والشيخ يوسف البحراني والشيخ حسين بن محمد بن عبد النبي البحراني . و رأيت اجازته المبسوطة للشيخ محمد رضا بن عبد المطلب التبريزي في ( ۱۱۷۸ ) على ظهر كتابه « الشعاع » . و ممن يروى عن السيد عبدالعزیز : الشيخ حسين بن محمد ابن عبد النبي بن سليمان بن حمد البارباري النسبي البحراني ؛ كما صرح في اجازته لتلميذه الشيخ حسين بن عبدالله الحوري في ( ۱۱۷۹ ) . و قد كتب الفاضل المعاصر السيد محمد أمين

— خط خود سید عبدالعزیز نقل کرده و آقای سید محمد جزائری هم در نامه مورخ ( ۲۰ ع ۲ - ۱۳۷۵ ) بهمین نحو از صاحب « یمه » نقل و ارسال داشته اند . لکن آقای سید محمد امین آل صافی نسب خود را منحصراً در ص ۲۲ دیده میشود در تاریخ ( ۲۴ ح ۱ - ۱۳۷۵ ) وسیله آقای سید محمد جزائری ارسال داشتند که هم‌اکنون درج کردیم ، و **أهل البيت أدري بما في البيت .**

**اطلاع جدید :** برای تکمیل تحقیق در اطراف نسب سادات صافی و کشف حقیقت حال ارنجف اشرف جویا شدیم . آقای سید محمد جزائری طی نامه ( ۱۲ ج ۲ - ۷۵ ) مرقوم داشتند که آقای سید محمد امین گویند اینکه در « یمه » ادعای رؤیت نسب بر نحو مرقوم بخط سید عبدالعزیز کرده اند ، درست نیست و آنچه دیده اند خط سید عبدالعزیز نبوده و خط دیگری بوده که نسب را بخط نوشته است . و اما نسبی که آقای سید محمد امین فعلاً معتبر میدانند مأخذ آن مشجری می‌تاریخ است که شاید در حدود یکصد و پنجاه سال قبل نوشته شده باشد و پس از مراجعه بکتاب نسب مانند « نعمة الأزهار » و غیره ؛ آنرا اصلاح و تصحیح کرده بصورت فعلی در آورده اند .

ابن السيد علی بن السيد صافی النجفی کتاباً فی ترجمة جده الأَدنی السيد صافی بن السيد جاسم ابن السيد محمد بن السيد أحمد بن السيد عبد العزيز هذا و ذکر سائر أهل بيته . و نسب « الحدائق » اليه السيد النسابة المعاصر السيد رضا البحراني الصائغ النجفی فی بعض مشجراته ( أقول ) : الذي رأيتہ بخط السيد عبدالعزیز مجلد فی مشجر نسبه خاصة مع التعرض لأحوال بعض أجداده المذكورين فی سلسلة نسبه ، ولعل السيد رضا سماه بهذا الاسم أو أنه كتاب آخر غير ما رأيناه : « يع ٦ : ٢٩٠ » .

( ٢٠٦ ) سيد محمد بن صافی موسوی نجفی متوفای حدود ( ١٣٣٠ ) مؤلف « الدر - النضيد فی المختار من غرر المرتضى ومجالس المفيد وبعض كلمات ابن أبي الحديد » که در آن استطراداً شرح حال جد أعلايش سيد عبدالعزیز وأولاد اورا ذکر کرده و چنانکه در « يع ٨ : ٨٢ » فرموده نسخه أصل آنرا نزد برادر زاده اش سيد محمد أمين ( توضيح ٢٠٧ ) دیده است . ( ٢٠٧ ) عالم أديب ... ولد فی النجف ونشأ به علی أفاضل أسرته وأعلامها فأخذ المقدمات وحضر علی العلماء فی الفقه والأصول . وله آثار فی العلم والأدب ، منها : « الوجيز فی ذکر آل السيد عبدالعزیز » و « وحی الأمين » وله الرواية عن جماعة منهم المؤلف عفی عنه : « نقبا ١ : ٢٦٢ » ( ٢٠٨ ) من كبار شعراء العرب . آل الصافي . أسرة نجفية علوية شريفة ، خرج منها علماء وأدباء ، منهم المترجم . ولد فی النجف ( ١٣١٤ ) وبها نشأ وقرأ مقدمات العلوم واتجه بکله الى الأدب وقرض الشعر فنجح وتفوق علی كثير من زملائه . طبع له . « تعريب رباعيات الخيام » وأربعة دواوين ، هي : « أشعة ملونة » و « التيار » و « الهواجس » و « الأمواج » . وله « هزل - وجد » . وهو اليوم یقيم فی سوريا . ویأتی ذکر أخويه السيد محمد أمين مؤلف « وحی الأمين » و السيد محمد رضا . « نقبا ١ : ١١٠ » « مجلة أدبی » العرفان . سال ٤٣ شماره ٤ مورخ (ح ٢ - ١٣٧٥) که در صیدا ( لبنان ) چاپ میشود از أديب معروف سيد أحمد صراف نقل میکند که گفته است : « ترجمة رباعيات خيام » نظم سيد أحمد صافی بعلت تسلط او بر لغت عربي وفارسی درین جميع ترجمه های رباعيات خيام نیکوتر و أعلا تر از همه است . و نیز در مجلة نامبرده شرحی راجع بکتاب جدید الطبع صافی « ایمان الصافي » نگاشته که عیناً نقل میکنیم : ان شاعرنا الكبير الأستاذ الصافي لا یحتاج الى تعريف فقد عرفه القراء من درره النفیسة التي ينشرها بین حین و آخر فی العرفان ، و من دواوينه التي تعد ثمرة ضخمة للفکر العربي . و « ایمان - الصافي » هو دیوان صغير فی الالهيات ، تضمن شعر الصافي فی الله و النبی و القرآن و رمضان .



وکل بیت شعر من الدیوان یحوی فکرة فلسفیه فی ما وراء الطبیعة والقصد، و القدر و الايمان الدينى . فتأمل فی هذه الحکم من شعره عن الاله :

اذا ادعى عقلك انكاره	فأنكر العقل و دعواه
معظمی کوئی من فیضه	مصغری فهمی ایاء
یاخذ مصنوع علی صانع	ما أحقر العقل و أغباه
ما نحن الا فکرة لم نزل	ترقی الی ما قدر الله

( ۴۰۹ ) عالم فقیه کان من تلامیذ المجدد الشیرازی و الشیخ محمد حسین الکاظمی و الشیخ محمد طه نجف و غیرهم . توفی ( ۱۳۱۱ ) . وله شعر جید ذکرته فی « هدیة الرازی » :  
« نقبا ۱ - ۴۳۳ » . نام و نسب این شخص بنحو مذکور ( درص ۲۲ ) در « نقبا » آمده لکن در مشجر سید محمد امین برای سید عود فقط دو سر بنام سید فاخر و سید حسن نامرده است .

توضیحات راجع بامامزاده ( محمد ) ابن موسی بن جعفر  
علیهما السلام و أعقابش ( ص ۲۴ تا ۴۸ ) از شماره ۲۱۰ تا ۴۵۰

( ۲۱۰ ) محمد بن موسی علیه السلام برادر اُمّانی احمد ؛ نیز مردی جلیل القدر و صاحب فضل و صلاح بوده و پیوسته با وضو و طهارت و صاوة بوده و شبها مشغول وضو و نماز میگشت و چون از نمازها فارغ میشد ساعتی استراحت میکرد و دیگر باره از خواب برمیخاست و مشغول طهارت و صلوٰة میگشت ، باز لغتی استراحت میکرد باز برمیخاست و وضو میگرفت و مشغول نماز میگشت و این بود عادت او تا صبح طلوع میکرد چنانچه هاشمیه کبیر رقیه دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده و گفته که : هیچکاهی من محمد را دیدار نکردم مگر آنکه این آیه را از کتاب خدا یاد میکردم ، « کما نزلنا قلیلاً من اللیل ما یرجعون . » صاحب « روضات الجنات » در باب اُحمدین از « أنوار » سید جرائری نقل کرده که گفته : اُحمد ابن موسی (ع) کریم بود و امام موسی علیه السلام او را دوست میداشت ، و محمد بن موسی صالح و ورع بود ، و هر دو مدفونند در شیراز و شیعیان ترك میجویند بقبرهای ایشان و بسیار زیارت میکنند ایشانرا و من زیارت کرده ام ایشان را بسیار . مؤلف گوید که : محمد بن موسی علیه السلام را بهجت کثرت عبادتش محمد عابد میگفتند ، و عقب او از پسرش سید ابرهیم است که او را ابراهیم مجاب میگفتند و سبب تسمیة او بمجاب ، چنانچه سید تاج الدین من زهره گفته اینست که در حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام داخل شد و عرض کرد السلام علیک یا ابا ،

شنیده شد صوتی در جواب او : و عليك السلم یا ولدی ! قبر شریفش در حایر مقدس است :  
 « من ۴ : ۱۴۵ » . \* محمد بن موسی بن جعفر علیهما السلم : قد مر فی ترجمة ابن ابنه (۰)  
 عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر علیهما السلم أن محمداً هذا من رواة أحادیث  
 أهل البيت علیهم السلم . وعن « اعلام الوری » أنه كان ورعاً صالحاً . و فی « الوجیزة » أنه  
 ممدوح ... : « تنقیح المقال ۴ : ۱۹۴ » . \* و ولد محمد بن الکاظم (ع) و هو لأم ولد : سبعة  
 أولاد . منهم : أربع بنات ؛ هن : حکیمه و کلثم و بریهة و فاطمة ، و الرجال : جعفر ، أولد و  
 انقرض . و محمد النسابة ؛ مقل . و ابرهیم الصریر الکوفی ، منه عقبه : « مجد » . \* و العقب  
 من محمد العابد بن موسی الکاظم (ع) فی ابراهیم المجاب و حده : « عمد » . \* عقبه من  
 ابنه ابرهیم المجاب و حده ، و من انتسب الیه من غیره مبطل لامعالة : « منا » . \* کان من  
 أهل الفضل و الصلاح ، و عقبه من ابرهیم الضریر و حده : « کشاکش » .

مدفن محمد بن موسی (ع) : مزار ابن امامزاده اینک در محله بازار مرع شهر شیراز  
 معروف و مشهور میباشد و در کتب متأخرین ، یعنی از زمان آتابکان فارس ( چنانکه در ذیل  
 احوال أحمد بن موسی « توضیح ۹۵ » هم گفته شد ) متعرض شده اند و عبارت صاحب  
 « نزهة القلوب » نیز در همان توضیح نقل شد ، اما در کتب نسب مثل : « مجد » « عمد »  
 « کشا » « صحا » ذکر از مدفن محمد ننموده اند .

جنید شیرازی در « شد الأزار : ۲۹۲ » که وصفش در ( ص ۷۵ ) گذشت گوید : ۴۰۹-  
 الحید محمد بن موسی : یقال انه أخوه ( یعنی أخو أحمد بن موسی « ع » ) و هو مزار متبرک  
 یسکن فیہ السادة الأخیار و الصلحاء الأبرار ، یعقد علیه النذور و فیہ لرجال الغیب حضور و حبور ،

(۰) سرپای این مطلب اشتباه است . زیرا علاوه بر اینکه چنین شخصی در کتب رجال و  
 « تنقیح المقال » ذکر نشده ، اصلاً وجود خارجی نیز نداشته است . مقصود علامه مامقانی ایست  
 که در ترجمة عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد دوریستی که از مشایخ امامیه بوده  
 چنین نوشته است : روی عن حده محمد بن موسی بن جعفر ، عن جده أبي عبدالله جعفر بن محمد الدوریستی  
 عن الفید (ره) : « تنقیح المقال ۴ : ۱۷۴ » . \* سپس هنگام نوشتن ترجمة محمد بن موسی  
 ابن جعفر (ع) در اثر عجله که در تألیف داشته این امر بر او اشتباه شده و محمد بن موسی بن جعفر  
 دوریستی مرقوم را محمد عابد فرزند حضرت کاظم (ع) پنداشته است ؛ و از این قبیل اشتباهات در  
 « تنقیح المقال » فراوانست ، فتدبر .

و تاریخه يعلم من تاریخ أخیه من یتبعه و یتبعه ، رحمة الله علیهم تا فرصت گوید : ... در عهد خلفا بشیر از آمده و در آنجا منزوی شده ، گویند که از حق الکتابه کلام الله مجید بسیاری از بندگان آزاد فرموده . چند سال قبل شبی آن بزرگوار را در خواب دیدم در حالتی که قرآن مجید کتابت مینمود ، فقیر را فرمود : تمثال مرا بکش ، و اشاره کرده سپرده که برای تصویر مهیا داشتم . چون بیدار گردیدم چراغ افروخته تا هنوز شبیه مبارکش از نظرم رفته بود بر آن برده مذکور طرحی ریختم و تا دو روز با تمام رسانیدم و بر آن بقعه وقفش ساختم . در اینکه آن حضرت را شهید کرده اند یا وفات یافته مختلف نوشته اند . بهر حال بقعه منوره اش مطاف و زیارتگاه و محل فیض است . بسیاری از سادات و اخیار و صلحا و ارباب در جوارش مدفونند .

« آثار عجم : ۴۴۸ » . « و کیف کان ؟ » مرقدہ فی شیراز معروف بعد آن کان مختلف الی زمان أتابک بن سعد بن زنکی ، فنی له قبة فی معلة باغ فتاغ . وقد جدد بنائه مرات عديدة ، منها فی زمان السلطان نادرخان ، و فی سنة ۱۲۹۶ رهنه النواب ادیس میرزا ابن النواب الأعظم العالم الفاضل الشاهزاده فرهاد میرزا القاجاری : « تحفة العالم : ۴ : ۴۱ » . « علامة ماعقانی در ذیل ترجمه محمد بن موسی (ع) گوید : « فی التکملة (۰) » : أنه لعله المدفون بنواحی یزد ، وهو مشهور بالکرامات ( انتهى ) لکن عن المستوفی فی « بزة القلوب » أنه المدفون كأخیه شاه چراغ بشیراز ( انتهى ) : « تنقیح المقال : ۴ : ۱۹۴ » . « در مقدمه دیوان سرخوش تفرشی : ۱۰ ط بمبی ۱۳۲۴ » گوید : امامزاده های حوالی قم : امامزاده محمد : فرزند حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که در قریه مشهد واقعست « محمد المعروف بالعابد دفین قمشة بمقربة من اصفهان ، ابن الامام موسی بن جعفر علیهما السلام : « شهد : ۴۶۴ »

( ۴۱۱ ) عقبه ( یعنی ابراهیم مجاب ) من أربعة رجال : محمد القسری بلوقان و کان بأرجان و علی أبو الحسن الکرمانی بأرجان ثم بالسیرخان . و موسی الأرجانی بالیرهان . و أحمد بالسرجان و عقبه ببغداد و الکوفة ، و لهم أعقاب كثيرة ، منهم ابرهیم المجاب : « کشا » . « و منه ( یعنی ابرهیم مجاب ) فی ثلاثة رجال : محمد الحائری و أحمد بقصر ابن هبيرة و علی بالسیرخان من کرمان . و النقیة لمحمد الحائری بن ابرهیم المجاب . کذا قال الشیخ تاج الدین . « عمد » . « در کتاب « مدینه الحسین (ع) : ۶۴ » از « جنات ثمانیه » تألیف سید محمد باقر ابن مرتضی نقل کرده است که : بعد از استیلاء منتصر بر خلافت پس از قتل پدرش متوکل



در سال ۲۴۷ ، چون بنای ملاطفت را با آل علی (ع) گذارد و فدک را بآنان بازگردانید و دستور منع تعقیب از زوار حسین (ع) را صادر نمود ، جماعتی از سادات و اشراف بکربلا مهاجرت نمودند که در رأس آنها حضرت ابرهیم مجاب ابن محمد عابد و دریه محمد افطس و اولاد عیسی بن زید بودند (۰) . توضیح (۲۱۰) نیز دیده شود .

**مدفن ابرهیم بن محمد بن موسی (ع) :** در طرف دست چپ آن بزرگوار ( یعنی محمد عابد در شیراز ) مرقد کوچکی است و در آن لوحی که بر روی آن نقش است : ابرهیم بن محمد ابن موسی . و میگویند فرزند آن حضرت است ، و قبر در بعضی از کتب دیده ام که حضرت سید امیر محمد را فرزندی است معروف بابرهیم مجاب و در عنایت عالیه نیز مزاری است معروف بابرهیم مجاب و میگویند آن ولد دیگر حضرت سید میر محمد است ، الله أعلم . « آثار عجم : ۴۴۹ » . \*  
ابرهیم المجاب دفین العائر المقدس الحسینی : « شهد : ۴۶۴ » .

( ۴۱۴ ) أبو الحسن الكرمانی بالسیرجان من کرمان : « کشا کنص » .

( ۴۱۴ ) النقیب بسیرجان : « کشا کنص » . \* ذیل اسم أبوطاهر ، « کشا » چنین اضافه کرده : وفي هذا الیت کثرة و اتمی الیهم المنعینون بمرور ، و لایصح نسبهم أصلاً . \* در « قل » چند نفر از خاندان این شخص را یاد کرده ، مع الأسف در اثر مفلوط بودن نسخه چیزی مفهوم نشد و اعتمادی بر ظاهر عبارات نکردیم .

( ۴۱۴ ) بالسیرجان و عقبه بسفداد و الکوفة و غیرها : « کشا » . \* بقصر ابن هبیره : « عمد » . \* و منهم : الشریف النقیب الدین بالمعابر . کان قبض علیه معتمد الدولة الأمير أبو المنبع قرداش بن المقلد . فرأى فی معناه مناماً ؛ أظنه عن بعض ساداتنا (ع) ، فخلاه و لم يتعرض بعد ذلك علی ما بلغنی لعلوی الا بخیر . و دلیل ذلك قد شاهدته فی رجلی من العلویین ، جنیا کبیراً ، فاعتفراه ، فأحدهما سعی فی دولته ؛ و هو المعروف ببور الشرف أبي جعفر نقیب الموصل ابن الرقی فی شركة النقیب المحمدی بها . فطلبه وزیره أبو الحسن بن مرة . فنهاه عن طلبته و خلا سبيله . ثم عاود فتصل فطلبه ، و كانت قصته شهيرة . و الآخر : أبو الحسن العمری المخل . و كان امرء صدق یحفظ القرآن ، صادقاً ، قاضياً ؛ و جدّه : أبو الحسن العمری النقیب بسفداد صنع رجلاً شاعراً من شعر آء معتمد الدولة بشمشكة . و كان أصل هذا أنه خاصم رجلاً من أعلام

( ۰ ) دو گروه اخیر از أعقاب حضرت سجادند . شرح سيرة منتصر خليفة عباسی و مشی او با آل علی (ع) در « مر ۴ : ۴۸۴ » مذکور است .

الشیعة بالموصل ، فأنشد الشاعر الأمير قصيداً ، من جملته :

أفي كل يوم لا أزال مروعاً  
يهز على رأسي شمشاك ومنزل

فأكثر الأمير هذا ، و أمر بتفريق الفاعل . فلما عرف صورة أبي الحسين الى محمد بن العباس كف عنه وأعلم أنه لو فعل شاعره غير علوی لم يقنع بدون دمه و هو : أبو جعفر أحمد ابن ابرهیم بن محمد بن الكاظم . و كان أبو جعفر التقيب و جیهاً خيراً و مات عن ولد : « مجد » . ( . ) \* توضیح ۲۳۲ دیده شود .

( ۴۱۵ ) نام این حسین و همه فروغش از مشجر ارسالی آقای امام أهوازی منقولست .

توضیح بعد دیده شود .

( ۴۱۶ ) من آل قارون فی البحرین . این رشتہ را سید حسین براقی در کتاب « بحر -

الأنساب » خطی ( موجود در کتابخانه آقای سید علی صدر در کاظمین ) وارد کرده است .

( ۴۱۷ ) فمن ولده ( یعنی ابرهیم ضریر ) : بنو حمزة بالحائر . منهم : علی الدلال الأعمی

ابن یحیی بن أحمد بن .. الخ . کان له ولد ، من جملتهم : أحمد أبو الفضل ، و ربما سمي مطهراً . أنكره أبوه ثم اعترف به وثبت نسه : « مجد » . ( . ) .

( ۴۱۸ ) توضیح ( ۲۱۷ ) دیده شود .

( ۴۱۹ ) نام و أعقاب محمد بن أحمد بن ابرهیم معجب تماماً از مشجرات ارسالی آقای

امام أهوازیست .

( ۴۲۰ ) محمد مبرقع مؤسس عشیره ( سادات آل هاشم ) در عماره است و هاشم پسر

اسمعیل پسر محمد مبرقع میباشد . شاخهای دیگر بنامهای . آل سید نور و آل سید مشکور

و آل سید یوسف و آل سید شریف و آل سید محمد ، شناخته شده اند : « مشجرات عالی

آقای امام أهوازی » در ( ج ۱ - ۱۳۷۵ ) منقول از « موجز تاریخ عشائر العمارة » بقلم سید

محمد باقر جلالی .

( ۴۲۱ ) کنیتش در « شهد » : أبو الحسن ، و در اجازة « ابن أبي الرضا » : أبو جعفر

آمده ، و در « عمد » و « کشا » او را : حابری ، و در « سعا » : خابوری رقی وصف نموده اند . \*

محمد الخابوری ، دفین دیر الخابور من أعمال الرقة ، أعقب من ثلاثة : الحسين و أحمد و الحسن ،

( . ) این شرح منقول از « مجد » است و باید بآنسعه مصححی تطبیق شود .

( . . ) این شرح در مصادر دیگر دیده نشد .



بیاد محقق طاسابی

ولهم ذیل فی الخابور وبادیته وبعران حلب . ومنهم بیادیه دمشق ، وبقال لهم : آل عابد . ومنهم بقیه بالحله ، یقال لهم : بنو قتاده . ولقیثهم أعقاب وذیل مبارک : « صحاح » . أبو الحسن محمد الحائری ، دفین حی واسط ، ویمرف الیوم بالعقار وتلج العامة : عکار ( قد یقال : انه مدفون بدير الخابور فی عمان بمقریة من مسقط وله هناك مزار معروف ) : « شهد » . « در » « مشجر سادات میر علی اکبری » اورا چنین وصف کرده است : أبو الفاتر محمد الصالح . « و علی عهد المنتصر العباسی أخذت جموع العلویین تتری للسکنی بجوار جدهم الحسین (ع) ، حیث تولوا إدارة شؤون سداة الروضة الحسینیة والعباسیة المقدستین حتی انقرن الرابع الهجری ، حیث تکاثرت علی عهد عضد الدولة البویهی وفود العلویین من ذریة الامام موسی بن جعفر خاصة ؛ و علی رأسهم : محمد الحائری بن السید ابرهیم المجاب بن محمد العابد بن الامام موسی بن جعفر (ع) ، الجد الأعلى لسادات آل فاتر الذین یعرفون الیوم بآل طعمة ، فتولوا سداة الروضة الحسینیة . وبقی الحال حتی أوائل القرن الخامس الهجری حیث هاجر من بغداد الی کربلاء أبو- محمد عبدالله الحائری من سلالة الأمير الحاج ابرهیم المرتضی الأصغر بن الامام موسی بن جعفر (ع) الجد الأعلى لسادات آل زحیک الذین یعرفون الیوم بآل ثابت ، وتولی سداة الروضة العباسیة ... الخ : « مدینه الحسین : ۶۵ » .

تذیل : چنانکه در آخر ( توضیح ۱۲۶ ) گذشت ، در کتب رجال بنقل از « کتاب الرجال » شیخ طوسی ؛ شخصی را باین نام و نسب یاد کرده اند : جعفر بن محمد بن ابرهیم بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) . لکن در کتب نسب فرزندی برای محمد حائری بنام جعفر دیده نمیشود . شیخ طوسی در وصف این شخص چنین فرموده : روی عنه اللعکبری وسمع منه سنة ستین وثلاثمائة وله منه اجازة ، روی عن حمید : « تنقیح المقال : ۲۲۲ » دیده شود ،

( ۲۲۲ ) أما أبو الفاتر محمد بن الحسین شیتی فله ذیل منتشر . ومن نسله : آل شیتی و آل فخار وهما بطنان متسعان . ومنهم : الشیخ الجلیل السیه القدوة شمس الدین فخار بن معد بن ... الخ « منا : ۵۶۳ » .

( ۲۲۳ ) بن ابن أحمد وجد أعلاش حسین ، « کشاکش » سه محمد واسطه نهاده ، لکن در « صح » یک واسطه بنام أبو الفاتر محمد ، وظاهراً اشتباه است . « سج » أحمد مذکور را أبو البرکات کنیه داده است .



- ( ۲۲۴ ) شمس الدین النسابة : « کشاکش » .
- ( ۲۲۵ ) ومنهم : آل نزار و هم ذریة نزار بن علی بن فخار بن أحمد بن محمد بن أبي الغنائم المذكور ، و هم بطن متسع : « منا : ۵۶۴ » .
- ( ۲۲۶ ) فقیه حلیل سید شمس الدین فخار مؤلف « الحجة علی الذاهب الی تکفیر أبی - طالب » از مشایخ اجازه است . وفاتش ۱۷ رمضان ۶۳۰ . چنانکه در « یعه ۶ : ۲۶۱ » فرموده ؛ وی شاگرد ابن ادریس حلی و استاد محقق حلی بوده و کتابش بسال ( ۱۳۵۱ ) طبع رسیده است .
- شیخ شمس الدین محمد بن أحمد بن صالح سیسی قسینی از او روایت میکند .
- ( ۲۲۷ ) برای أبوالعائم بن حسین شیتی فرزندی بنام أحمد در کتب موجوده نسب بنظر نرسید ، لکن « صحیح » نسب محمود نام معروف بمعتمد را باو رسانده و در مفتاح آن گوید : نسب شریف سید محمود محتسب : محمود بن محمد بن ... الخ .
- ( ۲۲۸ ) ومنهم ، رحل غاب خبره ، فما نعلم له ولد أم لا ؟ و هو : أبوالحسین محمد بن میمون بن الحسن شیتی بن ... الخ : « مجد » .
- ( ۲۲۹ ) و هو المشهور بالشیخ علی بن وهب . مات بالبذریة ببلد العراق . و ذکره متمماً فی کتاب « حضرة القدس » . وله عقب : منهم من شد الی مصر : « کشا » . \* در هامش « کشا » مقابل شرح مذکور ؛ این جمله نوشته شده : عقب علی نسب سیدی مسلم بن علی بن مسلم العراقی المدفون بالزاویة الحمراء من البصرة . کتبه محمد مرتضی عفی عنه . \* قسمتی از این حاشیه در « کشاکش » آمده لکن تمام نیست و امضاء محمد مرتضی را هم ندارد . از این حاشیه که در نسخه عکسی « کشا » موجود است معلوم میشود سید این نسخه را هم دیده و شرح مرقوم را بخط خود در آن نوشته است . \* بنو وهیب : اولاد وهیب بن باقی بوده اند . \* چنانکه مینویسند قبر محمود بن وهیب مزاری بوده در خوزستان .
- ( ۲۳۰ ) له عقب ، وقیل : ان علی الصول هو ابن مسلم بن وهیب ، کما ذکرنا أيضاً .
- ( ۲۳۱ ) هو جد بنی الضریر ، والضریر هو : محمد بن محمد المذكور : « عمد » .
- ( ۲۳۲ ) و تقرب من بنی الحائری بالشام . أبوالحسن محمد بن محمد بن الحسن بن ... الخ وله ولد بالحائر ، أمهم بنت عمه : خدیجة بنت علی بن أحمد : « مجد » .
- ( ۲۳۳ ) وأما علی الضخم بن أبی علی الحسن ، و کان سیداً جلیلاً عابداً ، رحل الی خراسان لزيارة ثامن الأئمة و ضامن الجنة لمن زاره من الأمة ، وتوفي فی رجوعه بالنهر و ان . وله عقب

بالحائر الشریف : «صا» در بعضی «شجرات سادات بهمنی بجای ضخیم ، فخریم است .

( ۲۴۴ ) فی ولده العدد : «عمد» .

( ۲۴۵ ) یقال لولده : بنو أحمد الحائری . «کشا کشص» . ابن أحمد رادر «شجر» . کلیددار «أبو الطیب وپسرش علی مجدور را : أبو فویزة المحدث ملقب وموصوف نموده وهر دو اشتباهست در «شجر ارسالی آقای ورد» أحمد مدکور را . أبو عاتفة وپسرش را : أبو الحسن کنیه داده است . والله أعلم .

( ۲۴۶ ) داشمند نساه و مورخ شهیر أبو الحسن علی بن زید بیہقی ( ابن فندق ) صاحب «لما» متوفی بسال ۵۶۵ در کتاب نفیس «تاریخ بیہق : ۲۸۵» طی فصل ( ذکر ساداتی که در خسروجرد و غیر آن مدفونند ) گوید : وبعد از آن (۰) السید ابرہیم بن عبیدالله بن ابرہیم ابن محمد بن موسی الکاکلم (ع) در دیرہ آبادی بیمار شد از اسہال ، و او را فرمان حق تعالی دریافت و اجل بروی تاختن آورد . او را در جوار آن سید شہید دفن کردند .

ناید داشت : در کتب موجودہ سبب شخصی باین نام و نسب ( ابرہیم بن عبیدالله ) دیدہ نشد و اصلاً در بین فرزندان ابرہیم بن محمد بن موسی بن جعفر (ع) نامی از <sup>سید</sup> ابرہیم نبرده اند . چنانچہ نسخہ «تاریخ بیہق» چندان قابل اعتماد نباشد ، توان گفت اشتہای در سبب سید نامبرده راہ یافته ، والله أعلم . در «شجریکہ آقای امین میرہادی چاپ کردہ سبب سید ابرہیم مدفون در خسروگرد را چنین یاد نموده است کہ در ( ص ۲۳ ) نیز از او نقل کردہ ایم : ابرہیم بن عبیدالله بن محمد بن ابرہیم بن محمد بن موسی بن جعفر (ع) .

( ۲۴۷ ) این ابرہیم در «کشا کشص» و «مدینة الحسین : ۹۳» مذکور و «کشص» در زیر نامش نوشته : المجاب . و در وصف جدش ابرہیم بن محمد العابد ہم فقط نوشتہ است : الضریر .

( ۲۴۸ ) وفي أواخر القرن الثالث الهجري وأوائل القرن الرابع الهجري كان يقطن كربلاء كثير من السادات العلويين الأمر الذي استوجب أن يتولى شأنهم نقيب منهم . فكان أول نقيب

(۰) یعنی بعد از شہادت سید حسین بن محمد بن حسین کہ از اعقاب رید شہید بودہ و در خسروگرد او را کشتہ اند . أحمد بن عبیدالله را گوید پہلوی این سید دفن کردند .

خسروجرد : دیہی است در بک فرسنگی سبزوار در راہ طہران ... : از تعلیقات مرحوم بہمنیار بر «تاریخ بیہق : ۲۳۳» .

للطالیین فی کربلاء : أبو جعفر أحمد بن ابرهیم بن محمد الحائری ابن ابرهیم المعجاب حفید الامام موسی بن جعفر (ع) ؛ و كان وجیهاً متديناً ، قبض علیه معتمد الدولة أبو المنیع قرداش بن مقلد وسجنه فرأى أمير المؤمنين علی بن أبی طالب (ع) فی الرؤیا غاضباً علیه ، فأفرج عن النقیب و آلی علی نفسه بأن لا يتعرض لأی علوی بعد ذلك . وقد مات النقیب المذكور عن ولد واحد ، فتولى بعده نقابة الحائر أبو فویرة علی المجدور حفید ابرهیم المعجاب ، الوجیه الممول الذی صاهر أبا القاسم ابن نعیم رئیس سقی الفرات : « مدينة الحسين : ۹۴ » . توضیحاً ، نام این شخص (أبو جعفر أحمد ابن ابرهیم) با این نسب فقط در « مدينة الحسين » آمده و پدرش ابرهیم بن محمد حائری نیز جز در « کشا کشص » نامش دیده نشد و شرحیکه « مدينة الحسين » راجع باین أبو جعفر أحمد ابن ابرهیم و معتمد الدولة مرقوم داشته ؛ « مجد » بأحمد بن ابرهیم معجاب نست داده که در (توضیح ۲۱۴) نگاشته شده است . چون مأخذ دیگری فعلاً در دست نیست تعیین واقع میسر نکردید و علی ای حال یکی از دو نسب مذکور در « مجد » یا « مدينة الحسين » اشتباهست . در نسخه موجود « قل » جزو ساداتی که بعائر وارد شده اند نام این شخص هم دیده میشود : أبو جعفر أحمد بن ابرهیم بن محمد بن حمزة بن أحمد بن ابرهیم بن محمد بن موسی الککلم . ( ۲۳۹ ) الأرجانی : « کشا » .

( ۲۴۰ ) ولم يذكر ا ( یعنی الشیخ جمال الدین و الشیخ تاج الدین ) فی اولاد ابرهیم المعجاب جعفرأ و لا حسیناً ، لا معقبین و لا غیر معقبین . و فی بغداد و سوادها قوم ینسبون الی عرف البيت الطویل بن علی بن الحسین بن ابرهیم المعجاب . منهم : « منا » . « سید أعرجی در « منا » قومیکه در حوالی بغداد منسوب بعرف البيت الطویل مدعوی نکرده و نسب آنها را هم ذکر ننموده لکن در کتاب دیگرش که بصورت مشجر و فعلاً نزد سید مهدی بن سید محیی الدین أعرجی است مشجر و فروعش ترا ضط کرده است . آقای سید مهدی ورد آنها را از روی کتاب مشجر مرقوم و هم از روی شجره نامه خود سادات نامرده ، استنساخ و با توضیحاتی توسط آقای امام أهوازی فرستاده اند . در این نوشته أعرجی و مشجر خود سادات اختلافاتیست که بشرح زیر توضیح داده میشود :

۱- أعرجی در دو کتابش مینویسد : عرف البيت الطویل بن علی بن الحسین بن ابرهیم المعجاب بن محمد العابد بن موسی بن جعفر (ع) ( در « بلخ » نیز بهمین کیفیت موجود است ) . لکن در شجره نامه چنین است : عرق البيت الطویل بن علی بن حسین بن محمد العابد بن



ابرهیم المجاب بن موسی بن جعفر (ع) . آقای سید مهدی ورد که که این اختلاف را دیده‌اند عقیده دارند که هر دو جا اشتباه است و بنظرشان چنین صحیح است : عرق البیت الطویل بن علی بن الحسین شیتی بن محمد الحائری بن ابرهیم المجاب بن محمد العابد بن موسی بن جعفر (ع) . لکن اولاً : بام چنین شخصی در کتب نسب معتبر بنظر نرسیده که بتوانیم او را بنحوی متصل کنیم . وثایماً : کتب نسب در اولاد حسین شیتی شخصی بام علی ننوشته‌اند .

۲- أعرجی در کتبش عرف البیت الطویل ضبط کرده و چنانکه آقای ورد نوشته‌اند در شجره نامه عرق البیت الطویل است .

۳- در شجره نامه آنجا که سلسله نسب بمحمد بن ناصر میرسد ناصر را فرزند یوسف ابن علی بن محمد مینویسد ، لکن أعرجی ناصر را فرزند یوسف بن علی بن یوسف بن علی ابن محمد ، یعنی دو نفر زاید بر شجره نامه صط می‌کند .

۴- از فروع این طایفه عده بی را أعرجی در کتابش نامبرده که در شجره نامه نیست ، وبالعکس عده بی در شجره نامه مذکورید که در کتاب أعرجی نامبرده نشده‌اند .

( ۲۴۱ ) توضیح ( ۲۴۰ ) دیده شود .

( ۲۴۲ ) و ( ۲۴۳ ) توضیح ( ۲۱۰ ) دیده شود .

( ۲۴۴ ) قطع نظر از آنچه در ( توضیح ۲۴۵ ) نگاشته شده ، در کتب موجوده نسب

برای أحمد بن ابرهیم مجاب فرزندی بنام موسی ذکر نکرده‌اند .

( ۲۴۵ ) این رشته را در « ضا : ۱۳ » ذیل احوال شاهچراغ ارد « ریاض العلما » از « فهرست

متجب الدین » نقل کرده ، لکن از مراجعه بفهرسه معلوم شد چندین نفر از آن ساقط شده و اصولاً از اولاد موسی مرقع بن امام محمد تقی علیه السلام هستند نه از اولاد موسی بن جعفر (ع) . این اشتباه برای « أمل الآمل » نیز رخ داده و او « ریاض العلما » سب نامبرده را بأحمد بن موسی (ع) رسانیده‌اند ، چنانکه در ( توضیح ۱۰۱ ص ۸۱ ) هم ذکر کرده‌ایم .

( ۲۴۶ ) در کتب موجوده نسب فرزندی برای محمد عابد بنام صدر الدین دیده نمیشود .

( ۲۴۷ ) وقد وجدت فی المشرق قوماً یزعمون أنهم من نسل الأشرف بن محمود بن حسن

ابن علاء الدین بن رکن الدین بن ابرهیم بن یوسف بن صدر الدین بن محمد العابد . منهم : محمد بن عبدالله بن أشرف المدکور . وهم کذابون مفترّون لا حظ لهم فی النسب : « ضا » .

این رشته که مرحوم سید جعفر أعرجی بمحمد عابد متصل نموده در « یض ۲ : ۱۶۱ » و « مشجره

سادات شجاع همدانی به (صالح بن موسی بن جعفر (ع) رسانیده شده است. برای مزید اطلاع بأعقاب سید صالح وتوضیحات آن رجوع شود.

(۲۴۸) نام این شخص (عبدالله) فقط در «مشجر تاج الدین خویی» آمده است. توضیح (۲۴۹) دیده شود.

(۲۴۹) آقای سید علی اکبر (تاج الدین خویی) ازمشتعلین حوزه قم که سلسله نسب خود را بنحو مرقوم فرستاده، و آقای نجفی بالای شجره نامه چنین نوشته اند: (شهد بدالك جمع، فلا ریب فیها، بارک الله فی أغصانها). آقای سید علی اکبر نامرده در ذیل مشجرشان نوشته اند: قریه‌یی که ما در آن زندگی میکنیم در حدود سیصد خانواده سید که همه با هم بنی اعمام هستند در حدود سه فرسخی شاهپور یعنی سلماس دو فرسخ و نیمی شهرستان خوی زیرگردنه خرسة که بترکی آنرا خرسة کدوکی میگویند وجداعلای ما قبرش در دو کیلو متری همان قریه که مشهور بقریه سید تاج الدین است میباشد).

(۲۵۰) در کتب نسب برای محمد عابد فرزندی بنام موسی دیده نشد لکن «سج» زنجیره نسب قاسم نامی را باین موسی رسانده است. توضیح ۲۵۱ دیده شود.

(۲۵۱) تمامی این رشته منقول از «سج» است و در مفتاح آن گوید: نسب شریف سادات عظام ارغند ترشیز. از قرار تقریر امیر زین العابدین: قاسم بن علی بیک اختیار.. الخ.

(۲۵۲) آقای میرزا محمد جواد آیه اللمی شیرازی در نامه مورخ ۲۵/ حج ۱۳۷۴ «هنویند: بعد از زحمت زیاد سوادى از خط مرحوم حاج سید محمد صدر دارابى بدست آوردم که او از پدرش مرحوم حاج سید عبدالحمید نقل میکند که پدرم فرمودند: «چنین اتفاق افتاده در سلسله نسب ما که چند عبدالحمید بن محمد واقع شده که من عبدالحمید بن محمد پنجم میباشم». وأبوالفضل محمد بن أبوالمعالی محمد، محمد ششم است نسبت به محمد تزید داراب. ولذا حقیر مشجر مرقوم را تمام کردم بنحویکه می بینید، وملاحظه میفرمائید نسب را بعلی مجنون ترتیب فوق میرسانند. وازعلی مجنون، از نسابه نجفی گرفته اند. دیگر آنکه از خط مرقوم بالا چنین استفاده میشود که اراولاد أبوالفضل محمد در اصطهبانات وأرسنجان هم میباشند، لکن حقیر هنوز اسامی موحدین بدستم نیامده است که خطی بآنها بنویسم، انتهى.

(۲۵۳) سید جعفر کشفی رحمه الله علیه، از عاظم علمای عرفانی وداری آراء خاصی بوده است. تألیفاتش: ۱- کتاب نفیس «تحفة الملوك» در سیر وسلوك و عقل و جهل ۲- «اجابة

المصطربین « در أصول الدین که بطبع رسیده ۴- « البلد الامین فی اصول الدین » که نظم « اجابة المصطربین » است و محقق اصطهباناتی ، مسط ناظم ، آنرا شرح کرده و « المحصین الحصین » نام گذارده است . ۴- « میران الملوك » در عدالت سلطان بر رعیت ۵- « كفاية الأیتام » سه مجلد در فقه ۶- « برق و شرق » ۷- « سا برق » ۸- « منظومة كلامیه » ۹- « أرجوزة نحو » ۱۰- « أرجوزة منطق » . شرح حالش در « مكا » « ربحانة الأدب » « آثار عجم » « مآثر و آثار » « کر ۱ : ۲۴۱ » و جاهای دیگر مفصل ذکر شده و در « کر » ضمن توصیف بسیار زیادی که از سید جعفر نموده تاریخ تولدش را با بروجی ۱۱۸۹ مرقوم فرموده است . ( ۲۵۴ ) فاضل معاصر سید موسی بن سید جعفر که با بهوشته « کر » بر احوال جمیع أعقاب

سید جعفر کشفی اطلاع کامل دارد و مطالبی را در شرح حال آنان از او نقل فرموده است . ( ۲۵۵ ) مرحوم سید محمد مدیر مدرسه حقایق در اصفهان بوده و بنکارش « یقه ۹ : ۲۵۷ » برادر زاده اش سید موسی ( توضیح ۲۵۴ ) قریب یک هزار بیت از اشعار حقایق را که در هدایح معصومین (ع) است جمع و تدوین نموده .

( ۲۵۶ ) « بصائر الایمان فی تفسیر القرآن » و یسمى أيضاً « درة الصفا فی تفسیر آئمه الهدی » للسید صبغة الله بن السید جعفر بن أبی اسحق الموسوی الدارابی البروجردی النجفی المولد المعاصر المدفن المعروف والده بالسید جعفر الکشفی ، و کان هو من تلامید صاحب الجواهر والعلامة الأنصاری ، و تفسیره هذا مزجی کبیر یقرب من تفسیر الصافی . الخ : « یقه ۴ : ۱۴۴ » . ( ۲۵۷ ) از علمای بنام طهران که در مسجد سراج الملك اقامة جماعات میسر نموده . سید ریحان الله کوچکترین فرزندان سید جعفر و با سید موسی و سید روح الله از يك مادر که بروجردیه بوده متولد شده اند . مادر سید اسحق و سید صفه الله و سید یعقوب زنی نجفیه و مادر سید مصطفی اصطهباناتیه و مادر سید عیسی و سید سینا اصفهانییه بوده اند .

( ۲۵۸ ) حجة الاسلام حاج سید محمد باقر بروجردی که فعلاً از علما و مدرسین بنام طهران میباشند . سلمه الله تعالی .

( ۲۵۹ ) شخصی فاسد العقل و المذهب بوده و در فتنه بایه در نیریز گشته شده است . مادر سید یحیی و سید علی و سید حسن زنی یزدیه بوده و دو فرزند از سید یحیی مانده است که از آنها نام و نشانی در دست نداریم .

( ۲۶۰ ) « أرجوزة فی المنطق » للسید یعقوب بن السید جعفر الموسوی الدارابی الکشفی ،



ذکرها حفیده الفاضل للسید اسمعیل امام الجماعة بمشهد الرضا علیه السلام ابن السید مهدی ابن للسید یعقوب المذكور : « یعه ۹ : ۵۰۰ » .

( ۴۶۱ ) « اجازة السید النسابة جلال الدین عبد الحمید » ابن فخار بن معد الموسوی العامری السید أبی المظفر غیاث الدین عبد الکریم بن أبی الفصائل أحمد بن موسی بن طلاس العلوی ، المتوفی سنة ۶۹۳ ، ولولده رضی الدین أبی القاسم علی بن عبد الکریم . قال فی « الریاض » : رأيتها بخط المجیز فی تبریز علی ظهر کتاب « المجدی » وهی مختصرة ، یروی فیها عن والده فخار بن معد . و قال السید عبد الکریم بن طلاس : ان شیخه السید عبد الحمید هذا یروی أيضاً عن مجد الدین علی بن العریضی وعن یحیی بن محمد بن الفرج السورای ؛ کلاهما عن الشیخ رشید الدین ابن شهر آشوب : « یعه ۹ : ۴۰۰ » .

( ۴۶۲ ) در « مشعر مر علی اکبری » چنین است . علی المرتضی بن صدر الدین بن عبد الحمید بن . الح . طاهراً واسطه را ید است ، چنانکه آقای نجفی هم احتمال داده اند ، یا علی المرتضی مذکور در این شجر ، مقصود سید علم الدین بن عبد الحمید نباشد ؛ بلکه علی المرتضی بن صدر الدین بن عبد الحمید باشد . لکن در کتب موجوده نسب برای سید جلال الدین عبد الحمید فرزندی غیر از علم الدین علی نامبرده شده است ، والله العالم .

علم الدین المرتضی النسابة : له عقب ، مات بهراة خراسان ، و کان مقیماً بمشهد علی مدة عمره : « کشا » . « توفی سنة ۶۱۹ ، وهو من مشایخ أبی العلاء العریضی ( محمد مرتضی ) : « هامش کشص » . « کبیه علم الدین علی را « سج » أبو القاسم نوشته است ، و اینکه « کشص » وفاتش را ۶۱۹ نوشته ظاهراً اشتباه کتابتی و شاید در اصل ۶۹۱ بوده است .

از جمله تألیفات سید علم الدین « الأنوار المضية » است که در « یعه ۲ : ۴۴۲ » چنین یاد شده : « الأنوار المضية » فی احوال العائب المنتظر علیه السلام للسید علم الدین المرتضی علی بن جلال الدین عبد الحمید النسابة من شمس الدین أبی علی شیخ الشرف فخار بن معد ابن فخار بن أحمد الموسوی العامری توفی جده فخار بن معد سنة ۶۳۰ . و والده السید جلال الدین عبد الحمید من مشایخ الحموینی صاحب « فرائد السمعیین » الراوی عن جملة من مشایخه حدود سنة ۶۷۲ . ذکر الحموینی فی کتابه المذكور أنه یروی عن السید جلال الدین نسابة عصره عن والده شیخ الشرف فخار بن معد عن شاذان بن جبریل القمی .

والسید علم الدین علی کان من « مشایخ السید تاج الدین محمد بن القاسم بن معیة المتوفی

سنة ۷۷۶، فهو من أوائل القرن الثامن ومقدم على شيخ ابن فهد الذي هو المؤلف للأنوار المضیئة الآتی؛ لأنه أدرك أوائل القرن التاسع. فما فی أول البحار ... الخ.

(۲۶۳) حاج میر علی اکبر از اصفهان بحوزة ملایر آمده است: « نامه آقای سید حسین میر علی اکبری ».

(۲۶۴) سید اسمعیل در علم و عمل وزهد و تقوی مشهور و مشغول امامت جماعت و ترویج دین بوده. تحصیلاتش در بر و خرد و قم و در ملایر امامت داشته و هماغجا بسن ۸۳ وفات نموده مزارش معروف است: « نامه آقای میر علی اکبری ».

(۲۶۵) فاضل محترم آقای سید محمد میر علی اکبری سیدی جلیل و کریم است. مدتی تحصیل علوم قدیم و جدید نموده اینک در ملایر صاحب محضر میباشند و شروح و فروع متعلق بخاندان میر علی اکبری باهتمام معظم له و آقای سید حسین میر علی اکبری جمع آوری و ارسال شده است، آیندهم الله.

(۲۶۶) حاج سید حسن از مشاهیر عصر خود بوده و در یکی از اقراء ملایر موقوفه دارد که بمصرف تعزیه داری حضرت سید الشهدا علیه السلام میرسد: « نامه آقای میر علی اکبری ».

(۲۶۷) سید محمد از مشاهیر رجالست که در خوزستان ادعای مهدویت نمود و چون میگفت کتابی در علوم غریبه از استادش ابن فهد نزد او است و هر گاه آنرا میخواهد تشعشعی در بدنش پدید میآید، از این جهت خود را ملقب بشعشعی نمود. این نام در اولاد و أعقاب او باز ماند و چندین سال آنقباش در آن ولایت بهمین کلمه معروف و آنجا سلطنت داشته اند. آخر الامر در (۴ شنبه ۸۷۰) کشته شد و پس از وی برخی از أعقاب او از طریقه تشعشعی که کفر و غلو بود برگشته و چند تن عالم نیز از آنها برخاست: « ماخوذ از « مکا » و « کان طهور » ( یعنی المشعشعین ) سنة أربع و أربعین و ثمانمائة ۸۴۴ « منا ».

تفصیل این اجمال: برای روشن شدن تاریخ « خاندان شمشعی » که نویسنده هالیخولایی احمد کسروی تبریزی (۰) شروحنی درباره آنها جمع آوری نموده ابتداء در « تاریخ

(۰) چون دیده میشود گروهی از نویسندگان، نظر بآثار کسروی بلید؛ بر او ارجحی میدهند، شایسته است در جمله کوتاهی او را بشناسند: این بی خرد که همه نوشته هایش پراز کفر و فساد است، در جزوه منعوس « دولت بها پاسخ دهد - ص ۱۰ ط طهران ۱۳۲۳ ش » در مآرء مذهب مقدس شیعه گوید: این کیش با خرد ناسازگار است، با دانش ناسازگار است، با تاریخ ناسازگار است، -

پانصد ساله خوزستان ط ۱ : ۱۳۱۲ ش . ط ۲ : ۱۳۳۳ ش « منتشر ساخته و سپس قدری مفصل تر بصورت کتابی بنام « مشعشعیان یا بخشی از تاریخ خوزستان ط ۱۳۲۴ ش » در آورده . اینک باندازه که از پیرامون موضوع « جامع الأساس » خارج نشود ، با مراجعه بآنخذ معتبر توضیحاتی مینگاریم :

۱- خاندان سید فلاح ( پدر محمد مشعشع ) در قرن هشتم و نهم هجری در شهر واسط عراق میزیسته و بسیاریت مشهور بوده اند . چنانکه در « یقه ۳ : ۲۷۱ » گوید مؤلف « تاریخ غیائی » ( ۰ ) بصحت نسب این خاندان اعتراف نموده است ، اما « مجالس المؤمنین » کلامی از سید ابرهیم نام ، یکی از دانشمندان این خاندان آورده که در پایان این توضیح دیده خواهد شد .

... ما خود اسلام ناسازگار است ، با زندگانی ناسازگار است ... ( پس از چند صفحه در ص ۱۹ کاملاً برده از اندیشه های پلیدش برداشته یکسره دشمنی خود را با همه مذاهب آشکار کرده ، گوید : ) این کوششها که ما باک دشان ( ۱ ) آمار کرده ایم و این نبردی که با کیش شیعه و دیگر کیش ها میکنیم بهترین کوشش و ورچاوندترین نبرد است ...

با این وصف آیا یکسر خدا پرست ( پیرو هردین و ملک که باشد ) تواند دیده برهم نهاده و ز کسروی پلید پیاس نوشته هایش قدردانی کند ؟ آیا کسی که دارای این اندیشه است و باتمام ادیان و مذاهب سر نبرد دارد دارای ارجی تواند بود ؟ یقیناً نوشته های چنین شخصی در نظر خدا شناس هیچ ارزشی نخواهد داشت . وانگهی در خصوص تاریخ مشروطه یا سایر نوشته های تاریخی او دیگران آنقدر کتاب و مقاله نوشته اند که هیچ نیازی بآثار پلید او نیست . جای بسی افسوس است که این گمراه دون جمعی از جوانان ساده لوح رهبر جا به جاست را در دام انداخت که هنوز پاره از آنان در پی اندیشه های شیطانیش ده پارید ! تأسف دیگر آنست که هنوز در طهران کتابفروشان سود جودست از آثار زشت او که صرف طراز عینه دینی مایه سک ایران و معارف ایرانست بر نمیدارند و راضی میشوند لکه های سنگی که بدست این شخص بردامان مرهک ایرانی شست خود بخود مضطرب و نابود گردد .

( ۰ ) نویسنده « تاریخ غیائی » شخصی است بنام عبدالله بن فتح الله خدای ملقب بغیاث . نسخه این کتاب دردست نیست لکن قاصی نورالله در « مجالس المؤمنین - مجلس نهم » وسید شبرین محمد ابن ثنوان ( توضیح ۲۶۹ ) در « رساله نسب نامه » وسید علی بن سید عبدالله ( توضیح ۲۷۴ ) در « تاریخ مشعشعیان » از آن نقل کرده اند . « تاریخ غیائی » شرح مبسوطی در احوال سید محمد مشعشع و کارهایش نگاشته و قدیمی ترین مأخذی است که در این باره میتوان مشان داد .



۲- چنانکه در (ص ۱۹ مشجرات) دیده میشود رشته نسب این خاندان را صاحب «ریاض العلما» بغیاث بن أحمد بن موسی بن جعفر (ع) رسانده و صاحب «مستدرک الوسائل» ۳: ۴۰۶ نیز از او پیروی کرده، لکن در (ص ۸۰ توضیح ۹۶) گذشت که هر دو خطا نوشته اند و نسب مشعشعیان چنانکه بسیاری از نویسندگان همین خاندان و دیگران نوشته اند بمحمد بن موسی بن جعفر (ع) می پیوندند که چگونگی آن در (ص ۲۶ مشجرات) دیده میشود.

۳- چنانکه گذشت مؤلف «تاریخ غیانی» احوال محمد مشعشع و ابتدای ظهور مشعشعیان را بیان کرده، بعد از او سید علیخان بن خلف (توضیح ۲۷۱) رساله مفصلی در احوال و آثار پدرش با شروح دیگری راجع به خاندانش نگاشته و برای شیخ علی سبط شهید ثانی فرستاده و صاحب «ریاض العلما» از آن استفاده کرده است. بعد از او نواده اش سید علی خان بن سید عبد الله بن سید علیخان رساله در «تاریخ مشعشعیان» نگاشته که نسخه آن اینک در کتابخانه مدرسه سپهسالار طهران موجود است. سیدشیرین ثنویان (توضیح ۲۶۹) نیز دو رساله، یکی در شرح حال و نسب محمد مشعشع، و دیگری در شرح حال سید علیخان بن خلف سابق الدکر نگاشته که نسخه های اصل هر دو در کتابخانه مرحوم آقا سید حسن صدر الدین در کاطهین موجود است. مؤلفین کتب تراجم، مانند «مجالس المؤمنین» «ریاض العلما» «أمل الآمل» «روضات الجنات» «أعیان الشیعه» «طبقات أعلام الشیعه» «ریحانة الأدب» و غیر اینها نیز هر یک شروحی راجع به مشعشعیان و افراد این خاندان نگاشته اند که جمع آوری تمام این نوشته ها در خود یک مجلد بزرگست.

۴- کثرت افراد این خاندان بعدی بوده که «صاحب «ریاض العلما» گوید: أما کثرة أولاده و بركة نسله فهي على حد قد بلغ في عصرنا هذا أنه إذا ركب الوالی یرک معه أزيد من خمسمائة من أقربائه و عشائره، مع أنه قتل منهم جم غفیر في عصرنا هذا دفعة واحدة في وقعة و مع ما قتل منهم في المعارك سابقا: «مستدرک الوسائل» ۴: ۴۰۷ «نش» ۳۰: ۴۷ «». چون اسامی فروع این خاندان بطور تفصیل درجایی دیده نشد، لذا تا حدیکه ممکن بود جمع آوری کرده در (ص ۲۶ مشجرات) ثبت نمودیم.

۵- «نش» ۳۰: ۲۱ شرحی در معرفی مشعشعیان نگاشته که قسمتی از آن چنین است: طائفة المشعشعین: هي طائفة شريفة موسوية حسينية علوية ملكت الحوزة و تلك الأصقاع مدة طويلة بالاقطاع من الدولة الايرانية و بهذه المناسبة يطلق عليهم اسم خان، ثم

انقرضت دولتهم ویسمی الحکام منهم أوطائفة منهم بالموالی ویسمون أيضاً بالمشعشعین . خرج منهم علماء شعراء مؤلفون أمثال المترجم ( خلف بن عبدالمطلب ) و ولده السيد علی خان و ذکرناهم جميعاً فی مطاوی کتابنا هذا کذا فی بابہ ، کما أن من أوائلهم من كانوا غلاة أصحاب سحر و منخرقة و خروج عن الاسلام ، فهداهم الله تعالی علی يد السيد عبدالمطلب والد المترجم . فی «الریاض» : اشتهر أن طائفة من المشعشعية من الغالین یبتلعون السیف و قد جاء أحدهم فی عصرنا هذا الی حضرة السلطان و فعل ذلك بعرضته ( ۵۱ هـ ) ، أي أنه سحر أعین الناس فرأوا أنه ابتلع السیف .

بالجملة ؛ سید محمد مشعشع که دیلاً شرح حالش دیده میشود ، در اثر کارهای عجیبی که میکرده جماعتی باو گرویده اند و کم کم بهات ضعف قوای دولت وقت بر حویزه و نواحی آن تسلط یافته حکومتی استوار نمود که بعد از او نیز أعقابش بر آن نواحی استیلای کامل داشتند و گرچه پیشینیانسان در راه کفر و صلال قدم میزدند و غالباً از جنایت و خونریزی باز نداشتند طریقه سخیفة علمی الهی را نیز اختراع نمودند ، لکن أعقاب آنان بدین مین اسلام بازگشت نموده مروج مذهب و دانش پرور شدند و حکومت آنها تا این اواخر ادامه داشت . سید محمد مشعشع : مؤلف « تاریخ غیانی » بنقل « تاریخ مشعشعیان » گوید که سید محمد در هفده سالگی بامر پدر از واسط بشهر حله که در آن ایام مهد دانش و محط دانشمندان بود رهسپار گردیده در سلک شاگردان شیخ حلیل الفدر أحمد بن فهد حلی ( ۷۵۶ تا ۷۵۷ - ۸۴۱ ) داخل گردیده در مدرسه که از آن شیخ بود اقامت گزید و سالهایی از عمر او باین ترتیب گذشت .

در باره ادعاهای گران و کارهای باسندی که از سید محمد مشهور است مطالب مختلفی نوشته اند . صاحب « ریاض العلماء » که گویا برای موافقت با سید علیخان بن خلف تا حدی جانب او داشته ، گوید : و اعلم أن جده الأعلى و هو السيد محمد بن فلاح قد کان من تلامذة الشيخ أحمد بن فهد الحلی و قد ألف ابن فهد له رسالة و ذکر فیها وصایا له ، و من جملة ذلك أنه ذکر فیہ أنه سیظهر شاه اسمعیل الماضي ؛ حیث أخرج أمير المؤمنين علیه السلام یوم حرب صفین بعد ما قتل عمار بن یاسر ببعض الملاحم ؛ من ظهور جنگیزخان و ظهور شاه اسمعیل الماضي ، و لذلك قد وصی ابن فهد فی تلك الرسالة بلروم اطاعة و لاة حویزة ممن أدرك زمان شاه اسمعیل المذكور لذلك السلطان لظهور حقیته و بهور غلبته . و نحن قد آوردنا شرح

تلك الرواية و هذه الوصية في كتاب « ترجمة جاماسنامه » بالفارسية . فمن رام تفصيل ذلك فليرجع اليه : « مستدرک الوسائل ۴ : ۴۰۸ » . از این گفتار صاحب « ریاض » مستفاد میشود که سید محمد تا اواخر حیات ابن فهد با او بوده و ابن فهد رساله مشتمل بر وصایای جندی برای او نگاشته و هم در آنجا خبر حکومت و ولایت خویزه را بسید داده است .

بعضی گویند که چون ابن فهد را أجل موعود رسید پیش ازمرگ ، کتابی که در علوم غریبه داشت یکی از نزدیکان خود داد که در فرات اندازد تا بدست کسی نیفتد . سید محمد خود را باین شخص رسانیده بحیله کنایه از دست او خارج کرده و همین کتاب منشأ کارهای عجیب و قیام او شد . « نش ۱۱ : ۹۰ » بهنگام شمار شاگردان احمد بن محمد بن فهد حلی گوید : والسید محمد بن فلاح الموسوی الحویزی الواسطی اول سلاطین بنی المشع ببلاد خوزستان . والسید محمد هذا ظهر منه تخطيط كثير فطرده ابن فهد من عنده وأمر بقتله ، ويقال : انه وصل الى يد ابن فهد كتاب في العلوم الغريبة ؛ أو الكتاب من تصنيفه كما يأتي (۰) فلما مرض أعطى الكتاب لأحد خواصه وأمره باللقائه في الفرات ، فلقاه السيد محمد وتوسل الى أخذ الكتاب منه واستعمل ما فيه من السحر ، فطرده ابن فهد و تراء منه وأمر بقتل ، وذهب الى خوزستان وظهر منه كفریات واختلال في العقيدة حتى قيل انه ادعى الألوهية كما ذكرنا في ترجمته ، نعوذ بالله من سوء العاقبة . در این تفصیل این اشکالست که چگونه پس از آنکه ابن فهد بوجوب قتل سید محمد حکم داده ، سید بعله آمده و بچه جرأتی بدستگاه او نزدیک شده و حتی کتاب چنانرا از دست یکی از خواص ابن فهد در آورده است ؟ شاید بعداً حکم قتل او را داده . اما آنچه بحقیقت نزدیکتر است وقاضی نورالله و دیگران نیز نوشته اند ، اینکه سید محمد هنگام شاگردی ابن فهد گاهی سخنانی میگفته مشعر باینکه او مهدی موعود است و قریباً خروج خواهد کرد و گویا این ادعاها در اثر اندکی اختلال حواس بوده ، چنانکه همان ایام بمسجد جامع کوفه رفته یکسال اعتکاف نشسته پیوسته گریه و زاری مینمود و بقول خودش

(۰) یعنی بهنگام شمار تألیفات ابن فهد ( درس ۹۱ و ۹۲ همانجا ) که رساله « استخراج الحوادث و بعض الوقایع المستقبله من کلام امیر المؤمنین علیه السلام فيما انشاء بعضین بعد شهادة عمار بن یاسر » را عنوان نموده ، در آنجا شرح مبسوطی راجع باین کتاب و ابن فهد و ابن فلاح نگاشته است . « یقه ۲ : ۲۱ » نیز ذیل عنوان همین رساله شرحی دارد ، دیده شود . معنی بیت که ابن رساله همانست که صاحب « ریاض » گوید ابن فهد آنرا برای سید تألیف کرده .



بر آن اشخاصی میگریسته که میخواستند در آینده آنها را بقتل رسانند ؛ هویدا است این کارها از شخص عاقل سرنمیزند . بهر حال حرکات ناشایسته و گفتارهای ناپسند و ادعاهای احمقانه سید بگوش استادش رسیده او را توییح و سرزنش نمود اما بهیچ وجه درسید تأثیر نکرده مرتباً بدعاوی خود ادامه میداد و پس از مدتی بواسطه بازگشته عشیره و دوستانش را بسوی خود میخواند و آنان نوید میداد که بزودی خروج نموده جهانرا خواهد گرفت و بین ایشان تقسیم خواهد کرد این بار که این فهد از کارهای سید محمد آگاه شد بأمیر واسط نامه بی مبنی بر وجوب قتل سید نوشته از او خواست که سید را گرفته بقتل رساند . اما سید باحیله و خدعه خود را از این مهلکه نجات داده از واسط خارج گردید .

این بار با احتیاط بیشتری بدعوی مهدویت برخاسته گروهی از عوام عرب را مدام انداخته چون بوسیله سحر کارهای عجیبی مینمود و پیروانش نیز تعلیم کرده بود روز بروز کارش بالا میگرفت و بر هوادارانش افزوده میگشت از کیفیت زد و خوردها و جنگ و جدالهای سید شروح فراوانی در دست میباشد ، اما نگارش بیش از این مقدار موجب اتلاف وقت و خروج از موضوع کتابست . خواستاران میتوانند بکتابهایی که مدارك و مآخذ شروح راجع باین خاندانست و همه را نامبرده ایم مراجعه نموده تاریخ مفصل آنانرا بدست آورند .

مجملاً ، سید محمد پس از آنکه هوادارانی برای خود گرد کرده در اثر قتل و غارتها نیز ثروتهایی بدست آورده بود ، در سال ۸۴۵ بدستیاری فرزندش مولی علی که بسیار بی باک و دلیر بود آهنگ حویزه نموده و پس از یکی دو ماه فرصتی یافته ضمن جنگ سختی که با والی آنجا نمود پیروز شده زمامدار امور حویزه گردید . مدتها بر این منوال گذشت تا آنکه در سال ۸۵۸ مولی علی که در امور پدر نیز مداخلاتی میداشت فرصتی بدست آورده بواسطه لشکر کشیده آنجا راهم بتصرف در آورد . سپس آن شهر را بدست دیگری سپرد و خود عازم نجف گردید . مطام مولی علی در نجف اشرف بسیار است و عمده آن در ( توضیح ۲۷۷ ) یاد شده . پس از آنکه مولی علی کشته شد ، مجدداً سید محمد اقتدار سابق خود را بدست آورده تا ایسکه گاه جنگ و جدالهایی میداشت ، در کمال قدرت و فراغت بالمیزیست . در این مدت ( بین کشته شدن مولی علی و مردن سید محمد ) است که سید آثار پلید قلمی خود را نگاشت از حمایه نوشته هاش « کلام المهدی » است که مملو از باطیل و کفریاتست و در « ۵ : ۱۹۴ » نیز فرماید : « حکمی مؤلف » رساله ترجمه السید شر الحویزی « عن السعيد الشهيد السيد

نصر الله المدرس المعاصری أنه قال : انی رأیت فی ساری من بلاد مازندران رسالة للسید محمد بن فلاح المشعشعی فی جواب من أنکر علیه خروجه بالسيف . ثم قال مؤلف الترجمة : ان رسالة السید محمد المذكور موجودة عند السید شمس حرسه الله فی هذا التاريخ ( ۱۱۷۳ ) . والظاهر أنه غیر کتابه « کلام المهدی » المشعشعون بالباطیل .

سید محمد شعر هم میسروده و قصاید زیادی دارد که از جمله ، چنانکه در « مجالس المؤمنین » گوید قصیده طویلیست در سر گذشت خودش .

مرک سید محمد مشعشع : در ابتدای این توضیح گذشت که « مکا » گوید : آخر الامر در ( چهارشنبه ۸۷۰ ) کشته شد . « مجالس المؤمنین » نیز همین تاریخ را آورده و چنین گوید . رسید محمد در چهارشنبه سال هشتصد و هفتاد وفات یافت . « اما کشته شدن او در حای بنظر رسید . سال تاریخ نیز ظاهراً اشتباه ، و صحیح چنانکه سید شمس در رسالة خود از « تاریخ غیائی » نقل کرده ( چهارشنبه هفتم شعبان ۸۶۶ ) میباشد . « یعه ۴ : ۱۶۵ » دیده شود . این نیز ناگفته نماند که در ابتدای همین توضیح از « منا » چنین نقل کردیم که ظهور مشعشعیان در سال ۸۴۴ بود . لکن باید دانست که ۸۴۴ بگفته « تاریخ غیائی » سال خروج و ابتدای جنگ و خونریزی آنانست . اما آغاز دعوی سید محمد چندی قبل از سال ۸۴۰ بوده .

یادداشت راجع به چند نفر از مشعشعیان که رشته لبشان بدست نیامد

۱- السید ابرهیم الموسوی المشعشعی : شمس علم و سیادت از جین مینش لامع و آثار فضل و سعادت از ناصیه متینش لایح . در عنفوان جوانی بعزم تحصیل علوم دینی و معارف یقینی از خوزستان دار الملك سلاطین موسویه مشعشعیه بیرون آمده بستر آباد رفت و از آنجا به راه آمده از اهل مجلس سلطان حسین میرزا و از زمرة مصاحبان میر علی شیر بود . روایتست که در ایامی که سید قاسم نوربخش بهرات رفت روزی سید ابرهیم مذکور در مجلس یکی از اکابر نشسته بود که سید قاسم در آمد و خواست که بر سید ابرهیم تقدیم نماید ، دست قاسم را گرفته نگاه داشت و با او گفت : سبب ارادة تقدیم تو بر من چیست ؟ اگر سبب سیادتست درها هر دو مشکوک فیه است ! و اگر باعث ، دعوهای یمعنی است پدر تو دعوی مهدویت کرد و پدر من دعوی خدایی نمود ! و اگر فضیلتست بگو تا بشنوم ! سید قاسم خجل شده بطرفی دیگر نشست . و مبنای سخن سید ابرهیم آنست که یکی از پدران او که سید علی نام داشت در ایام حکومت خود بدعوی خدایی متهم شده بود ، و دعوی مهدویت سید محمد نور بخش خود

مشهور است : « مجالس المؤمنین - مجلس پنجم » . نام این شخص در این موضع سید ابرهیم آمده ، اما در جای دیگر همین کتاب (مجلس هشتم) بنام سید ادریس یاد شده است .

۲- السید أحمد القاضي ابن محمد بن فلاح الموسوی الحویزی ، من الموالی أمراء الحویزة : كان قاضياً فی الدورق . ذکره السید ضامن بن شدقم بن علی الحسینی المدنی فی کتابه فی الأنساب (۰) الی رأینا منه نسخة بخط مؤلفه فی مكتبة الشيخ ضیاء الدین بن الشیخ فضل الله النوری فی طهران . قال فیہ : يقول جامعه المقیّر الی الله الغنی ضامن بن شدقم بن علی الحسینی المدنی : وصلت الی الدورق فی العشر الأول من جمادی الثانية سنة ۱۰۶۸ فوصل الی أحمد القاضي بن محمد بن فلاح .. الی آخر ما ذکره : « نش ۹۹ : ۸۵ » .

(۲۶۸) سید محسن بن محمد مشعشع بعد از پدرش بفرمانروایی رسیده حدود چهل سال با کمال قدرت بر سراسر جزایر و خوزستان و بصره و بهمان و کوه گیلویه و خلیج فارس و بختیاری و لرستان و پشتکوه و کرمانشاهان حکومت کرد . وفاتش بسال ۹۰۵ واقع شده ، بعد از او فرزندان او علی و ایوب بفرمانروایی رسیدند : ماخوذ از « تاریخ مشعشعیان » سید علی بن عبدالله . « در « مجالس المؤمنین - مجلس هشتم » گوید : سلطان محسن بن سید محمد ، بعد از پدر و برادر سلطنت کرده کار آن طبقه بالا گرفت و ولایت جزایر و اکثر نواحی بغداد در تصرف او درآمد و امرای احشام کرد بختیاری و فلی در مقام متابعت او درآمدند و چون او کریم و فضیلت دوست بود علمای شیعه کتب و رسائل بنام او نوشته از اطراف فرستادند . مولانا شمس الدین محمد استرآبادی که معاصر میر صدر الدین محمد شیرازی و مولانا جلال دوانی بوده چون دید که میر حاشیه جدید خود را بنام ایلدرم با یزید رومی کرد و ملا حاشیه قدیم خود را بنام سلطان یعقوب بایندری نمود ، حاشیه خود را که متضمن دفع سخنان ملاست بنام سلطان محسن کرده ، سلطان میامی کلی برسم هدیه جهت ملا شمس الدین محمد فرستاد . و أيضاً از آثار کرم او منقولات . الخ . و کان محسن بن محمد جلیل القدر ، عظیم الشأن ، صاحب کرامات ظاهرة و مقامات باهرة ، و قيل هو المشعشع ، وأولد خمسة رجال وهم : المهدي وعلی و محمد (ج) وایوب و فلاح . ملکوا خوزستان و بقی الملك فی أعقابهم الی أن غلبوا علی اکثر بلاد خوزستان ولم یبق فی أیدیهم سوى الحویزة و سوادها ، و فی هذه الأيام فوض أمرها الی الشیخ الجلیل ، عديم القرین و المثل ، معز السلطنة ، السردار الأرفع خزعل خان ابن



بصرة الملك الحاج جابر خان الکعبی العامری صاحب المعمره والأهواز ، فلم یستزعا منها و جعلهم نوابه فیها علی ما كانوا فی غابر الزمان : « مناه » . « مسج » گوید : نسب سادات مشعشی که در بلاد حویزه می باشند : سلطان محسن بن محمد المهدی بن فلاح بن ... الخ ، بنحویکه در ( ص ۲۳ مشجرات ) نیز وارد شده است .

علی و ایوب پسران محسن بن محمد : « مناه » دنباله شرح فوق گوید : و بالجمله ؛ لما تغلب علی بن المحسن علی خوزستان و انقادت له البلاد و أذغنت له الأعراب انصرف عنه ابن أخیه بدران بن فلاح بن المحسن ، فجمع بنی تمیم و قاسم ما عنده من الأموال و زحف بهم نحو عمه فانتصر عمه علیهم و قتل منهم مقتلة عظيمة ، ففر بدران الی الفلاحیة و جمع جموعه من الأعراب و زحف نحو عمه فاقبتلوا بالقرب من الشوش فانتصر علی بن المحسن علیهم و انهزم بدران الی بهبهان فتبعه علی بن المحسن ولم یظفر به الا فی بادية بهبهان ، فكانت بينهما وقعة عظيمة لم یر مثلها ، و انكشف العرب عن قتل علی بن المحسن ، فدفن فی بادية بهبهان . و كان قتله فی سنة احدى و ستین و ثمانمائة . و صار بدران الی الشوش فملكه و استقرت له المملكة . و لما مات ملک ابنه سجاد . و ملک منهم محسن بن بدران و مات سنة ست و تسعمائة . و من نسل سجاد هذا : حیدر و عبدالله ابنا علی بن المولی مبارک بن مطلب بن حیدر بن داود بن سجاد المذكور ، و كانت وفات مطلب بن حیدر سنة تسع عشر بعد ألف : « مناه : ۵۶۴ » . چنانکه دیده میشود این کتاب کشته شدن علی بن محسن را در جنگ با برادر زاده اش بدران بسال ۸۶۱ یاد نموده ، لکن در کتب تواریخ آورده اند که علی بن محسن و برادرش ایوب بسال ۹۱۴ که شاه اسمعیل اول ( ۸۹۲ - ۹۳۰ ) بغداد را فتح کرد کشته شدند (۰) اما

(۰) فتح بغداد بتصریح « عالم آرای عباسی » بسال مرقوم ( ۹۱۴ ) بوده ، لکن شرحیکه این کتاب و « حبیب السیر » مینویسند بالبره با آنچه در « مناه » و « نش » آمده ناسازگار است . گویند : مشعشیان بر کردگی سلطان فیاض بر سلطان محسن حاکم حویزه که قاتل بالوهبتش بودند در مقابل شاه اسمعیل صف آرای کرده و با او بجنگ پرداختند ( در ظاهر حویزه حریری عظیم وقوع یافته زمین حویزه از خون مشعشی حکم لعل ربانی گرفت ، فیاض بد سگال با بسیاری از اهل ضلال بتیغ تیز غازیان ظفر مال براه عدم استعجال نمودند : « عالم آرا : ۲۶ ط ۱ » ) .

برای شناختن اختلافاتی که درباره کشته شدن علی و ایوب و فیاض ذکر شده بکتابهای : « مجالس المؤمنین » ، « تاریخ شوشتر » سید عبدالله ، « تکملة الأخبار » علی بن عبد المؤمن و جاهای دیگر رجوع شود .

در کیفیت کشته شدن آنها هم اختلافاتیست. «نش» نیز تاریخ قتل آندو را (۹۲۴) نوشته و ظاهراً غلط جایست، در ترجمه ایوب بن محمد بن محمد گوید: قتل سنة ۹۲۴ هـ هو و أخوه السيد علی. فی کتاب «صفوة الصفویة»: كان هو وأخوه السيد علی رئیسین فی حیاة والدهما وتولیا الملك بعده فی عصر القاضي نور الله الشوشتری، و كان وزیرهما القاضي عبدالله الشوشتری هو وأخوه الشيخ محمد، و كان أخوهما الأصغر الشيخ حسن الیه قیادة الجيش، فوشی بهما المفرضون الی السلطان الصفوی بأنهم غالون کفهم. فلما رجع من فتح بغداد توجه الی جهة الحویزة؛ فلما علما السیدان بذلك استقبلاه بجنودهما و أرسلا الیه كتاباً يتضمن التوصل مما نسب الیهما، فقبل ذلك منهما و أرسل الیهما هدية سنیه، فأرسلا الیه مثلها؛ ثم قتلا فی السنة المتقدمة؛ و كان سبب قتلهما أنهما كانا فی قلعة الشوش، فأرسل الیهما حاکم شوشتر - من قبل الصفویة بنوع الخدیعة - أن یلقیاه لأجل الصيد والقنص فحضرا الی مکان يعرف الآن بعلی و ایوب من أرض الزویة، فقبض علیهما وقتلهما ودفنهما هناك واستولی علی القلعة و تلك النواحي، وانتقضت الدولة المشعشعیه. الخ: «نش ۱۴: ۱۷۲».

• فلاح بن محمد بن محمد: پس از کشته شدن علی و ایوب و تصرف بلاد مشعشعیان از طرف شاه اسمعیل، فلاح که تا آن زمان در جزایر میزیست به ویزه آمده مجدداً آنجا را بتصرف آورد و بتدبیر فرمان حکومت آنجا را از شاه گرفت. وی پس از مدتی فرمانروایی بسال ۹۲۰ مرد و پسرش بدران بجای او نشست. بدران نیز پس از بیست و هشت سال حکمرانی، که ده سال آن در زمان شاه اسمعیل اول و هیجده سال در زمان شاه طهماسب اول (۹۱۹ - ۹۸۴) بوده، در ۹۴۸ وفات یافت.

این آگاهیها که آوردیم از «تاریخ مشعشعیان» است و در آنجا حکایاتی راجع بیدران آورده که شایسته نقل نیست. در «مجالس المؤمنین» گوید: سید بدران بن سید فلاح در شجاعت و کرم یگانه روزگار بود... الخ. «نش ۱۴: ۲۷۸» نیز شرح حال بدران را از «تاریخ مشعشعیان» نقل کرده است.

سجاد بن بدران بن فلاح: پس از پدر به حکمرانی رسید و سیره او همچون پدرانش میبود، شروح مفصلی در احوال و وقایع زمان وی در «نش ۳۳: ۴۲۲» بقل از «تحفة الأذهار» و «تاریخ مشعشعیان» مذکور است. عاقبت سجاد بسال ۹۹۲ در گذشت و نوبت فرمانروایی پسرش زنبور رسید. وی نیز تا ۹۹۸ حکومت کرد و در این سال سید مبارک بن مطلب بر او

تاخته از حویزه بیرونش راند .

سید مطلب یا عبدالمطلب پدر سید مبارک : در کیفیت اتصال نسب سید مطلب بمحمد مشعشع اختلاف است . « ریاض العلماء » و « ضا : ۲۶۴ » و « مستدرک الوسائل ۳ : ۴۰۶ » و « نش ۳۰ : ۲۰ » هر سه بنقل از « ریاض » چنین یادش کرده اند : عبدالمطلب بن حیدر بن محسن بن محمد مشعشع . « یعه ۶ : ۲۵۸ » نیز همانطور آورده . « أمل الآمل : ۴۳ و ۵۲ ط ۱ » در دوجا و « سلافة العصر : قسم ۴ فصل ۲ » تنها بنام پدر سید مطلب یعنی حیدر اکتفا نموده اند . « منا » و « بلح » باین شکل ضبط کرده اند : مطلب بن حیدر بن داود بن سجاد ابن بدران بن فلاح بن محسن بن محمد مشعشع . اما ظاهراً صحیح آنستکه سید علی بن عبدالله در « تاریخ مشعشعیان » آورده و چنانکه در ( ص ۲۶ مشجرات ) دیده میشود ، سید مطلب را فرزند سید بدران بن فلاح بن محسن بن محمد مشعشع معرفی کرده ، گوید سید مطلب هنگام حکومت سجاد ( برادرش ) از او رنجیده خاطر شده بدورق رفت و در آنجا زنی از بنی تمیم اختیار کرد که خلف بن مطلب از او بوجود آمد .

پسر ابن خلف بن مطلب ، سید علیخان که در ( توضیح ۲۷۱ ) بیاید شرحی در کتاب « الفوز المین » راجع بکیفیت رجوع جدش سید مطلب از طریقه عقیده مشعشعیان که تا زمان او معمول بوده آورده و صاحب « ریاض » آنرا نقل کرده ، و عارزش اینست : أحمد الله وأشكره لنظمی فی سلك ما كان عليه والدي وجدی من الطاعات واحرازه بحب أهل البيت عليهم السلام من الخدمات فان جدی السيد عبدالمطلب بن حیدر بن المحسن بن محمد الملقب بالمهدی ، كان من خدمته لهم عليهم السلام أن كان بين جماعة من قومه وعشائره وكانوا على طريق ضلالة ومذهب جهالة فأكر عليهم و خامره الشك فی سوء عقائدهم وهو ادك شاب لم يبلغ الحلم فی طرف الاثنی عشرة سنة ونقم على مذهبهم فی الباطن وقال: كيف بعید من قتل ودفن اشارة الى علی علیه السلام .  
أنا نى هواها قل أن أعرف الهوى فصادف قلباً خالياً فتمكنا

فخرج يوماً لبعض ماآربه واداً برجل یصلی وكان الرجل من أهل العلم وليس من أهل بلادهم بل وردها لبعض شأنه ، فسأله ماذا تصنع من قیامك وقعودك ؟ فابی لم أر أهل هذه البلاد يفعلون مثلما تفعل . فقال له : ما عليك منی أمض لشاك . فأقسم علیه أن ینخبره . فقال : انی أصلى لله رب العالمین الصلوة المفروضة التى افترضها الله ورسوله علی العباد . وأما أهل بلادك هؤلاء فهم على ضلالة ، وأن الرب هو الله ، ومحمد صلى الله علیه وآله وسلم رسوله ، وعلى خليفته





من بعده وهو الامام المفترض الطاعة بأمر الله ورسوله ، وانما هو عبد اصطفاه الله وأكرمه وقتل في سبيله ، قتله ابن ملجم . فشكرته وقلت : قد ابنت لي ما كنت أطلب بيانه . فقال لي : أين مقرك ؟ فقلت بموضع كذا . ثم اني رجعت الى أبي السيد حيدر وسألته أن يرخصني بأن أصلي ، فرخصني وقال : أنت وشأنك ولا أمتعك من ذلك ، ورأيت في وجهه البشر والاستعسان لفعلی . فتجاسرت عليه وقلت يا والدي : اذا رضيت لي بذلك لم لاتفعله أنت ؟ فقال : لا عليك مني و ما ذا تريد بهذا السؤال ؟ فسكت عنه احتشاماً و رعاية لحقه ، و لعله كان في الباطن مسلماً يخفي اسلامه للمصلحة ، كما كان أبوطالب يخفي اسلامه للمصلحة في نفع رسول الله (ص) وأظن ذلك منه و لم أتحققه لأن الباعث على اخفائه اسلامه كونه أكر القوم ولم يكن في زمانه من أولاد المعصين من هو حي ، فهم يرجعون اليه في أمورهم وان كان العاظم غيره . فرجعت الى الشيخ المذكور فرحاً بما رخصني به أبي وأخبرته بما سألني معه من الكلام ، فسر بذلك ، فصرت أتردد عليه حتى تعلمت منه معرفة الله تعالى ومعرفة واجبات الطهارة والصلوة والصوم ، فتبعني اخوتي على اسلامي وأسلم أهل بيتنا والأئمة والخدام وصرنا معروفين بين قبائل المشعشعيين بهذا الدين . فلما وفق الله تعالى لاستيلائنا على هذا الأمر ( يعني الامارة ) و انتزاعه من بني عمنا أغنى آل سجاد و آل فلاح لم يكن لي هم الا رجوع الناس و الأقوام من الكفر الى الاسلام بالسيف واللسان وبذل المال . فصرت أدعو قبيلة قبيلة الى الاسلام . فمن أطاع أنعمت عليه و من أبى قتله حتى وفق الله في أيام قليلة لأن رجع الناس الى الاسلام وحسن اسلامهم وزال الكفر وأهله . سپس سيد عليخان خود گوید : ثم انه شرع ببناء المساجد والمدارس وهرعت اليه العلماء وطلبة العلم من البلدان وجاوروه وانتفعوا به ونفعهم ، فجزاه الله عنا وعن المسلمين كل خير و جمعنا واباه في مستقر رحمته انه كريم رحيم . ومآثره و مناقبه لا تعد و لا تحصى ، فكأن له النسوة بجده ابرهيم لتبصره بالدين كتبصر ابرهيم و بجده رسول الله (ص) لقتاله المشركين حتى أتوه طائعين مذعنين .

سيد علي در « تاريخ مشعشعيان » و « نش . ۳۰ . ۲۴ » و ديكران نوشته اند كه عالم محقق شيخ كمال الدين حسن بن محمد بن حسن استرآبادي نجفي كتاب « شرح فصول خواجه نصير الدين طوسي » را بنام سيد مطلب نوشته با و اهدا کرده است . أما « مستدرک الوسائل ۳ : ۴۰۵ » گوید كه تاريخ تأليف « شرح فصول » سنه ۸۷۰ است . بنا براین جمع بين اين دو كلام نشاید ، زیرا چنانكه گذشت « ما » وفات سيد مطلب را بسال ۱۰۱۹ ضبط کرده است . گویا اشتباه

از « مستدرک » باشد و او « شرح فصول » امیر عبدالوهاب حسینی استرآبادی را که « یعه ۶ : ۱۲۷ » گوید در ( ۸۷۵ ) تألیف شده ، دیده و گمان برده که شرح شیخ کمال الدین حسن است ، والله العالم (۰) .

**سید مبارک بن مطلب :** میویسند سید مطلب از این فرزندان نازنی بود و همیشه از او دوری میجست ، اما مبارک که در شجاعت و بی باکی میان مشعشعیان شهرت داشت در اثر پیش آمد هایی که دگر آن طولانی خواهد شد بر زنبور بن سجاد بن بدران که آن هنگام والی حویزه بود شوریده و خود ولایت یافت . دورق را نیز از دست افشاریان خارج کرده پیدرش مطلب واگذارد . از آن پس پیوسته در جنگ و جدال بود و بشهرها و ولایات اطراف میتاخت . در همه جا برادر او خلف بن مطلب همراهش بوده یاورها میکرد . اما مبارک از او خائف بود و یکبار فرصتی بدست آورده بهانه بی چشمان او را کور کرد . خلف از آن پس عائله خود را برداشته بکوه کیلویه رفته جایی را بنام خلف آباد برگزید و تا آخر عمر بعبادت و تألیف مشغول شد ، چنانکه در ( توضیح ۲۷۰ ) یاد خواهیم کرد .

کار مهم سید مبارک ، طاهرأ بدستور پدر ، برانداختن آثار مذهب مشعشعیان بود که در اثر نفوذ و قدرت زاید الوصفی که داشت بکلی ریشه این مسلک زشت را کند و دامنندانی مثل شیخ سید اللطیف حامی دیگر بار توانستند مذهب مقدس شیعه را بین آنان رواج دهند . مبارک سال ۱۰۲۵ یا ۱۰۲۶ در گذشت و فرزندش سید ناصر بجای او نشست .

**برکه بن مطلب** برادر دیگر مبارک است که در « نش ۱۴ : ۴۲۰ » چنین یاد شده : کان جامعاً للخصال الحمیده من العقل والرأی والصلاح والسداد والعفة والسخاء والشجاعة . و فیه بقول ابن مقرب زحلاً : ... ( تا آنکه گوید ) ولیرکة شعر باللة العامة ، منه قوله یخطب أباه : ... الخ .  
**فرزندان مبارک بن مطلب :**

۱- سید برکه ، سال ۱۰۲۴ در حیات پدر در گذشت .

(۰) تعجب در اینست که جای دیگر « مستدرک ۳ : ۴۰۸ » گوید : وأما جده السید عبدالمطلب فهو أيضاً من أكابر الفضلاء وقد کتب أفضل أهل عصره الشیخ حسن بن محمد الاسترآبادی شرحه علی « اصول صیر الدین » الذی هو أحسن الشروح بأمره و إسه ، قال فی أوله : ... الخ . و اینکه شرح فوق صحیح و مطابق واقعست اما خود متوجه این نشده که در ص ۴۰۵ تاریخ تألیف « شرح فصول » را ۸۷۰ نوشته و سید مطلب در یکقرن بعد میزیسته و بسال ۱۰۱۹ در گذشته است .

۳- سید علی ، جد والیان اخیر حویزه .

۴- سید بدر بن مبارک . \* نش ۱۴ : ۲۷۴ \* گوید : کان حاکماً فی أوائل المائة الحادية عشرة ... وکان فارساً شجاعاً سخياً ، أرسله والده بهدايا الى الشاه عباس الأول الصفوی و بعد مدة أرسل الى الشاه أن يعبسه فعبسه ثلاث سنوات بمرور و بعدها أرسل الى الشاه باطلاقه فأطلقه . وللشيخ جعفر الخطی فيه مديح عن لسان بعض أقربائه ، فقی دیوان الخطی ما صورته : وقال علی لسان الشریف العلوی أبي عبد الرؤوف الحسين بن قاضي القضاة عبد الرؤوف بن حسين الحسيني الموسوی ، وقد اقترحها عليه وبعث بها الى الأمير الشریف السيد بدر بن السيد مبارک خان ، وهو يومئذ يلي عمل الدورق ، وکان بينه و بين السيد المشار اليه من روابط المعبة و أواصر الصعبة ما يوجب ذلك ، وذلك في سنة ۱۰۰۸ ... الخ .

۴- سید ناصر بن مبارک . خواهر شاه عباس را بزنی داشته و در دربار او میزیسته است . اندکی قبل از مرگ پدر به حویزه رفته و پس از او والی آنجا گردیده اما دیری نگذشت که او نیز وفات کرده پسر عمش سید راشد بن سالم بن مطلب بفرمان شاه عباس ولایت حویزه یافت . او نیز بسال ۱۰۲۹ بقتل رسید و سید منصور بن سید مطلب برادر دیگر مبارک بامر شاه والی حویزه شد .

۵- سید محمد بن سید مبارک : در خلال حکومت سید منصور چند بار سید محمد بر عمش سید منصور شورید و مغلوب شد . اما پیای تخت آمده فرمان ولایت حویزه را گرفته بآنجا رفت و تا سال ۱۰۴۴ برقرار بود . در این سال سید منصور بنزد شاه صفی (متوفی ۱۰۵۲) رفته فرمان ولایت حویزه را برای خود گرفته رهسپار شد و سید محمد را دستگیر ساخته او را نایب کرده . سید منصور تا سال ۱۰۵۳ بدین سمت باقی بود تا در این سال که سلطنت شاه عباس ثانی (۱۰۴۳ - ۱۰۷۷) رسیده بود او را معزول و فرزندش برکه بن منصور را ولایت داد . سید برکه بن منصور بن مطلب شش سال فرمانروایی کرد اما در اثر عدم لیاقت مردم بجان آمدند ، چنانکه شرح داستانش در « تاریخ مشعشعیان » سید علی و \* نش ۱۴ : ۴۲۱ \* مذکور است . در سال ۱۰۶۰ بدستور شاه عباس سید برکه معزول و بجایش سید علیخان بن خلف ( توضیح ۲۷۱ ) والی حویزه گردید . درباره این قسمت در همان توضیح آورده شده است . ( ۲۶۹ ) \* حجة الخصام فی الخروج والقیام للمهدی من أولاد الامام \* للأمر بالمعروف والنهی عن المنکر والجهاد . تألیف السید شبر بن محمد بن ثنوان بن عبدالواحد بن أحمد بن علی بن حسان بن عبدالله بن علی بن الحسن بن السلطان محسن بن السلطان السید محمد بن



فلاح المتمدی الموسوی المشعشی الحویزی . نقلت نسبه عن خطه كذلك في رسالة عملها هو لترجمة جده محمد بن فلاح ( المذكور في ج ۴ ص ۱۶۵ ) . و يظهر من بعض خطوطه على هوامش « أصول الكافي » الموجود عندما أنه توفي بعد ( ۱۱۸۶ ) . و نسخة « حجة الخصام » أيضاً بخطه موجودة عند الشيخ عز الدين الجزائري في النجف .... و فرغ من التأليف في ( ۴۱۰ هـ ) .  
 ( ۱۱۷۸ ) و عليه حواش كثيرة منه بخطه تاريخ بعضها ( ۱۱۷۹ ) : « يعه ۶ : ۴۶۰ » . \* سيد شبر چناسکه در « يعه ۱ : ۱۹۲ » فرماید از سيد رضی الدين بن محمد بن علی بن حیدر موسوی عاملی مکی در تاریخ ۱۱۵۵ اجازه روایت دارد و سيد نصرالله شهید ( توضیح ۲۳۴ ) نیز در این اجازه با او شرکت کرده است .

آثار دیگر سيد شبر : ۱- « الأطعمة والأشربة » که احوال و احکام و خواص شرعی و طبی مأكولات و مشروبات را نظاماً و شراً بیان کرده : « يعه ۲ : ۲۱۸ » . ۲- « حواشی ج ۱۸ بحار الأنوار » : « يعه ۳ : ۲۴ » . ۳- « رسالة في نسب السيد عليخان بن خلف والي الحویزة » : « يعه ۴ : ۶۲ و ۱۶۵ » . ۴- « رسالة في نسب السيد محمد بن فلاح المشعشی » و « ترجمة السيد محمد بن فلاح » : « يعه ۴ : ۱۶۵ » . ۵- « تنبيه الكرام في ترجيح القصر على التمام في المواطن الأربعة » : « يعه ۴ : ۴۴۸ » و در اینموضع « يعه » ولادت شبر را در حویزه ( ۱۱۶۱ ) . ( ۱۱۲۲ ) ضبط فرموده و وفاتش را در نجف حدود ( ۱۱۹۰ ) . ۶- « الجمع بين الفاطميتين » : « يعه ۵ : ۱۳۷ » . ۷- « الجزيرة الخضراء » در باره قصه مشهور آن : « يعه ۵ : ۱۰۵ » . ۸- « جنة البرية في أحكام التقية » : « يعه ۵ : ۱۵۷ » . ۹- « حواشی أصول الكافي » : « يعه ۶ : ۱۸۲ » . ۱۰- « حرمة الأذان الثالث في يوم الجمعة » : « يعه ۶ : ۳۹۵ » . ۱۱- « حرمة التمتع بالفاطميات » : « يعه ۶ : ۳۹۵ » . ۱۲- « حواشی من لا يحضره الامام » : « يعه ۷ : ۱۱۱ » . ۱۳- « رسالة الخمس » : « يعه ۷ : ۲۵۵ » . ۱۴- « خوابنامه » : « يعه ۷ : ۲۶۷ » .  
 چنانکه در « يعه ۴ : ۱۵۸ » ديل عنوان « ترجمة السيد شبر » و نیز در ص ۴۴۸ همانجلد فرموده یکی از ادباء عصر سيد شبر رساله‌ی در شرح حال وی تألیف کرده که نسخه آن در کتابخانه کاشف الغطا در نجف اشرف موجود و نام یش از سی کتاب از آثار سيد شبر در آن رساله آمده است .

( ۴۷۰ ) سيد خلف بن عبد المطلب که در توضیحات سابق نیز از او یاد شد ، شرح حالش در بسیاری از کتب تراجم آمده و در « أمل الآمل : ۴۳ ط ۱ - ۴۷۵ ( ۵۵ ) ط ۲ » گوید :

السید الجلیل خلف بن مطلب بن حیدر الموسوی المشعشی الحویزی ، حاکم الحویزة :  
 كان عالماً ، فاضلاً ، محققاً ، حلیل القدر ، شاعراً ، أدیباً ؛ له كتب ، منها : « سيف الشيعة »  
 فی الحدیث و . الحج : « ما » کوید : وقد قبض علیه ثم قُلت عیناه و كان المبشر لقلعها  
 سوبدان و فرح ، و ذلك فی الحویزة سنة ثلث عشر بعد الألف . « كان والياً فی الحویزة الی أن  
 تعاقب علیه أخوه السید منصور فی ۱۰۳۲ ( هـ ) و أُرِضَ بصره ، فصار جلیس داره مشغولاً بالتصنیف  
 و التألیف الی أن توفي ( ۱۰۷۴ ) : « یعه ۹ : ۴۰۰ » . « توفي ( ۱۰۷۴ ) كما أرخه السید  
 شهاب الدین المصنوع له فی قصیدته فی رثائه المدرجة فی دیوانه المطبوع کراراً : « یعه ۷ : ۴۸ » . «  
 « ریاض العلما » کوید . السید الجلیل المولی خلف بن السید عبدالمطلب بن حیدر بن المحسن  
 ابن محمد الملقب بالمهدی ( . . ) الموسوی الحسینی المشعشی الحویزی ؛ الحاکم بالحویزة ،  
 الفضل العالم الشاعر المعروف بالمولی خلف ، و كان له میل الی التصوف ، و هو جد ولاة  
 الحویزة المعروفين بالموالی ؛ كان فصلاً و صنف کتباً مفیده ، و كان أدیباً شاعراً و اجتمع  
 بالشیخ المہائی فی درس و بالمیرزا محمد الاسترآبادی ( صاحب کتاب الرجال ) فی العجاز و  
 أسر فی آخر عمره . « الطلیعة فی شعراء الشيعة » تألیف علامة فقید مرحوم شیخ محمد سماوی  
 نجفی ( ۱۲۹۲ - ۱۳۷۰ ) .

« ش ۳۰ . ۲۵ » کوید : وقال ولده السید علی خان فی رسالته المتقدم إليها الإشارة :  
 كان زاعداً مرتاضاً ، يأكل الجش و یلس الحشن ( مع أنه كان والياً ) اقتداءً بسيرة آبائه  
 علیهم السلام ، و كانت عاداته بضرب بها المش حتى انه لما كان بصره سالماً كان أكثر لباً الی الجمع  
 یحتم بها المرآة و لا تنفوته الوافل ، و كان کثیر الصیام لم یفته ذلك فی سنة من السنین الا انه  
 كان تارة یصوم رجب و یفطر فی شعبان أياماً ، و مع ما كان علیه من الرهد و التقوی كانت شجاعته  
 تضرب بها الأمثال و أيامه فیها مشهورة و موافقه معلومة ، و لولا خوف الاطالة لعددناها . و كان  
 ذا عزم و شدة علی هجوم النوائب و نزول العوادث و یلقاها بالعزم الشدید الذی تمید  
 له الحال و لا یمید ؛ و لو عددت مناقبه و مفاخره و مآثره لكانت کتاباً مفرداً و لكننا اقتصرنا  
 علی ما أوردناه هنا .

( . ) ابن تاریخ طاهرأ اشتباهت و صحیح چاسکه از سایر کتب مستفاد میشود ( ۱۰۱۳ ) میباشد .

( . . ) چاسکه در ص ۱۳۰ گذشت اختلافی در کیفیت اتصال نسب سید خلف ببعید مشعش

أولك آبائي فجنني بمثلهم إذا جمعنا يا جرير المجامع  
و في مسودة الكتاب ، ولا أدري الآن من اين نقلته ؛ ما صورته : السيد خلف بن مطلب  
المشعشعي : ولد ونشأ عند أخواله بني تميم حتى بلغ خمس عشرة سنة وطلبه أبوه الى الدورق  
فقرأه العلوم على الشيخ عبداللطيف بن أبي جامع العاملی ، فبلغ في المدة القليلة ما لم يبلغه غيره  
في المدة الطويلة ، ومصنفاته وتفسيره تدل على ذلك ، مع أنه كان متصلاً بخدمة أخيه السيد  
مبارك وحضر جملة من مواقفه ومغازيه و أبلى في بعضها بلا حساً وظهرت منه شجاعة عظيمة ،  
وكان ذلك من أقوى الأسباب لقلع عينيه ، فعند هذا بمدة بعد رجوع أخيه مبارك الى ولاية  
الحويزة قلع عينی أخيه خلف في سنة ۱۰۱۳ ، وتوفي السيد مطلب و لم تطل أيام السيد مبارك  
فانتقل السيد خلف بعباله الى خلف آباد فممرها وحفر نهرها وسميت باسمه بعد أن طلب من  
امام قلیخان أن يستأذن الشاه في ذلك فأذن له .

تألیفات سيد خلف : سيد عليخان فرزند وی در رساله بی که برای شیخ علی فرستاده  
گوید : و كان يصرف عمره في طاعة الله وعادته وقسم فمله على قسمين : قسم بالتصنيف والتأليف ،  
فصنف كتباً كثيرة و رسائل فمنها الستة التي صنفها قبل وقوع هذه المصيبة عليه ولم أدرك  
زمان تأليفها .... و منها السبعة التوالی ، و هي مما وقفت عليها و كنت أخدمه بتسويد أكثرها  
أيام التأليف .... الخ . \*

تألیفاتی که در « یعه » تا جلد نهم یاد شده است : ۱- « الاثنا عشرية » در نماز : یعه :  
۱۱۶ ۴- « الاثنا عشرية » در طهارت و نماز : ۱ : ۱۱۷ ۴- « البلاغ المبین » در أحادیث  
قدسیه : ۳ : ۱۴۱ ۴- « برهان الشيعة » در اثبات امامت أمير المؤمنين : ۳ : ۹۷ ۵- « المحجة  
البالغة » در اثبات امامت أمير المؤمنين (ع) بآیات و نصوص ۶۰ : ۲۵۸ ۶- « الحق اليقين في  
علم الطرية والسلوك والأخلاق » ۷ : ۴۰۰ ۷- « خير الكلام في المحاق والكلام واثبات امامة كل واحد  
من أئمة الأنام » : ۷ : ۲۸۵ ۸- « الدروع الواقية في الأذكار والأدعية » : ۸ : ۱۴۶ ۹- « كتاب  
الدعاء » : ۸ : ۱۸۲ ۱۰- « دليل النجاح » در أدعية وأذكار : ۸ : ۲۶۲ ۱۱- « سفينة البحاة  
في فضائل الأئمة الهداة » : ۶ : ۲۶۱ .

تألیفات دیگر که در « أمل الآمل » و « ریاض العلماء » و « نش : ۳۰ : ۳۴ » آمده است :  
۱۲- « الحق المبین » در منطق و کلام ۱۳- « سبیل الرشاد » در صرف و نحو و أصول و فروع  
۱۴- « مظهر الغرائب » در شرح دعاء عرفه که بخواهش میرزا محمد استرآبادی صاحب رجال



نکاشته ۱۵- « النهج القويم من كلام أمير المؤمنين » که مستدرک « نهج البلاغه » است  
 ۱۶- « فخر الشيعة » در فضائل و کرامات أمير المؤمنين (ع) ۱۷- « المودة في القربى » در فضائل  
 و کرامات و تواریخ چهارده معصوم ۱۸- « رسالة في النحو » ۱۹- « أرجوزة في النحو »  
 ۲۰- « دیوان شعر عربی » ۲۱- « دیوان شعر فارسی » .

تولد و وفات سید خلف : « یه : ۱۴۶۸ » در تاریخ تولد و وفات سید اظهر تردید  
 نموده فرماید : المولود ( ۹۸۱ ) أو ( ۹۸۰ ) والمتوفى ( ۱۰۷۰ ) أو ( ۱۰۷۴ ) .

( ۲۷۱ ) در آخر توضیح ( ۲۶۸ ) گذشت که در سال ۱۰۶۰ بدستور شاه عباس ثانی ،  
 سید برکة بن منصور از ولایت حویره معزول و سید علیخان بن خلف بجای او زمامدار شد .  
 سید علیخان از دانشمندان شیعه و صاحب تألیفات فراوان و مفیدیست ( . ) و خود با آنکه دارای

( . ) در « أمل الآمل » ۵۲ ط ۱ « گوید : السيد الجلیل علی بن خلف بن مطلب بن حیدر  
 الموسوی المشعشی الحویزی حاکم العوزة ، کان فاضلاً ، عالماً ، شاعراً ، أدیباً ، جلیل  
 القدر . له مؤلفات فی الأصول والامامة و غیرها . منها : ۱- « النور المبین » فی الحدیث أربع  
 مجلدات و ۲- « تفسیر القرآن » أربع مجلدات و ۳- « غیرالقال » شرح قصیدته المقصورة أربع  
 مجلدات فی لأدب و لسوة والامامة و ۴- « نکت البیان » مجلد و ۵- « دیوان شعر » جیده و  
 ۶- « شعر بالفارسیة » جید ، و غیرذلك . وهو من المعاصرين . و ذکره صاحب « السلافة » و اتنی  
 علیه و آورد له أشعاراً ، وقد مدحه شعراء عصره من أهل بلاده و غیرهم . . . الحج . « دیوان عربی  
 او بنام « خیر جلیس و نعم آیس » است و شیخ عبد لقاہر عبادی حویزی قصیده بی در مدح آن سروده  
 که قسمتی از آن در « أمل الآمل : ۴۸ ط ۱ » مذکور است . دیگر از آثار سید علیخان و رساله  
 است که بعنوان « جواب اعتراضات السيد الشریف الجرجانی علی حدیث العذیر » از کتاب « النور  
 المبین » خود استخراج و شیخ علی صاحب « الدر المنثور » اهدا کرده است . نام تعمیرش نیز  
 « منتخب التفسیر » است که بدال ۱۰۸۷ از تألیف آن فارغ شده . چنانکه در « مستدرک-  
 الوسائل ۳ : ۴۰۸ » فرماید سید علیخان از شیخ علی شهیدی مدکور روایت میکند ، و شیخ حسین بن  
 معینی الدین بن عبد اللطیف بن ابی جامع عاملی از سید علیخان . در « یه : ۹ : ۲۹ » فرماید که سید  
 معتوق بن شهاب الدین أحمد بن ناصر بن معتوق موسوی حویری « دیوان اشعار » سید شهاب-  
 الدین ( متوفی ۱۴ شوال ۱۰۸۷ ) پدر خود را پس از موتش جمع آوری و مرتب نموده و باسم سید  
 علیخان بن خلف مصدر کرده است . برای اصلاح بیشتر از احوال سید بکتابهای « ریاض العلماء » -

أخلاق نیکو و روش متشرعانه بوده، چون زمامداری ناحیه عظیم حویزه و سامان دادن کارهای اعراب چنانی بسی مشکل و دشوار بود در اندک زمان بر او شوریدند و برادرش مولی جود الله ما او بجنک و ستیز برخاست. سید علیخان بدستور پدر بقصد دفع او از حویزه خارج گردیده در این میان جنگی پیاپی شد و مولی جود الله هدف تیری واقع و بقتل رسید. پس از خوابیدن این فتنه دیری نگذشت که مجدداً اعراب آشوب کرده این بار ولایت را از دست او خارج و پسرش سید حسین سپردند از طرف دیگر شاه عباس برای خواباندن این فتنه ها منوچهرخان والی لرستان را فرماداد تا سید علیخان را باصفهان فرستد و خود زمام امور حویزه را در دست گیرد. سید باصفهان آمد و چند سالی بر آن منوال گذشت تا آنکه مجدداً فرمان حویزه بنام او صادر و حویزه مراجعت نمود و بر این سمت باقی بود تا سال ۱۰۸۸ وفات کرد (۰).

پس از درگذشت سید علیخان، فرزندش سید حیدر خان باصفهان رفت و فرمان ولایت حویزه را از شاه گرفته مراجعت کرد. این بر سایر فرزندان سید علیخان گران تمام شده عموماً با برادر از در مخالفت برآمدند، چنانکه سید عبدالله (توضیح ۲۷۴) پدر بار شاه شتافته برای سید حیدر کارشکسی بنمود. اما والی از شاه خواست که او را در اصفهان دستگیر نموده محبوس سازند. با اینحال دیگر برادرانش از مزاحمت وی دست نمیکشند و عاقبت در سال ۱۰۹۰ بر او شوریده جنگی بر پا نمودند و در آن پسر عموی ولی، مولی محفوظ بن مولی جود الله که در دستگاه او میزیست، و عموی دیگر والی مولی عبدالحی و جماعتی بقتل رسیدند. دو سال بعد از این واقعه یعنی سال ۱۰۹۲ سید حیدر وفات کرد و بر سر ولایت حویزه اختلاف شدیدی در برادران و فرزندان او افتاد که مدت پنج سال طول کشید و عاقبت سید عبدالله برادر دیگر سید حیدر را بولایت انتخاب نمودند که شرح آن در (توضیح ۲۷۴) آورده خواهد شد.

(۴۷۴) نام چنین شخصی در «تاریخ مشعشعیان» و جزو والیان حویزه نیامده، اما سید

— و «ضا: ۲۶۴ ط ۲» و خصوصاً «مستدرک ۳: ۴۰۶ بعد» و «تاریخ مشعشعیان» سید علی بن عبدالله مراجعه شود.

(۰) در «بمه ۷: ۲۸۱» ذیل عنوان «خیر جلیس» گوید: ... و المتوفی (۱۰۸۸) قبل فی تاریخه:

چون رفت (علی) ماده تاریخ بگو: (ان الأعراب أشد کفراً و نفاق)

عبدالله بن نورالدین جزائری در «اجازه کبیره» مورخ (۲ ح ۲ - ۱۱۶۸) هنگام ذکر تصانیف خود گوید: و رسالة موسومة بـ «كاشفة الحال في معرفة القبلة و الزوال» ألّفها في الحویزة بأمر واليها المرحوم السيد عليخان بن السيد مطلب الموسوي رحمة الله عليه. و بقيت نسخة الأصل عنده ولم أفترص استنساخها. «كيفية اتصال نسب ابن سيد عليخان در» يعه ۷۶: ۲ آمده و عبارتش در (توضیح ۲۷۳) مذکور است.

(۲۷۳) سيد عبدالله در «اجازه کبیره» که در توضیح قبل نامبرديم، جزو تصانیف خود گوید: و رسالة «الذخيرة الأبدية في جوابات المسائل الأحمديّة» وهي أربعون مسألة للمولى المقدس التقى السيد أحمد بن السيد مطلب الحویزی رحمه الله؛ أخى السيد عليخان المتقدم ذكره. وكان السيد أحمد هذا عالماً، ورعاً، أديباً، له «ديوان شعر» حسن، محترفاً عن الشبهات، مكثفاً بقلّة زرع. و كان لا يدخل في شيء من أمر اخوته و عصبته و يتعفف عن جواررهم، وهم ولاء الحویزة وما يليها كابرأً عن كابر. ثم ارتحل الى المشاهد المشرفة وجاور بها الى أن قبضه الله الى رحمته، رضى الله عنه. «ت» الأسئلة الأحمديّة» للسيد أحمد بن السيد مطلب بن السيد علي خان بن السيد خانب المشمشي الحویزی المتوفى قبل سنة ۱۱۶۸ التي ألف فيها السيد عبدالله الجزائري اجازته الكبيرة، لأنه ذكر وراثته فيها، وهو أخو السيد عليخان الصغير كما صرح به في الاجازة المذكورة و قد أرسل الأسئلة الى السيد عبدالله بن نور الدين الجزائري فكتب في جواباتها «الذخيرة الأبدية في جوابات المسائل الأحمديّة» ويقال للجوابات «الرسالة الأحمديّة» أيضاً كما عبر به السيد عبداللطيف في «تحفة العالم»: «د يعه ۷۶: ۲».

(۲۷۴) چنانکه در (توضیح ۲۷۱) گذشت سيد عبدالله خان برای برکنار کردن برادرش سيد حیدرخان باصفهان رفت، اما موفق شده بلکه او را بنخواست سيد مدتی در اصفهان محبوس نموده سپس بمشهد فرستادند. پس از فوت سيد حیدر مدت پنج سال میان برادران و فرزندان اختلاف بود، تا آنکه بالأخره سيد عبدالله را برای حکومت حویزه انتخاب و شاه معرفی نمودند. سيد عبدالله پس از أخذ فرمان بحویزه بازگشت، اما طولی نکشید که بسال ۱۰۹۷ وفات کرد (۱) و یکی دیگر از برادران او سيد فرج الله عازم اصفهان شده فرمان ولایت حویزه را گرفت.

(۱) در زمان والیکری سيد عبدالله خان است که سيد محمد بن حیدر هاملی بامر او کتاب «هبة»

الطالب في احوال أبي طالب و اثبات ايمانه» را تأليف کرده و در (۴ ص ۱۰۹۶) از آن فراغت -



سید فرج الله چندین سال والی حویزه بود و در دوره خود بصره را فتح کرد و گویا او اول شخصی است که در حویزه سکه زده. سید علی بن عبدالله، برادر زاده سید فرج الله و نویسنده «تاریخ مشعشعیان» که بیشتر مطالب این توضیحات از کتاب او است، مدتها از جانب عم نامبرده اش به عنوان نماینده کی در اصفهان میزیسته، اما بعداً هوای والیکری درسرش آمده با فرج الله بنای مخالفت را گذارد و در اثر این اختلاف شورشهایی در حویزه پدید آمد که شاه فرمان عزل والی و نصیب عمش سید هبه الله بن خلف را صادر و هبه الله را روانه حویزه نمود. والی جدید مدتی با کمال سختی در حویزه ماند و سید فرج الله نیز در خارج مشغول تهیه قوا و نبرد با وی گردیده عاقبت جنگ بزرگی میان آن دو واقع شد و هبه الله شکست خورده فرار کرد.

این خبر که با اصفهان رسید شاه فرمان حکومت را در سال ۱۱۱۲ بنام سید علی بن عبدالله صادر کرد و اد که تا این تاریخ در بصره توقف داشت به حویزه روت و مدت هشت ماه فرمانروایی نمود، اما دو باره سید فرج الله که مشمول عفو شاه شده بود طی فرمان دیگری حکومت حویزه با و مفوض و سید علی برکنار بلکه محبوس گردید و تا هشت سال گرفتاری او ادامه یافت. سید فرج الله که اینک حاکم حویزه شده بود از شاه خواست که فرزندش سید عبد الله را بجای او بگمارد و خود کناره گیری کند. اتفاقاً شاه احابت کرده فرمان حکومت را بنام سید عبدالله صادر کرد. اما سید فرج الله بزودی منصور شده از تعویل حویزه پیسرش خود داری نمود تا عاقبت کار آنان بجنک کشیده فرج الله شکست خورد و عبدالله حویزه را گرفت و بحکمرانی پرداخت، لکن حویزه آرامش نداشت و فتنه های متوالی در آن رخ میداد.

این آشوبها تا سال ۱۱۲۰ ادامه داشت. در این سال سید علی بن عبدالله بزحمت زیاد آزادی یافته به عجاز رفته و پس از زیارت مکه معظمه به بصره بازگشت و دامنه انقلابات حویزه نیز بالا گرفت. در ۱۱۲۴ جنگ سختی شده سید عبدالله بن فرج الله در آن میان گرفتار گردید و سید علی بن عبدالله زمام امور حویزه را بدست گرفت. طولی نکشید از طرف شاه مجدداً سید عبدالله بر کارگماشته و سید علی برکنار شد.

متأسفانه گرفتاریهای داخلی شاه سلطان حسین هیچگاه مجال تصفیه امور حویزه را نمیداد این بود که گاه این و گاه آنرا بر کار والیکری میگمارد. چنانکه پس از دو سه سال یعنی

— یادته است. «یه ۳ : ۱۳۵» گوید که نسخه این کتاب منضم بنسخه سیار نفیس و هدیه الطالب

فی اسباب آلای طالب «در کتابخانه مأسوف علیهای مرحوم شیخ محمد سبای بوده است.

در ۱۱۲۷ باز سید عبدالله بن فرج الله معزول و دوباره سید علی بن عبد الله را فرمان ولایت داد و او تا هنگام فتنه عظیم افغان بر قرار بود. در همین زمانهاست که سید علیخان نامبرده مجموعه خود را در « تاریخ مشعشعیان » نگاشته که اینک نسخه آن در کتابخانه سپهسالار طهرانست و ما برای نوشتن توصیحات مربوط باین خاندان استفاده‌های فراوانی از آن کتاب نموده‌ایم. ( ۴۷۵ ) سید عبد الرضا در حدود سال هزار و بیست و اندی از حویزه شیراز آمده بدامادی نواب صفوی قلیخان فرزند امام قلیخان یسکری یکی مملکت فارس سرافراز آمد و آنجا متوطن شده ضیاع و عقاری بهم رسانید و تاکنون اولاد او در این شهر باقی و برقرارند : « فارسنامه ناصری ۴ : ۵۷ » .

اراعقاب او است : سید نورالدین متخلص بشه‌شمی این سید علی اکبر مولی مولوی شیرازی که از علما و شعرای شیراز و امام مسجد سهراب يك در محله بازار مرغ بوده و پدرش متخلص بمولوی عالمی فاضل و فقیهی عابد و شاعری لغوی بوده در علم قرائت باعلی درجه کمال رسیده و در سال ۱۳۰۷ وفات کرد و در تمکینه حافظیه در جوار حاج شیخ مهدی کجوری دفن شد : « آثار عجم : ۴۳۶ » .

و اما نسب سادات مشهور بمولوی در شیراز : اصل این سلسله از ناحیه خوزستان و شوشتر است. جد اعلای ایشان سید عبد الرضا بن سید محمد بن سید مبارک بن سید مطلب بن مولی سجاد بن سید بدران بن سید فلاح بن سید محسن بن سید حیدر بن سید علی بن سلطان محسن بن سید محمد مشعشع ابن سید فلاح بن عبدالله بن حسن بن علی بن سید عبدالحمید نسابه ابن ابوعلی مخار بن ابوالصایم بن ابوعبدالله بن محمد بن ابرهیم المجاب بن محمد بن زید بن محمد صالح بن امام موسی کاظم علیه السلام (۰) در سال ۱۰۲۰ هجری از حویزه بشیراز آمده بدامادی صفی قلیخان ولد امام قلیخان حکمران فارس برقرار گشته توطن نمود و صاحب ضیاع و عقار و املاک گردید و اولادش تاکنون در شیراز باقی اند. و از آن سلسله آنچه در حویزه توقف دارند امامت و ریاست آن نواحی برقرارند و چون خواهند نامی از آنها بگویند لفظ مولی را در اول نام او آورند مانند : مولی عبدالله و مولی جعفر و غیره، و آنچه از این سلسله در شیراز توطن دارند چون خواهد نام آنها را برید لفظ مولی را در آخر نام او آورند چون : محمد جعفر مولی و سید علی اکبر مولی. و این سلسله سادات مولی همیشه

(۰) این نسب با آنچه ما در مشجرات کتاب ثبت کرده‌ایم تفاوت دارد و بی گمان ضبط دیس، غلط است.

بمناصب عالیّه برقرار بوده اند : « یص ۴ : ۴۲۹ » . شرح نسبة مفصلی نیز در همین کتاب  
 « ۲ : ۱۶۲ » مدد راجع بمحمد متمم دی و فرزندانش مذکور است .

( ۴۷۶ ) پس از سید علی بن سید عبدالله صاحب « تاریخ مشعشعیان » که ذکر والیگری  
 او در ( توضیح ۲۷۴ ) گذشت حکومت خویره در این خاندان برقرار بود و در زمینهای  
 اومان و فشار و زند و قاحار پدران مولی مطلب خان بن مولی نصرالله والیان خویره بودند و  
 شرح مختصری از آن در خلال تواریخ دیده میشود اما درین آنها مرد فاضلی که آثاری داشته  
 باشد سراغ نداریم .

« ما ۵۶۳ » شرحی راجع باین مولی مطلب خان نگاشته که عیاً نقل میشود : و الیه  
 انتهت ولاية خویره فی ایامنا ، و کان همسكاً مقترأ ، فعل شاکروه و کثر شاکوه ، و کانت  
 الولاية تدخّل خوزستان و تخرج ولم ترمن هدایا و لی الخویره درهماً واحداً ، فحلموه عن  
 ولاية الخویره و فوس أمرها الی السردار الأرمع کما کرناه . فوعد المولی مطلب خان  
 المذكور و معه ابنه طعمه علی و الی لرستان صارم السلطنة السردار الشرف حسینقلی خان بن حیدر  
 خان بن حسن خان مشعشعی به عهد السلطان ناصر الدین شاه ، و رأیناه یومئذ ههنا و قد أساء  
 علی اسمین ، و کان حسینقلی خان کثیر العناء سخیباً حواداً مقصداً للباس من جمیع الأطراف و  
 الکفای . و کرم المولی المذكور و بلغ فی اکرامه و الاحسان الیه ، و لما اجتمع به کان حملة  
 کرامه مع المولی المذكور . لم یامک سجایا آنک اکرام ، و أمهم کما مقصداً للباس ، و قد  
 کان للوفود علی أبوابهم قوم و در قیام ، و کانوا مأوی الشعراء و الأدباء ، و أنت قد سددت أبوابهم  
 التي فتحوها ، و کأنک لم تسمع بقول الشاعر :

اذا ملک لم یکن ذا هبة فدعه فدولته ذاهبة

هذا أنت مصداقه و قد ذهب دولت و کان من حوای المولی أن هؤلاء الملوك ان کان  
 بداهم من الحلال منه درهم ، حذروا الدب ، و آخره ، و ان کان من أموال لباس التي اعتصوها و فی  
 أعناقهم و بالها فما أحراهم بقول الشاعر :

تصدقت الرما من کد مرجها فیا لیت لم ترن و لم تصدق

و أنت یبش علی أن اتحد نفسی من أحد دحاجة غصاً فکیف تسمع نفسی أن اعتصبها من أهلها و  
 أدعها لباس ، و الله ، فعل حسینقلی خان سالتک بینه من کان هداحاله و یروم ولاية متقع من التمسقاع  
 مع خودهد السطع الطماع یسر ببله ، ثم التفت الی المولی و قال : یاسیدی أنت معجری بین انین



لثالث لهن : اما ان تحتار اللجنة فتعزل الولاية وتترك العمل، واما ان تحتار الولاية وهي النار . لئلا  
ان أخذت درهماً واحداً من مسلم ودفعته الى عامل السلطان كن عليك وباله . فقال : نعمن حتناك  
لتشفع لنا عند سلطانك في رد ولايتنا ، وما عليك ان جدنا او بخلنا . فكتب له الى السلطان  
فأعيد الى ولايته و بقي بهاسنة واحدة ، ثم عزل فاسحا الى آل كثير فكان في حوار الشيخ  
فرحان بن الشيخ أسد وزوجه بأخته بنت أسد ، فولدت له غلاماً ومات عندهم ، ورأيت العلامة  
عند أخواله بنی أسد .

مؤلف : منا . در کتاب دیگرش . بلج : ۱۴ . زیر نام مولی مطلب خان چنین نوشته است :  
مطلب بن نصرالله هذا آخر الموالی ولاية المعویرة ، و لما توفي ولی ابنه طعمة قتل قل ان  
يستولی ، ثم فوض عمل المعویرة الى الشيخ الجلیل معز السلطنة السردار الرفع خزعل خان بن  
نصرة الملك حاج جابر خان الکعبی العامری .

توضیحاً : رشته نسب مولی مطلب از «منا» و «بلج» نقل شده و در جای دیگر بنظر نرسید .  
( ۲۷۷ ) در ( ص ۱۲۵ - توضیح ۲۶۷ ) مختصری در باره کارهای مولی علی بن سید  
محمد مشمشع متهمدی نگاشته شد . اینک گزارش کاملتری از زندگانی او آورده میشود .  
« مجالس المؤمنین - اواخر مجلس ۸ » گوید : مولی علی در اواخر ایام پدر بر او استیلا یافته  
زمام اختیار از دست او بیرون برده سرور آنقوم شد و ایشان را بر آن عقیده داشت که روح  
مظهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در او حلول کرده آنحضرت در حیاتست و لهذا تاخت  
ب عراق عرب برده مشاهد مقدسه را عارت کرد و در آن عتبات عالیات نهایت بی ادبی بجا آورده  
پدر در اصلاح او عاجز بود و مورد عتاب و خطاب سلاطین اطراف گردید و او در جواب ایشان  
اطهار عجز نمود . کتاباتی که میان او و حکام عراق درین باب قلمی شده در بعضی از مؤلفات  
او که در میان آنقوم ب « کلام المهدی » موسوم گشته مذکور است . و این نیز منقولست که  
مولی علی مذکور بآن دعوی اکتفا ننموده دعوی خدایی نیز کرد و مطایبه که میان سیدادریس (۰)  
مشمشعی و سید قاسم نوربخش در مجلس سلطان حسین میرزا در هراة واقع شده و سابقاً در  
اواخر مجلس پنجم مذکور شده یاد از آن میدهد . آخر در حوالی کوه کیلویه در مقابل پیر-  
بوداغ جهانشاه پادشاه لشکر کشید و پیر بوداغ چون صرفه در جنگ او نمیدید یکی از تیراندازان  
کوه کیلویه را رعایت نموده بر آن داشت تا در وقتی که مولی علی بطریقه معهود خود در

(۰) در مجلس پنجم این شخص نام سید ابرهیم یاد شده و عبارتش را در ص ۱۲۶ نقل کرده ایم .

و دخانه کردستان در آمده غسل نماید او را ببر نژند اتفاقاً تیر آن تدبیر صاحب آمده در آن موضع بقتل رسید و پدر پیر او از تعبیر و سرورش مردم خلاص گردید \*

در « ماضی النجف و حاضرها » ۲۳۳ شرحی از « تحفة الأزهار » نقل کرده که عیناً آورده میشود : فی « تحفة الأزهار » للسید ضامن بن شوقم الحسینی ما نصه ان علی بن محمد المهدی المولود سنة ۸۴۱ حکم بعد ایه و استوی علی جمیع الأهوار مع شاطیء الفرات الی الحلة الفیحاء ، و کانت جنوده حمسمائة نفر لا یعمل بهم السلاح و لا غیره لاستعمالهم بعض الأسماء ، و کان مغالیا فی المذهب . سافر الی العراق و أحرق المعبر ، الذی علی قبة أمير المؤمنين علی بن أبی طالب (ع) و جعل القبة المعطمة مطبخاً للطعام الی ماضی ستة أشهر ، لقوله : انه الرب والرب لا یموت ، و دامت ستمهای مولی علی در نجف اشرف بکربلای معلی بیز رسید در آنجا هم مثل نجف تا توانسته ظلم و ویرانی نمود و پس از راهزنیها و جنایات بیشمار تا حدود بغداد آمده اما از پیشروی ترسیده بهویزه مراجعت و پس از چندی بکوه گیلویه روت و در آن حدود چنانکه گذشت بدستور پیر بوداغ مقتول شد کشته شدن مولی علی را بسال ۸۶۱ نوشته اند . در کتب موجوده نام و نشانی از أعقاب مولی علی دیده نمیشود و صاحب « منا » بر یادی از آنها نکرده فقط گوید . و اولاد محمد هذا ( یعنی محمد مشمش ) رجلین و هما علی و محسن . و کان محسن بن محمد .. الخ \* اما همین مؤلف در کتاب دیگرش « بلخ » رشته نسب جماعتی را باو رسانده که عیناً ( در ص ۲۶ مشجرات ) نقل کرده ایم .

( ۲۷۸ ) آقای نجفی در نامه مورخ ( ۱۵۰۲ - ۷۴ ) مرقوم داشته اند : سید هاشم خطاب نجفی از زهاد و شرحی بر « کافی » دارد بسیار خوب نوشته ، قطعه از آن نزد حقیر است . و او معاصر نادر شاه بوده و صورت مشجرة او را از روی خط مرحوم استاد علامه آقا سید رضا بحرانی صانع نوشته ام و اولادش خامل الذکر هستند ( . ) \* در کتاب « ماضی النجف و حاضرها » ۸۱ یکی از مساجد محله حویش نجف را مسجد آل سلمان نامبرده گوید : هومن المساجد القديمة و ينسب الی السید هاشم الخطاب جد الأسرة العلویة الشریفة . عمره هذه العمارة المعاصرة الرعیم السید مهدی بن السید سلمان فی حدود سنة ۱۳۴۰ . \*

آل سید سلمان از مشاهیر سادات نجف اشرف و در محله حویش سکنی دارند . صورت

( . ) چنانکه در ص ۲۶ مشجرات و هم در اینجا دیده میشود سید هاشم دارای اولاد و أعقاب

است و خامل الذکر هم نیستند .

نسب سید سلمان جد اعلای این طایفه را آقای سید محمد جزائری نجفی از کتاب «الظلیلة فی البیوتات الجلیلة» استنساخ و در (رجب ۱۳۷۵) ارسال داشته اند، اما فروع سید سلمان را ننوشته اند. صورت نسب که ایشان ارسال کرده اند با مشجر آقای نجفی هیچ اختلافی ندارد مگر در نام عواد که آقای جزائری عوید نوشته اند.

(۳۷۹) این مشجر اکنون در ملا برتزد سادات محترم میرعلی اکبری است، و بصورتی که آقای سید حسین میرعلی اکبری در نامه خود نوشته اند تاریخ ختم کتابت آن (جمعه ۲۸ ح ۲ - ۹۷۹) میباشد و بیات واسطه از روی نسخه مورخ (۷۷۳) نوشته شده که مسجل بوده تصدیق سید علی بن محمد بن حمزه حسینی نقیب الأشراف دمشق و شهادت جمعی از نسابه ها را نیز داشته و عیناً در نسخه مذکور نقل شده است. خود این نسخه هم مصدق و مسجل و بطول شش متر و نیم و عرض سی سانتیمتر میباشد.

(۳۸۰) علامه ادیب سید حسین غربفی (۰). آقای امینی در «شهد: ذیل ص ۲۶۴» او را همان شخص معنون در «سلافة العصر: ۵۰۴» دانسته اند که مرحوم سید علیخان در فصل دوم قسم چهارم آن کتاب جزو علمای بحرین عوایش نموده و شرحی در تعریف و تمجید او با قدری از اشعارش آورده و وفاتش را سال ۱۰۰۱ نوشته است، لکن در آنجا جد اعلای او را سلیمان نامیده و عبارتش چنین است: السید أبو محمد حسین بن حسن بن أحمد بن سلیمان الهسینی الغریفی البهرانی. «شیخ حر نیز شرح حال سید حسین مرقوم را در «أمل الآمل: ۴۱ ط ۱» از «سلافة» نقل نموده و از تألیفاتش کتاب «العینة فی مهمات الدین عن تقلید المجتهدین» است که شیخ محمد بن علی بهرانی اصبعی شارح «باب حادی عشر» بر آن حاشیه نوشته و در «یعه ۶: ۱۵۱» مذکور میباشد.

بنا بن کارش «یعه ۹: ۲۴۷» سید مهدی غربفی (توضیح ۲۹۴) حدود سیصد بیت از اشعار این سید حسین را مدون نموده که نسخه آن نزد فرزندش سید عبدالمطلب در نجف اشرف موجود میباشد.

(۳۸۱) فرزندانش در حله و حائرند: «مشجر آقای وردار سالی آقای امام آهوازی».

(۳۸۲) این دو نفر و اغلب خانواده ایشان در کربلا میباشند و در بحرین و سایر نقاط نیز

متفرقند: «مشجر سابق الذکر».



( ۲۸۳ ) عالم متقی سید علوی ( عتیق الحسین علیه السلام ) مذکور در « أنور الدین » .  
 ( ۲۸۴ ) سید موسی در مسقط پایتخت عمان اولاد زیادی دارد : « مشجر نامبرده » .  
 ( ۲۸۵ ) فاضل و رع سید عبدالله بلادی بحرینی که پس از تصرف بحرین از طرف خوارج،  
 متوطن بهبهان و ملازم درس شیخ عبدالله بن صالح بحرینی شده ؛ پس از فوت او امام جمعه و جماعت  
 بهبهان گردیده است . شیخ یوسف بحرینی بواسطه ازایندرخودش شیخ أحمد روایت میکند :  
 ماخوذ از « لؤلؤة البحرين : ۷۴ » سید عبدالله نیر از شیخ یوسف مذکور روایت میکند  
 ( این نوع اجازه را « مدبجه » گویند ) .

« جوابات ثلاث وثلثین مسألة » : للشيخ عبدالله بن صالح السماهيجي ، ألفه في بهبهان  
 في ( ۱۱۳۰ ) وفي آخره أذن للسائل في التصرف في الأمور الحسينية وذكر له كيفية إنشاء خطبة  
 النكاح ، ولم يصرح في أوله باسم السائل لكن كتب في آخره أنه كتبه بالتماس أخيه بل سیده  
 و مولاه السيد عبدالله بن السيد علوی الملقب بعتيق الحسين (ع) رأيت النسخة ضمن مجموعة  
 من رسائل السماهيجي بخط عبدالحسين بن عبد الرحمن البغدادي في ( ۱۱۳۹ ) من موقوفة  
 السيد محمد الخامنئي في مكتبة الحسينية الشيعية في النجف : « يه ۵ : ۲۰۳ » . « الأسئلة  
 المهبانية » . للسيد عبدالله بن السيد علوی الملف بعتيق الحسين ابن الحسين بن الحسن بن  
 عبدالله الموسوي المتوفى بعد سنة ۱۱۶۸ هـ كما يظهر من اجازة السيد عبدالله الجزائري في  
 التاريخ المذكور . أرسلها الى الشيخ يوسف المحراني صاحب الحقائق والمتوفى سنة ۱۱۸۶ و  
 جرت بينهما الاجازة المدبجة كما مرت ، وكتب الشيخ يوسف في أحوبتها « جوابات المسائل  
 المهبانية » كما في « اللؤلؤة » وذكره الشح أبوعلی في « منتهی المقال » : « يه ۴ : ۷۷ » .

( ۲۸۶ ) در بهبهان و شیراز اولاد كثير دارند : « مشجر آقاي ورد » .

( ۲۸۷ ) علامة كبير مرحوم سید عبدالله بلادی مقيم بوشهر از أجلة علماء و محققين عصر  
 حاضر ، مؤلف كتابهاى : ۱- « آيات تكوينی » ۲- « الأنساب المشجرة » ۳- « ايقاظ العيب  
 في مظالم الصليب » در تاريخ اسلام بفارسی ۴- « البصر الحديد في معرفة الهيئة على الطرز  
 الجديد » عربی و فارسی ۵- « پنجاه سؤال » مشتمل بر جواب مسائل شرعية چندی که از  
 او سؤال شده ۶- « تذكرة الألباب في علم الأنساب » ۷- « الخطب الأربعة للعبدین » ۸-  
 « الخلواتية في النوافل » ۹- « الدعوات الوردية » از انشاء خودش ۱۰- « راحلة الجنان في  
 أعمال الملوان » در ادعية و صلوات ۱۱- « الزلال المعين في الأحاديث الأربعين » ۱۲- « سحاب

الثالثی « کشکولی است در مطالب متفرقه ۱۴ - « سدول الجلباب فی فوائد الحجاب » ۱۴ -  
 « ضیاء المستضیین » ۱۵ - « الغیث الزائد فی نسب عبدالله العابد - یا - فی ذریة محمد العابد »  
 ۱۶ - « کشف الأسرار فی قدح جمع من الرجال » ۱۷ - « وجوب با برهان در تعجب نسوان »  
 تاریخ تولد و وفات مرحوم آقا سید عبدالله بوشهری در ( ص ۲۷ مشجرات ) ذکر شده  
 و شرح حالش در جلد سوم « نقبا » و « مکا » مذکور است .

( ۴۸۸ ) اولادش در بهبهان و ده بزرگ از شیراز و در شیراز ، و برخی شهرهای دیگر رفته اند :

« مشجر آقای ورد » .

( ۴۸۹ ) سید احمد مقدس معروف بحمزه شرقی که هنگام تشریف بمقبات در راه گرفتار دزدان  
 شده ، او وزن و فرزندش منصور در این حادثه بدست آنان مقتول و در لماروم نزدیک دیوابه  
 مدفون شد . اینک هزادش بحمزه شرقی معروفست : مأخوذ از « شهد : ۲۶۴ » و جاهای دیگر .  
 ( ۴۹۰ ) عالم فاضل سید شیرستری بحرینی که سید علی بن اسحق بلادی رساله پی در  
 جواب مسائل او نگاشته و در « یعه ۵ : ۲۰۷ » و « ۲۰ : ۸۷ » بعنوان « جوابات السید شیر »  
 و « الأسئلة الشبرية » یاد شده است ، و در موضع اول ؛ از « أنوار الدین » نقل فرموده که  
 چون جوابات مذکور بدست سید شیر رسید رساله پی در تقض آنها نگاشت و برای سید علی  
 بلادی فرستاد . سید شیر را تألیفات دیگری نیز هست که نام آنها در « أنوار الدین » و غیره  
 آمده است . ولادت او را در « یعه ۵ : ۲۰۷ » بسال ۱۲۸۸ در بصره ضبط کرده و نیز در « یعه  
 ۲ : ۸۷ و ۸ : ۱۳۱ » دلیل عنوان « الأسئلة الشبرية » و « الدرر الفكرية » فرماید که سید شیر  
 چهار مسئله از مسائل اصول فقه را از شیخ صالح بن طعمان ستری سؤال کرد و شیخ قل از دادن  
 جواب فوت نموده فرزندش شیخ احمد ( متوفی ۱۳۱۵ ) جواب آن مسائل را در سه هزار بیت  
 نگاشته « الدرر الفكرية » نام نهاد .

( ۴۹۱ ) فاضل نسابه سید عدنان ، مؤلف « أساس العرب » و « الدلیل القطعی علی انتظام  
 القدر المرعی » در مقادیر و تطبیق أوزان که فرزندش سید حسن آنرا بنظم در آورده و هر دو  
 بسال ۱۳۶۰ در بروجرد چاپ شده است . سید عدنان را در « یعه ۲ : ۳۸۱ » چنین عنوان نموده :  
 السید عدنان بن السید شیر بن السید علی بن السید مشعل بن السید محمد الغیث بن أحمد  
 ابن هاشم أخ عبدالله بن علوی الذی هو شیخ صاحب « المولوة » . لکن از مشجرات عدیده و  
 بعض مواضع دیگر « یعه » مستفاد میشود که مشعل شهرت سید علی پدر سید شیر بوده و او

فرزند سید محمد مشهور بفتیات است .

( ۴۹۴ ) عالم فاضل سید علی بحرینی که در زمان شیخ عباس ستری از بحرین بنجف مهاجرت کرده و بسال ۱۲۴۶ وفات یافته است : منقول از « کر ۱ : ۱۴۵ » . « تاریخ فوت سید علی در » مشجر ارسالی آقای ورد ، چنین است : در طاعون بتاریخ ( مرغز ۱۲۴۷ ) در گذشت .

( ۴۹۴ ) عالم ادیب سید علی غریفی متولد ۱۲۶۴ ، استاد سید عدنان تزیل بصره ، مؤلف کتابهای : ۱- « أرجوزة فی الارث » ۲- « أرجوزة فی الفقه » ۳- « أرجوزة فی الکلام » ۴- « أرجوزة فی الهیئة » که سید عدنان بحرینی متوفی ۱۳۴۱ در شرح بر آن نگاشته است ۵- « أرجوزة نتایج الأفكار » در اصول فقه ۶- « جنی الجنین فی تحقیق المرفق والکمتین » . شرح حال سید علی در « الشجرة الطیبة » نگارش فرزندش سید رضا صائغ نسابه و جلد سوم « نقبا » مذکور است .

( ۴۹۴ ) علامه نسابه سید محمد مهدی بحرینی نجفی مقیم بصره ، تاریخ تولدش را آقای سید مهدی ورد در ( رجب ۱۲۹۹ ) ضبط کرده اند ؛ اما « یعه ۱۰ : ۱۵۳ » گوید که در سال ۱۳۰۰ متولد شده و ماده تاریخش ( قد اظهر المهدی ) است . پس فرماید : له « شوارع الهدایة » و « الولاية الکبری » نظیر « مواقع النجوم » لشیخنا النوری و « الاجازة المسوطة » للسید شهاب الدین ، و آخری أبسط منها للشیخ عیسی بن صالح الخاقانی الجزائری ؛ سماها « شوارع الهدایة » فی ثلاث مراحل و فی کل مرحلة شوارع و لکل شارع طرق و خانمة فی طریق حدیث المدیر خاصة « آثار دیگر : ۱- « أرجوزة فی الرحلة الی المشهدين الحائر الشریف و الکاظمین و ذکر مارآه من عادات مجاوریهما » ۲- « أرجوزة فی فضائل الملح » ۳- « أسباب الهاشمین » ۴- « البیان فی علم المیزان » ۵- « النخفة » أرجوزة در مبدأ و معاد بسال ۱۳۴۳ نظم کرده و یکسال بعد در نجف چاپ شده است ۶- « تهذیب النفس » مختصری در اخلاق ۷- « جمانة البحرین » أرجوزة در اصول فقه مورخ ۱۳۲۶ ۸- « جمانة البحرین » أرجوزة مختصر دیگر است در فرق میان اصولی و اخباری ۹- « الحصون المنیعة فی بعض الصلوات و الأدعية » ۱۰- قصیده مردوجه « داعی البشر » در انبیا حجت منتظر (ع) و احوال آنسرور و رد منکرین ، بسال ( ۱۳۳۰ ) نظم کرده ۱۱- « الدرة النجفیة فی الرد علی الصوفیة و الکشفیة » ۱۲- « الدرة النضیة فی شرح القصیدة » که بامر استادش شیخ محمد طه نجف ناظم قصیده مذکور ، آن قصیده علویه را شرح نموده ۱۳- « الدرر » کلمات قصار است در حکم و آداب ۱۴- « الدوحة الغریفیة » .



در \* یعه ۸ : ۱۰۴ \* فرماید که شیخ جلیل القدر آقا میرزا محمد علی اردوبادی غروی دامت برکاته وسید محمد مهدی بحرانی از یکدیگر (مدبجاً) روایت میکنند .  
( ۲۹۵ ) سید محمد رضا نسابة بحرینی معروف بصائع مؤلف \* الأنساب المشجرة \* و \* الشجرة الطيبة فی الأرض المنصبة \* .

( ۲۹۶ ) عالم فاضل جلیل القدر سید شمس الدین محمد ، أستاذ و شیخ اجازة شیخ رضی الدین علی بن محمد بن عبدالحمید نبلی و غیرهما ، مجاز از سید شمس الدین محمد بن حسن ابن محمد بن ابی الرضا علوی و شیخ کمال الدین علی بن حسین بن حماد واسطی . سید ابن ابی الرضا خال صاحب ترجمه نیز بوده و چندین اجازة مطول و مختصر برای او نگاشته که صورت آنها در \* بحار النوار - ۲۵ \* موجود و در \* یعه ۱ : ۲۳۴ \* یاد شده است .

مجموعه یی محتوی چندین رساله در صرف و نحو بخط آن مرحوم در دست مؤلف است که مجملی از خصوصیات آنرا مینگارد . مجموعه نامبرده مشتمل بر این رساله ها است :

- ۱- \* رساله در صرف \* ناقص الاول ، در جمعة ۲۴ ع ۱ - ۷۳۱ از استنساخ فارغ شده و نام خود را نوشته است . ۲- \* نزهة الآمل فی معرفة العامل \* تألیف زین الدین علی بن قران واسطی . مورخ پنجشنبه ۲۰ رمضان ۷۳۱ مختوم بنام و شهرتش . ۳- \* عقود الاعراب \* عبدالرحمن بن الأباری . مورخ یکشنبه ۱۹ ع ۲ - ۷۳۲ با ذکر نام و شهرت . ۴- \* عقود اللع \* در نحو از ابو محمد خزیمه بن محمد بن خزیمه نحوی حلی آسدی . مورخ لیلہ ۲ شنبه ۲۵ ع ۲ - ۷۳۲ با نام و شهرت . ۵- \* مسائل فی النحو \* . ۶- \* جمل التصریف \* . مورخ شب ۲ شنبه ۱۱ صفر ۷۳۳ و نام و شهرت . ۷- \* المعوالنوی . مورخ یکشنبه ۲۳ ع ۱ - ۷۳۳ . ۸- \* ایجاز التعریف فی علم التصریف \* تألیف جمال الدین أبو عبدالله محمد بن محمد نحوی مغربی . مورخ ۲ شنبه ۲۵ ذوالقعدة ۷۳۳ با نام و شهرت . ۹- \* محصول الأصول و تلخیص الفصول \* از ابو محمد طاهر بن أحمد قزوینی . مورخ جمعه ۱۸ ذوالحجة ۷۳۳ با ذکر نام و شهرت . ۱۰- \* الملحة فی التصریف \* از عثم بن عبدالملك کرخی . در ختام این رساله که آخرین رساله های مجموعه است نام و نسب خود را مفصل تر از جاهای دیگر نگاشته که عین عبارتش نقل میشود : تم الكتاب والحمد لله رب العالمین وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين . كتبه العبد الفقير الى الله تعالى محمد بن أحمد بن أبي المعالي بن أبي القاسم العلوی الموسوی . حامداً لله تعالى . و ذلك فی يوم السبت ثالث عشری شهر ذی الحجة الحرام

سنة ثلث و سبع مائة . حامداً لله تعالى و مصلياً على رسوله محمد و آله الأخيار الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً برحمتك يا أرحم الراحمين . بلغ مقابلة و تصحيحاً بحمد الله و منه . كتاب دیگری که بخط مرحوم سید شمس الدین محمد در دست است نسخه یی است از « نهج البلاغة » در کتابخانه مدرسه صدر اصفهان ( بشماره ۱۵۸ ) که تمام آن بخط سید نامرده و از اعطای صحت و ضبط و حواشی بسیار مفیدش می نظیر و بسی گرانها است . در آخر نسخه چنین نوشته : تم الكتاب و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد النبی و آله الطاهرين . کتبه لنفسه محمد بن أحمد بن أبي المعالی من أبي القاسم العلوی الموسوی . و فرغ من إتمامه يوم الأحد تاسع عشری شهر رمضان المبارك سنة ست و ثلثین و سبع مائة . حامداً لله تعالى . توفي السيد الرضی قدس الله روحه في يوم الأحد السادس من المعرم سنة ست و أربع مائة و ولد سعداً في سنة تسع و خمسين و ثلثمائة . در حواشی کتاب آثار مقابله و تصحيح نیز موجود است .

( ۲۹۷ ) عالم حایل حاج سید اسمعیل بهبانی ، ولادتش در بهبهان بسال ۱۲۱۸ چنانکه « نش ۱۳ : ۳۰۷ » از « مجموعه شمسی » نقل کرده ، یا سال ۱۲۲۰ چنانکه از بعضی « جامع معر کرده » یا بسال ۱۲۲۹ چنانکه « کر ۱ : ۱۴۶ » از « الغیث الرابد » نقل نموده و « شهد : ۳۷۱ » نیز همین سال را نگاشته است . وی از شاگردان شیخ علی بن جعفر محفی و صاحب « جواهر » و شیخ أنصاری و صاحب « ضوابط » و صاحب « أنوار الفقاهة » و مقیم نجف اشرف بوده و بخواهش ناصر الدین شاه بطهران رفته تا همگام فوت در آنجا ریاست روحانی داشته است . شرح حالش در « مآثر و آثار : ۱۴۰ » و « مرآت البلدان - حریف » و « تکملة أمل تأمل » و « مکا » و « نش ۱۳ : ۳۰۶ » و « شهد : ۳۷۱ » و « کر ۱ : ۱۴۶ » موجود است و در کتاب آخر گوید : ولد في بهبهان في ( ۱۲۲۹ ) - كما في « الغیث الرابد » في نسب عمدة العابد - و نشأ بها فأخذ الأرباب و مقدمات العلوم ثم هاجر الى البصرة الأشرف و مكث بها زمناً للتردد و عاد الى بهبهان فأقام مدة ثم رجع الى البصرة و حصر بعث صاحب « الجواهر » و الشيخ مرتضى أنصاری و الشيخ حسن آل کاشف الغطاء و في كربلاء علی السيد ابرهیم القزوينی مؤلف « الضوابط » و غیره ، ولما بلغ رتبة سامية في العلم و أهلية تامة أجاز في الاجتهاد من أساتذته و عاد الى بهبهان فبقي ردحاً من الزمن اشتغل فيه بالتدريس و الارشاد ، ثم بداله أن يعود الى النجف فقصدها و سكن فيها الى ( ۱۲۸۷ ) التي زار بها السلطان

ناصرالدین شاه القاجاری العتبات ، و اتفق للسلطان لقاء . فطلب منه ان يعود الى طهران للاشتغال هناك بالارشاد ونشر تعالیم الدین . فأجابته الى ذلك وحل طهران فلاقى اقبالا منقطع النطير ، وحاز ثقة الأهلیين علی اختلاف طمقاتهم الى أن توفي فی ( ۶ صفر ۱۲۹۵ ) و حمل جثمانه الى النجف فدفن فی الحجرة المجاورة للباب الشرقي من الصحن الشريف ... الخ . \* مآثر و آثار \* گوید : آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی ، ساکن دارالخلافه طهران ، از طراز اول فقها و آریاب حکم و فتوی معدود بود ، رساله عملیه اش مطبوعه است ، جمعی تقلید وی میکردند ، در معاشرت مردم مشی متوسط داشت و از این جهت احدى را بروی طعن و دق نبود . . . وفات این بزرگوار در شب ششم صفر یک هزار و دویست و نود و پنج هجری بطهران اتفاق افتاد و در تشییع جنازه اش از مسلم و معاهد و ذمی ازدحام عظیمی روی داد . . .

( ۴۹۸ ) آقا سید عبدالله بهبهانی از أعظم مجتهدین و از بنیان اساس مشروطیت در ایران که عاقبت خارجیان چنانکه شیوه آنها است ، پس از قضای و طر ؛ او را بدست عمال پلید خود کشتند و فدای راه مشروطه شد ، رحمه الله علیه . وی داماد مرحوم سید صالح داماد است ( که مصاهر صاحب « ریاض المسائل » بوده و شب دوم ع ۲ - ۱۳۰۳ وفات یافته در رواق حسینی مدفون گردید ) . شرح حالش در « شهد : ۳۶۸ » و « نش » و « مکا » و « نقبا » و جاهای دیگر موجود است .

( ۴۹۹ ) آقای حاج میرسید محمد آیه الله بهبهانی ، عالم سیاسی ایرانست در پایتخت . شرح حالش در جلد سوم « نقبا » و « مکا » و « علمای معاصرین : ۲۲۸ » و « نش ۱۳ : ۳۰۷ » و « مجله آئین اسلام - شماره ۱۲۴ مورخ ۲۵ رجب ۱۳۶۵ » و « روزنامه ندای حق - شماره ۱۹ مورخ دیماه ۱۳۲۹ ش » و « مجله اطلاعات هفتگی - شماره ۶۲۹ مورخ ۲۷ شهریور ۱۳۳۲ ش » و مواضع دیگر موجود است .

( ۴۰۰ ) میرسید أحمد بهبهانی ، چند دوره وکیل مجلس شورای ملی بود ، برادرش حاج میرزا مصطفی در طهران معضّر اسناد رسمی داشت .

( ۴۰۱ ) سید کمال الدین بهبهانی در طهران امام مسجد - پهلدار بود .

( ۴۰۲ ) السید حسین البهبهانی ... عالم فاضل حکمی العلامة المولی باقر التتري فی

« التذكرة » ماكان ينقله المترجم عن الشيخ المرتضى الأنصاري : « کر ۱ : ۴۴۶ » .

( ۴۰۳ ) حسن برکه را در « مشجر آل خراسان » أبو الحسن برکه بن معصوم بن أحمد



ضبط کرده اند . تفصیل در ( توضیح ۳۰۵ ) دیده شود .

( ۴۰۴ ) از نام ابو محمد بن ابرهیم بن ابی الفقیان تا بامام در « عمد » و سایر کتب موجود است .  
 ( ۴۰۵ ) از ابن شمس الدین محمد فقیه تا بامام در « عمد » « کشاکش » « بلخ » « منا » موجود است و عیباً نقل کرده ایم . « عمد » گوید : منهم الفقیه شمس الدین محمد ابن احمد بن علی بن محمد بن ابی الفتح الأخرس وقومه ، و ادعی الی احمد بن علی بن محمد ابن الأخرس دعی بطل نسبه ، و رأیته بعده مصراً علی دعواه و ربما جازت علی من لا یعرف حاله . \* این عبارت در کتب دیگر هم نقل شده است . \* « منا » گوید : وقفت علی نسخة جلیلة مصححة بخط بعض النساب المتشتین کتب تحت ابی الفتح الأخرس : محمد و تحت ابی- محمد : حسن و تحت ابی ابرهیم : محمد و تحت ابی الفقیان : محمد . \*

پنج کتاب نسب نامرده و همچنین « مشجر کساجی » در مورد نسب سید شمس الدین محمد تا بامام هیچ اختلافی ندارند ، لکن صورت نسبی که فعلاً نزد سادات آل خراسان بجای موجود است تا این کتب اختلاف فاحش دارد ، و علاوه بر اختلافی که در نسب نامه آنان با نسب نامه سادات کتابچی ( از سید مسعود عیشی تا سید شمس الدین محمد فقیه ) دیده میشود و در ( توضیح ۳۰۶ ) ذکر کرده ایم ؛ نسب این سید شمس الدین محمد را تا بامام چنین ثبت کرده اند ( ۰ ) : .... محمد الملقب بشمس الدین الفقیه ابن احمد بن علی بن ابی الفتح الأخرس ابن ابی محمد بن ابرهیم بن ابی العنائم بن عبدالله بن ابی الحسن برکة بن ابی الحسن معصوم ابن ابی الطیب احمد الکبر ابن ابی علی الحسن بن محمد الحائری بن ابرهیم الهجاب بن محمد بن موسی بن جعفر (ع) . \* ماخذ « مشجر آل خراسان » کتاب « تحفة الزهار » سید ضامن ابن شدقم مدنی که نسخه آن در کتابخانه کاشف العطاء نجف و کتابخانه دانشگاه طهران موجود است ، و همچنین مشجرات دیگر که معرفی آنها را نکرده اند میباشد .

( ۰ ) مقصود از « مشجر آل خراسان » : ۱- صورتی است که آقای سید محمد جزائری از نسخه اصل « المطایبة فی البیونات الجلیة ۲ : ۷۴ - ۷۵ » تألیف آیه الله صاحب « یقه » نقل کرده اند و علاوه بر زنجیره نسب فروع آل خراسان را نیز دارد . ۲- شرحی است که آقای سید محمد مهدی خراسان ( توضیح ۳۱۱ ) در ( ۱۲ ح ۲ - ۱۲۷۵ ) ضمن نامه‌ی نگاشته و بوسیله آقای جزائری ارسال داشته اند . در آنجا زنجیره نسب سید مسعود عیشی را تا بامام نگاشته و در باره هر یک توضیحاتی داده اند که فوقاً دیده میشود .

مع الأسف فعلاً دسترسی نتحفه نداریم و برای تکمیل مطلب، عین نامه آقای سید محمد مهدی خراسان را نقل میکنیم: و بعد، فقد واحبني فضيلة السيد محمد الموسوي الجزائري وأفهمني غرضكم في كتابكم، وسأعرض لكم أن ماجاء في «عمدة الطالب - ط النجف» يظهر أن فيه وهماً. فراجعوا ما أثبتته لكم فيما يلي ماخصاً عن كتابي «قلائد العقيان في تراجم آل الخراسان» و قد بحثت في هذا الموضع بحثاً وافياً:

معصود (كان في عصر صاحب «التحفة» و صرح بملاقاته باصفهان في منزله، وكان ذلك في القرن الحادي عشر) ابن ابراهيم بن حسن بن شرف الدين بن مرتضى بن زين العابدين بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن محمد الملقب بشمس الدين الفقيه (وهو الذي أثبت له محمد قاسم المختاري السبزواري - النسابة - كتاب «زاد السيل».) في الفقه (ابن أحمد ابن علي بن أبي الفتح الأخرس) (وهو الذي جاء منه اللف: آل الأخرس، ثم جرى عليه التصحيف إلى الخراسان) ابن أبي محمد بن ابراهيم بن أبي الغنائم (وهو الذي جاء في «العمدة» بأنه أبو الفتيان، و خاله صاحب «التحفة» وكثير من كتب الأنساب كابن معية في «سبك الذهب» والمشجرات) ابن عبدالله بن أبي الحسن بركة (وهو الذي صرح به في «التحفة» أنه ابن معصوم، ومثله في مشجرتين قديمتين وبعض كتب البراقی) ابن أبي الحسن معصوم (وهو الذي جرت له القصة مع الملك الصالح طلائع بن رزيك، و صرح الكثير ممن تعرض لذكره كـ «شهداء الفضيلة» و «ماضي النجف» بأنه جد الأسرة آل الخراسان) ابن أبي الطيب أحمد الأكبر بن أبي علي الحسن بن محمد الحائري ... الخ. \*

ابن بود عين مرقومه ارسالی آقای سید محمد مهدی خراسان، لکن در مورد توضیح أخبرشان که استشهاد به «شهد» و «ماضي النجف» کرده اند، کافی بنظر نمیرسد و باید بمصادر قدیمی مراجعه شود. و نیز حسن بركة را أبو الحسن بركة و فرزنداً أبو الحسن معصوم دانسته اند، علاوه بر اشکالی که در اصل موضوع هست، بدرویس را کنیه واحد بودن بعد بنظر میرسد، فتدبر. در توضیح دیگرشان نیز مطالبی که راجع بسید شمس الدين محمد فقيه وسيد مسعود عيشي نگاشته اند بایکدیگر سازش ندارد. زیرا سید شمس الدين را گویند

(۰) «زاد السيل» في الفقه، شمس الدين محمد بن أحمد بن علي بن محمد بن أبي الفتح الأخرس. کذا ذكره السيد المير قاسم المختاري السبزواري النسابة في حاشيته على «عمدة الطالب» النسخة التي كانت في مكتبة السماوي، ولا أدري إلى من انتقلت: «به» - حرف لرای.

که سید محمد قاسم نسابه سیرواری کتاب « زاد السیل » را باو نسبت داده ( در « یعه » نیز چنین است ) وهم گویند که سید مسعود را ابن شدم در اصفهان ملاقات نموده . گوییم : سید محمد قاسم نسابه معاصر شاه طهماسب اول ( ۹۱۱ - ۹۸۴ هـ ) بوده و کتاب « اُسدیه » را بنام او پرداخته است ، و ابن شدم « تحفة الزهار » را در ( ۱۰۸۸ هـ ) مینگاشته . چگونه در فاصله بین این دو شخص ( سید شمس الدین و سید مسعود ) که حد اقل آن یک قرن و حداکثر بیش از دو قرن نمیتواند بود ، یازده نفر قرار گرفته ، این سازگاری بهیچ وجه درست نخواهد شد مگر آنکه گوییم صورت نسب بروجیه که آقای سید محمد مهدی نگاشته اند نا درست است و صحیح همانستکه در « مشجر کتابچی » میباشد و از همین لحاظ ما هم در ( ص ۲۹ مشجرات ) همانرا وارد کرده ایم ؛ بر این وجه : سید مسعود بن ابرهیم بن حسین بن شریف بن مرتضی ابن زین العابدین بن محمد بن احمد بن سید شمس الدین محمد فقیه ... الخ و چنانکه دیده میشود واسطه در این صورت مابین سید مسعود تا سید شمس الدین هفت نفرند و این بخوبی رفع تناقض بین دو مطلب فوق الذکر را خواهد نمود ، والله العالم ،

( ۴۰۶ ) سید مسعود معروف بعیشی جد سادات کلاته در سرودار و شیراز و طهران ؛ « مشجر کتابچی » . آقای محفی در نامه مورخ ( ۱۵ ح ۲ - ۱۳۷۴ ) راجع بسبب کتابچها چنین مرقوم داشته اند : مشجر آقایان کتابچی مهور بمهر جمع کثیری از علما و نقبا موجود است و حقیر از روی آن نسخه نوشته ام .

نسب سادات آل خراسان نجف نیز چنانکه دیده میشود بسید مسعود عیشی میرسد ، لکن در هیچیک از مشجرات این دو سلسله نسبی از سلسله دیگر برده نشده است ، بلکه آقای سید محمد جزائری در مرقومه مورخ ( ۱۲ ج ۲ - ۱۳۷۵ ) چنین نوشته اند : آنچه در نزد حضرت آید الله طهرانی ( صاحب یعه ) و سادات آل خراسان مسلم است اینکه سید مسعود عیشی را فرزندی بوده بنام شکر ، لکن آبا فرزندی هم داشته بنام سید علی که جد کتابچها باشد این معلوم نیست ، بلکه در نزد آقایان خراسان معلوم العدم است ، و آن مشجره را که در جوف « طهارت حاج آقا رضا » چاپ شده اصلاً قبول ندارند ...

این بود عین مرقومه آقای جزائری ، لکن ما بر حسب قانونی که از ابتدا برای « جامع الانساب » وضع کرده ایم ؛ فروع سادات کتابچی را بنحویکه خود چاپ کرده اند و آقای نجفی هم تصدیق نموده اند وارد کردیم و در این باره مسئولیت متوجه خود آنها است .



« یاد داشت »

نسب آیه الله عظیم الشأن آقای حاج سید جمال الدین بن سید حسین کلپایگانی مقیم نجف اشرف ، بنا بر آنچه فرزند ارجمند ایشان ؛ ادیب تحریر علامه آقای سید محمد هاشمی بنکارنده اصلاح دادند بهمین سید مسعود عیشی میرسد . شرح حال آیه الله کلپایگانی در « نقباء ۱ : ۳۰۹ » و مواضع بسیار دیگر موجود است .

( ۴۰۷ ) سید شکر جسدات آل خرسان نجف است . « ماضی النجف وحاضرها : ۱۹۸ » تحت عنوان طوایف سادات و علویان نجف گوید : آل الخراسان : وهم طائفة منتشرة فی النجف وخارجه وهی احدى الطوائف الموسویة وتوطن النجف من عهد قریب ، خرج منهم بعض العلماء ولادباء . « آل الخراسان من الأسر النجفیة لموسویة اشریفة من خدام الحرم المرتضوی الشریف . نفع فیهم علماء وأدباء : « کر ۱ : ۴۲۸ » .

( ۴۰۸ ) السید حسن خرسان المجفی من أجلاء علماء عصره ولد فی النجف حدود ( ۱۲۰۰ ) علی سبیل القریب ، فقد رأیت بخطه فی مكتبة السید خلیفة الأحسانی بعض كتب الدراسة الأولية « کتألفیه » لاین معط و متن « تهذیب المسطق » فرغ من کتابتهما فی ( ۱۲۱۹ ) ، ولطاهر أنه تاریخ اوان اشتغله وأنه کسهما للفراة . بث المترجم فی النجف علی فضلاء عصره فتدح علی العلماء الأعلام حتی علا قدره وسمت مرتبته وأصبح فی مصاف علماء عصره کصاحب « الجواهر » وغیره . ذکره حفید احمیه (۰) السید جعفر بن السید أحمد بن درویش بن معین بن شکر - جد المترجم - فی مجموعته التي رأيتها بخطه فی مكتبة الشیخ محمد السماوی فی - العرب و أطراف فی خمسة أسره ، الی أن قال : سید المعقن و سند المدققین ، الح . الشمس المترجم جمع من تحار بغداد الأکبر وصلحاتها الأحبار کالحاج محمد صالح کبة وغیره فأجابهم وانتقد الیها فکثر اقبال سائر الطوائف علیه وأصاب زعامة وریاسة واشتهر الیه المرجعية مع تقدير واحترام وعرة واکرام الی أن توفي ليلة الخميس الصف من رجب ( ۱۲۶۵ ) فعمل جثمانه الی النجف الأشرف فدفن بها فی مقبرة أسرته فی إحدى حجرات اقلیة من الصحن الشریف کما ذکره السید جعفر فی مجموعته المذكورة وأثبت مرانی العلماء و الشعراء له ، منهم : الشیخ ابرهیم قفطان والشیخ ابرهیم یحیی ؛ ومادة تاریخ وفاته المترجم منها : حنة الخلد للحسن ، والشیخ باقر بن الشیخ هادی والشیخ جابر الکاظمی والحاج جواد بدقت والشیخ محمد حسن معبوبة

(۰) صحیح حفید عمه است .



والشیخ صالح حجی و الشیخ طالب البلاغی و الشیخ عباس بن ملاعلی و الشیخ قاسم حجی ،  
فتلك عشرة كاملة وكانت للمترجم مكتبة نفيسة في الجحف أوقفها بعد وفاته ولده السيد عباس  
على أخويه العالمين السيد موسى والسيد محمد حسين ابني حسن وابنه محمد بن عباس ودرارهم  
ما تعاقبوا وتناسلوا وبعدهم لعالم من علماء الاثنى عشرية في الجحف الأشرف وكتب الوقفية  
بخطه وتاريخها ( ۱۲۶۹ ) . وقد رأيت بقية تلك الكتب وذكرتها في مظانها من « الذريعة »  
وقد ذكرها ولدي علي نقی سلمه الله في فهرس المكتبات المنقول عنها في « الذريعة » الذي ألقته  
بـ ( ج ۸ ص ۲۹۸ ) : ذکر ۱ : ۴۲۷ .

( ۴۰۹ ) سید موسی بن سید حسن خراسان از علماء طائفة آل خراسان نجف بوده وچنانکه  
در « یعه ۸ : ۲۹۷ » و « کر ۱ : ۲۳۸ » فرماید برادرش سید عباس بعد از وفات پدر کتب نفیسه  
اورا بر برادرانش سید موسی و سید محمد حسین و فرزند خود سید محمد و اولاد و أعقاب آنان  
وقف نمود ، لکن مع الأسف در زمان سید موسی بیشتر کتب در حریق سوخت و بقایای آن  
سید حسن بن عبد الهادی بن سید موسی منتقل گردید و اینک در نزد فرزندش سید محمد مهدی  
( توضیح ۳۱۱ ) میباشد .

( ۴۱۰ ) سید حسن بن عبد الهادی آل خراسان که نام او در توضیح قبل نیز آورده شد ،  
چنانکه آقای جزائری مینویسند از فضلا و أخبار و أبرار این طایفه جلیله است .

( ۴۱۱ ) سید محمد مهدی آل خراسان از جوانان دانشمند و فاضل این طایفه است و کتابی  
بنام « قلند العقیان فی تراجم آل الخراسان » نگاشته و در احیاء نام و تعلید ذکر خاندان خود  
کوشش فراوان مبذول داشته است . سید محمد مهدی در ( ۱۲ ج ۲ - ۱۳۷۵ ) طی نامه بی  
شروحی راجع بنسب خود نگاشته و ارسال نمود که در توصیحات قل مورد استفاده واقع شد .  
تاریخ تولد او را در « یعه ۸ : ۲۹۷ » بسال ۱۳۴۰ یاد کرده اما آقای سید محمد جزائری در  
مرقومه مورخ ( ۹ رجب ۱۳۷۵ ) نوشته اند : ولادت سید مهدی خراسان سنة ۱۳۴۷ است و  
در « ذریعه » غلط نوشته شده .

( ۴۱۲ ) هو جد آل معصوم بالعله والحایر : « عمد » « کنا » « کشص » . \* در کتاب  
« ماضی النجف و حاضرها : ۱۵۶ » همین شخص ( سید معصوم ) را مبشر طالع بن رزیک  
( توضیح ۳۳۹ ) دانسته و کنیه او را أبو الحسن نوشته و این توضیح را در باره وی داده است :  
السید معصوم هو جد الأسرة العلویة الموسویة آل الخراسان فی النجف ، و یظهر أن هذا السید

کان له شأن عظیم فیها . ✽ آقای امینی ضمن شرح حالیکه برای طلائع در « شهد : ۵۷ » نگاشته اند ؛ سید ابوالحسن معصوم را مبشر طلائع دانسته و این توضیح را در باره او داده اند : فی « تحفة الأذهار » ان أبا الحسن المعصوم کان سیداً ، شریفاً ، جلیلاً ، عظیم الشأن ، رفیع المنزلة ، کان فی المشهد العروی کبیراً ، عظیماً ، ذا جاه و حشمة و رفعة و عز و احترام ، علیه سکينة و وقار ، انتهى . و هو جد الأسرة العلویة الکریمة فی النصف الأشرف المعروف ببيت خراسان و سبق من رجالها من هو من أفذاذ العلم والأدب . ✽

در مطالب این دو کتاب دو اشکال بنظر میرسد : ۱- چنانکه هر دو مؤلف گویند شرح راجع بطلائع و بشارت سید باورا از « خطط مغریزی » نقل کرده اند ، لکن در توضیح ( ۳۳۹ ) خواهد آمد که نام سید تنها ، در سه موضع « خطط » دیده میشود و در هر سه جا ابن معصوم است نه معصوم و واضحست که ابن معصوم خود سید معصوم نتواند بود و در أجداد سید معصوم هم شخص دیگری نام معصوم دیده نمیشود که وجه صعیتی برای اطلاق ابن معصوم برسید معصوم بتوانیم یافت .

۲- در هر دو کتاب سید معصوم را جد آل خراسان نجف دانسته اند ، در صورتیکه این مطلب نیز اشتباهست و حتی در مشجر موحد آل خراسان هم ( چنانکه در توضیح ۳۰۵ دیده میشود ) این خطا واقع شده و سید معصوم پدر سید حسن بر که معرفی گردیده ؛ در حالیکه « عمد » و دیگر کتب سب آنها را دو برادر نوشته اند و چون رشته سب آل خراسان ( سادات عیشی ) بأبوالفتیان بن عمدا لله بن حسن بر که که در « عمد » هم مذکورند ؛ متصل میشود ممکن نیست سید معصوم که برادر حسن بر که مذکور و هر دو برادر سومشان علی ابوفویره اولاد ابوالطیب أحمد بن ابوعلی حسن میباشد ؛ در عمود نسب آل خراسان قرار گیرد . عبارت « عمد » را برای اثبات صحت این مطلب نقل میکنیم : و أما أبو الطیب أحمد بن أبي علی حسن بن محمد الحائری ؛ فأعتق من ثلاثة ، وهم : علی ابوفویره و معصوم و الحسن بر که . فمن ولد علی ابوفویره : . ( تا اینکه گوید ) : و معصوم بن أبي الطیب هو جد آل معصوم بالحلة و الحائر و الحسن بر که بن أبي الطیب هو جد آل الأخرس بالحلة . و الأخرس هو أبو الفتح بن أبي محمد ابن ابرهیم بن أبي الفتیان بن عمدا لله بن حسن بر که ، منهم : القبة شمس الدین محمد بن أحمد ابن علی بن محمد بن أبي الفتح الأخرس و قومه .. الخ : « عن ۴۰۶ - ۴۰۷ » . ✽

آقای سید محمد حرائری در یکی از نامه های خود مرقوم داشته اند که مؤلف « تحفة -



الأزهار « حسن برکه » را فرزند ابوالحسن معصوم دانسته است ، لکن در ( توضیح ۳۰۶ ) گذشت که در پنج کتاب نسب و مشجرات دیگر حسن برکه برادر سید معصوم معرفی شده و علیهذا سید معصوم در عمود نسب آل خراسان واقع نخواهد بود ،

( ۴۱۳ ) ابوالقاسم ، تاج الشرف ، نقیب المشهد العلوی و شیخه : « کشص » . ظاهرأ از حواشی و ملحقات سید محمد مرتضی زیدی است . توضیحات ( ۳۳۷-۳۳۸ ) دیده شود .  
( ۴۱۴ ) در زیر نام محمد قتاده « کشاکشص » این توضیح را نگاشته : لهم بقية بالهلة ، يقال لهم : آل قتادة . و « کشا » در زیر نام عوانه این توضیح را ثبت کرده است : يقال لولده . آل عوانة ، انقرضوا الا من البنات بعد ذیل طویل .

( ۴۱۵ ) نسب ابن حسین بن هبة الله را چنانکه « عمد » ضبط کرده است نوشتیم ، لکن در « کشاکشص » او را حسین بن هبة الله بن محمد أبی مضر بن هبة الله بن محمد أبی مضر ، معرفی نموده است .

( ۴۱۶ ) قیل : هو جد آل مصارین بالهلة : « صا » . و در « کشا » نام بشیر بن سعد الله ابن حسن بن هبة الله را متصل کرده باین ابومضر محمد ، یعنی هبة الله را پسر سوم ابومضر دانسته است .

( ۴۱۷ ) زنجیره نسب عالم جلیل حاج سید اسمعیل را تماماً از نامه آقای حاج سلطان الواعظین ( توضیح ۳۲۱ ) و آقای ادیب واعظ مجابی نقل کردیم . نسب نامبرده در کتابهای « مدائن العلوم » و « شرح الرضوی » و « درر اللآلی » بأسماء دیگرست که نادرست است . آقای سلطان الواعظین در مشجر ارسالی مورخ ( جمادی الأولى ۱۳۷۵ ) چنین مرقوم داشته اند : از میان متجاوز از چهل نفر فرزندان مرحوم علامه فقیه حاج سید اسمعیل شیرازی قدس سره کسانی که مهاجرت بپهران و قزوین نمودند و تاریخشان در دست است : ۱- مرحوم آقا سید حسن واعظ ( اول مهاجر ) و مؤسس اساس منبر وعظ و تبلیغ در پهران ( ۰ ) ۲- آقا سید جعفر

( ۰ ) در اواخر سلطنت فتحعلیشاه قاجار ، مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی فرزند مرحوم علامه کبیر آیه الله حاج سید اسمعیل مجتهد مجابی ، بعد از مراجعت از مشهد مقدس بامر شاه وقت در پهران متوقف ، چون در پهران منابر تبلیغی معمول نبود و فقط در تکایا تمزیه خوانی میسودند ، لذا بامر و دستور مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی و تأیید شاه ؛ اوقات تمزیه خوانی تکایا بمیدان بیجالس وعظ و خطابه و تبلیغ شد . ایشان هم نوشتند بشیر از میان چهل نفر اخوان خود هشت نفر -

- ۳- حاج سید رضا مجتهد صاحب کتاب فقه « شرح الرضوی » ۴- حاج سید عباس ۵- آقا سید فتح الله ۶- آقا سید جواد ۷- آقا سید حسین ۸- آقا سید قاسم ( أصفر ) ۹- آقا سید مهدی ۱۰- آقا سید کاظم ۱۱- آقا سید مسلم . \*

آقای سلطان الواعظین در نامه دیگر چنین نوشته اند : جمیع شعب سادات شیرازی در طهران و قزوین و کرمانشاهان و مشهد و سایر بلاد ، از : شیرازی ، اشرفی شیرازی ، رضوی ، هاشمی شیرازی ، فتح الهی ، جمالی ، سادات شیرازی ، محقق ، معتمدی ، مجابی ، عابدی ، نقابت ، مستجابی ، حشمتی ، عبدلیسی و غیره . منتهی میشوند بمرحوم علامه حکیم آیه الله حاج سید اسمعیل مجتهد شیرازی که فی الحقیقه در ادوار اخیر آن مرحوم شیخ الطائفه و أبو القبیله بوده اند .

- ( ۳۸۱ ) عالم واعظ فقیه جلیل سید محمد رضا موسوی شیرازی ، مؤلف کتابهای بسیار : ۱- « النوار الرضویة - شرح الرضوی » مورخ ( ۱۲۵۶ ) ۲- « جامع الدعوات المنجی من الهلکات » کتاب دعای فارسی مطبوع متداول مشهور ۳- « درر الثانی » در اصول فقه ، مورخ ( ۱۲۴۶ ) ۴- « رساله در کیفیت نماز شب » مطبوع بسال ( ۱۲۷۴ ) در هامش « درر » ۵- « مدائن العلوم » چاپ ( ۱۲۷۶ ) ۶- « وجیزه الرجال » مختصر « خلاصه علامه » در هامش « مدائن » چاپ شده است ، الی غیر ذلك .

( ۳۸۹ ) الحمید أحمد الموسوی هو السيد أحمد بن الحسن بن اسمعیل بن الحج ، من أحفاد المرأحمد بن الامام موسی الکاظم علیه السلام عالم جلیل . رأیت من آثاره العلمیة « یقین الرجعة » فارسی ، فرغ منه فی الثرباء ( ۱۵ ع ۲ - ۱۲۷۷ ) رأیت فی مکتبة السيد جلال الدین المحدث فی طهران ، ولعل تاریخ التألیف مقدم علی الکتابة : « ذکر ۱ : ۸۳ » .

( ۳۲۰ ) واعظ فضل جلیل ، ثقة الاسلام آقای حاج سید محمد سلطان الواعظین شیرازی ،

- طهران آمده سه نفر از آنها جنابان آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم بقزوین رفتند و منبر و تبلیغات را مرتب نمودند و الی الآن سادات معانی در آن شهر مبروفند .

بعد از مرحوم آقا سید حسن فرزند ارشد ایشان ، مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم که از نواح علم و عمل و جامع معقول و منقول بودند بریاست خانواده مشغول خدمات بودند و در سال ۱۳۰۸ قمری که آن بزرگوار بر رحمت ایزدی پیوست ریاست آن خاندان جلیل بمرحوم آقا سید علی اکبر اشرف الواعظین قدس سره که از نوادر و ورکار بود منتقل شد تا آنکه بسال ۱۳۵۱ در کرمانشاهان و فوت کرد : « نامه آقای سلطان الواعظین مورخ ج ۲ - ۱۳۷۲ » .

مقیم طهران و چشم و چراغ این دو دهمان است بیشتر شروحی که در این کتاب راجع به سلسله نسب و اسامی و راجع و تواریخ أعقاب مرحوم حاج سید اسمعیل شیرازی (توضیح ۳۱۷) نگاشته شده بحسن مساعدت و اهتمام و معاضدت ایشان بوده است ، ایدم الله تعالی . آقای سلطان الواعظین در یکی از مرقوماتش راجع به آثار خود چنین نوشته اند سلطان الواعظین شیرازی صاحب ۳۲ جلد تألیفات در فنون عدیده که کتاب « شهای پشاور » در دفاع از حسین تشیع چاپ شده و « صد مقالة سلطانی » در رد « توریة و انجیل » فعلی و اثبات « قرآن مجید » زیر چاپ است . ( ۴۴۱ ) عالم واعظ جلیل المدر ، سید انوار اصل آقای حاج سید جعفر ادیب مجابی ، مقیم قزوین دامت افاضاته که برای تهیه مطالب راجع به خاندان خود مساعدتهای فراوان نموده اند ، و شرح حال ایشان به خوبی که از قزوین نوشته اند باین قرار است : آقای حاج سید جعفر ادیب مجابی متولد ( ۱۲۷۳ ش ) در قزوین ، فرزند مرحوم آقای حاج سید رحمة الله واعظ مجابی ، فرزند مرحوم آقای حاج سید علامه حسین واعظ ، فرزند مرحوم آقای حاج سید مهدی ، فرزند مرحوم معفور علامه العلما آقای حاج سید اسمعیل ( سر سلسله سادات شیرازی ) . شغل شاغل ایشان وعظ و خطابه و از متکلمین درجه اول آن شهرستان میباشند تحصیلات سطحی ایشان در قزوین برد اُساتید بزرگ فقه و اصول بوده و علم کلام را هم از محضر مرحوم اُسناد اُساتید آقای حاج سید یحیی واعظ یردی ( در موقع توقف آن مرحوم در قزوین ) فرا گرفته اند ، و از ( ۱۳۴۰ قمری ) تا کنون مشغول ارشاد و هدایت اهلالی و مبارزه با فساد میباشند ، و فقه الله تعالی

( ۴۴۲ ) الامید جعفر الخراسانی المحضی : آل ( الخراسان ) من الناس الرجعية الموسوية الشريفة من حدام الحرم المرتضوی الشریف ، یبلغ فیهم علماء و أدباء ، منهم المترجم . کان من فصلاء هذه الأسرة و مشاهیرها . ولد فی البغداد ( ۱۲۰۶ ذی الحجة ) کما کتبه بخطه فی إحدى مجاميعه ، و نشأ بها فأخذ الأولیات و مقدمات العلوم عن الفصلاء ثم درس الفقه و الأصول و مالت نفسه الى الأدب فقرض الشعر و تنغ فيه وله مراسلات و مطارحات مع أفاضل أدباء عصره ، و کان قليل النظم متینة ، شأن كثير من الشعراء المقلین . توفي فی الحنف يوم الأربعاء ( ۲ رجب ۱۳۰۳ ) و خلف آناراً أدیبة رأیت منها مجموعتين ، احدهما بمكتبة كاشف الغطاء و الأخرى فی مكتبة السماوی ، كتب فی احديهما تواریخ كثيرة جداً لأقربائه و سائر أرحامه من ولادة و وفاة و ذكر تواریخ الوقائع و الحوادث السابقة على عصره و أنت فیها شعر بعض الأدباء و ترجم بعض العلماء وله شعر كثير . ترجمه الشيخ علی كاشف الغطاء فی « الحصون المنیعة » و الشيخ محمد



السمای فی « الطلیعة » و غیرهما : : « نقبا ۱ : ۲۷۷ » .

« دیوان السید جعفر خراسان » : وهو ابن السید أحمد بن السید درویش بن السید محسن بن السید شکر بن مسعود الملقب بعیشی ، المعروف بالسید جعفر خراسان لانتمائه الى أبي الفتح الأحرس المنتهى نسبه الى محمد العابد ابن الامام موسى بن جعفر (ع) ، النجفی المولود بها ( ۱۷ ذی الحجة ۱۲۱۶ ) والمتوفى ( ۲ رجب ۱۳۰۳ ) و توفي أبوه السید أحمد ( ۹ ع - ۱۲۴۶ ) وتوفي جده درویش ( ۲۵ ع - ۱۲۲۷ ) . هو وأبوه و جده علماء فضلاء شعراء أدباء . وقد كتب السید جعفر بخطه مجموعتين ، احديهما في مكتبة السماوی و الأخرى بمكتبة حسينية كاشف العطاء ، وأورد فيهما كثيراً من أشعار نفسه قصيدة و رباعية ، تهنية و رثاء ، من غير ان يرتبها . وقد استخرج السید حسن بن السید عبد الهادی بن السید موسی بن السید حسن بن السید علی بن السید شکر الادی هو الجد الأعلى للسید جعفر ، كثيراً من الفوائد التاريخية والأشعار المدرجة في مجموعة السید جعفر الموجودة بمكتبة السماوی : « یعه ۹ : ۱۹۵ » .

پدر سید جعفر : السید أحمد الخراسان النجفی : عالم فاضل . كان كاتباً و معرباً للعلامة الشيخ موسى بن الشيخ جعفر كاشف العطاء وسافر معه الى ایران أيضاً ، كما ذكره الشيخ علی فی « الحصون الدنیة » . توفي فی النجف ليلة الأحد ( ۹ - ۲ ع - ۱۲۴۶ ) و دفن مع أبيه فی مقبرتهم ، كما ذكره ولده السید جعفر . . فی مجموعته عند تاریخ وفاته ، و قدرناه أيضاً بقصيدة أنبتنا فی مجموعته المذكورة : « کر ۱ : ۸۷ » .

( ۴۲۳ ) ابن شخص رادر « كشاكش » چنین وصف کرده است : المجاور أبو الحسن . لكن «عمد» بدون ذکر کیه اورا علی مجدور نوشته است « وأعقب أحمد بن محمد العائری ، ويقال لولده أبو أحمد ، من علی المجدور وحده . فعقب علی المجدور من رجلین . هبة الله أبي جعفر محمد خير العمال . «عمد» \* و منهم : الشريف الوجیه الممول أبو الحسن علی بن أحمد بن محمد بن . الخ ، وله ولد منتشر و معروفون فی العائر بنی أحمد . وصاهر بعض ولده أبو الماسم ابن نعيم رئيس سقى الفرات ، و استقل من العائر الى عكرا صهر أبي نعيم وحده دون أهله : « مجد » . \*

توضیح ۲۳۲ دیده شود .

( ۴۲۴ ) كان بالمشهد الرضوى مقيماً . رأيت مواراً فيها سنة ۸۲۷ : « كشا » .

( ۴۲۵ ) أمهما : بنت السید علی بن حسن بن محمد . . . ( ۰ ) حسنية . و هم بالمشهد

المقدس الرضوی الی سنة ۸۸۸ : « کشا » .

( ۴۴۶ ) از این أبو جعفر بن علی بن محمد تا اولاد أربعة أحمد بن یحیی : ( مصطفی . جواد . درویش . محمد ) عیاً از مشجر کلید دار نقل شد ، و اولاد چهار نفر مذکور تماماً از روی « منا » و « بلج » نوشته شده و بوسیله « مشجر ارسالی آقای ورد » تکمیل گردید . معین الأشراف در « منا » و « بلج » به دو دیگری زنجیره این نسب را نگاشته که عبارت او را از « منا : ۵۶۵ » در اینجا میآوریم و من ذریه السيد محمد بن أبي الفائز محمد المذكور : السيد الجلیل الدین یحیی بن خلیفه بن نعمة الله بن طعمة بن علم الدین بن طعمة بن شرف الدین ابن طعمة بن أبي جعفر بن یحیی بن محمد بن أحمد بن السيد محمد بن أبي الفائز محمد المذكور . \* ظاهراً مشجر کلید دار اصح و مستنداتش اقرب بحقیقت است . و اما « کشا کشش » فقط چند نفری از این رشته را ذکر کرده است ، باین نحو : محمد بن محمد بن علی بن محمد بن علی المجاور ابن أحمد بن محمد الحائری بن . الح . \* در « مشجر ارسالی آقای ورد » زنجیره نسب چنین است : یحیی بن خلیفه بن نعمة الله بن طعمة الثالث بن علم الدین بن طعمة الثاني بن شرف الدین بن طعمة الاول بن أحمد أبو جعفر بن یحیی ضیاء الدین بن محمد أبو جعفر بن أحمد الناطر لرأس العين المشهور : أبو ضراس ابن محمد بن محمد أبو الفائز بن محمد أبو جعفر ابن علی الفریق بن محمد الخیر العمال أبو جعفر بن علی المجدور أبو الحسن بن أحمد أبو عاتقة ابن محمد الحائری بن ... الخ .

( ۴۴۷ ) محمد شمس الدین الناطر بعین التمر ( شفا نا ) ( . ) : « مشجر کلید دار » .  
( ۴۴۸ ) ناطر عین التمر المدفون فی شفا نا و يعرف بأحمد بن هاشم و قد عینه الأمير تیمور کورکان ( لك ) ناطراً عند غزوة شفا نا معقباً السلطان أحمد الجلائری عام ۸۲۶ هـ : « مشجر کلید دار » .

( ۴۴۹ ) نام و نسب این سید حسین و پسرش سید مصطفی در « مدینه الحسین : ۸۹ » آمده و از سیزدهمین خازن روضه منوره حضرت عباس علیه السلام بوده است . کتاب مذکور در باره او گوید : وتولى السدانة عام ۱۲۸۶ هـ كما ذكره آخفاً ، وتوفي عام ۱۲۸۸ هـ ، وكان رحمه الله ورعاً تقياً عفيفاً جلیل القدر .

( ۴۴۰ ) چهاردهمین خازن روضه عباسیه بوده . \* وتولى السدانة بعد وفاة والده في أوائل

عام ۱۲۸۹ هـ وبقی خازناً الی أن وافاه الأجل فی عام ۱۲۹۷ هـ : «مدینه الحسین : ۸۹» .  
 ( ۴۴۱ ) شانزدهمین خازن روضه عباسیه (ع) . † وکان عند وفاة والده صغیر السن فتولی السدانة السيد محمد مهدی المذكور (۰) حتی وشی به لدى الوالی فی بغداد ، فزار كربلاء لاختبار مقدرة السيد مرتضی آل ضوی ومعرفة ما اذا كان الجائز توليته فی سنه آنذاک وبعد الاختبار حصلت لدى الوالی القناعة بمقدرته ، فعزل السيد محمد مهدی آل طعمة وأولی السدانة الی السيد مرتضی آل ضوی الذی أصدر البلاط العثماني فی عام ۱۲۹۸ هـ فرماً له بالتولية ، وکان عمره آنذاک اثنتی عشرة سنة ، وقد تولی الاشراف والسهر علی شؤون السدانة نیابة عنه عمه السيد عباس آل ضوی لمدة عشر سنوات الی أن بلغ السيد مرتضی آل ضوی سن الرشد فتولی زمام أمور السدانة بنفسه وسار بها سیراً حسناً ، وتوفي عام ۱۳۵۷ هـ . وکان یحب مجالسة العلماء والفضلاء وحاول انشاء مكتبة عامة فی الروضة العباسية غیر أنه لم ینجح فی ذلك ... الخ : «مدینه الحسین : ۸۹» .

( ۴۴۲ ) الخازن السابع عشر : هو السيد محمد حسن نجل الخازن السابق ؛ وتولی السدانة بعد وفاة والده فی عام ۱۳۵۷ هـ وهو کریم ، دعت الخلق ، عالی الهمة ، محبوب ؛ و بوفاة والده آل مشروع اسالة الماء فی كربلاء الیه حفظه الله «مدینه الحسین : ۹۱» .  
 ( ۴۴۳ ) اسم ابن أحمد در «منا» و «بلح» بیامده ودر هردو ، اولاد أربعة او را برای یحیی (بدر أحمد) نوشته و مسلماً اشتباه کرده است . زیرا هم صاحب «یعه» بخط مبارک خود أحمد را در هامش «منا» ثبت فرموده و هم در «مشجر کلید دار» با چهار پسر نامبرده اش ذکر شده است .

توضیح : چنانکه در بالا نیز اشاره شد ، «مشجر کلید دار» بذکر أصول پرداخته و فروع را تا زمان طبع کتابش ( ۱۳۶۷ ) صط نکرده ، یعنی فقط بذکر أسامي ۴ نفر پسران سید أحمد بن یحیی اکفا نموده است و ما اولاد نامبردگانرا از «منا» نقل کردیم که آنهم تا زمان حاضر نمیرسد .

( ۴۴۴ ) سید نصرالله مدرس حائری که درس پنجاه و اندی سال ۱۱۵۸ در آستانه شهید شده ، از تألیفاتش : ۱- «کتاب الاجازات» ۲- «آداب تلاوة القرآن» ۳- «الروضات الزاهرات» ۴- «سلاسل الذهب» و غیرها است . شرح حالش مفصلاً در مشهد : ۲۵۱ ،

(۰) یعنی سید محمد مهدی بن کطیم بن حسین بن درویش بن أحمد آل طعمة .



موجود و آنجا گوید : ذکر فی غیر واحد من المعاجم نسبة المتصل الى الامام موسی بن جعفر علیه السلم ولوقوع الاشتباه فيه ضربنا عنه صفحاً . \* وفات سید نصرالله را در \* یعه \* حدود ۱۱۶۸ ذکر کرده ، و آقای نجفی در \* مشجر سادات کتابچی \* شهادتش را ۱۱۵۶ و نسبش را چنین نوشته اند : السید نصرالله بن حسین بن یونس بن جمیل بن علم الدین بن طعمة بن شرف الدین بن طعمة بن نعمة الله بن أبی جعفر أحمد بن یحیی بن أبی جعفر محمد بن أحمد الناظر بن محمد بن أبی جعفر محمد بن محمد بن محمد بن علی الفریق بن أبی جعفر محمد العمال بن ... الحج . \* و نیز نوشته اند : سادات \* شهر بآل أبونصرالله خدام حرم حسینی هستند و ایشان از طرف مادر منسوبند . \*

وفات نامبرده را ما از مشجر «مدینه الحسین» نقل کردیم . در آنجا گوید : نصرالله الشاعر ، مدرس الطف ، الفائز ، قتل فی الآستانه عام ۱۱۵۸ هـ . \* و آقای نجفی در باره نسب سید نصرالله مسطور در «مشجر کتابچی» ؛ درنامه (مورخ ۱۵ ج ۲ - ۱۳۷۴) چنین مینویسند : علامه بزرگوار سید نصرالله حائری اسم شریفش در شجره خودش که نزد حقیر است موجود میباشد \* اخیراً یعنی بسال ۱۳۷۳ \* دیوان سید نصرالله حائری ، که مجموعه اشعار ادبی و تاریخی و مذهبی آن مرحوم است در نجف اشرف بطبع رسیده (۰) ؛ فاضل مهذب آقای عباس کرمانی ضمن شرح حال سید نصرالله که در طی هفت صفحه نگاشته ، نسب او را چنین مینویسد : هو : أبو الفتح عزالدین نصرالله بن الحسین بن علی بن یونس بن جمیل بن علم الدین بن طعمة ابن شرف الدین بن نعمة الله بن أبی جعفر أحمد بن ضیاء الدین یحیی بن أبی جعفر محمد بن شرف الدین أحمد (قره فی شفاعة - عین النمر - و يعرف فی ذلك الصقع بأحمد بن - هاشم) ابن أبی العائز محمد بن محمد بن أبی الحسن علی بن أبی جعفر محمد خیر العمال ابن .. الحج . أوقفنا علی هذه السلسلة الذهبية الشریف الحلیل سید هذه الأسرة الکریمه فی کربلا السید حسن بن السید محمد آل نصرالله . ولابد أن الأسرة أعرف بنسبها من غيرها ؛ خصوصاً اذا كانت مرکزة فی الشرف ، عریقة فی البلاد . فمن البعید انفعال السلسلة لدى أفرادها و لو أمکن فاطلاع العیر علیها ، بدویها أبعد . اذاً : فما ذكره العلامة الأملینی فی «شهداء الفضیلة» ص ۲۱۵ من عد اسمعیل بدل یونس من أجداد المترجم له ؛ محل نظر . \* این شرحی است

(۰) جامع دیوان سید نصرالله ، شاگرد او سید حسین رضوی هندی نجفی متوفی (۱۱۷۰) هـ

میباشد که خود بزرگوار دیوان کبیری بنام «ذخر المال فی مدح النبی و آل» دارد .

که آقای عباس کرمانی در باره نسب سید نصرالله ذکر کرده ، و معلوم میشود مأخذ قدیمی برای نسب سید ( بنحو مرقوم ) نیافته ، زیرا فقط استناد به « أهل البيت أدری بما فی البيت » کرده و اگر نسخه معتبری از مشجراو در دست داشتند یاد میکردند . راجع بشرح حال سید نصرالله و اختلافی که راجع بتاریخ فوتش موجود است بهمان مقدمه مراجعه شود .

« تضمین الألفية النحویة لابن مالک » أرجوزة مبسوطة فی مدیح السید أبی الفتح نصرالله ابن الحسین الموسوی الفائز الحائری المدرس بها والشهید فی قرب القسطنطیة ( فی حدود ۱۱۶۸ ) نظمه الشیخ أبو الرضا أحمد بن الشیخ حسن الخياط الجفی العلی الشهیر بالشیخ أحمد النحوی ( المتوفی فی ۱۱۷۰ ) وقد ضمت الأرجوزة كثيراً من أشطار ألفیة ابن مالک وهی ضمن مجموعة بخط السید جعفر بن أحمد الموسوی الخرسانی النجفی المتوفی بعد ۱۲۷۲ ، عند الشیخ محمد السماوی فی الجعفریة فیها فوائد كثيرة منها ترجمة الشیخ أحمد النحوی مفصلاً نقلت عن خط السید نصرالله المدرس المذكور : « یعه ۴ : ۴۰۰ . » « کتاب الاجازات » للعلامة أبی الفتح السید نصرالله بن الحسین بن علی بن اسمعیل الموسوی الحائری المدرس بها الشهید قریباً من قسطنطینیة فی حدود سنة ۱۱۶۸ . وفيه نیف وعشرون اجازة من اجازات مشایخ مشایخه لهم واحازات مشایخه له ، وتواریخ اجازات مشایخه له من سنة ۱۱۲۵ الی سنة ۱۱۵۵ ؛ وهم : المولی أبو الحسن الشریف العاملی والشیخ أحمد بن اسمعیل الجرائری والمولی محمد حسین بن أبی محمد النعمجی والشیخ محمد باقر بن المولی محمد حسین النیسابوری المکی والمولی محمد صالح الهروی والمولی أحمد بن محمد مهدی الشریف الخواتون آبادی ومیر محمد حسین الخواتون آبادی والشیخ عبدالله بن علی بن أحمد الملادی والشیخ یاسین بن صلاح والسید رضی الدین بن محمد حیدر المکی العاملی ومیرزا ابرهیم بن غیاث الدین القاضي وغيرهم . رأیته مجلداً متوسطاً فی خزانة كتب العلامة السید محمد باقر بن میرزا أبی القاسم المعجزة الطباطبائی الحائری ، وهوناقص الأول والآخر . والمفاتیح له الذی جمعه السید نصرالله وسماه « سلاسل الذهب المربوطة بقنادیل العصمة الشامخة الرتب » كما ذكره السید عبد الله الجزائری فی اجازته الكبيرة ، وقال : ان مهمات طرقه و اجازاته موجودة فی هذا الكتاب : « یعه ۱ : ۱۴۰ . » دیگر از مشایخ روایت سید نصرالله : سید نور الدین بن نعمه الله جزائری و شیخ علی بن جعفر قدیمی بحرانی و سید منصور بن محمد طالقانی نجفی ، میباشند که در « یعه ۱ : ۱ » یاد شده اند .

شرح شایان توجهی راجع بسید نصرالله در «طیقات الاجازات بالروایات» (۰) موجود است که نقل آن موجب تطویل کلام خواهد شد. خواستاران بآن کتاب رجوع نمایند.

(۴۳۵) عقیل البود الأعلى لسادات آل عقیل الفائزین والیوم سکنوا اصفهان ومهم فی کربلاء: «مشجر کایدار».

(۴۳۶) این رشته (أعقاب سید محمد زاهد کبیر) را آقای سید محمد رضا شفیعی در (۲۲ صفر و ۱۱ صیام ۱۳۷۴) ارسال نموده اند، لکن نام سید محمد زاهد کبیر در کتب نسب بنظر نرسید و «منا» چنین گوید: و أما أحمد بن محمد الحائری، وله عقب کثیر، يقال لهم بنو أحمد وکلهم انقرضوا، من ابنه علی المجدور وحده؛ لا عقب له من غیره. و أعقب علی المجدور هذا من رجلین: هبة الله و أبي جعفر محمد العمال: «منا: ۵۶۴».

(۴۳۷) آقای شفیعی در مشجر ارسالی (۱۱ صیام ۱۳۷۴) این سید محمد را نوشته اند: برادر سید عبدالله معروف بکوشه، و در مشجر نامبرده نام أحمد بن حسین بن محمد زاهد نوشته نشده. توضیح ۳۳۶ دیده شود.

(۴۳۸) قلت: هو جد بنی المعصوم، منهم جماعة بمكة، سادات أخیار: «کشف».

ظاهراً این توضیح از سید محمد مرتضی زبیدی است و رشته نسب سید معصوم را نیز بنحو مرقوم خود اواز «تاریخ مقریزی» نقل کرده، زیرا این رشته اصلاً در «کشا» و دیگر مصادر موجود نیست و زبیدی هم آنرا صحیح نمیداند. توضیح (۳۱۲ و ۳۳۹) دیده شود.

(۴۳۹) وهو الذی بشرطائع بن رزیک بولاية مصر، ذکره المقریزی (محمد مرتضی): «هامش کشف». «هكذا نسب السيد معصوم كما ترأى فى «تاریخ المقریزی» أنه: ابن أحمد بن محمد بن ابراهیم، و الأول هو المعتمد، منهم جماعة سادات بمكة (محمد مرتضی): «هامش کشف». «مقصود سید از (والأول هو المعتمد) رشته نسبی است که برای سادات بنی معصوم در «کشا» و همچنین در «عمد» ضبط شده است. در (ص ۲۹ مشحرات) فروغ معصوم بن أحمد دیده شود. «سید محمد مرتضی زبیدی نویسنده حاشیه فوق، در کتاب «تاج العروس فی شرح القاموس ۸: ۴۰۰» دیل ماده عصم گوید: و بنو المعصوم

(۰) اجازه بسیار مفصلی است که علامه بزرگ، آية الله آقا سید حسن صد رادین «معی کاطینی» (۱۲۷۲ - ۱۳۵۴) برای دو نفر از اجداد معاصرین مرقوم داشته و نگارنده تسجیبی در روی اصل آن برداشته است.



بطن من العلویین بالعائر . منهم شذمة بمكة و شذمة بالهند . \* أما مطلقى که سید از « تاریخ مقریزی » نقل کرده ، ظاهراً مرادش کتاب « الخبر عن الشر » مقریزی یا یکی دیگر از کتابهای اوست زیرا « مؤلف نامرده ضمن شرحیکه در « خط » راجع سید ابن معصوم و مشارک طلائع مینویسد نام و نسب او را ضبط نکرده و فقط او را بعنوان السید ابن معصوم یاد نموده است (۰) .

(۰) معضل واقعه ، چنانکه ارد « خطط ۲ : ۲۹۳ ط بولاق - ۴ : ۸۱ ط ۲ » استفاد میشود اینست : طلائع بن دریک مردی بوده از شیعیان امامی عراق و با جماعتی بزیارت نجف میرود . در آنوقت پیشوای نجف سید ابن معصوم بوده و در خواب می بیند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام باو میفرمایند : شخصی بزبانت ما آمده بنام طلائع و او سامارت مصر خواهد رسید . سید فردای آنشب مستحوی طلائع پرداخته و مشارک ولایت مصر را باو میدهد . وی از آنجا عازم مصر میشود و تسبیحاً وزارت و امارت مصر ترقی میکند . طلائع برای ترویج تشیع در مصر کوششهایی کرده و تاریخ آندبار مشحون از مضائل و کارهای بیکوی او است . ابن حکان و دیگران ولادت طلائع را در ۴۹۵ و ابتدای وزارتشرا از طرف خلیفه العائز نصرالله فاطمی در ۵۴۹ و شهادتش را در روز دوشنبه ۱۹ رمضان ۵۵۶ ضبط کرده اند و شرح حالش در « وفيات الأعیان » ، « خطط - مقریزی » ، « نسمة السحر » ، « شذرات الذهب » ، « مرآت الجنان » ، « الأعلام » ، « دائرة المعارف » ، « شهد » ، « نش » و بسیاری از کتب دیگر موجود است . صاحب « شذرات » در وصفش گوید : کان فی نصر التشیع کالسكة المحماة !

در ظرف چند سالی که خدی فاطمی و شیعیان بر مصر فرمانروایی میکردند خدمات ارجداری بنادبار و دین مقدس اسلام نموده اند که از جمله بنای جامع ازهر و جامع صالح و مدارس و مساجد دیگر میباشد . رمابیکه صلاح الدین ابوی دست این گروه را از مصر کوتاه کرد در معو آثار تشیع از هیچ جنباتی کوتاهی ننمود . از جمله ، کتابخانه سلطنتی آمارا که بنقل « حسن المعاضره » و عبره بالغ بردو میلیون کتاب (ألفی ألف مجلد) که یکصد هزار آنها نسخ اصلیه بود ، بجرم اینکه از آثار شیعیانست یکی از قصانش بخشید و خسارت جرمان بپذیری بعالم دین و دانش وارد آورد ! طلائع را تألیفاتی نیز بوده ؛ از جمله : « الاعتماد فی الرد علی أهل الفناد » و قصیده « الجوهرة فی الرد علی القدريه » و دو جلد « دیوان اشعار » که در « یسه » و جاهای دیگر یاد شده است .

فعلاً راجع باین معصوم مشرطاً که « خطط » او را امام مشهد علی معرفی میکند اطلاع بیشتری نیافتیم ، و باید دانست همچنین که اشاره شد صورت صحیح نسب ابن معصوم چنین است : نفیس بن أحمد بن هبة الله بن معصوم بن أبي الطيب أحمد بن أبي علي حسن بن محمد بن ابرهیم عجل ابن محمد عابد ، و در ( ص ٢٩ ) مشجرات هم صسط شده است

( ٢٤٠ ) السيد مصطفى بن أحمد بن يحيى واليه ينتمي آل السيد مصطفى من آل طعمة . كان حياً عام ( ١١٨٢ - ١٢١٠ هـ ) . « مشجر مدينة الحسين كاید دار » .

( ٢٤١ ) السيد درویش بن أحمد واليه ينتمي بيت درویش من آل طعمة . كان حياً عام ( ١١٨٢ - ١٢٢٥ ) : « مشجر مذکور » .

( ٢٤٢ ) قام خازن الروضة الحسينية السيد محمد حواد بن السيد حسن آل طعمة علم الدين في عام ١٢٩٧ هـ بفتح شايك في قاعدة الفة على بفته العاصمة بعبة نهوية الروضة .. وتوفي الحازن السيد محمد حواد آل طعمة في عام ١٣٠٩ هـ ودفن بالعرب من ضريح حبيب بن مظاهر الأسدي في المحل الذي يعرف بكشكخانه : « مدينة الحسين ١٤٢ » و بقي السيد محمد حواد خزاناً للروضة الحسينية حتى وافاه الأجل عام ١٣٠٩ هـ و روى لنا كل من السيد محمد علي عميد أسرة آل ثابت في كربلا والحاج حيدر عميد أسرة آل حيدر في كربلا ، وقد عاصرا الحازن المذكور وروى علي حياته الاجتماعية و طمائه أن المرحوم كان عفيفاً ، ورعاً ، قيعاً ، بفي السريرة ، نظم الحاء ، مهاناً ، باسم الوجه ، دمت الحلق ، سمعاً ، شجاعاً ، كريماً ، لا يهاب الكوارث ، ورد كبد منازعيه الى محورهم حتى اطمأمن بنوزعوا عن اقامة الدعوى عليه : « مدينة الحسين : ٨٣ » .

( ٢٤٣ ) الحازن السادس عشر هو السيد علي بن الخازن السابق وقد تولى السدانة بعد وفاة والده عام ١٣٠٩ هـ وتوفي عام ١٣١٨ هـ ودفن في مقبرة شيدت له ولأسرته من بعده في الروضة العباسية وكان المرحوم مثلاً لسموي وانورع ، سمعاً ، كريماً ، واشتهر باطعام الفقراء من العلويين وغيرهم في الحقاء والعلانية ، وبنى بعض القساير على نهر الحسينية وكان يقضي معظم أوقاته في الصلاة والعبادة داخل الروضة الحسينية : « مدينة الحسين : ٨٤ » .

( ٢٤٤ ) فاضل جليل اديب تقي سيد عبدالحسين خازن حائر مقدس و مؤلف « تاريخ كربلا » وجامع أساب أسرة حود . « الخازن السابع عشر : هو السيد عبد الحسين بن الخازن السابق وقد تولى سدانة الروضة الحسينية بعد وفاة والده عام ١٣١٨ هـ وقد سعى عام ١٣٤٣ هـ

رغبة منه في الاعتكاف والعبادة والدراسات الخاصة الى نقل السدانة الى ولده السيد محمد صالح الخازن العالي، وهو عالم فاضل ورع تقى، وكان يملك مكتبة عدت في طليعة المكتبات العراقية (۰) كما نوه عن ذلك الأستاذ جرجي زيدان في «مجلة الهلال» وقد نقل كثير من أعلام التاريخ عن السيد المذكور روايات تاريخية قيمة نخص بالذكر منهم المرحوم العجة السيد حسن الصدر في كتابه المخطوط «نزهة الحرمين في عمارة المشهدين» : «مدينة الحسين : ۸۵» .

الخازن الثامن عشر: هو السيد محمد صالح نجل السيد عبد الحسين آل طعمة و تولى سدانة الروضة الحسينية بعد تنازل والده عنها . وهو شاب يتقن عدة اللغات أخرى كالا نكليزية والفارسية قراءة وكتابة ويسير على نهج أبيه في متابعة مختلف العلوم ، حفظه الله : «مدينة الحسين : ۸۵» .

( ۴۴۵ ) با تزد هين خازن روضه منوره عباسيه بوده از ۱۲۹۷ تا ۱۲۹۸ كه معزول شده است .

( ۴۴۶ ) السيد جواد بن أحمد واليه ينتمي آل السيد جواد من آل طعمة . كان حياً عام ( ۱۲۱۰ - ۱۲۲۵ هـ ) : «مشجر کلید دار» .

( ۴۴۷ ) السيد محمد بن أحمد واليه ينتمي آل شروفي من آل طعمة . كان حياً عام ( ۱۲۱۰ - ۱۲۲۵ هـ ) : «مشجر مذکور» .

( ۴۴۸ ) سيد جعفر محفی ساکن کراچه و از معاصرین « کذا » بوده . مرد دانشمند جلیل القدر و دیوان و غیره دارد . و کراچه از نواحی بغداد است : « نامه آقای نجفی مورخ ۱۵ ج ۲ - ۱۳۷۴ » .

( ۴۴۹ ) نام این سيد محمد فقط در مدينة الحسين : ۸۸ آمده و او را نه من خازن روضه منوره حضرت عباس عليه السلام نوشته و گوید . و كان خازنًا للروضة العباسية في عام ۱۲۵۰ هـ و لفترة قصيرة لم يعدف أمدها .

( ۴۵۰ ) توضیح ۲۴۰ دیده شود .

« یاد داشت »

بطوریکه آقای سيد رضی حلمی رشتی ( ابن سيد علی بن حاج سيد أحمد رشتی ) در نامه

(۰) مع الاسف این کتابخانه را (چنانکه در «مدينة الحسين» گوید) سوزانده و ازین برده اند.



های خود از طهران مینویسند ، نسب مرحوم حاج سید أحمد نامبرده صاحب حکایت معروف مذکور در « مفاتیح الجنان » و غیره ، فرزند مرحوم عالم فاضل سید هاشم هاشمی نجفی ابن حاج سید حسن آملی ، بامامزاده محمد عابد می پیوندد ، لکن شعره نامه مضبوط در دست ندارند ولذا شروح راجع باین خاندان و مشحرات آن اشاء الله در جلد سوم مذکور خواهد شد .

« پایان توضیحات »  
فصل دوم از جلد اول کتاب  
« جامع الانساب »

اصفهان - ۱۰ شوال ۱۳۷۵

والحمد لله أولا و آخراً



سید محقق طباطبائی

## اضافات ، ملحقات ، استدراکات

( صفحه ۴۴ : شماره ۱/۴/۴ )

صورت نسب عالم فاضل آقا سید باقر ( شخص ) بحرینی ، مقیم نجف ؛ ارسالی آقای سید محمد جزائری نجفی در ( رمضان ۱۳۷۵ ) :

سید باقر بن علی بن احمد بن ابرهیم الشَّخْص ابن رضی بن ابرهیم بن علی بن احمد بن علی ابن عبدالله بن احمد بن عبدالله بن محمد بن احمد بن جعفر بن موسی بن احمد المَدَنی ابن محمد بن موسی بن محمد بن احمد بن عبدالله بن احمد بن محمد بن ابرهیم بن عبدالله بن احمد بن موسی بن حسین بن ابرهیم بن حسن بن احمد بن محمد بن احمد اراکدانی ابرهیم المُنْجَب ابن محمد المابدانی الامام موسی بن جعفر علیهما السَّلام .

( صفحه ۴۴ : شماره ۱/۴/۱/۴/۲/۱۰/۱/۰/۴ )

صورت نسب ثقة الاسلام آقا سید حسین دزفولی از خانواده سادات موزدیر ، که آقای سید محمد علی امام أهوازی در تاریخ ( ذوالقعدة ۱۳۷۵ ) از دزفول فرستاده اند :

سید حسین بن حاج سید محمد رضا بن حاج سید حسن بن حاج سید اسدالله بن سید حسین بن سید محب بن سید شیر علی بن سید مصوم بن میر سید علی بن سید مصوم بن سید محمود ( رضی - الموام ) ابن وهب ( وهب ) ابن باقر بن مسلم بن باقر بن میمون الشَّخْص القنبر ابن حسین شینو ابن محمد الحائری ابن ابرهیم المنجاب ابن محمد المابدانی الامام موسی بن جعفر علیهما السَّلام .

آقای امام در نامه موزخ ( محرم ۱۳۷۶ ) نگاشته اند که از این طایفه است جناب آقا سید قاسم حائری ( سید العراقین ) که خود نسباً به مقیم عیلام - مهران - حسینیّه ، میباشد .

( صفحه ۴۴ : شماره ۵/۱ )

صورت نسب سادات زنجانی ؛ ارسالی آقای سید محمد جزائری نجفی در ( رمضان ۱۳۷۵ ) :

سید ابراهیم بن نهرامعلی بن المیراثه ویردی بن مراد علی بن امین بن محمد بن علی اکبر بن محمد بن عبدالله بن قاسم بن تاج الدین بن علی بن محمد بن احمد بن حسین بن علی بن محمد بن حسن بن موسی بن عبدالله بن محمد بن احمد بن محمود بن احمد بن حسین بن عبدالله بن محمد بن الامام موسی الکاظم علیه السَّلام .

ابرهیم بن بهرامعلی

[ سید یعقوب <sup>۳</sup> ]	سید میرزا <sup>۲</sup>	سید باقر ( ف حدود ۱۳۶۵ )
	خالص <sup>۱</sup> سجّاد <sup>۲</sup> یحیی <sup>۳</sup>	سید ساجدین ( ف ۱۳۶۹ ) سید فتح <sup>۱</sup>
		سید ابرهیم ( ۰ ) سید اسماعیل <sup>۲</sup> سید محمد <sup>۳</sup> سید مرتضی <sup>۴</sup>

( صفحه ۲۹ : چهارمین فرزند ابوالطیب احمد )

نسب سادات آل ابوعیسی و آل النّسلی الشّافعی که در بغداد و مسیب و جاهای دیگر عراق عرب و غیره متوطنند و صورت آنرا آقای سید محمد علی امام آهوازی از دوتر آقای سید مهدی ورد استخراج نموده و در ( ذوالقعدة ۱۳۷۵ ) ارسال داشته اند :

سید عیسی بن حمزة الشّافعی بن عبد الله بن جعفر ابوالقاسم بن محمد بن ابرهیم الضّریر بن محمد بن هداثة ( بن ) جعفر بن الحسن بن موسی بن اسمعیل بن الحسن بن برکات بن احمد بن حسن بن محمد بن ابرهیم المصّاب بن محمد بن الامام موسی بن جعفر علیهما السلام

سلسله نسب سید عیسی بنحو مرقوم ، مطابق شجره نامه بی است که آقای ورد آنرا دیده اند و در اواسط نسب بین نام عبدالله و جعفر کلمه ابن افتاده بوده ، و باید دانست : چنانکه در ( ص ۲۹ ) دیده میشود کتب نسب برای ابوالطیب احمد بیش از سه فرزند نام نبرده اند و برکات در آنها نیست . همد ، گوید :

و أمّا ابوالطیب احمد بن ابی علی الحسن بن محمد الحامری ، فاعقب من ثلاثة ، و هم علی أبو فویرة ، و معصوم ، و الحسن برکة . \*

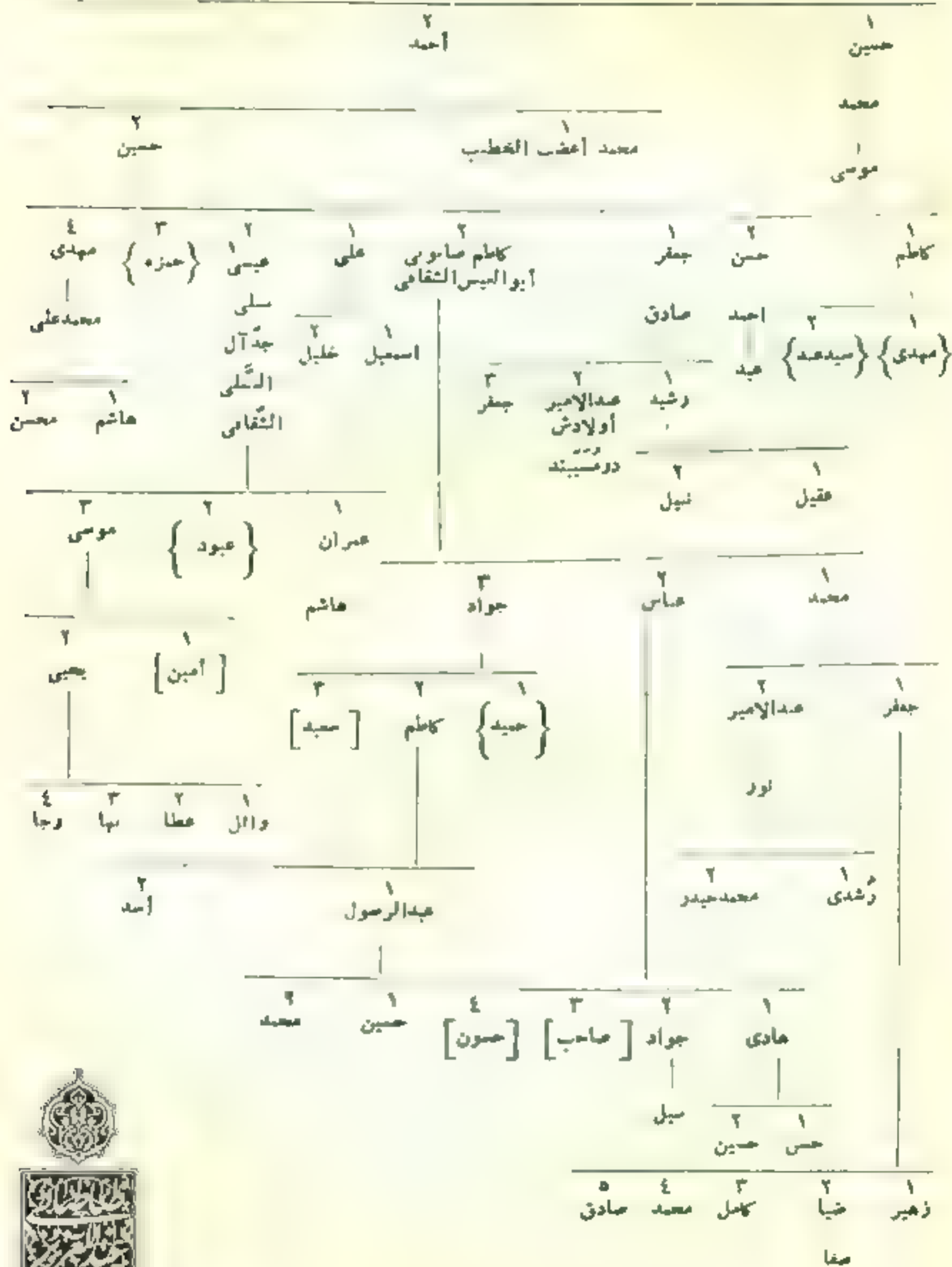
آقای ورد احتمال داده اند که ( حسن بن برکات ) شاید غلط بوده و صحیح آن ( حسن برکة ) باشد ؛ أمّا برای حسن برکة نیز فرزندی بنام اسمعیل یاد نشده ، والله العالم .

اسامی فروع سید عیسی را که در مشجره صفحه ۱۷۳ دیده میشود ، زتی از خاندان آل ابوعیسی برای آقای ورد بیان کرده است .

( . ) فاضل محترم آقای سید ابرهیم زنجانی ، در قم و نجف تحصیل کرده و اکنون در طهران اقامت دارد .



# آفتاب سيد عيسى بن حمزة الشافعي : آل ابو عيسى وآل النسلي ( بغداد ، صيب ، قفقاز )



آقای سید محمد علی امام آهوازی در (اواخر محرم ۱۳۷۶) مشجّر زیر را از بغداد فرستاده و چنین مرقوم داشته اند :

شجره سادات لویه ( آسیابان ) دزفول : اصل شجره وسیله آقای سید محمد امین صدر در تاریخ ( ۵ شهریور ۱۳۳۳ ) در دزفول باینجاب مشاهده شد ، و در تاریخ ( ۳۱ تیرماه و ۱۴ مرداد ماه سال جاری ۱۳۳۵ ) وسیله حاج آقای سید مهدی آموزرانی تکمیل گردید .  
توضیحاً ؛ بیشتر افراد این طایفه در دزفول بوده و یک رشته از آنها نیز مقیم طهرانند .  
بقیه از ص ۳۵ . أعقاب سید محمد ( ۳۴۷ ) ابن سید کبعلی : سادات لویه - آسیابان ( دزفول )

۱. سید ابراهیم      ۲. سید ابوطالب      ۳. سید نور علی  
(ف حدود ۱۱۹۳)      ۴. سید عنایت الله      ۵. سید علی

١٥١

**Figure 1**

۲  
میدانی و امامی

١  
راج - داء الاداء

[illegible]

(۱) معروف سیددرویش متولد در دهه اول متوفی در امامزاده کاظم در کوههای پختیاری نزدیک چم سنگره.

از مشجر مذکور مستفاد میشود که سید خلف بن سید طاهر بن حسین ؛ مذکور در عمود نسب ( ص ۳۵ ) را غیر از سید جمال ، فرزندی بوده بنام سید فخرالدین که او را نیز فرزندی بوده بنام سید حسن . و همچنین سید کالجی بن سید جمال بن سید خلف را ، غیر از سید محمد فرزندی بوده بنام سید عبدالله . و ایضاً ، آقا سید محمد بن حاج سید حسن صدر - السادات دارای سه فرزند بنام سید محمد رضا و سید محمد جواد و سید محمد باقر است . و برادر ایشان آقا سید محمد امین ، غیر از آقا سید مرتضی سه فرزند دیگر بنام های سید مصطفی و سید احمد و سید کاظم دارند .

( صفحه ۴۲ سطر ۴ )

( ۵ ) صاحب « مجد » در باره حسین بن موسی الکاظم ( ع ) گوید :  
والحسین لأم ولد ، أولاد بنین و بنات ؛ انقرضوا .

( صفحه ۴۲ سطر ۱۵ )

و نیز شیخ طوسی در « کتاب الامالی : ۲۲۷ » روایتی از زید بن عبدالعقار طباطبائی از حسین بن موسی الکاظم ( ع ) از عمش علی بن جعفر ( ع ) نقل کرده است .

( صفحه ۴۶ سطر ۱ )

تتمه شرح حال موسی بن اسمعیل بن موسی بن جعفر علیهما السلام .  
« معارج الأنوار ۱۶ : ۲۴ و ۲۵ » چند حدیث از « کتاب الامامة والتبصرة » تألیف علی بن بابویه نقل نموده که آنها را محمد بن محمد بن أشعث از موسی بن اسمعیل روایت کرده ، و موسی از پدرش اسمعیل و اسمعیل از پدر برگواش حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام ، و چنانکه در ص ۴۴ گذشت این أشعث کتاب « جعفریات » را نیز از موسی اسمعیل از پدرش اسمعیل روایت میکند . مخفی نماند که این موسی همان شخصی است که ترجمه او در کتاب « رجال نجاشی . ۲۹۲ » و « فهرسة شیخ طوسی : ۱۶۳ » و « معالم العلماء : ۱۰۷ » آمده و از آثارش « کتاب الصلاة » ، « کتاب الوضوء » ، « کتاب جوامع التفسیر » را نام برده و گویند که اینها را محمد بن محمد بن أشعث از او روایت کرده است ، اما چون نام و نسب او را فقط بعنوان موسی این اسمعیل یاد کرده اند ، گویا ارباب رجال ویرا نشناخته و « منتهی المقال : ۳۱۲ » پس از نقل عبارت « جش » و « ست » گوید : أقول ویظهر مما ذکره کونه من العلماء الامامية فتأمل . « تنقیح المقال ۳ : ۲۵۲ » احتیاط بیشتری کرده و پس از نقل استظهار ابو عیسی ، گوید : وفي کفایة هذا



المقدار فی إدراجہ فی الحسن تأملات<sup>۵</sup> برای اطلاع بیشتر بر احوال و آثار موسی و پدرش ، مقدمه  
مبسوط \* حفریات - طهران ۱۳۷۰ \* مراجعه شود .

(صفحه ۵۷ سطر ۱۴)

آقای میر سید عزیز الله حسینی ( امامت کاشانی ) ، راجع به مرار پنجه شاه ، در تاریخ  
( ۱۹ محرم ۱۳۷۶ ) از کاشان چنین مرقوم داشته اند :

راجع به سوال آنیکه در خصوص مزار حضرت هرون بن موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده  
بودید ، اولاً مقبره در جانب شرقی خیابان جدید الاحداث بابا افضل کاشان واقع است . ثانیاً این  
مقبره معروفست به زیارت پنجه شاه . ثالثاً بطوریکه در کاشان شهرت دارد مقبره هرون بن  
موسی است راها دلیل بر وجود حنفی امامزاده شهرت اهالی و زیارتنامه آنست . خامساً:  
بطوریکه نفیست سبای ساختمان آن از زمان شاه عباس صفوی است ما سبکی در بالای یکی از  
درب های آن منصوبست و درج آن ۱۲۳۸ میباشد سادساً قدردیگری واقع در ضریح هرون  
ابن موسی است و معروفست به امامزاده محمد ورنند آحاب و حدس قدردیگر در این  
مقبره مبارکه است که یکی از آن معروفست به قبر صفیه دختر مائت شمر ، و قبر مرد دیگریست  
معروف به رفوس هفت تن از شهرها ، و جمعی از علماء ماسد مرحوم آقای ملا عبدالرسول مدنی  
و والد و هم جدشان ، و امثال ایشان نیز در آن موضع مقدس مدفونند سابعاً ، که فرموده بودند  
از وضعیت و حکوک یکی زیارت بنو سید : این مقبره مقدسه دارای دو محسن ، یکی کهنه و دیگری  
نو و دارای کبک و درگاه و مناره عالی و ضریح و معجر در داخل زیارت سنگی منصوبست که  
علامت ورودتگی است پنجه دست تمامی است ، معروفست که این حای پنجه دست مولای متعبان  
امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است و شاید که وجه تسمیه آن به پنجه شاه ما بن لحاظ  
بوده باشد ، و شبها و روزهای جمعه و ایالی متبرکه که اهالی در آن موضع اجتماع نموده مشغول  
زیارت و عزاداری هستند و حکرامات و خوارق عادات از آن نقل میکنند مرحوم آقای ملا  
عبدالرسول در کتاب « علانم الحقیقه و آثار الطریقه : فصل ششم صفحه ۵۵ » بعضی از آنها را  
ذکر فرموده اند ، مراجعه فرمایید . و در کتاب « تاریخ کاشان » تألیف عبدالرحیم ضرابی ( سهیل  
کاشانی ) در خصوص این امامزاده مسطور است :

از جمله امامزادگان و احب الشعمیم یکی زیارت حضرت سلطان هرون بن موسی بن جعفر  
(ع) است ، علی مرورها آلاف التحية و الناء ، که در محاسنه پنجه شاه میباشد ، و در تحت

قبه آن چندتن دیگر از امامزادگان نیز مدفون میباشند ، و در آن مقام نیز گویند زمانی که در کربلا حضرت ابا عبدالله الحسین را شهید نمودند و دست های مبارک حضرت عباس بن علی بن ابیطالب سلام الله علیه را از تن جدا کردند ، یکی از سرکردگان يك دست آنحضرت را باخویش داشت که در نزد یکی از ولات عراق عجم که از جانب یزید بن معاویه بن ابی سفیان حکومت داشت آورده منزلت و حایزه یابد . چون بنواحی کاشان رسید جمعی از شیعیان ( ۳۱۵ پ ) متفق شده بجهداد برخواستند و جمعی از اشرار را عرصه تیغ دمار ساختند ، آن دست مبارک را گرفته در آن موضع بنخاک سپرده به پنجه شاه موسوم گشت و مزور مردم بود تا زمانی که حضرت سلطان هرون بن موسی بن جعفر علیه السلام را مشاهدت رسانده در آن موضع شریف مدفون ساختند و بالفعل به زیارت پنجه شاه موسوم است .

تمام شد کارم ایشان درخصوص زیارت هرون بن موسی ، و نام و نشان بعضی از امامزادگان و بزرگان را نیز در این کتاب مذکور ساخته است .

( صفحه ۹۵ سطر ۱۰ )

« کشا » زیر نام سید مطهر بن ابوالحسن علی زکی ( نقیب ری ) ابن ابوالفضل محمد ابن ابوالقاسم علی ( نقیب قم ) ابن محمد بن حمزة القمی بن أحمد الدخ بن محمد بن اسمعیل ابن ابوعبدالله محمد ارقط ابن عبدالله باهر ابن الامام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام این شرح را نوشته است :

ابوالحسن الزکی ، المرتضی ، ذی الفخر بن ، نقیب النقباء بالرّی . أمّه سکینه بنت الحسن ابن محمد بن علی بن القاسم بن موسی بن عبدالله بن موسی الکاظم علیه السلام .

( صفحه ۸۰ سطر ۱۸ )

قول پنجم : زین العابدین بن حاج میرزا محمد رضا حکیم الهی شیرازی در مقدمه می که بر دیوان میرزا یحیی خان سرخوش تفرشی - طبعی ۱۳۱۶ نگاشته ؛ ذیل عنوان ( امام زاده های حوالی طرخوران ) گوید :

شاهزاده احمد : فرزند امام موسی کاظم علیه السلام واقعه در قریه کوتین .

( صفحه ۸۷ سطر ۲۱ )

و نیز محدث نوری در صفحه ۷۸۸ همان جلد ، در باب استدراک فائده اخیر « وسائل » گوید : جعفر بن محمد بن ابرهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر علیهما السلام ، العلوی

الموسوى المقرئ ، من مشايخ جعفر بن قولويه فى «كامل الزياره» .

(صفحة ١٠٩ سطر ١١)

مقصود صاحب «تحفة العالم» از (السلطان نادر خان) نادرشاه أفشار است أما در جای دیگر بنظر فرسيده که اورا نادرخان ناميده باشند .

(صفحة ١١٢ سطر ١٢)

قوله : ( وهو المشهور بالشيوخ على بن وهب ) يعنى على صول (٢٢٩) ابن مسلم بن وهيب المذكور در ( ص ٢٣ ) .

(صفحة ١٥٢ توضيح ٢٠٥ بعد)

آقاى سيد محمد مهدي آل خراسان نجفى ( توضيح ٢١١ ) پس از مطالعه شروحى كه در اين كتاب راجع بسادات عيشى و نسب ايشان ( ص ١٥٢ بعد ) نگاشته شده ، مرقومه يى در تاريخ ( ٣ ذوالقعدة ١٣٧٥ ) از نجف اشرف ارسال نموده اند كه عبارات استدراكى و مربوط آن ذيلًا نقل ميشود :

... و بعد ، فقد أطلعنى الأخ العاقل السيد محمد الجزائرى على بعض كتابكم « جامع - الأنساب » و ذلك فيما يخص آل الخراسان ، و أفيتكم فى هذا الباب - و هو الذى طالعه من الكتاب - تتحكمون على ما جاءكم منا ... و انى أحببت أن أفيت نظر كم الى أمور تكلّمون بها موضوعكم ، خدمة للعلم و اصحاراً بالحقيقة : ...

( ص ١٥٢ سطر ٢٠ ) : ذكرتم تصديق ماورد فى مشجرة ( من يدعى الوصل ليلى ) عن « عمد » « كشاه » « كشس » « بلخ » « منا » .

فأقول هذه الرموز لم تعرف منها سوى الأول والأخير . والأول هو « العمدة » والأخير هو « مناهل الضارب » تأليف السيد جعفر الأعرجى المتوفى سنة ١٣٣٤ ، وهذا الرجل سامعه الله لم يكن بالبحرانة الثبت ... ولعل قوله . ( ووقفت على نسخة جليلة ... الخ ) اشارة الى نسخة من « العمدة » وان لم يصرّح بذلك ، لكن نقله عن صاحب « العمدة » بعد ذلك ربما يشعر بأن مراده « العمدة » . فاذن الكلام يقع عن « العمدة » .

و « العمدة » لمن تتبّعها يحدّ فيها هفوات يحمل تبعه بعضها على التساهل ، ويترك تبعه الاشتباهات البيّنة على عاتق المؤلف ، و كمّ له من قبل ذلك كتوّهّمه فى نسب آل طعمة و قد نبّه على الهامش عليه ، الى غير ذلك ممّا لايسع المقام ذكره ولسنا بصددّه ،



و ما هو في المقام فأنه من توهم النسب والنسب ، كما سيأتى بيان ذلك فيما يأتى . وليس عيباً على صاحب «العمدة» لو قلنا أنه فاتته في المقام هذا الأمر ، واشتبه في ذلك المقام أيضاً ؛ و كان منه في مقام ثالث وهم ظاهر فواحد الأساس من عدت نقائصه - وهو ليس بمعصوم - و كم ترك الأوائل للأواخر .

سبق أن قلنا أنه من سهو القلم و توهم النسب والنسب ، والذي يدُلُّنا على ذلك ما جاء في «تحفة الأزهار» من مطابقة «التحفة» للعمدة في هذا المقام ، فقد قال عن السيد مسعود الملقب بعيشي : ( قال جامعه : قد وصل - أي السيد مسعود - إلى منزلي في أصفهان ويده محضر عليه خطوط جم غفير من السادة الأشراف و غيرهم من أهل العراقيين عرب و عجم ، قائلين بصحة نسبه كما ذكر في المسطور ؛ فطلب مني أن أضع له خطتي عليه ، فتوقفت عنه لعدم ثوته عندي بالبينّة الشرعية ، فكاتبته عندي لمراجعة ما هو عندي فوجدته مطابقاً للعمدة ) الخ . فظهر من هذا أن ما في «التحفة» مطابق لما في «العمدة» و يؤيده المحضر الذي أمضاه جم غفير من السادة الأشراف و غيرهم ، وقد كتب السيد صاحب «التحفة» عنده نسب مسعود مطابق ما عنده وهو مطابق للعمدة .

بقى علينا البحث عن منشأ وهم النسب والنسب - والذي أراه وأعتقد أنه هو أنهم تخلطوا في ذكر عقب أبي الطيّب أحمد الأكبر وعلى الأصح بين أولاده وأحفاده ، فإن في «التحفة» قال : ( الفن الثاني - عقب أبي الطيّب أحمد الأكبر بن أبي علي الحسن ، ويقال لوُلده : آل أبي الطيب . فابو الطيّب أحمد الأكبر خلف ثلاثة بنين : أبا الحسن معصوم ، وأبا علي الحسن ، وأبا فورية على المحدث ، وعقبهم ثلاثة فروع ) الخ .

ثم ذكر الفرع الأول عقب أبي الحسن معصوم ، و ذكر أنه خلف أبا الحسن بركة - كما سيأتى نص عبارته فلا حظوا ، نجد أن في «العمدة» المطبوعة : أن أبا الطيّب أحمد بن أبي علي الحسن بن محمد الحائري أعقب أيضاً من ثلاثة ، وهم : علي أبو فورية ، و معصوم ، و الحسن بركة . فخلط النسب والنسب بين ( أبا علي الحسن ) بن أبي الطيّب أحمد - كما في «التحفة» والسدي هو أبا علي الحسن معصوم - و بين أبا الحسن بركة كما في «التحفة» وظنوا أنه اسمه الحسن بركة ، فاشتبه عليهم العم بآل الأح ، لوقوع الحسن في اسم العم كما في «التحفة» وفي اسم آل الأح كما في «العمدة» فخلطوا الحائل بالتأويل ، ولم يانفتوا إلى ذلك وجرى عليه من بعدهم ، وخفى على الطائعين ذلك - كما هو شأنهم في كثير من الأمور - و بقي الأمر

كما هو في كل من الكتابين ، لكن الجمع بينهما كما قد منا هو وحده كلام سيدنا صاحب «التحفة» ومنه يعلم فضله و تعقيقه .

(ص ١٥٣ - طر ٢٠) : قلت : الاستشهاد بـ «ماضي النجف» و «شهداء الفضيلة» غير كاف .  
فإننا لم نذكرهما لانحصار الأمر بهما ، اذ إن السيد ضامن بن السيد شدد قم صرح في «تحفة الأزهار» بأن أبا الحسن معصوم جد آل الخرسان . ١ - قال ما نصه :  
( قال السيد ( . ) في الشجرة : فالسيد أبو الحسن معصوم بن أبي الطيب أحمد الأكبر ابن أبي علي الحسن بن أبي الحسن محمد الحائري خلف أبا الحسن بركة ، ثم أبو الحسن بركة خلف عبد الله ، ثم عبد الله خلف أبا الغنائم ، ثم أبو الغنائم خلف ابراهيم ، ثم ابراهيم خلف أبا محمد ، ثم أبو محمد خلف أبا الفتح الأخرس ) الخ .

٢ - وقال السيد النسابة السيد رضا الغريفي البهراني في مشجرتة الخاصة بأنساب السادة الخرسان وهي بخط يده ( . . ) ما نصه :

( فالسيد معصوم خلف أبا الحسن بركة ، وبركة خلف عبد الله ، وعبد الله خلف أبا الغنائم ؛ وقال في «العمدة» . أبا الفتيان ، وأبو الغنائم خلف ابراهيم ، وقال في «العمدة» : أبو ابراهيم ، و ابراهيم خلف أبا محمد ، وأبو محمد خلف أبا الفتح وهو الأخرس ) الخ .

٣ - وقال السيد حسون الراقي في تعليقه على «بهر الانساب» في هذا المقام - ونسخته بخط يده في مكتبة كاشف الغطاء - :

( مسعود بن حسن بن شرف الدين بن مرتضى بن زين العابدين بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن علي بن أبي الفتح الأخرس بن أبي محمد بن ابراهيم بن أبي الغنائم بن عبد الله بن أبي الحسن بركة بن أبي الحسن معصوم بن أبي الطيب أحمد الأكبر بن أبي علي الحسن ) الخ .

٤ - و ذكر المرحوم السيد جعفر الخرساني في مجموعه بخط يده ( . . . ) النسب المذكور كما هو في «التحفة» وغيرها ولم يذكر مستنده في ذلك ولعلنا من كتاب أو مصدر لم تصل يدنا اليه .

ذكر السيد العجوة الوالد سلمه الله في «مجموعة يتيمة الرمان» ( . . . ) النسب كما

( . ) المراد هو هذه العين صاحب الشجرة الاولى . ( . . ) موجودة عندنا .

( . . . ) موجود مع مجموع آخر في مكاناته و مراسلاته ، وثالث بخط والده السيد أحمد كلها مكتبة

السيد الوالد دام طله . ( . . . ) مخطوط بخط يده و موجودة بمكتبة .

سبق مستنداً الى «التحفة» ومشجرة خطية قديمة كانت عند بعض أرحامنا ( رحمه الله ) لم نعلم أمرها بعد وفاته .

(صفحة ١٥٢ سطر ٢٢) : استبعدتم اتحاد كنية الابن مع كنية الاب . و من راجع التاريخ يجد وقوع ذلك ، و ضرب لكم مثلاً بمن اشترك بنفس الكنية المذكورة ؛ فدونكم لاحظوا أشهر كنى الامام الكاظم عليه السلام وابنه على بن موسى الرضا عليه السلام ؛ فكل منهما يكنى أبا الحسن وفى مقام التعيين يضاف اليهما يميزها مثل الماضى والاول وموسى و الكاظم لتعيين الامام موسى بن جعفر عليه السلام ، و مثل الثانى والرضا لتعيين الامام على بن موسى (ع) . وفى المقام كذلك نجد تعيين الاول باضافة اسمه معصوم وتعيين الثانى باضافه اسمه بركة .

( صفحة ١٥٢ سطر ٢ ) استشكلتم فى وقوع عشرة أشخاص بين السيد مسعود و بين

الفقيه شمس الدين محمد .

ان من الغريب ذلك ؛ فالتالم نذكر أن محمد قاسم المختارى السبزواردى كان معاصراً للفقيه شمس الدين محمد ، ولا قلنا انه يمتن قارب عصره . و كلما كان منا ذكرنا أن المختارى السبزواردى ذكر فى حاشيته على « العمدة » منهم الفقيه شمس الدين ... الخ ، أن له تأليف منها : كتاب « زاد السيل » فى الفقه ... الخ .

فبعد هذا أى اشكال فى وقوع عشرة أشخاص فى مدة لا تقل عن ٢٣٤ سنة ، و هى مدة الزمن بين وفاة الفقيه شمس الدين محمد و بين أيام صاحب « التحفة » سنة ١٠٨٨ ، بل ربما كانت أكثر من ذلك اذا قلنا بما يكتبه السيد رضا الغريفى الحرانى فى مشجرتة عن السيد مسعود ، حيث يقول : وهذا فى سنة الالف والمائة ، فكون المدة ثلاثة قرون ونصف تقريباً (لا قرناً واحداً ، و ان تفضلت قرنين ) .

( صفحة ١٥٧ سطر ٧ ) ما أشكلتم به أولاً من استناد صاحب « شهداء الفضيلة » و «ماضى النجف » الى « خطط المقرئى » فانه ليس استناد هما اليها وحدها ؛ بل الى « التحفة » أيضاً ، وانما ذكرنا « الخطوط » وحدها لأنها مطبوعة منتشرة - فيما أعتقد - و كون معصوم غير ابن معصوم المذكور فى « الخطوط » فهو وهم . فان من لاحظ التحفة عند ذكر الرؤيا التى رآها السيد فى شأن طلائع بن رزيق يقطع بأن اسمه معصوم . واليكم نص ما فى « التحفة » لظهر جليلة الأمر ؛ قال :

الفرع الأول - عقب أبى الحسن معصوم و يقال لو كده آل معصوم . قال جدي الحسن



المؤلف طاب ثراه : ان أبا الحسن معصوماً كان سيداً ، شريفاً ، جليلاً ، عظيم الشأن ، رفيع المنزلة ؛ كان في المشهد الغروي كبيراً ، عظيماً ، ذا جاه وحشمة ورفعة وعز واحترام ؛ عليه سكينة ووقار ورأى ذات ليلة في المنام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع) يقول له : يا معصوم ، قد ورد عليك هذه الليلة وفدٌ فقراء من شيعةنا وفيهم رجلٌ يقال له طلائع بن رزيك من أكرم محبينا ، قل له : اذهب فانما قد وليناك مصر فلما أصبح الصباح أمر السيد معصوم أن يبادى في القفل أين أبو الثارات طلائع بن رزيك - الملك الصالح - فان السيد معصوم يطله ؛ واجتمع به وقص عليه الرؤيا . . الخ .

ثم ذكر كيفية رقى حال طلائع ، الى أن قال .

و أدق ناحية لمقيس نحلته على السادة الأشراف سبع قراريط مختصة بالسادة الأشراف نى حسين أهل المدينة المنورة وقيراطاً على بنى السيد معصوم . . . الخ .  
فظهر منها أن السيد الذى جرت له العسة مع طلائع (معصوم) وقد تكرر اسمه صريحاً فى خمسة مواضع من قصة الرؤيا وبعد انتهاء كلامه عن وقف الملك الصالح طلائع ؛ قال :  
فالسيد أبو الحسن معصوم بن أبي الطيب أحمد الأكبر بن أبي علي الحسين بن أبي الحسن محمد الحائري خلف أبا الحسن بركة ، ثم أبو الحسن بركة خلف عبد الله . . . الى آخره اسبق نقله فى استدراك ص ١٥٣ .

فظهر من هذا أيضاً أنه جد آل الخرسان وأبا لبي الحسن بركة لا أخاً له كما توهمتموه أنه فى «العمد» وتوهمه غيركم ممن ذكرتم ، وقد سبق سبب الاشتباه والتوهم فى استدراك ص ٥٢ .  
فاندفع بهذا أيضاً اشكالكم الثانى ، وهو اشتباه وقوع معصوم فى أجداد آل الخرسان .  
ويؤيده تطابق المشجرات الموجودة المذكورة كمشجرة السيد البحرانى و ما فى مجموع السيد جعفر الخرسان و ما كتبه السيد المحجة الوالد سلمه الله فى مجموعه « يتيمة الزمان » وقد ذكرنا ذلك فى استدراك ص ١٥٣ سطر ٢٠ .  
« خاتمة ملحقات »

بايات

جلد اول كتاب مستطاب

• جامع الأنساب •

## « فهرس مطالب کتاب »

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۶	مقدمه در سان تعریف علم انساب	۴۷	عبارت صاحب « الصواعق المحرقة » در
۷	اولین کسیکه در انساب کتاب نوشت		اهمیت و عظمت علم انساب
۸	اولین کسیکه در انساب طالبین کتاب نوشت	۴۸	عبارت ابن شهر آشوب در « مناقب »
	اولین کسیکه انساب را منتشر نمود	۴۹	آیات وارده در فضائل سادات آل پیغمبر (ص)
۹	علم انساب در قرون اخیر		سورة کوثر و تفسیر آن منقول از امام
۱۰	چگونگی نگارش کتاب جامع الانساب		جعفر و ابوالفتح
۱۱	در بیان حال انساب مذکور در این کتاب	۵۰	آیه ( ثم اوردنا الكتاب ) و تفسیر آن
۱۲	احادیث در مدح علم نسب و فرا گرفتن آن		منقول از « صافی »
	منقول از پیغمبر اکرم (ص)	۵۲	آیه ( ذلك الذي يشر الله ) و تفسیر آن
۱۳	احادیث در نسب مبارک پیغمبر (ص)		از ابوالفتح
۱۴	احادیث در عدم انقطاع نسب و فضائل ذریه	۵۳	احادیث وارده در فضائل سادات
	طاهره	۵۸	اعتقاد شیعه و کلمات علما درباره سادات
۲۴	بیان حال حدیث غیر معتبر در عدم فائده علم		عبارت « اعتقادات » صدوق
	انساب	۶۰	عبارت « امالی » صدوق
۲۷	اشکالاتی که بر این حدیث از لحاظ متن و		عبارت خاتمه « قواعد » علامه حلی
	سند و تمسک بآنها وارد است	۶۱	عبارت « جامع السعادات » نراقی
۳۰	در معنی کلمه شریف		خصائص اولاد رسول (ص)
۳۲	در معنی کلمه سید		خصائص منقول از « جنة النعيم »
۳۶	در معنی کلمه میرزا	۶۵	خصائص منقول از « الشرف المؤبد »
۳۷	در معنی کلمه نقیب	۶۶	کیفیت استفاده و نقل از کتب و مصادر
۳۸	در بیان معنی نقابت و کیفیت پیدایش آن و	۶۷	کتابها و مشعراتی که در این جلد مورد
	وظائف نقیب		استفاده واقع شده و رموز آنها
۴۰	وظائف نقیب ، منقول از تاریخ تمدن اسلامی		« بلج » « تند » « خک » « سج »
۴۱	نقابت ، منقول از ماوردی	۶۸	« سد » « شهد » « صحا » « ضا »
۴۲	« جریده الانساب » نقیب ، منقول از « ذریعه »	۶۹	« عل » « عم » « عمد »
۴۳	صدر - منصب صدارت - وظائف صدر	۷۰	« عن »
۴۶	اهتمام علما و سادات در حفظ انساب و نقل	۷۱	« قل » « کر » « کشا »
	کلمات بزرگان - عبارت « تاج العروس »	۷۴	« کشم »
	ذیل کلمه « نسب »	۷۵	« لبا » « مجد »
۴۷	عبارت صاحب « کشف الظنون » در تعریف	۷۶	« مر » « مفا » « مکا » « ملتا »
	علم انساب و اهمیت آن	۷۷	« من » « منا » « نا » « نش »



صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۷۸	«نقیبا» «بعه» «کنز» «یش»	۱۶	اعقاب هرون بن موسی بن جعفر (ع) :
۷۹	سند روایت مؤلف از کتب انساب و مؤلفین آنها		سادات شاه حیدری (مشهد)
	سند روایت آثار صاحب کتاب مجدی	۱۷	اعقاب زیدالنار بن موسی بن جعفر (ع) :
۸۰	سند روایت کتب سید مرتضی زیندی		سادات کالی . آل کبود ( بیجار همدان )
	اشعار راوندی در مدح اهل بیت		بنو مکارم و بنو ضعیف
۸۱	در بیان احوال امام موسی کاظم علیه السلام	۱۸	اعقاب عباس بن موسی بن جعفر (ع) :
	و اسامی و شماره فرزندان آنحضرت		سادات خیاری (مدینه) . سادات هندی
	احوال امام کاظم از کتاب احسن الکبار	۱۹	اعقاب احمد بن موسی بن جعفر (ع) :
۸۳	اسامی اولاد حضرت کاظم (ع) احوال امام کاظم از عمدة الطالب		سادات حویزی . سادات نهاوندی ، کاشفی ،
	فرزندان حضرت موسی بن جعفر		شاه چراغی (طهران) . سادات آل فتال
۸۴	اسامی دختران امام کاظم (ع) عبارت یعقوبی		و آل علو .
	راجع بدختران حضرت کاظم (ع)	۲۰	اعقاب عیدالله بن موسی بن جعفر (ع)
۸۵	علامات و رموز	۲۱	اعقاب جعفر بن موسی بن جعفر (ع) : سادات
	فصل اول کتاب - مشحون		شمیران (ری) . حمیری کاظمینی . آل مقرم .
۱	اسامی امامزاده های مذکور در این کتاب		خضری واصلی . خوار یون . آل فاتک
۲	چند یاد آور	۲۲	اعقاب هاشم بن فاتک بن علی : سادات
۳	اعقاب صالح ابن موسی بن جعفر (ع) :		صافی ( نجف ) ، آل سید عبدالعزیز ،
۴	سادات شجاع موسوی (سنان)		سادات زوامل ، آل ابوالدین ، آل
۵	توضیحات راجع بامزاده صالح و اعقابش		موزان (عماره)
۷	اعقاب شرف الدین ابن موسی بن جعفر (ع) :	۲۳	اعقاب محمد بن موسی بن جعفر (ع) :
	سادات خلخالی ، عاصمی (عراق عرب)		سادات عماره ، دیوانیه عراق ، آل قارون
۸	عقب ادریس ...		(بحرین) . تاج الدین (خویی)
۹	عقب شمس ...	۲۴	اعقاب ابو طاهر زید نقیب ابن ابی العز
۱۰	اعقاب عون ...		محمد : سادات کشفی ، دارابی ، حقایق ،
۱۱	توضیحات راجع باعقاب عون		صدر
۱۲	اعقاب حسن بن موسی بن جعفر (ع) : آل	۲۵	اعقاب اسمعیل بن محمد مبرقع : سادات
	سید ماجد . آل سید عبداللطیف . ظهیر		آل هاشم ، آل نور ، آل سید مشکور ،
	الواعظین (اصفهان)		آل سید یوسف ، آل سید شریف ، آل
۱۳	اعقاب حسین بن موسی بن جعفر (ع)		سید محمد (عماره)
۱۴	اعقاب اسمعیل بن موسی بن جعفر (ع)	۲۶	اعقاب سید شمس الدین ابوعلی فخار بن
۱۵	اعقاب اسحق بن موسی بن جعفر (ع)		محمد : سادات میر علی اکبری ( ملایر ) .
			سادات مشعشی و موالی ( غوزستان و
			حویزه و شیراز )



صفحه	عنوان
۲۸	اعقاب حسین بن ابرهیم مجاب : سادات وعاظ و خطباء کاظمین
۳۹	فصل دوم کتاب - توضیحات و تراجم
۴۰	توضیحات راجع به حسن بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۴۲	توضیحات راجع به حسین بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۴۳	توضیحات راجع به اسمعیل بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۴۷	توضیحات راجع به اسحق بن موسی بن جعفر (ع) و اولادش
۵۵	توضیحات راجع به هرون بن موسی بن جعفر (ع) و اولادش
۶۴	توضیحات راجع به زید بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۷۰	توضیحات راجع به عباس بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۷۲	توضیحات راجع به احمد بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۸۲	توضیحات راجع به عبیدالله بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۹۸	توضیحات راجع به جعفر بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۱۰۷	توضیحات راجع به محمد بن موسی بن جعفر (ع) و اعقابش
۱۷۱	اضافات ، ملحقات ، استدراکات

فهارس مبسوط (اعلام ، اماکن ، کتب)  
از این جلد و جلد دوم و سوم ،  
آخر جلد سوم چاپ میشود

صفحه	عنوان
۲۷	اعقاب ابوالحسن علی بن ابوعلی حسن : سادات بهبهانی ، بلادی ، بوشهری ، بحرینی
۲۸	اعقاب سید ابوالحسن حسین بن عبدالله بن علوی : سادات بهبهانی (طهران)
۲۹	اعقاب ابوالطیب احمد بن ابوعلی حسن : سادات آل خراسان (نجف) ، عشی ، سادات کتابچی (طهران)
۳۰	اعقاب حاج سید اسمعیل بن ابرهیم : سادات شیرازی ، معققی ، افتخاری ، فتح اللهی شیرازی و غیرهم
۳۱	اعقاب آقا سید حسن بن اسمعیل : سادات شیرازی ، اشرفی شیرازی ، سید اصغر شاه شیرازی ، عندلیبی ، معتد شیرازی
۳۲	اعقاب آقا سید جواد بن حاج سید اسمعیل : سادات شیرازی ، نقابت ، اولیائی ، آخرتی شیرازی
۳۳	اعقاب سید مهدی و سید کاظم و سید مسلم فرزندان حاج سید اسمعیل : سادات مجابی (قزوین)
۳۴	اعقاب سید محسن بن شکر بن مسعود : سادات آل خراسان (نجف)
۳۵	اعقاب احمد بن محمد بن ابرهیم مجاب : سادات لوینه (دزفول) ، آل تاجر ، آل طعمه ، آل طویل ، آل ضیاء الدین ، آل جلوخان ، آل عوج ، آل وهاب ، آل شرف الدین ، آل معصوم (کربلا)
۳۶	اعقاب سید احمد بن یحیی بن خلیفه : سادات آل طعمه ، آل کلید دار ، آل سید جواد ، آل درویش ، آل بوخیسکه (کربلا)
۳۷	اعقاب سید مصطفی بن احمد بن یحیی : آل سید مصطفی



« غلط نامه »

قبل از مطالعه ، کتابرا تصحیح نمایید

صفحه	مطر	غلط	صحیح	صفحه	مطر	غلط	صحیح
۱۲	۱۱	انسابکم	انسابکم	۹۵	۱۹	اربعمائة	اربعمائة
				۹۶	۲۲	حد	عمد
	۱۲	منساء	مناء	۹۷	۴	اربعمائة	اربعمائة
۱۳	۵	تنهوا	انتهاوا		۱۸	(۱۶۲)	(۱۶۳)
۱۸	۱۵	: ۱۵۰	: ۱۵۰	۱۰۲	۲۳	اغطس	اغطس
۱۹	۹	علی بن محمد بن علی العلوی	علی العلوی	۱۰۴	۱	مأتین	ماتین
					۱۸	دانة	دانة
۵۴	۷	اضطرارهم	اضطرارهم	۱۱۱	۱۴	ترضیع	توضیح
					۲۵	« معد »	« معد »
۵۵	۱	أضطروا	اضطرو	۱۱۶	۲۵	داری	دارای
۵۷	۱	بی	بن	۱۱۹	۲۰۱	للسید	السید
۶۵	۱۶	مغفور	مغفور		۱۹	«	«
۹	۲	نیاورده اند	نیاورده اند	۱۲۱	۲۳	نهم	هشتم
	۸	حسن زید	حسن بن زید	۱۲۴	۱۳	بقتل	بقتله
۴۸	۱۹	آورده	آورده	۱۲۵	۵	بواسطه	بواسط
۵۰	۲۲	ثلثمائة	ثلثمائة				
۵۳	۱۲	»	»	۱۲۸	۲۳	ربانی	رمانی (ظ)
۵۴	آخر	« ض »	« یض »	۱۳۶	۲۰	الطریقة	الطریقة
۶۰	۱۸	خمسائة	خمسائة	۱۳۷	۵	: ۱۴۶ ۸	: ۱۴۶ ۸
۶۱	۱۱	« ض »	« یض »				
۶۷	۱۶	اربعمائة	اربعمائة	۱۴۲	۳۳	الزنا	الزنا
	۱۸	شرافها	اشرافها	۱۴۵	۹	است	است
۶۹	۳	يفلضونه	يفلظونه (ظ)	۱۴۹	۵	اجازة	اجازة شهید اول
۷۰	۳	ایشانرا	ایشانرا				وشیخ اجازة
۷۱	۱۴	جلال	جلال الدین	۱۵۱	۲۴	البیهبائی	البیهبائی
۷۲	۱۸	کنا ی	کنا ی	۱۵۴	۱۱	لدين	الدين
۷۷	۱	سبعمائة	سبعمائة	۱۵۵	۸	قريب	غير قريب
۸۱	۱۲	ونیز	ونزدیک	۱۵۸	۱۰	حسین	حسن
	۱۸	منتخب	منتجب	۱۵۹	۹	(۳۸۱)	(۳۱۸)
۸۴	۶	أجاب	جاب	۱۶۲	۲۳	کما	کما مر
۸۴	۲۵	ثلثمائة	ثلثمائة	۱۶۷	۲۴	ازہ	از
۸۵	۵	وتأقته	وتأقته	۱۷۵	۱۹	موسی اسمعیل	موسی بن اسمعیل
۸۹	۲۲	نامهای	بنامهای				
	۱۰	ثلاثة	ثلاثة	۲۵		فتأمل	فتأمل





### ❖ بعضی از آثار دیگر مؤلف این کتاب ❖

- ۱- حواشی و تعلیقات وفهارس «روضات الجنات» - ط طهران ۱۳۶۷.
- ۲- «زندگانی آیه الله چهارسوقی» واحوال بسیاری از رجال - ط اصفهان ۱۳۷۲.
- ۳- «ریاض الابرار فی اجازات علمائنا الاخیار» سه مجلد - معطلوط.
- ۴- «تذکرۃ النسائین» معطلوط.
- ۵- «حدیث السفینة» در اثبات تواتر آن از طرق اهل سنت بخواشی یکنفر از علماء مدینة طیبہ نگاشته شده است.
- ۶- «رسالة معزیه» در احوال چند تن از دانشمندان عهد صفوی که بنام معزالدین بوده اند بخواشی یکنفر از دانشمندان تألیف شده.

### ❖ کتب تحت طبع ❖

- ۱- کتاب «مکارم الانار در احوال رجال دورة قاجار» جلد اول . جامعترین کتابی است که در اینموضوع تألیف شده.
- ۲- کتاب «معتمد الامامیه» از آثار نفیسه فارسی قرن ششم که شامل مباحث اعتقادات وفقه و اصول امامیه است بنحو اختصار.
- ۳- کتاب «المدد فی عبون صحاح الاخیار» با تصحیحات و مقدمه و حواشی وفهارس.
- ۴- کتاب «المجدی فی انساب الطالیین» و کتاب «متقلة الطالیین» و کتاب «سر السلسلة العلویة» با تصحیحات و مقدمه و حواشی وفهارس.

### ❖ آگاهی شایان توجه ❖

- سادات محترمی که میخواهند نام و نسبشان در (جامع الانساب) وارد شود ، باید مدارك نامبرده زیر را پشانی مؤلف بفرستند تا برای در آن اقدام گردد :
- ۱- سلسله نسب (شجره نامه) . برای اطمینان وعدم وقوع اشتباه ، اصل شجره نامه قدیمی را بفرستند که ضمناً تمام خصوصیات آن نیز نگاشته و سپس مسترد شود .
  - ۲- اسم و شهرت تمام خویشان و بستگان پدری از قبیل اعمام دور و نزدیک (عموهای اجداد عموهای پدر ، عموهای خود) و عموزاده ها (بهمن ترتیب) و برادران و برادرزادگان و فرزندان .
  - ۳- تاریخ و محل تولد خود و بستگان مذکور در بالا ، و تاریخ وفات و مدفن گذشتگان آنها ، و تاریخ هجری قمری یا قید روز و ماه .
  - ۴- شرح حال و تاریخچه مفصل زندگانی رجال و برجستگان طایفه .